Size.	Contents.	Per unit of 96 or 100 pages.
Demy octavo ..	Oriental text only	Re. 0-12-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	„ 1-0-0
Royal octavo ..	Oriental text only	„ 1-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	Rs. 1-4-0
Quarto ..	Oriental text only	„ 2-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	„ 2-8-0

There are some exceptions to this scale, which in each case will be indicated in the price-lists. For the calculation of prices, each part of a unit in excess of the 96 or 100 pages counts again as a full unit.

Single issues may be bought separately, but three years after the completion of a work no complete sets are broken for the sale of loose component parts.

Each issue bears, besides its issue number, a fascicle number indicating its place in the work and volume to which it belongs.

With the issue of this Notice all previous prices and price-lists are cancelled.

CALCUTTA,

1st *January*, 1939.

The publications or information about them are obtainable from the Royal Asiatic Society of Bengal, No. 1, Park Street, Calcutta, or from the Society's Agents:—

MESSRS. LUZAC & CO., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GEUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VIe.

BUCHHANDLUNG OTTO HARRASSOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

MESSRS. THACKER, SPINK & CO., LD., 3, Esplanade, East, Calcutta.

MESSRS. THE MOORE COTTRELL SUBSCRIPTION AGENCIES, New York, U.S.A.

Residents of Europe should order from the Agents.

When ordering direct from the Society the following rules should be observed:—

Orders should be addressed to the Royal Asiatic Society of Bengal and not to any Official by name or title.

All Cheques, Money Orders, etc., should be made payable to the "Treasurer, Royal Asiatic Society of Bengal".

Orders for books should be accompanied by a full name and address, legibly written, and should be sent on a separate sheet of paper containing no other communication.

In India, books are supplied by V.-P.P.

تاریخ شاهی

(معروف به تاریخ سلاطین افاغنه)

تالیف

احمد یادگار

بسعی و تصحیح احقر عباد

محمد هدایت حسین عفا الله عنه

برای رایل ایشیاٹک سوسائٹی اوف بنگال

در مطبع بپٹسٹ مشن ـ کلکته بطبع رسید

سنهٔ ۱۳۵۸ هجریهٔ قدسی مطابق سنهٔ ۱۹۳۹

مسیحی

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس واجب الوجودی را سزا ست که جلالِ صفاتِ جمالش از ضبطِ بدایت مبرّا - و کمالِ جلالش از تعینِ نهایت معرّا ٭
خدایا توئی خالق انس و جان ٭ بحکم تو شد ملک و دین توامان
بر افراخت اعلامِ اقبال و جاه ٭ یکی شد پیمبر یکی بادشاه
تو بخشی هدایت بدین پروری ٭ دهی تاج شاهی بهر سروری

آن خداوندی که بندگان خود را از اَخبار و آثار هر خیر و شر و بد و نیکِ سوانحِ رفتگان بیاگاهیده تا ازان عبرت باز مانند - و از هر نیک و بدِ جهان فانی که گذشت و درگذر است نظّاره نموده بهوش پردازند - و سرشتهٔ دانش از کُنْ بکُنِ پیشینیان بدست آرند - درودِ نا معدودِ بر آن عاقبت محمود که ذات پاک او شفیع روز محشر و تحیّتِ بلا نهایت بر آن امامی که ساقیٔ حوض کوثر است - یعنی سیدِ مختار شهسوارِ میدانِ رسالت - و آن صاحبِ ذو الفقار فارسِ میدان ولایت و امامت - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَجْمَعِیْن، امّا بعد چنین گوید بندهٔ گناه‌گار - امیدوار مرحمت آفریدگار - احمد یادگار - که روزی در محفل همایون بادشاه عالم پناه ابو المظفر داؤد شاه تاریخِ حمزهٔ آصف خانی درمیان بود - از هر جا سخن می‌رفت - درین اثنا آنحضرت بمولّف این کتاب فرمود که منهاج الدین جرجانی تاریخی بنام سلطان ناصر الدین

ولد سلطان شمس الدین التمش از زمان آدم تا ایام سلطان مذکور گفته ـ
و الحق گوهرِ قیمتی دران سفته ـ بعد ازان ضیاء برنی از سلطان
غیاث الدین بلبن تا عهد سلطان فیروز شاه تاریخ فیروز شاهی نوشته
و اخبار هشت بادشاه ایراد کرده ـ امّا اخبارِ سلاطینِ افاغنه که بعد
امانت خان بر تخت دهلی تمکّن یافته‌اند هیچ مورّخ بر روی کاغذ
نیاورده ـ خوش باشد که تو وقایعِ چند از سلطنتِ افاغنه ایراد نمائی ـ
چون احقر از دیر باز خادمِ این درگاه عظیم الشان ـ و بندهٔ این آستانِ
ملایک پاسبان بود از امتثالِ امر عالی چاره ندیده بضبط واقعات
شش بادشاه می پردازد ـ تا احوال بتمام و کمال بر نسق و ترتیب
چنانچه گذشته است بمعرض بیان آرد ـ و یادگاری از گذشتگان بگذارد ـ
التوفیقُ مِن اللهِ الْوَدُوْد ـ چون درین طبقه آغاز ریاست از سلطان
بهلول لودیست اول ذکر انحضرت می طرازد ۰

بهلول لودی

راویانِ اخبار و منهیانِ اعصار که غوّاصانِ لجۀ معانی اند لآلی آبدار
چنان در رشتۀ بیان کشیده اند که بهلول برادر زادۀ سلطان شه لودی
که در ایام خضر خان اسلام خان خطاب داشت جوان قابل بتهوّر
و جلادت ـ گوی از دلاوران روزگار ربوده بجاگیرِ عمّ حکومتِ سهرند
میکرد ـ و شانِ مجد و آثارِ بزرگی در ناصیۀ او پیدا بود ـ و علاماتِ
سروری و جهانگیری درو روشن و هویدا ـ گویند روزی اسلام خان

در نماز بود که بهلول خان در سنِ هفت سالگی با کودکان می باخت ناگاه گوی بر مصلّای اسلام خان افتاد ـ سایرِ کودکان ازان بازی سراسیمه شده ایسادند ـ بهلول خان رفته آن گوی برداشت ـ منکوحهٔ اسلام خان او را سرزنش نمود که بلو[۱] جای بازی و تکر بازی دیگر است ـ اسلام خان حرم محترم خود را منع کرد که مِنْ بَعْد بهلول خان را سرزنش نکنی که من در پیشانیٔ او چیزی مشاهده میکنم که بمرتبهٔ بلند و بحشمت ارجمند فایز گردد ـ و این خورد یک چراغست که دودمان را روشن سازد ـ الغرض بهلول خان در حکومت سهرند سامان رسانیده ـ روزی بجهت کاری بسامانه رفته بود ـ قطب خان و فیروز خان که در قرابت او بودند همراه وی بودند ـ در نواحی سامانه[۲] فتا نام مجذوب که از آنجهان خرد کامل داشت نشسته بود ـ بهلول خان بخدمت او شتافت و ملازمت نمود ـ آن درویش فرمود از شما کسی هست که بادشاهیٔ دهلی بدو هزار تنکه از من بخرد ـ بهلول خان یک هزار و سیصد تنکه با خود داشت در پیش آن درویش نهاد ـ و درویش فاتحه خواند ـ و فرمود

---

(۱) تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۱۷ «ملک بهلول که دران وقت بملو مشهور بود» ارقام یافته ٥

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۵۳ مرقوم است که ملک بهلول دران ایام که در ملازمت عم خود اسلام خان می بود بجهت بعضی مهماتِ ضروری یک مرتبه بسامانه رسید و دو کس از یاران و مخصوصان خود همراه داشت شنید که سید ابن نام بزرگی در اینجا است انتهی این لفظ ابن در یک نسخهٔ خطی آ بَنْ نوشته و در دیگر نسخه ابّن و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۱۸ بخدمت درویشی سیدا نام و در مرآت افتاب نما «شیدا نام» ذکر شده ٥

که سلطنت دهلی مبارک باشد - بعد ازان ایشان را رخصت فرمود - آن دو جوان که همراه بودند به بهلول خان گفتند فقیری را که برای یک تنکه در کوچها میگردد این قدر زر رایگان دادن چه بود - درین کار تمسخر و استهزا میکردند - بهلول خان گفت درین کار بر من زبانِ طعنه دراز نکنید - که از دو شق بیرون نیست - اگر فرمودهٔ او اثر میکند من سودای مفت کرده‌ام و اگر نه از خدمت درویش ثواب آخرت خواهد شد - الغرض چون دو سال در سهرند مانده صاحب جاه گشته - درین اثنا اسلام خان وفات یافت - حشم و خزانه و پیلان او که در سهرند بودند بهلول خان برخود نگاه داشت - پسر اسلام خان که فتح خان بود پیش سلطان محمد استغاثه نمود - بادشاه - حاجی حسام خان را که نایب حضرت بوده با سپاه بلا انتهاء[1] نامزد کرد - که بهلول خان را معقول ساخته حشم و پیلان و خزانه حوالهٔ پسر اسلام خان نماید - و اگر او بطور دیگر پیش آید سزا دهی - حاجی مذکور با لشکر گران متوجه بطرف بهلول خان شد - بهلول خان باستماع این خبر بافغانی که در وفاداریِ او کمربسته بجان خدمتگار او بودند با پانصد سپاه[2] جرّار روی بمعرکه آورد - چنانچه[3] درمیان شاه دهوره و خضرآباد طرفین را مقابله و مقاتله

---

(۱) در اصل نسخه « بلا انتباه » ارقام یافته و در مخزن افغانی صفحه ۴۴ « با لشکر بسیار بر سر ملک بهلول فرستاد » ثبت شده ٥

(۲) در نسخه الف پانصد سوار ٥

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۴۴ در موضع که من اعمال پرگنه خضراباد سادهوره محاربه عظیم دست داد - حسام خان هزیمت یافته بدهلی رفت انتهی و از طبقات اکبری جلد اول

روی داد ـ جنگی عظیم شده ـ در آخر حسام خان کشته شد ـ و شکست بر لشکر او افتاد ـ بهلول خان پیلان و اسپان و حشم حاجی مذکور بدست آورده مظفر و منصور بسهرند باز گشت ـ درین اثنا سلطان محمد وفات یافته پسرش علاء الدین نام بر تخت برآمد ـ این علاء الدین مردی زبون بخت ـ بصورت و سیرت ملایم طور ـ و شرمناک خوی بوده ـ چون بپادشاهی مناسبت نداشته اکثر امرا که بصوبها بودند ملوک طوایف شدند ـ لودیان بلطایف الحیل از لاهور تا پانی‌پته در تصرف خود در آوردند ـ احمد خان میواتی[1] از مهرونی تا لادو سرای که قریب دهلی است در ضبط درآورد ـ سلطان علاء الدین بشهر دهلی با دو سه پرگنهٔ دیگر بادشاهی میکرد ـ مردم آن عصر میگفتند که ورائی شاه عالم از دهلی تا پالم ـ درین وقت بهلول خان عرضه داشت نمود که اگر سلطان ـ یمین[2] خان را از وزارت دور نموده بقتل درآرد و وزارت منصب بحمید خان ارزانی

صفحه ۲۹۵ نیز معلوم می‌شود که حسام خان شکشت یافته بدهلی رفته و نیز همین مضمون را مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۴۳۳ ارقام فرموده پس کشته شدن حسام خان چنانکه ارقام یافته صحیح معلوم نمی‌شود والله اعلم ٭

(۱) در نسخهٔ الف و ب «میواتی تمام میوات مالاوه سرای» اما از طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۹۶ و تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۱۴ عبارت را درست کرده شد ـ در طبقات «مهرونی» در فرشته «مهرولی» و در تاریخ دورن (Dorn) که در زبان انگلیسی است در صفحه ۴۴ «مهرونی» ارقام یافته از از امپیریل گزیتیر جلد هفدهم صفحه ۲۴ «مهرونی» معلوم می شود و الله اعلم ٭

(۲) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۹۷ نوشته که «اگر سلطان محمد ـ حسام خان را (که حاجی شدنی نام داشت) بقتل رساند و وزارت بحمید خان دهد» و همین مضمون را صاحب مخزن افغانی نیز ارقام فرموده و الله اعلم ٭

فرماید من آمده کمر خدمت به بندم - و چهل پرگنه از اطراف و جوانب کشیده داخل خالصه نمایم - چون علاء الدین در امر پادشاهی ناکرده کار بود یمین خان را که پشت پناه او بوده بقتل درآورد - و دستور سلطنت خود برگند - اندک استقامتی که در ملک او بوده آن نیز رفت - بعد آن حمید خان را که از امرای کبار بوده وزارت داد - بهلول خان آمده ملازمت نمود - سی پرگنه از اطراف و جوانب کشیده داخل خالصه کرد - در این اثنا سلطان علاء الدین به بداثون عزم نموده و بهلول خان رخصت بسهرند گشته - رای پرتاب دیو که پدر او را حمید خان کشته بود بعرض رسانید که حمید خان با سلطان محمود پادشاهماندو درساخته و او را تحریک نموده که با لشکر گران آید که من بلطایف الحیل این را بند نموده‌ام - حمید خان از ما فی الضمیر سلطان دانسته متوهم شد - و باتفاق دولتخان از بداثون برآمده با سپاه خود متوجه دهلی شد - و کسان و حرم سلطان را از حصار دهلی برآورد - سلطان علاء الدین از زبونی بخت نتوانست کاری کرد - انتقام بامروز و فردا گذاشته - درین اثنا حمید خان خواست که بجای علاء الدین دیگری را بر تخت نشاند - دو کس را بخاطر آورد - یکی بهلول خان دیگر سلطان محمود والی ماندو - این بهلول خان دریافته با افغانان بسیار بدهلی آمد - و بملاقات حمید خان مشرّف گشت - و بخدمت قیام داشت و هر روز بسلام او میرفت - روزی حمید خان بهلول خان[1] را گفت که پادشاهی قبول کن - او جواب داد که من مردی سپاهی ام چون منی را بسلطنت چه مناسبت - شما بر تخت

---

(۱) در ب ببهلول خان گفت ء

برائید ما سپهسالار شما باشم - حمید خان گفت ما را خیال پادشاهی نیست - چون سلطان در امر سلطنت عاری بوده و اسلام در عهد او زبون گشته لاجرم این حرف با تو درمیان می‌آرم - بهلول خان باز درین کار انکار آورد - امّا در نهان مرغِ سلطنت در آشیانۀ خیال او بیضه می‌نهاد - روزی در مجلسِ خلوت با افغانان گفت که شما در نظر حمید خان دیوانه‌وار نمائید تا رعبِ شما از دل او زایل شود - روزی حمید خان جشنی پادشاهانه ساخته بود افغانان دران بزم نقش دیوانگی ظاهر نمودند - بعضی[1] پاپوشهای خود را در کمر بستند - و بعضی بر طاق بلند که قریب حمید خان بود برو داشته - چون برگ تنبول آوردند با چونه و خوشبوها لیسیدند - حمید خان ازین[2] حرکات که ازینها مشاهده نمود متعجب گشته از بهلول خان پرسید که چرا چنین میکنند - او جواب داد که وحشی اند - غیر از خوردن و مردن چیزی دیگر نمی‌دانند - جائی که حمید خان نشسته بود غالینهای رنگارنگ و بساطهای ملوّن انداخته بودند - افغانان گفتند که خان جیو سلامت - بساط شما رنگین و بسیار منقّش می‌نماید - اگر التفات نموده یکی از آنها بما بخشند که بجهت فرزندان کلاهها و طاقیها ساخته فرستیم - تا مردم دانند که ما را نیز بمجلس خان قرب تمام است - حمید خان خندید و چند پارچۀ قماش بایشان بخشید - الغرض بهلول خان در گرد آوردن افغانان سعی داشت - هر روز افغانان برو جمع میشدند از روی ظاهری بهلول خان

---

(۱) در ب بعضی ها ٭ (۲) در ب از حرکات ٭

چاپلوسیٔ حمید خان میکرد - و دایم بسلام او می‌رفت - افغانان معدود همراه او می بودند - چون خمیر مشورت او پخته شد بافغانان گفت که چون من بدرون سرای حمید خان درآیم شما نیز[۱] درآئید - چون دربانان منع کنند بگوئید که بهلول خان کیست که من بگفتهٔ او بیرون باشم - مرا دشنام گویان درون درآئید - روزی جشنی عالی ترتیب داده - بهلول خان با سیصد افغانان در آنجا رفت - و افغانان نیز در دنبال او می‌گذشتند - چون دربانان منع کردند شور و غوغا نمودند - بهلول خان را دشنام می‌دادند - چون غوغا بلند گشت حمید خان گفت چه غوغا است - دربانان عرض کردند که افغانان درون می‌آیند با وجود که بهلول خان ایشان را منع نموده - حمید خان فرمود اگر بسلام ما می‌آیند بگذارند[۲] که بیایند - ازآن روز دربانان دست از ایشان باز داشتند - هر روز افغانان از درون زره پوشیده همراه بهلول خان می‌آمدند - روزی که عید الفطر بود بهلول خان با[۳] هزار افغانان زره‌پوش و بیرون بجامهای عید پیراسته بخاطر قرار داده که امروز حمید خان را بدست آرم - یکهزار افغانان را فرمود که چون من حمید خان را بدست گیرم شما جابجا از خزانه و اسپان و پیلان و دیگر کارخانها خبردار باشید - و دروازهای حصار بدست آرید - آنگاه بهلول خان جولانِ[۴] زر در آستین قطب خان نهان کرد و بمردم خود فرمود که بعد جشن طعام چون مردم حمید خان پراگنده شوند هرکه آنجا

---

(۱) در نسخه ب در آیند ॰ (۲) در نسخه الف و ب نگذارند ॰

(۳) در ب با هزار جوان افغانان ॰ (۴) جولان بمعنی زنجیر و بیڑی است ॰

باشد بر هر فرد - دو افغانان بایستند - الغرض بمجلس حمید خان رفتند -
بعد جشن طعام چون مردم حمید خان متفرق گشتند جائی که حمید خان
بود دو خدمتگارانِ او ایستاده بودند - بر هر فرد دو دو افغانان ماندند -
قطب خان [1] باشارت بهلول خان جولان برآورد و شمشیر برون کرد - و بر
حمید خان قادر شد (و گفت) که این را پوشید - و روزی چند بگوشه باید
بود - او گفت که ما در حق شما چه بدی کرده‌ایم - ایشان گفتند که ما نیز
در حق تو بدی نخواهم کرد - امّا چون در حق سلطان علاء الدین دغل
باختی اعتماد ما از تو برخاسته - الغرض او را قید ساخته همه جنس
و خزانه و پیلان او در ضبط آوردند و طبل شادی زدند - و بسلطان
علاء الدین نوشت که نا دولتخواه را که پرورده و از خاک برداشتهٔ شما
بود و خیالِ بغی در خاطر داشته او را کشتیم - و در نیابت شما کارخانهٔ
سلطنت را که قوی ضعیف [۲] شده بود رواج میدهم - و بندهٔ فرمان میشویم -
خطبه و سکهٔ شما اندراس گرفته بود جاری میداریم - سلطان علاء الدین
در جواب نوشت که من از کار پادشاهی مانده‌ام و دست وا کشیده‌ام
پدرِ من شما را فرزند خوانده تو بجای برادر ما هستی - اگر تقاضای وقت
باشد کار را از پیش بردار - من از سلطنت گذشته و ببداؤن قناعت
نموده‌ام - چون این نوشته به بهلول خان رسید جشنی عالی ترتیب داده

---

[1] In the *Cambridge History of India*, Vol. III, p. 228, Sir Wolseley Haig says: 'At one audience Qutb Khān Lodī, Buhlūl's cousin and brother-in-law, produced a chain and, casting it down before Hamīd Khān, informed him that it was considered necessary for reasons of state that he should be confined for a few days.'

(۲) در نسخهٔ الف « ضعف شده » ٥

و سائبان زردوزی فراز و برپا ساخته و فرش ملوّن انداخته تخت مرصّع و همایون زده بتاریخ[1] بست و هفتم ۲۷ شهر محرم سنه ۸۵۵ ھ (هشت صد و پنجاه و پنج) جلوس داد۔ و خود را ابو المظفر بهلول شاه مخاطب ساخته۔ نثار دُر از هر طرف بادشاهانه ریختند ۔ و مراسم تهنیت بجا آوردند ۔ مخالفان و موافقان هر همه باو رجوع آوردند ۔ و از طالعِ میمون او گردن کشان به پیش پایهٔ سریر او سر نهاده دست بر کمر بستند ۔ بعد ازان بضبطِ ملک در حرکت آمد ۔ اول لشکر بر پرتاب رای کشید ۔ و بعد از تردد بسیار او را دستگیر نموده مال[2] ازو گرفت ۔ بعد ازان بمیان دو آب رفت ۔ آن را نیز داخل خالصه کرد ۔ بعد ازان باحمد خان میواتی لشکر کشید ۔ یازده پرگنه ازو گرفت ۔ باقی باو گذاشت ۔ در سال اول جلوس بطرف لاهور توجه نمود ۔ دریا خان لودی و اسکندر شاه سروانی را در دهلی گذاشت ۔ و رغبتِ بعضی امرای سلطان علاء الدین که بسلطنت افغانان راضی نبودند و سلطان محمود شرقی را خواهان بودند باعث آن بود که دخترِ سلطان علاء الدین در حبالهٔ او بود ۔ بشوهر خود گفت که مُلکِ دهلی از پدر و جدّ من بود ۔ بهلول خان کیست که مُلکِ مورث فرو گیرد ۔ اگر تو سوار نمی‌شوی من ترکش در کمر بندم و بر سر بهلول بروم و باو مصاف دهم ۔ سلطان از سخن زن برآشفت ۔ در سنه ۸۵۶ (هشت صد و پنجا و شش هجری)

---

(۱) در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۴۳۲ نوشته که «او (بهلول خان) در هفدهم ماه ربیع الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمائه برسریر حکومت نشست» و همین تاریخ و ماه را بمخزن افغانی صفحه ۴۳ ارقام نموده‌اند ۔

(۲) در نسخهٔ الف «مالوه» ۔

با لشکر قاهره و یک هزار پیل کوه تمثال بدهلی آمده محاصره نمود - دران ایام سلطان بهلول در حوالی سهرند بود - خواجه بایزید و شاه اسکندر سروانی و بی‌بی متوحرم اسلام خان با تمامی اهل و عیال و افغانان حصار گرفتند - در قلعه مردم کم بودند - بی‌بی متو عورات (را) جامهٔ مردان پوشانیده بر کنگرهای حصار می فرستاد که باری مردم نمایان شوند - روزی شاه اسکندر سروانی بکنگرهٔ حصار نشسته بود - سقای سلطان محمود آب[1] باولیِ کنگره می برد - شاه اسکندر ناوکی از شست خود بکشاد چنانکه از هر دو طرف گاو پکال در زمین فرو رفت - ازان پس در گرد حصار کسی نمی‌گشت - چون درآمدنِ بهلول شاه دیر شد و مردم قلعه کار از دست رفته دیدند و لشکر ساباط[2] و گرگج برآورده حقه‌های آتش بازی چنان در قلعه می انداختند که مردم درونی را یارای آن نبوده که در صحن خانه بگردند - لاچار عاجز گشته بصلح راضی شدند - خواستند که کلید دروازهای قلعه بکسان سلطان داده بیرون روند - سید شمس الدین کلیدهای قلعه نزد دریا خان لودی که قلعه را محاصره کرده بود بُرد - و گفت کلمهٔ چند بخدمت شما عرض دارم

---

(۱) در نسخهٔ الف «آب بالای کنگره می برد» اما این صحیح معلوم نمی شود - کاتب لفظ «بالای» بجای «باولی» غالباً ارقام نموده و باولی بمعنی چاه بزرگ است - الیٔث در تاریخ خود جلد پنجم صفحه ۳ این عبارت را حسب زیرین در انگریزی ترجمه کرده :—

'One day, Sháh Sikandar Sarwání was seated on the wall (parapet of the fort), when one of Sultán Mahmúd's water-carriers was taking away some water from a well under the bastion. Sháh Sikandar drew his bow, and sent an arrow right through the bullock that was carrying the water-bags.' The *Tārīkh-i-Dāūdī* says it was eleven palms long, and the distance to which it reached was 800 feet; and that though it penetrated the water-bags as well as the bullock, yet the entire arrow was buried on the other side in the earth.

(۲) در نسخهٔ الف «ثبات و کرکج» ۵

اگر خلوت فرمایند - دریا خان نزدیکان خود را از گرد و پیش دور کرد - سیّد مذکور عرض کرد که شما بسلطان محمود چه نسبت دارید - دریا خان گفت که (هیچ نسبت نیست - من چاکر سلطان محمودام - باز سید پرسید که) شما بسلطان بهلول چه نسبت دارید - دریا خان گفت که ما هم لودی ام و او هم لودی است[1] - سید شمس الدین کلیدهای قلعه پیش نهاد و گفت مادران و خواهران را در پرده نگاهدار و یا بخیم بسپار تا رسوا سازند - دریا خان گفت من چه کنم از طریق برادری دانسته در گرفتنِ قلعه اهمال نمودیم - امّا سلطان بهلول درآمدن بسیار دیر کرد - تو الحال کلیدها نگاهدار و آنچه از دست من برآید تماشا خواهی کرد - دریا خان رفته بسلطان محمود حقیقت آن سید و آوردن کلید بیان نمود - سلطان گفت چرا کلیدها نیاوردی - دریا خان گفت شنیده میشود که بهلول با لشکر گران رسید - بهتر آنست که اول فکر او کنیم - اگر او را فتح کردیم دهلی از آنِ ما ست - سلطان پرسید که چه باید کرد - دریا خان گفت مرا و فتح خان را حکم شود که بهلول خان را از پانی‌پته این طرف آمدن ندهیم - این سخن سلطان محمود را پسند افتاد - این هر دو امرا با سی هزار سوار و چهل پیل جنگی بر بهلول روان کرد - درین اثنا سلطان بهلول به نریله "[2] رسیده بود که لشکر سلطان محمود دو

---

[1] The *Tārīkh-i-Dāūdī* is fuller:—"We are brothers: he is a Lodi, and I am a Lodi; his mother is my mother and his sister is my sister." This explains the allusion to 'mother and sister' which occurs below. See Elliot, Vol V, p. 3, note 2.

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۷۴ ب نوشته که « در نریله که پانزده کروهی دهلی است نزول کرد » و در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۰۱ نوشته که « بموضع نایره که پانزده کروهی دهلی است فرود آمد » ء

کروه این طرف رفته فرود آمد ـ شب درآمد ـ سپاه بهلول دو مرتبه گاو و شتر و اسپ از لشکر محمود [۱] حی ؟ کرده بردند ـ روز دیگر هر دو لشکر صف محاربه آراستند ـ سپاه بهلول چارده هزار سوار و لشکر محمود بسی و هفت هزار می رسید ـ لودیان بنوعی در جنگ پیوستند که سپاه محمود انگشتِ حیرت بدندان گزید ـ قطب خان بر پیشانیٔ پیل ناوکی زده که تا سوفارغرق گشته آن فیل باز پس شده بر سپاه خود افتاد ـ در پیٔ آن قطب خان با افغانان چابک دست ـ دست بقتل آنها دراز کرد ـ اکثر سپاه محمود در میدان افتادند ـ درین اثنا دریا خان نزدیک قطب خان رسید ـ قطب خان ببانگ بلند گفت تو هم قوم مائی و مادران و خواهران تو در بند اند ـ و تو تلاش بفتح بیگانه می نمائی از چون توی عجب است ـ دریا خان گفت من می‌روم اما تعاقب من نکنی ـ دریا خان پشت داد ـ افواج محمود بشکست ـ بهلول مظفر و منصور گشت ـ پیل و اسپ و غنایمِ دیگر بدست آورد ـ ازان میدان بخوشدلی و شاد کامی در سامانِ رفتن دهلی شد ـ و خبرِ ظفر بشاه اسکندر رسید (سلطان محمود) فرمود که خبر بگیرید که نواختن درون قلعه از چه وجه باشد ـ مردم او گفتند که امروز مردم قلعه بغایت خوش اند و آواز مبارکبادی شنیده میشود ـ درین اثنا لشکر محمود زخمی و آواره رسیدند ـ دریا خان آمد ـ از چیرگیٔ لشکر بهلول

---

(۱) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۰۱ نوشته که « دو بار شتر و گاوی که از لشکر سلطان محمود بچرا گاه می‌رفت گرفته آوردند » ه

On the very night of their arrival the enemy twice carried off their bullocks, camels and horses. Elliot, V, p. 4.

و از پراگندگیِ لشکر خود چندان بیان نمود که باعث بیم مردم او شد ـ
و او را چنان ترسانید که محمود در سامانِ گریز شد ـ و تفرقه در افتاد ـ
درین اثنا بهلول شاه در رسید و تعاقب او نمود ـ پنجاه پیل و غنایم
دیگر بدست افتاد ـ و قطب خان تا بیست کروه دنبال کرد ـ و از شکستن ـ
محمود از شرمندگی بجونپور رفت ـ باز سپاه جرّار پیدا کرده بشمس آباد
آمد ـ و نواحی آن را نهب و تاراج نمود ـ بهلول شاه با سپاه گران
درآنجا رفته قطب خان را با ده هزار سوار جرّار بجنگ او فرستاد ـ
دران جنگ دریا خان لودی با سلطان بهلول پیوست ـ روز جنگ
ناگاه اسپِ قطب خان بدری [1] خورد و او از اسپ جدا شد ـ و بدست
کسانِ سلطان محمود گرفتار شد ـ سلطان محمود او را بجونپور فرستاد ـ
و هفت سال در زندان بماند ـ مقارن این حال محمود باجل طبعی در
گذشت ـ بی‌بی راجی مادر او باتفاق امرا شاهزاده بهیکن خان را برتخت
نشاند ـ و محمد شاه خطاب کرد ـ و او با بهلول شاه صلح نمود ـ
هر یک بجانبِ ملک خود مراجعت نمودند ـ چون بهلول در نواحیٔ دهلی
رسید شمس خاتون خواهر قطب خان پیغام کرد که قطب خان در بند بادشاهِ
جونپور است ـ سلطان را خواب چگونه می‌آید ـ بهلول شاه متاثّر شده
باز با لشکر گران بر سر محمد شاه رفت ـ او نیز در برابر آمد ـ محمد شاه
بکوتوال خود نوشت که قطب خان و هر دو پسر سلطان محمود(۲) را که در
قید اند قتل نماید ـ کوتوال در نهان جلال خان را قفا داد ـ چون این

---

1 The horse stumbled. See Ranking, Translation of Badāonī, Vol. I, p. 403, note 7.

(۲) در نسخهٔ الف « سلطان محمد » ہ

ماجرا به بی‌بی راجی برسید قطب خان و دومی[۱] شاهزاده را محافظت نمود ـ کوتوال این حقیقت به محمد شاه نوشت که دست من بآنها نمی‌رسد ـ محمد شاه بوالدهٔ خود نوشت که بعضی چیز ضروری بآمدنِ حضرتِ والده جیو موقوف است ـ امید که زود باین جانب تشریف ارزانی دارند ـ آن مستوره در راه بود که دویمی شاهزاده را قتل کردند ـ این خبر در قنوج به بی‌بی راجی رسید ـ بتعزیت مشغول شده بهادر غلام را با ده هزار سوار برای محافظت قطب خان فرستاد ـ محمد شاه بوالدهٔ خود نوشت که بسائر شاهزادها همین حال خواهد بود ـ حضرت والده یکجا تعزیت بجا آورند ـ درین اثنا جلال خان پسر محمد شاه بدست کسان بهلول شاه گرفتار گردید ـ عوض قطب خان در بند داشتند ـ این محمد شاه بد مزاج و خونریز بود همه مردم ازو متنفر شدند ـ بی‌بی راجی باتفاق امرا حسین خان را برتخت نشاند ـ سلطان حسین خطاب کردند ـ و همه لشکریان از محمد شاه برگشتند ـ و ازو جدا شدند ـ چون محمد شاه لشکر متنفر یافت با چند سوار در باغی (که دران نواحی) بود خزید ـ تمام لشکر بفرمودهٔ بی‌بی راجی آن باغ را محاصره نمود ـ چون محمد شاه جوان قادرانداز بود بعضی لشکریان با سلاحدار او متفق شده پیکان از تیرها دور کردند ـ روز جنگ محمد شاه تمام تیرها بی پیکان یافت آخر دست بشمشیر کشاد ـ چند کس را انداخت ـ آخر دست‌گیر گشت ـ بی‌بی راجی او را در زنجیر کشیده[۲]

---

(۱) نام این شاهزاده از مخزن افغانی صفحه ۴۹ ب « حسن خان » معلوم می‌شود ه

(۲) مخزن افغانی صفحه ۵۰ ارقام یافته « ناگاه تیری از کان قضا . . . بگلوی محمد شاه رسید و بهمان زخم از پشت اسپ جدا گشت و بتختهٔ زمینی افتاد و بشهادت رسید » ه

با خود برد ـ و سلطان حسین را با لشکر گران بجنگ بهلول شاه فرستاد ـ سلطان حسین براه صلح درآمد ـ قطب خان را از همان منزل نواخته پیش سلطان فرستاد ـ ازین طرف سلطان ـ شاهزاده جلال خان را باعزاز و اکرام بخدمت سلطان حسین روانه نمود ـ بعد یک سال سلطان حسین نقض عهد کرده با هفتاد هزار سوار و هزار پیل مست بجنگ سلطان بهلول درآمد ـ سلطان بهلول سراسیمه شده در مقبرهٔ مطهّرهٔ قطب الاقطاب[1] تمام شب التماس و زاری نموده ـ نیم شب مردی از غیب پیدا شد ـ چوبی بدست بهلول شاه داد که برو ازین چوب گاو میشان را بران ـ فردا خوش شده قرار محاربه داد ـ قطب خان پیغام بحسین خان داد که من پروردهٔ بی‌بی راجی ام و انواع احسان در حق من بجا آورده ـ باز صلح کردند ـ بعد یک سال باز سلطان نقض عهد کرد ـ این مرتبه با لشکر قاهره در محاربهٔ او رفت ـ او را شکست داد ـ و در دنبال او تا جونپور رفته ـ او گریخته بدر رفت ـ سلطان بهلول جونپور به پسر خود داد و سپاه بلا انتهاء همراه او داد ـ و کالپی باعظم همایون داده بگوالیر توجه نمود ـ راجه مان پیشکش بسیار گذرانید ـ گوالیر باو مقرر کرد ـ از آنجا بدهلی آمد ـ برشکال گذرانید ـ بعد طلوع ستارهٔ سهیل یمانی بلاهور روانه شد[2] ـ چون بسهرند آمد آن شهر را مبارک دانسته فرمود

---

(۱) مراد از قطب الاقطاب حضرت قطب الدین بختیار کاکی رضی الله تعالی عنه است ،

(۲) در نسخهٔ الف «روانه نمود» ۰

تا حرمهای امرا جدا جدا بنام خودها محله آباد نمایند ـ ازان ایام آن شهر کرامت بهر [1] طور روی در ترقی نهاد ٭

نقل است دران ایام که بهلول خان حاکم آن شهر بود در بیرون قلعه حویلئ مثال خلدبرین ساخته بود گاه در آنجا ماندی ـ درآن نواحی زرگری مسکن داشت ـ هیما نام دختری داشت لاله روی مشکین موی ـ اتفاقاً نظر بهلول خان بر وی افتاد شیفته شد ـ و آن ماه سیما نیز دل باو داد ـ او چون برتخت سلطنت متمکّن شد پدر او را خوشدل نموده در عقد درآورد ـ شبي آن دختر در خواب دید که ماه از آسمان جدا شده در آغوش او افتاد ـ فردا این خواب به بهلول شاه بیان نمود ـ چون از معبّران و کاهنان استفسار کرد ـ معبّرانِ موی شگاف چنین مغزِ سخن بشگافتند که از شکم این ملکهٔ جهان پسری برآید که تخت‌گیر و صاحب تاج گردد ـ و نشانِ سلطنت و آثارِ ولایت از آن گیتی ستان بظهور آید ـ سلطان بغایت مبتهج و مسرور گشت ـ صدقات باهل استحقاق رسانید ـ بعد ازان، دو سال بسیر و شکار در پنجاب گذرانده متوجه دهلی گشت ـ دران ایام راجه مان بجهنم رفت پسرش قایم مقام او شد ـ دریا خان لودی بدین مهم نامزد گشته ـ پسرِ مان دوازده پیل و دو لکه روپیه پیشکش داد ـ و راه فرمان برداری پیش گرفت ـ و این پیشکش هر سال مقرر کرد ـ درین اثنا

---

(١) در نسخهٔ الف « بهر روی » ٭

سلطان حسین با لشکر گران در نواحِ کالپی آمد - باربک شاه دو سه مرتبه باو جنگ نمود - و در آخر ازو منهزم شد - بسیاری از حشم و اسباب خود باو داد - این خبر بسلطان بهلول رسید - از هر جا لشکر بهم رسانیده با سپاه بسیار متوجه نبرد او گشت - چون نواحیِ کالپی رسید سلطان حسین - برادر زادهٔ خود را که جلال خان نام داشت فرستاد با سی هزار سوار جرّار - بهلول - سلطان قطب خان و احمد خان و دولتخان را از آب گنگ گذار کرد - و فرمود که پانزده هزار سوار در کمین نشاند - و با پانزده هزار سوار دولتخان در مقابلهٔ او شود - چون لشکر سلطان محمود (حسین) چیره دستی کند آنها پشت داده روان شوند - جائی که قطب خان در کمین باشد بدان راه بیارد تا آن لشکر درمیان آید - بعد آن هر دو طرف راه بسته آنجا بدست‌برد درآمده بتقصیر از خود راضی نشوند - ایشان بر فرمودهٔ سلطان عمل نموده از سپاهِ سلطان محمود (حسین) بسیاری بقتل رسانیدند - و جلال خان نیز کشته شد - سی پیل کوه تمثال و اسپان و غنایم بسیار بدست سلطانی درآمد - از آنجا مظفّر بپایهٔ تخت رسیدند - مبارکیٔ فتح بتقدیم رسانیدند - بعد ازان باربک شاه را باز بکالپی نشاند - سلطان حسین را قوت جنگ بسلطان بهلول نماند - بکوچ متواتر بجونپور باز گشت - و سلطان جانب دهلی مراجعت نمود - دو سال بعیش و شکار بخاطرِجمع درآنجا بسر برد - بعده از هیچ طرفی حادثه برنخاست - چنانچه در سال هفتم از جلوس پسری فرخنده‌فال و همایون طالع تولّد شد - چون آن اختر همایون طلوع نمود

بحکم سلطان اختر شناسان بر هیئتِ فلکی و بروجِ سماوات نظر انداخته پیشِ تخت عرض داشتند که این شاهزاده والا اقبال بدان طالعِ میمون در جهان آمده که گلبنِ شاهی ازو سرسبز و شاداب گردد ـ سلطان بهلول بدین نوید بغایت فرح یافته بزمِ عیش بیاراست ـ و دیده بدیدارِ آن نیّرِ نورانی روشن ساخت ـ چون کار همه نظام دید بخطاب والا میان نظام مخاطب ساخت ـ هم درایام خوردی در و درگاهِ او جدا کرد ـ و سرکار سنبل برو مقرر کرد ـ و در کنارِ خانخانان قرملی سپرد ـ و اورا اتالیق او کرد ـ چون شاهزاده در پنج سالگی رسید روزی با تیر و کمان پیش سلطان بگذشت ـ سلطان اورا طلبید و بخاطر آورد که چون مرا مهم رانا درپیش است از تیر این پسر فال گیرم ـ اگر تیرش بر نشانه خورد مرا البته امیدوارِ فیروزی باید بود ـ فرمود که نظام بیا و بر این گل که بر بوته نمایان ست تیر بیانداز ـ شاهزاده چون برجیس در کمان درآمد وآن گل را بنوک پیکان چنان بربود که بوته نجنبید ٭

سلطان بغایت فرحناک شد و بوسه بر پیشانیٔ آن نونهالِ باغستانِ بادشاهی زده سرکار سهرند باو بخشید ـ که آن جای مبارک است ـ بعد چند ایام باز سراپرده بجانب رانا کشید ـ بکوچ تواتر در آنجا رسید ـ در اجمیر رایات جاه و جلال نزول اجلال فرمود ـ و افواجِ قاهره تعین نمود ٭

چترسال خواهر زادهٔ رانا با ده هزار سوار در اودی‌پور بوده ـ قطب خان آنجا رسید ـ محاربه بآن کفار تیره کردار واقع شد ـ اول سپاه سلطانی از حربِ درشت آن کَفَره روی گردان شده ـ افغانانِ کاری دران جنگ بشهادت رسیدند ـ در آخر قطب خان و خانخانان قرملی جان بر کفِ دست نهاده بشمشیر و خنجر درآمدند ـ و دمار ازان تیره رویان برآوردند که چترسال کشته شد ـ چندان کفار بر روی میدان افتادند که از سر توده برآمد ـ و از خون ایشان جوی روان شد ـ و پنج شش پیل و چهل اسپ و غنایم بسیار بدست سپاهِ سلطان درآمد و سپاه رانا منهزم گشت ـ بعد ازان رانا با سپاهِ سلطانی صلح نمود و در اودی پور خطبه و سکهٔ سلطان (جاری) نمود ـ بعد ازان سلطان بهلول لشکرِ ظفر اثر بجانب نیمکهار کشید ـ آن ولایت را نهب و تاراج ساخته ـ غنایم بسیار ازآنجا بسپاه رسید ـ از آنجا باز در شهر آمده بعد دو سه ماه لشکر بجانب لاهور کشید ـ چند روز بعیش گذرانید ـ درآن ایام احمد خان بهتی که در ملک سند صاحب جاه شده بود بیست هزار سوار داشت ـ با والیٔ ملتان سرکشی می کرد ـ عرضه داشت او رسید که احمد خان دیهای ملتان را نهب و تاراج می سازد ـ اگر خداوند عالم فکر کنند بهتر و اِلاّ ماندن ما میسر نخواهد شد ـ چون من از ملتان بی پا شویم ملتان را در تصرف آورده در تاراج پنجاب سخن خواهد کرد ـ بشنیدن این خبر سلطان تافته شد ـ عمر خان که از امرای نامور بود و شاهزاده بایزید را با سی هزار سوار جرّار بدان مهم نامزد کرد ـ

ایشان بوداعِ سلطانی سرافراز شده از لاهور بکوچ متواتر روان شدند ـ
چون در ملتان رسیدند والیٔ ملتان نیز آمده شامل شد ـ ایشان را راهبری
نمود تا بملک او رسیدند ـ احمد خان بغرورِ لشکر و دلاوریٔ سپاهِ خود
چندان التفات با سپاهِ سلطانی نکرد ـ و خود از جا نجنبید ـ برادر زادهٔ
خود را با پانزده هزار سوار بروی ایشان فرستاد ـ آن جوان بر لولئی
عاشق بود ـ آن زن در حسن و زیبائی چنان بود که نقّاشِ قدرت نقشی
زیباتر ازو بر رویٔ صفحهٔ روزگار نکشیده ـ و دیدهٔ زمانه مثل آن
صورتی رعنا ندیده ـ چهرهٔ داشت که گُلِ بُستانی از دیدنش گلاب گشتی ـ
ولولوی رخشان از تابِ روی او غرقِ آب شدی ـ آن لاله رو را همیشه
در سیر و شکار از خود جدا نمی‌کرد ـ در روز جنگ نیز آن را در
عماری انداخته با خود آورده بود ـ چون معرکهٔ چنان رو بداد نورنگ خان
ده (هزار) سوار همراه داؤد خان داده بروی سپاه سلطانی فرستاد ـ
و داؤد خان بروی سپاه سلطانی عنان در عنان همرکاب دست به تیغ برد ـ
ازین طرف نیز سپاه سلطانی هم درآمیخته چنان جنگ شد که چشم روزگار
ندیده ـ و جوی خون از کشتگان روان شد ـ آخر داؤد خان کشته شد
و شکست بر آنها افتاد ـ چون گریختگانِ لشکرِ احمد خان بنورنگ خان
رسیدند ـ نورنگ خان از معشوق خود گریان گریان رخصت شد ـ
و روی بمعرکهٔ قتال نهاده بایشان در رسید ـ جان در کف ـ دست بکارزار
آورد ـ اکثری از سپاه سلطانی از تیغِ نورنگ خان دو نیم شده از اسپ

افتادند - ناگاه گولهٔ ربورک[۱] برو خورد - و نورنگ خان را نیز دو نیم نمود - چون خبر افتادن نورنگ خان بآن زن که کارِ مردان ازو شد رسید - سلاح در پوشید و ترکشِ زر اندود بر کمر بست و اناغه[۲] بر سر زده در سپاه نورنگ خان درآمد - و با برادر او گفت که چون من در فوج شما درآیم مصلحت چنانست که همه سپاه را بسلام من فرستی و آوازه کنی که شاهزاده پسر احمد خان آمد تا سپاه غنیم دو دله شود - و این بخاطر نیارند که ما سردار را کشتیم - الغرض همه سپاه از اسپ جدا شده بسلام آمدند و نقارهٔ شادیانه بلند آوازه کردند - لشکر سلطان که از چیره دستیٔ خود فتح یاب شده بودند - دو دله شدند و لشکر احمد خان بیکبارگی در افتادند و چنان جنگ کردند که سپاه سلطانی تاب نیاوردند - روی در گریز نهادند - چون خبر انهزامِ سپاه بشاهزاده بایزید رسید مردم خود را سرزنش نمود - از آن طرف چون خبرِ فتحِ سپاه خود باحمد خان رسید و چاره سازیٔ آن زن شنید انگشت حیرت بدندان گزید - بعد آن سپاه آمد - آن زن همچنان با سلاح مردانه در پیش احمد خان آمد - احمد خان بر دلاوریٔ آن زن و مصلحت او آفرین کرد - و ده هزار روپیه به پیرایه بدان زن بخشید - و این طرف شاهزاده بایزید خان لشکر دیگر بمدد طلبید - سلطان دو سه امرای کبار که لشکر بسیار داشتند

---

(۱) در نسخهٔ ب گوله رلورک و در زبان انگلیسی الیٹ در جلد پنجم صفحه ٦ حسب زیرین ترجمه کرده :—

"At last, ball from a camel-gun cut him also in half and killed him."

(۲) اناغه - helmet

روانه نمود - چون لشکر بشاهزاده بایزید ملحق شد بر ولایت احمد خان تاخت - بعد تردد بسیار احمد خان را دستگیر کرد و بقتل رسانید - مُلک او داخل خالصه کرد - مظفر و منصور بدرگاه سلطان بهلول رسید - و بنوازشِ سلطانی شاد گشت ٭

نقل است دران ایام که لشکر سلطانی بولایت نیمکهار تاخته بود آن ولایت بتاراج رفته در آنجا بقّالی بود که روزگارِ خود بسپاهگری گذرانیدی - زنی داشت آفتاب روی - و سلسله موی - که از رنگ رخسارش لاله را بر جگر داغ - و از عنبرین زلفش سنبل در پیچ و تاب - شوهر باو دلبستگی تمام داشت - قضا را آن زن در بند افتاد و نا پدید گشت - دران ایام شوهرش جائی رفته بود - چون باز آمد از رفتن زن خبر یافت - و دود از نهادش برآمد - چندانکه با دیدهٔ گریان و دل بریان در جست و جوی چپ و راست دوید ازان گم‌شده اثری ندید - ترکِ لباس دنیا کرده و خرقه در بر نموده - و ده بده و شهر بشهر در طلب او می‌گردید - یکسال باین ماجرا گذشت تا بسهرند رسید - روزی بدرِ حویلی می‌گذشت دید که زن او کوزهٔ آب بسر کرده دران حویلی می برد - استاده شده آواز گدائی داد - افغان گفت که فقیری بر در ایستاده است او را چیزی دهی - آن زن پارهٔ[1] نان گرفته بر در رسید - بقّال گفت من مدتیست که درپیْ

---

(۱) در نسخه الف « پارچه نان » ٭

تو خراب و آواره می گردم - زن هیچ جواب نداد و برگشت - و بافغان گفت که این فقیر نیست که بر در ایستاده است حرامزاده است تا مرا ببرد - و از شما جدا گرداند - افغان شنید - غضب در کاسهٔ سرش افتاد بفرمود تا آن بقّال را محکم بستند - و آن چنان زدند که جا بجا مجروح شد - در پایگاه انداختند - آنجا افتاده ماندی - چون بِهْ شد افغان گفت الحال برو - گفت خان سلامت - الحال من مسلمان شده‌ام و نان و نمک شما خوردم و غلام شما ام هر خدمتی که از من خواهد آمد بتقصیر از خود راضی نخواهم شد - الغرض کار و بار افغان می کرد - و اعتماد او در سرکار او ظاهر می کرد تا بجائی رسید که یکسال در خدمت افغان مانده معتمد علیه شد - امّا زن او هر مرتبه بافغان می گفت که این در کمین منست - هر وقت که فرصت می‌یابد مرا می‌برد - افغان می گفت که بسیار کارهای من ازو بنظام می رسد و تو ازو راضی نیستی - او بحضور من ترا خواهر گفته است - الغرض افغان باو بسیار اعتماد نمود - تمام کار و بار خانهٔ خود باو سپرد - درین اثنا سلطان را مهم دلمو روی نمود - آن افغان نیز همراه لشکر روان شد - چون بنواحیٔ آگره رسیدند - روزی آن افغان روز چوکیٔ خود پیشتر همراه صاحب خود روان شد - و اسباب را فرمود تا از اسپ بر شتران بار کرده بیارند - آن زن را بر تانوئی[1] سوار کرده می‌آوردند - آن روز آن بقّال جلو اسپ او کشیده می برد - چون بمنزل رسید پرسید که کنیزک کجا

---

(۱) غالباً این لفظ اردو است و درین وقت «تانگه» می گویند ء

است ـ گفتند عقب می‌آید ـ چون دیر شد افغان دانست که او را
برد ـ در ساعت بر اسپی باد رفتار سوار شده بجست و جوی آنها اسپ
را سر داد ـ ازین طرف آن بقّال آن زنکه را بر راه دیگر که برده بود در
نزدیک فرود آمد ـ و خود در خواب رفت ـ آن زن در فراق افغان
بیک سو نشسته می گریست ـ ناگاه افغان بدآنجا رسید ـ زن را نظر چون
بر افغان افتاد فرحناک برخاست ـ و در پایش سر نهاد ـ گفت نمی گفتم
که حرامزاده وقت فرصت نگاه می دارد که مرا ببرد ـ آن افغان فرود آمد
و بقّال را شلق خوب کرد ـ و برسنِ اسپ او را بر بست ـ و آویزان
بدرختی نمود ـ و خود زین پوش انداخته در خواب شد ـ و آن زن
پای مالیدن گرفت ـ و باو بازی و خنده می گرفت ـ بعد ازان جام از
جام‌دان برکشید و آب انداخته نبات درو تر کرده شربتی طیار نمود
و پارهٔ خورد و باقی نگاهداشت و بخواب رفت ـ زن را نیز خواب در
گرفت ـ بقّال همچنان آویزان بود می‌دید که ازان درخت ماری سیاه
فرود می‌آید ـ از همان رسن بر پایش آمد ـ بقّال بخاطر آورد که این
بر پای من نیش می زند و مرا هلاک سازد ـ بهتر آنست که ازین محنت
خلاص یابم ـ الغرض آن مار بر تن او گذشته بر زمین رسید ـ دهن
خود دران جام انداخت ـ آب زهر درو ریخته باز بر تن بقال گذشته
بهمان رسن بالای درخت رفت و ناپدید گشت ـ بعد ساعتی افغان
بیدار گشت شربتی که دران جام مانده بود بکار برد و باز بخواب شد ـ
و هم در خواب جان بقابض ارواح داد ـ ناگاه رسن که بر پای او بسته

بود بشکست و بر زمین آمد ـ و رسن از پای خود بکشاد ـ چون چادر از رخِ افغان برداشت دید که او خود مرده و وجود او ازهم ریخته ـ زن را بیدار کرد که برخیز و قدرت آلهی را تماشا کن که از عالم غیب مرا انصاف دادند ـ اگر تو اکنون سر از من بکشی برین منوال نابود خواهی شد ـ زن آن واقعه دیده بر خود لرزید و سر در قدم او نهاد ـ و گفت اکنون تا زِیَمْ سر از فرمان تو بیرون نکشم ـ بقّال جامه از تن افغان کشید و بخود در پوشید ـ و سیصد اشرفی از کیسهٔ افغان برآمد آن نیز گرفت ـ و بران اسپِ صرصرتگ سوار شد ـ و زن را بر اسپ دویمی سوار کرد و راه مسکن خود گرفت ٭

نقل است احمد خان لودی را چون جذبهٔ ولولهٔ آلهی دامن‌گیر آمد شوقِ زیارتِ کعبهٔ علیا شد ـ از سلطان اجازت یافته همراه حاجیان بر جهاز نشست و روان شد ـ قضا را آن جهاز تباه[1] گشت ـ تا در گرداب مهلک افتاده از هم ریخته ـ جمله راکبان دران آب هول‌انگیز غرق گشتند ـ احمد خان و سه کس دیگر بر تخته ماندند ـ ناگاه باد آن را برداشته بجزیرهٔ رسانید ـ چون ایشان روی آبادانی دیدند ـ خدا را شکر گفتند ـ و ازان تخته فرود آمدند ـ و در نواحیٔ شهر رسیدند ـ و مردم آنجایی را دُم‌دار دیدند ـ آن مردم ایشان را بحضور پادشاه بردند ـ پادشاه از احوال ایشان استفسار نمود ـ بعد کماهیٔ احوال از سرکار خود طعام معیّن فرمود ـ و بجهت مَسکن

(۱) در نسخهٔ الف « تباهی گشت » ٭

ایشان جائی دلکشا داد - ایشان[۱] هر خانه و عمارات شهر را بچونهٔ
مروارید آراسته و سفید دیدند - و خوشه خوشه یاقوت سرخ بهر جا
تعبیه کرده دیدند - از قدرت اِله حیران ماندند - در هیچ خانه[۲] برکهٔ آب
ندیدند - چون از بعضی مردم آن شهر که آشنا شده بودند پرسیدند که
اینجا آب در نظر نمی‌آید این آب شیرین که شربتِ نبات بآن مزه نباشد
از کجا می‌آرند - آنها گفتند که در نواحیٔ این کوه که بنظر شما می‌آید
درختان کوچک اند و برگها مثل تغار و غریق - همچو کندو پر آب ماند -
هرچند کسی از یک برگ او آب گیرد کم نشود - احمد خان را شوق آن
تماشا شد که مشتمل قدرت اِله بود - گریبان کشان شد - همراه آن آشنا
رفته معاینه نمود - درین اثنا بنظاره بود که درویشی زره‌پوش از غارِ آن
کوه نمایان شد - گفت احمد خان کجا آمدی - احمد خان سر در پای ان
درویشِ روشن‌نهاد - نهاد - و بزاری سرگذشت خود باز راند - درویش
گفت آرزوی خانه‌داری یا خانهٔ خدای عَزَّ وَ جَلّ - عرض نمود که
اگر خدای نصیب کند آرزوی طوافِ کعبه دارم - درویش گفت
چشم بربند - احمد خان چشم به‌بست - چون کشاد خود را در حرم
بیت الله یافت - بعد طوافِ کعبه و ارکانِ حج همراه قافلهٔ هند در جهاز
بنشست و بسلامت در دهلی رسید ٭

بهلول شاه دران ایام از مهم رانا در شهر آمد - بعد آن بطرف

---

(۱) در نسخهٔ الف « ایشان در هر خانهٔ خود عمارات شهر بچونهٔ مروارید » ٭

(۲) در نسخهٔ الف « کوزهٔ آب » ٭

مالوه در حرکت آمد که راجه مان در شهر با بعضی مردم سر از متابعت
سلطان بهلول برآورده بود - و رای سارنگ نیز قدم در راه نافرمانی
نهاده بود - چون آوازهٔ راياتِ جلال اشتهار یافت سه منزل در استقبال
آمد - دو فیل و دوازده اسپ بخدمت گذرانید - و ازان آتش
سوزنده خود را نگاه داشت - ازآنجا رایات خسروی بجانب اُجین بلند
گردید - چون آن کَفَره پای در طریق بغی نهاده بود سر خود را
از تیغِ غازیانِ اسلام در دامن خود یافته - رشته در گلو انداخته
در رکاب عالی روان گردید - از قضای الٰهی در نواحی آگره رسیدند -
در راه مرضی ببدن مبارک حایل گردید - همچنان کوچ بکوچ راه قطع
میکرد - چون چهل کروه مسافت در دهلی ماند آن مرض غلبه کرد -
از دهلی شاهزادگانِ والا گوهر و قطب خان و دریا خان لودی و دیگر
ارکانِ سلطنت باستقبال آمدند - در سنه هشتصد و نود و چار آن شاه گیتی
ستان که اول پادشاهی بود از قوم افغان - و بضربِ تیغ - پادشاهی گرفت
در جوارِ رحمتِ الٰهی پیوست - چنانکه شاعری گوید بیت -

بهشتصد و نود و چار رفت از عالم خدیوِ ملک ستان و جهان‌کشا بهلول

پسرش که شایسته و بایستهٔ جهانداری بود برتخت برآمد - مثنوی

چو بهلول بر بست زین ملک رخت ۔ سکندر برآمد بر افراز تخت
جهان شد چو معمور و بُد رام او ۔ ثباتی سکندر شده نام او
جهان را نماند بی‌کدخدای ۔ یکی می رود دیگر آید بجای
بدیسان بود تا سرانجام کار ۔ بنزد خرد گردش روزگار

سکندر لودی

نغمه سرایان سِیَر بسلطنت رسیدن سکندر لودی چنان الحان برآورده‌اند که او پسر سلطان بهلول بوده ـ در ایام شاهزادگی نظام خان خطاب داشته ـ حق تعالی بغایت از حسن و زیبائی آراسته ـ چنانکه نقّاشِ قضا نیکوتر از وی صورتی بر تختهٔ هستی نکشیده ـ و دیدهٔ دوران شکلی مصفّاتر مثل او ندید ـ هرکه نظر کردی دل با وی دادی ـ شیخ حسن[1] نواسهٔ شیخ ابو العلیٰ دلبستگی باو پیدا کرد ـ شیخ مذکور از صاحبِ کمالات بوده ـ روزی شاهزاده نظام خان در موسم زمستان در حجره تنها بود ـ شیخ حسن را هوای دیدن او در دل افتاده ـ بندگی از صفای طویّتِ باطن که اهل الله را می‌باشد در مجلس نظام خان که باد را درآنجا گذر نبوده پیدا شد ـ شاهزاده را عجب آمد ـ گفت ای شیخ از چندین دربانان بی‌حکم چگونه آمدی ـ شیخ گفت تو دانی ـ نظام خان فرمود که شما عاشق ما می‌گویانید ـ گفت اختیار ندارم ـ فرمود که بیشتر آئی ـ شاهزاده سر ایشان گرفته در منقل سوزان بر اخگر نهاد ـ و از هر دو دست زور کرد ـ و ایشان هیچ دم نمی زدند ـ درین اثنا

---

(۱) وفات شیخ حسن بقول صاحب اخبار الاخیار صفحه ۱۸۷ و معارج الولایت بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه نهصد و نه هجری است ـ و در زمان سلطان سکندر لودی از جونپور بدهلی تشریف آوردند کذا فی خزینة الاصفیاء جلد اول صفحه ۴۰۹ ء

مبارک[1] خان لوهانی در رسید ـ و از مشاهدهٔ این حال تعجب ماند ـ و از سلطان پرسید که این شخص کیست ـ فرمود که شیخ حسن است ـ مبارک[1] خان گفت ای ناخدا ترس چه میکنی ـ ایشان را ضرر نیست ـ و تو از ضرر خود نمی ترسی ـ نظام خان فرمود که عاشق ما می گویانند ـ گفت شما را شکر باید کرد که منظورِ نظر بزرگی شدهٔ ـ اگر سعادت دارین می خواهی در خدمت ایشان باش ـ بعد ازان شیخ حسن را در کوٹهری نشاند و بدرش قفل محکم کردند ـ چون ساعتی برآمد خبر آوردند که شیخ حسن در بازارِ نوآباد رقص میکند ـ الغرض سلطان منظور نظر این چنین بزرگان بوده ٭ روزی فرمود باید که بتهانیسر رفته کرکهیت[2] را بخاک انباشته بایهٔ آنجا در وجه معاش پیموده دهیم ـ ملک العلماء آن عهد حاضر بوده از شاهزاده پرسید که درانجا چه چیز[3] باشد ـ فرمود که حوضی ست که هنودان از هزار[4] دو هزار کروه بُعد برای غسل می‌آیند ـ گفت از کی بنیاد این شده است ـ شاهزاده فرمود از سالهای دراز این بدعت برپا شده ـ باز ملک العلماء گفت پادشاهان پیش از شما چه کردند ـ گفت هیچ نه ـ گفت این بار بر سرِ شما نیست چرا که پیش از شما پادشاهان اسلام باین نپرداختند ـ ازین سخن شاهزاده

---

(۱) در نسخهٔ الف « مبارا خان » اما ولزلیلی هیگ در تاریخ هندوستان جلد سیوم صفحه ۲۳۳ « مبارک خان لوهانی » ارقام فرموده ٭

(۲) در نسخهٔ ب « کرکهت » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « چه خیر باشد » ٭

(۴) در نسخهٔ ب « هزار در هزار » ٭

تافته شده فرمود عجب علمای این زمانه اند - الغرض در آغاز جوانی
این چنین در ذمهٔ دین اسلام متعصب بوده ۰ وقایع دیگر آنکه در زمان
بهلول شاه تاتار خان و یوسف خان که صوبهٔ لاهور و ملتان داشتند
گردن کش بودند - بعضی پرگنات از خالصه متصرف بودند - شاهزاده
نظام خان دران زمان به پانی‌پته بود - دو سه دیه بنوکران خود داد -
این خبر بسلطان رسید - بخواجگی شیخ سعید قرملی نوشت که این کار
بمشورت شما می‌شود - اگر مردانگی دارید از ولایت تاتار خان وغیره
بگیرید - شیخ سعید آن فرمان بحضور شاهزاده آورد - شاهزاده فرمود
خیر هست - او عرض نمود که خیر - پس آن فرمان در حضور خواند -
فرمود عجب فرمان بادشاهی آوردی - قرملی گفت پادشاهی مفت نمی‌آید -
سلطان از همه پسران ترا صاحب شمشیر دانسته مطالبه نمود که اگر این کار
از تو برآید پادشاه دهلی توئی - برخیز بخت ازمائی کن - دران وقت
شاهزاده دو هزار و پانصد سوار همراه داشت - اول پانصد سوار بر ولایت
تاتار خان نامزد فرمود که دو سه پرگنهٔ او را تاراج نمودند - تاتار خان
ازین مقدمه آگاه شده با لشکر گران در حرکت آمد - ازین طرف شاهزاده
با سپاه در پرگنهٔ انباله رسید - روز دیگر از هر دو طرف صف آرائی
کردند - شاهزاده با ساز رو بجنگ آورده - دران هنگام گرد و پیش شاهزاده
جوانان کار طلب می رفتند - درین اثنا شیخ سعید دو سه مرتبه بطرف
شاهزاده دید - شاهزاده فرمود که چه می بینی - شیخ عرض نمود بنده
آن می بیند که گرداگرد شما جوانان چالاک می‌روند - اگر شما

بسرداری ثابت قدم باشید امید فتح است - باری تماشای این مردم باید کرد که چگونه رزم می‌نمایند - اگر خدای تعالی کار بر حسب مراد سازد بهتر و الّا نه شما بر باد سوارید کسی بگرد شما نخواهد رسید - شاهزاده بخندید و فرمود که من پای اسپانِ شما بر زمین می‌بینم امّا پای اسپ خود تا سینه غرقِ خون می‌بینم - خواجگی سعید از اسپ فرود آمد و بر پای شاهزاده بوسه داد - و گفت که نشانِ فتح همین ست و همت سردار بدین گونه باشد - بعد ازان جنگ واقع شد اول کسی که اسپ در میدان جهانید دریا خان لوهانی بود با سی کس میان هر دو صف با یک‌دلی قرار دادند که در هر جا که یک شمشیر رسد سی شمشیر رسانند - ازان طرف پانصد سوار مقابل ایشان آمدند - هنگامهٔ جنگ چنان گرم شد که اخگر پاره از شمشیرها بجهید - دریا خان بران پانصد سوار غالب آمد - سه مرتبه تلاش نموده بسیار از مردان کاری تاتار خان از اسپ انداخته آمده بجای خود ایستاد - مرتبه چهارم هیچ کس از سپاه تاتار خان سر بر نیاورد - دریا خان گفت که صلابت ما و اقبالِ صاحب درین اثنا کار کرد - شما همه درین جا باشید - تا من تنها بر ایشان بتازیم - القصه دریا خان سه مرتبه برآنها تاخت و باز بسلامت آمد - بعد دریا خان[1] و حسین خان با هفتصد سوار از لشکر شاهزاده برآمدند و از طرف تاتار خان هزار و پانصد سوار بر حسین خان ریز کردند سه دفعه - چنانچه دریا خان فتح یافته و حسین خان نیز

---

(۱) در نسخهٔ الف « بعد دریا خان حسین خان » ۰

فیروزی یافت - عمر خان بحسین خان گفت صد رحمت باد بر شما - و دریا خان کاری کردید که همه کس بر شما آفرین می نمایند - حالا انصاف[۱] این برادران خواهید داد - درین بار ابراهیم پسر عمر خان سروانی از پیش پدر اسپ را تند کرد و برآمد و گفت شما را درایۂ[۲] خدا و سوگند نمک شاهزاده اگر اسپ خود را روان کنید - عمر خان گفت بچه سبب - ابراهیم گفت که چنانچه تماشای دریا خان پسر مبارک[۳] خان و میان حسین خان کردید نظر توجهٔ در کار ما نیز دارید[۴] - این سخن گفته یکه سوار برآنها که پانزده هزار سوار بودند دو سه مرتبه تاخت نموده هر مرتبه ده دوازده سوار از مردان خوب از اسپان جدا ساخته بر زمین انداخته - عمر خان بعد این مشاهده با فوج خاص بر تاتار خان زد - آن پانزده هزار سوار را مغلوب ساخت و تاتار خان کشته شد - و حسین خان برادر زادهٔ او دستگیر گشت - باقی سپاه رو بگریز نهاد - این چنین فتح بزرگ بشاهزاده روی داد - دران میدان شاهزاده فرود آمده سجداتِ شکر بدرگاهِ نصرت دهنده بجا آورد - رعب و هراس ازان نصرت در دل گردن کشان جا کرد - و غازیان خود را که دران میدان رستمی[۵] از این شان بظهور آمد بنواخت - چون فتح نامه به بهلول شاه رسید آفرین کرد - و در یافت که از همه فرزندان من

---

(۱) در نسخهٔ الف « حالا انصاف انصاف » ٥

(۲) در هر دو نسخه « درایۂ » نوشته - شاید « برای » باشد ٥

(۳) در نسخه الف « مبارا » ٥ (۴) در نسخهٔ الف « در آید » ٥

(۵) در نسخهٔ الف « رسمی » ٥

رشید - نظام خان ست - سر و پا و ده اسپ تازی نژاد و پنج پیل و بخطاب والای ولی عهدی خوش دل ساخت - الغرض چون اخبارات سلطان بهلول در دهلی رسید باتفاق امرای کبار رو براه آورد - جمال خان را در دهلی گذاشت - اول بخدمتِ حقایق آگاه شیخ[1] سماء الدین رفته عرض نمود که شیخ جیُو ما می‌خواهم که در علم صرف کتاب میزان در خدمت شما بگذرانیم - بنیاد سبق کرد - استاد گفت بدان اَسْعَدَکَ اللهُ تَعَالَیٰ فِی الدَّارَیْن یعنی نیکبخت گرداند ترا خدای تعالی در هر دو سرای - سلطان گفت باز فرمایند - سه مرتبه تکرار کردند - آنگاه واقعهٔ سلطان بهلول و طلبیدن امرا بایشان عرض کرد و رخصت شد و برهنمونیِ اقبال و بمصلحت امرا بسرعت تمام از دهلی خود را بقصبهٔ جلالی رسانید و نعش پدر بدهلی روانه نمود - روز جمعه[2] بتاریخ هفدهم شعبان سنه ۸۹۴ اربع و تسعین[3] و ثمانمائه قریب (قصبهٔ)

---

(۱) مولانا سماء الدین جامع بود میان علوم رسمی و حقیقی و تقوی و ورع - بر لمعات شیخ فخر الدین عراقی حواشی نوشته که بحلِّ معانی آن وافی و کافی است و رسالهٔ دیگر دارد مسمّیٰ بمفتاح الاسرار وفات اوشان بهفدهم جمادی الاول سنه احدی و تسعمائة شد و مقبرهٔ اوشان و اولاد اوشان بالای حوض شمسی است رَحِمَهُمُ اللّٰهُ تَعَالیٰ انتهی مُلَخَّصًا از اخبار الاخیار صفحه ۲۰۲ و همین واقعه را طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۲۷ و مخزن افغانی صفحه ۶۳ ب ذکر کرده و نام حضرت مولانا سماء الدین را باحترام تمام ، حضرت قطب الاقطاب شیخ سماء الدین کنبوی دهلوی ، ذکر کرده ه

(۲) در هر دو نسخه ، روز جمعه بتاریخ سنه قریب جلالی ، ثبت شده ؛

(۳) از مخزن افغانی صفحه ۵۳ ب نقل کرده شد ه

جلالی بر بالای بلند برکنار آب سیاه[1] درآنجا قصریست که او را قصر فیروز نامند ـ باتفاق خانجهان و خانخانان فرملی و جمیع امرا در سن هژده سالگی برسریر سلطنت جلوس نمود ـ سلطان سکندر خطاب شد ـ و آن بادشاه عظیم الشان چون بر تخت سلطنت نشست بر امرا منصب زیاده گردانید ـ دو ماه بر وجه انعام بر سپاه بریخته ـ و هر کس که نوکران قدیم بودند داخل امرا گردانید ـ و هر یک را لایق او جاگیر داد ـ و گویند حسن خُلق و مهربانی او بجائی بود که در خطهٔ سنبل شخصی زمین می‌کاوید آنجا دیگی نمودار شد درو پنج هزار اشرفی بوده ـ میان قاسم حاکم آنجا تمام زر ازو گرفت و حقیقت را عرضه داشت ـ حکم شد که آن زر بهمان کس که یافته است لایق آن که بدهد ـ باز میان قاسم عرضه نمود که بادشاه عالم آن که زر یافته لایق آن نیست که این قدر باو باید داد ـ باز فرمان شد ای نادان این چه سخن است آن که زر باو داده اگر نالایق می دانست نمی داد ـ ترا باین کار چه کار ـ لایق و نالایق همه بندهٔ اویند ـ هرکرا خواهد بدهد ـ این زر را باو حواله کن ـ اگر یک درم بجای دیگر رود بسزا خواهی رسید ـ تا آن گه او جای زر جای محفوظ طیار نماید از چوکی و پاس خبردار باشی تا دست کسی باو نرسد ٥

---

(۱) در یک نسخهٔ خطی مخزن افغانی صفحه ۵۹ الف «آب سیاه» و در دیگر نسخهٔ خطی صفحه ۵۳ ب «آب میاه» و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۴۵۲ «آب بیاه» و در طبقات اکبری صفحه ۳۱۴ «آب سیاه» ثبت شده ٥

نقل است که در زمین بندگی میان شیخ محمود مزارعهٔ قلبه رانی میکرد - در زیر قلبه سنگی ظاهر شد - آن مرد قلبه گذاشته بخدمت شیخ آمد و معلوم نمود - ایشان پسر خود را فرستادند - چون آنجا رفته زمین را بشگافت - سنگی نمودار شد - چون سنگ برداشتند در زیر آن جای نمودار شد پر از گنج و آوند زر - و بعضی طبقها برو نام سکندر رومی نوشته بود - همه را قرار بران افتاد که این گنجِ ذوالقرنین است - علی خان که صوبهٔ دیوبالپور باو تعلق داشت کس خود را نزد شیخ فرستاد که این ولایت تعلق بمن دارد و آن مال هم از آنِ منست - شیخ در جواب نوشت اگر خدای تعالی بتو می داد مرا و دیگری را دخلی نبود - و چون بمن داد ترا و دیگری را دخلی نیست - علی خان این حقیقت به سلطان نوشت - سلطان در جواب بنوشت که ترا چه می رسد که تقریرِ مرد درویش میکنی - درین اثنا شیخ مذکور ظرفی چند از طلا که برو نام سکندر نوشته بود بسلطان فرستاد - و اظهار نمود که این قدر زر و ظروف زر بسیار برآمده هر جا که حکم شود رسانم - سلطان فرمان فرستاد که این همه را نزد خود نگاه دار - ما را جواب دادنی ست - و شما را هم - و ملک و مال خدای تعالی است هرکرا خواهد دهد - و آن ظروف باز بخدمت شیخ فرستاد - الغرض حق سبحانه و تعالی آن سلطان را این قدر بی نیازی بخشیده بود - درین ایام اگر کسی چند تنکهٔ مسِ دریابد حاکمان خانه او را تاراج نمایند ٭

دیگر دران ایام والی بیانه بغی ورزیده بود - سلطان - محمد خان

و یوسف خان را بدین مهم نامزد کرد ـ و رایاتِ جاه و جلال نیز دنبال ایشان بدانجا کشید ـ والیٔ بیانه حصاری شد ـ و سامان جنگ مرتب ساخت ـ عمر خان کوچ بکوچ بدانجا رسید در سامان گرگج و ثبات (ساباط) و آلات دیگرِ حصارگیری جهد نمود ـ و سلطان بسیر و شکارِ نواحی مشغول شد ـ عمر خان در اندک تردد کار بر اهل قلعه تنگ ساخت ـ بیانه[۱] را در ضبط آورد و عیسی خان را والی آنجا ساخته بخدمت رسید ـ آن روز سلطان در چوگان بازی مشغول بود ـ خبر آوردند که باربک شاه با جمعی بلا انتهاء در گرد و پیش خود داشته بغی ورزیده ـ سلطان ـ اسماعیل خان را پیش باربک شاه فرستاد ـ و فرمان نصیحت آمیز در قلم آورد ـ و خود نیز عقب او بجانب کنبله و [۲]پتیالی در جنبش آمد ـ و باربک شاه بر فرمان عمل ننموده لشکر آراسته در مقابله آمد ـ صف جنگ آراسته ـ در عین جنگ قلندری پیدا شد ـ و دست سلطان گرفت که فتح تراست ـ سلطان دست ازو کشید ـ قلندر گفت من فال خوب می دهم چرا دست از من کشی ـ فرمود که هرگاه درمیان دو مسلمان جنگ روی داده باشد حکم بر یک طرف نباید کرد ـ دران کار که خیریت باشد همان باید خواست ـ القصه بعد کارزار باربک شاه منهزم شد ـ و شکستِ عظیم بدو راه یافت ـ سلطان بطریق برادرانه او را

---

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۴۵ ب و در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۱٦ نوشته که در سنه ۸۹۷ سبع و تسعین و ثمانمائه بیانه فتح شد ٭

(۲) در نسخهٔ الف « تبالی » ٭

همراه آورد و به بداؤن رسید ـ روزی او را بحضور طلبید ـ گفت
من در باب تو چه بدی کرده بودم که چنین پیش آمدی ـ باربک شاه
بعجز خود معترف شد ـ او را باز مرتبهٔ دوم در جونپور آورد ـ
و بر تخت نشاند ـ و در خدمت او امرای معتبر گذاشته باز بدهلی آمد ـ
بعد از چند روز خبر رسید که زمینداران با چوکا سازش نموده قریب
یک لک آدمی گرد آمده‌اند ـ و مبارک خان لوهانی جنگ کرده ازو
هزیمت یافته و برادرش[۱] بقتل رسیده ـ و باربک شاه از غلبهٔ ایشان تاب
نیاورده پیش محمد قرملی که کالا پهاڑ میگفتند رفته[۲] ـ ازین خبر سلطان
چوگان از دست انداخته بخانهٔ خانخانان لودی رفته مشاورت نمود ـ
بعد ازان فرمود که رایاتِ جاه و جلال بطرف چوکا بیرون آورند ـ
بعد ده روز آنجا رسیدند ـ جوی آبِ کوه محل نزول شد ـ وز آنجا
خبردار رسید ـ سلطان پرسید که چوکا ازین جا چند کروه است ـ
او گفت که ده کروه است ـ آن زمان پانصد سوار همراه بود ـ امرا عرض
کردند که فردا توقف باید نمود تا لشکر برسد ـ فرمود که اسلام غالب است
فاتحه خوانده سوار شد ـ مع قطع مسافت خبردار دیگر رسید پرسید
چه قدر جمعیت دارد گفت پانزده هزار سوار و دو لک پیاده دارد ـ
سلطان از آنجا بسرعت راند ـ چوکا خبر یافته باوجود چندان انبوهی تاب

---

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۵۵ الف «شیر خان برادر مبارک خان» ارقام یافته ۰

(۲) این واقعه در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه واقع شد کذا فی طبقات اکبری
جلد اول صفحه ۳۱۷ ۰

اسکندری نیاورده در گریز شد ـ و جمعیتِ باغیان برهم خورد ـ تعاقب او نموده تا قلعهٔ جوند رسید ـ سلطان حسین شرقی درآنجا رسیده در تپهٔ او خزیده رفته در نواحی آن قلعه فرود آمد ـ بسلطان حسین نوشت که شما بجای عموی من هستید ـ میان شما و سلطان بهلول هرچه بود گذشت ـ من با شما خصومتی ندارم ـ و ادب نگاه میدارم ـ این قلعه بشما ارزانی باد ـ غرض آمدن من اینست که این کافر را ادب دهم ـ سلطان حسین ـ سید خان را ایلچی فرستاد و جوابهایٔ نا مناسب پیغام داد که چوکا نوکر منست ـ بهلول مردی سپاهی بود باو شمشیر می زدم ـ تو طفل نادانی اگر فضولی خواهی کرد پاینداز خواهم زد ـ سلطان فرمود ای مسلمانان بشنوید که از دهنی که نام کفش برآمده اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعالیٰ بهمان دهن خواهد رسید ـ ایلچی را گفت شما فرزند رسول اید چرا معقول نمی کنید که باز پشیمان نشود ـ جواب داد که من تابع اویم ـ سلطان فرمود که معذور دارید فردا اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالیٰ چون او بگریزد شما گرفتار شوید یاد خواهم دهانید ـ سید خان را وداع کرد ـ خود بامرا مشورت نمود و قرار بر جنگ داد ـ و بامرا گفت که شما در کار بهلول جان بازی کردید مرا این کار اول است آنچه لوازم برادری باشد بجا آرید ـ چون فردا صف آرای شد هراول لودیان شدند ـ و شاهوخیل در دست راست ـ قرملیان و لوهانیان میمنه و میسره و سروانیان در عقب ـ و عمر خان که از بهادران آن عصر بود در مقدمه قرار گرفت ـ سلطان برای ملاحظهٔ لشکر بر فیل کلان

سوار شده بود ـ ناگاه[1] نظر او بر جوند افتاد ـ درین اثنا سلطان حسین
با لشکر آراسته از قلعه بیرون آمد ـ افغانان جان بکفِ دست نهاده
بشمشیر و خنجر درآمدند ـ در اندک ترددِ افغانان ـ سلطان حسین
رو بگریز نهاد ـ و میر سید خان ایلچی و چند امرای دیگر دستگیر شدند ـ
دست بسته سر برهنه می‌آوردند ـ نظر سلطان برآنها افتاد ـ فرمود که
سید را دستار بر سر نهید ـ چون در حضور آوردند فرمود که صد رحمت
بر نمک خوردن شما باد ـ هرگاه او کم بخت باشد شما چه کنید ـ
بعده هر یک امرای باغی را از خیمه جای و طعام معیّن نمود ـ
چون سلطان حسین از جوند گریخت دران اثنا خبرداران آمدند
که او گریخته می رود ـ درین اثنا مبارک[2] خان بعرض رسانید که اگر
حکم شود من تعاقب او کنم ـ فرمود خبر بیارید که کدام طرف
می رود ـ باز عرض نمود که خبر آورده‌اند که به بهار می رود ـ
فرمود که از شما نگریخته از قهر خدا گریخته ـ او همان حسین است که
شما مغلوب بودید و او غالب ـ آن خدای که او را بر زمین زد و شما را
از خاک برداشت نظر بر کارها دارید و مغرور نشوید ـ القصه چون
سلطان حسین شرقی گریخته در بهار رفت سلطان سکندر باز بجونپور

---

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۵٦ الف «سلطان سکندر سرعت تمام دل برتائید ایزدی بسته بر سر سلطان حسین رفت ـ درین اثنا سالباهن بملازمت جون رسید» این شکست سلطان حسین در سنه تسع مائه وقوع یافت کذا فی طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۱۹ ۵

(۲) در نسخهٔ الف «مبارا خان» ۵

آمد ـ باربک شاه را بار سیوم برتخت جونپور نشاند ـ بعد ازان سلطان مراجعت نموده در نواحی اوده قریب یک ماه بسیر و شکار گذرانید ـ باز خبر رسید که باربک شاه از غلبهٔ زمینداران نتوانست آنجا ماند ـ محمد خان قرملی و اعظم همایون و خانخانان آنجا رفته باربک شاه را مقیّد ساخته فرستادند ـ چون مقیّد بنظر درآوردند او را به هیبت خان و عمر خان سپرد ـ بعد ازان بچنار[1] رفت ـ سرکشان و گردن‌کشان را تادیب نموده تا حد بنگاله رفت ـ و آن عرصه که جای شهریاری علیحده است در ضبط درآورد ـ و خیلی مال از زمینداران بخزانه رسید ـ چون اسپان سقط شدن گرفتند ازان طرف باز گشت ـ در دهلی آمد ـ هوای باران درآنجا گذرانیده بسوی مالوه لشکر کشید ـ سلطان محمود والی ماندو بعجز پیش آمد و قرار داد که هرسال چندین فیل و مال بدرگاه فرستد ـ از جلال آباد که قریب کابل است تا ماندو[2] و از ادی‌پور تا پتنه سکه و خطبهٔ او جاری شده ـ مساری (مساوی) و شریک نماند ـ بعیش و عشرت در مرکزِ ملک که دهلی باشد مشغول شد ـ قرار بود که چون یک پهر شب گذشتی طعام می‌خورد ـ خود برتخت بودی و دو کرسی کلان نزد آن تخت می‌نهادند برو چینی‌های خاص می‌نهادند ـ و از امرای کلان

---

(۱) در نسخهٔ الف «بجنهار رفت» اما در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۱۸ ارقام یافته که «او را به هیبت خان و عمر خان شروانی سپرد ـ خود از نواحی جونپور بجانب قلعهٔ چنار عزیمت نمود» ۰

(۲) در نسخهٔ الف «تا مانرد» ۰

که درآنجا حاضر بودی پیش آنها نیز می داشتند ـ سلطان چون از طعام فارغ می شد آن امرا از آنجا برخاسته در صفهٔ طاق آمده طعام می خوردند ـ در انصاف ضرب المثل بود ٭

نقل است یکی از سپاهی بصرّاف بچه دوستی داشت ـ خریطهٔ پُر از اشرفی باو سپرد سربمهر ـ آن صرّاف بچه حیله ساخته اشرفی ازو کشیده گرفت ـ روپیه درو نهاد ـ چون آن مرد بخانه رفته بکشاد روپیه برآمد ـ حیران شده نزد صرّاف بچه رفته باز نمود که من خریطه پُر از اشرفی سپرده بودم ازو روپیه چگونه شد ـ صرّاف بچه گفت چنانچه سربمهر بمن سپرده بودی آن چنان بتو باز دادم ـ میانِ صرّاف بچه و او مناقشه درمیان آمد ـ پیش میان بَہوَہ شرح دادند ـ چون میان بَہوَہ از صرّاف بچه پرسید او عرض نمود که این مرد بمن اشرفی شمار کرده نداده بود ـ چنان که خریطه سربمهر بمن سپرده بود باو باز دادم ـ میان بہوه آن سپاهی را دروغی ساخت ـ آن مرد حیران چه سازد ـ آخر روزی بود که دران روز سلطان بچوگان بازی بیرون آمد او داد خواه شد ـ سلطان او را بحاجبی سپرد که بهنگامِ بارِ عام حاضر سازی ـ آن حاجب او را حاضر ساخت ـ چو آن عرض نمود و حال خود باز راند و از خریطهٔ سربمهر دادنِ خود و آن چنان سربمهر دادن صرّاف بچه نیز عرض کرد ـ سلطان آن خریطه را ملاحظ نمود ـ بعد تامل بسیار حیلهٔ صرّاف بچه دریافته آن مرد را فرمود که برو بعد هفته پیش من حاضر شوی ـ آن روز سروپای سفید پوشید و جامها که

از تن مبارک کشاده در پیش خود داشت و سه جانقصان کارد بدست خود نمود - و بجامه دار حکم شد که چون این جامها از خانه گاذر آیند حاضر آری - هنگام شستن چون گاذر فوطه کشاد سه جا نقصان یافت - بر خود لرزید بخانهٔ رفوگر رفته آنچه اوخواست بدو داد - چنان رفو کنانید که دیدهٔ باریک بینان درنیابد - بدان جامها شسته بجامه‌دار رسانید - چون حکم بود که جامها بحضور آرد بنظر گذرانند - سلطان آن را ملاحظ نموده فرمود تا گاذر را حاضر ساختند - فرمود که در فوطهٔ من دو جا نقصان بود - گاذر از ترس حقیقتِ رفو نمودن باز راند - رفوگر را نیز طلبید و ان فوطه و خریطه را نیز در پیش داشت - آن رفوگر را فرمود که این فوطه را تو رفو کردهٔ - او عرض کرد که قبلهٔ عالم من رفو کرده‌ام - بعد لحظهٔ ان خریطه را نیز باو نمود که این را هم تو راست کردهٔ - گفت بلی - بعده آن صرّاف بچه را طلبید و گفت که من حیلهٔ ترا دریافته‌ام اگر براستی پیش آئی خلاصئ جان تو گردد - و اگر برنگ دیگر برآئی سر خود را بر باد داده باشی - آن صرّاف بچه جز راستی چاره ندیده آنچه بود بیان نمود و اشرفیها بدو باز داد - همه امرا بر دانشِ سلطان آفرین کردند ٭

دیگر بر علم غیب دست رس داشت - چنانچه بهیکن خان از امرای کبار بود شبي در ایام باران بر بالاخانه در خواب بود - آن وقت کنیزان در گرد او نبودند - چون باران رسید خود و حرم محترم او پلنگ را درون بردند - چون فردا بسلام آمد - سلطان فرمود که از امرای هفت هزاری اند دو سه

کنیز محرم در گرد خود ندارند که در هنگامِ باران پلنگ را خود از برون درون می برند ۞ دیگر لشکر را در ولایت دور دست تعیّن فرمودی نشانهای آن ملک که خود ندیده بود یک بیک می‌فرمود - بعضی گویند جنّیات مسخّر بودند که خبر از غیب می دادند - [1] آن چنان بود که در دِهلیٔ کهنه مُلّائی بود عبد المؤمن روزی برای غله نهادن در حویلی - چاهی می‌کند - ناگاه چراغی چهار گوشه برآمد - چون شب درآمد آن چراغ روشن کرد بمجرد رسیدن روشنائی او دو شخص مُهِیب پیدا شدند - ملاّ ترسید - اینها گفتند خوف را بخود راه مده که ما موکّل این چراغ ایم - الحال کمر خدمت پیش تو بسته ایم هرچه فرمائی بجا آریم - و از غیب که وقوف نداری خبر رسانیم - ان مُلاّ بر زنی عاشق بود که باد را امکان گذر آنجا نبود - موکّلان اورا آنجا بردند - تمام شب بکام دل گذرانید - الغرض از طفیل آن چراغ بسی کام بحصول انجامید - و از غیب خبر می‌یافت - بعد آن مُلاّ اندیشید که این معامله پنهان نخواهد ماند بوسیلهٔ فرید خان که قُرب تمام داشت آن چراغ بخدمت سلطان گذرانید - و حقیقت آن را عرض نمود چون امتحان کرد بانواع نوازش نواخت - بعضی گویند آن موکّلان از غیب خبر می‌دادند - بعضی برانند که ولی مطلق بوده که از آثار ولایت او این دلالت است ۞

نقل است که مردی رنگریز هندو زنِ خود را که رنگ رخسارش

---

(۱) این قصهٔ چراغ را صاحب مخزن افغانی در صفحات ۶۴ ب - ۶۵ ب بطوالت ذکر کرده ۞

گُلِ نو بهار را شرمنده ساختی - و قامتِ موزون او سروِ بوستانی را جلوه‌گری آموختی - از بیانه با آگره می برد - آن نازنین از غایت نازکی بدوسه کروهی آبله در پایش برآمد - ناگاه دو سه سوار در عقب در رسیدند - این حال مشاهده نموده بشوهر او گفتند که ای نا خدا ترس چرا این زن را هلاک می کنی - او گفت چه کنم سامان کرایه ندارم - سواران گفتند اسپ ما کوتل می رود اورا سوار کن - و جلو اورا بدست خود بگیر و برو - رنگریز اِبا نمود - ایشان حق تعالی را درمیان داده سوگند خوردند - آن مرد بر آن راضی شد - زن را سوار کرده می رفت - چون درمیان جنگل رسیدند آن سواران قطّاعِ طریق بودند - رنگریز را کشتند و زن را گرفته طریق دیگر پیش گرفتند - زن گریه می کرد و هر زمان پس می نگریست - سواران گفتند تو هر لحظه عقب می نگری کسی دیگر همراه داری - گفت نه - گفتند پس چه می بینی - زن گفت آن را می بینم که شما اورا درمیان دادید - و شوهر من بامید آن بر اسپ شما سوار کرده بود - سواران خندیدند - درین اثنا دوسه سوار پیدا شدند برقع بر روی فروگذاشته - آن سواران را کشتند و زن را گفتند که شوهر تو بکجا افتاده است - آن زن جائی که شوهر او افتاده بود آورد - گفتند که سر شوهر خود با قالب پیوند کن - و چادر برو انداز - او همچنان کرد - آن سواران روان شدند و زن را گفتند ما انتقام تو گرفتیم آن هر دو اسپ و متاع آنها را ترا دادم - در همین گفتگو بودند که رنگریز زنده شده و چادر از سر برداشت - و از زنِ خود قصه معلوم

نمود ـ و در پیٔ ایشان دوید که شما را سوگند بدان خدای که این دولت
داده که مرده را زنده می‌کنید ـ یک مرتبه رویٔ خود بمن نمائید که شما کیانید
که این نیکوئی در بارهٔ من کردید ـ آن سواران برقع از روی خود
برگرفتند ـ رنگریز روی خود بر پایٔ ایشان نهاد ـ در طرفة العین آن
سواران از نظر او ناپدید شدند ـ رنگریز با اسپان و متاع در آگره آمد ـ
بخاطر آورد که اگر کسی اسپان شناسد مرا بخونِ سواران متّهم سازد ـ
بهتر است که بکوتوال پادشاه قصهٔ خود شرح دهم ـ پس با اسپان و متاع
بحضور کوتوال آمد ـ و قصهٔ خود را باز نمود ـ کوتوال درین باب حیران
ماند ـ ایشان را بحضور سلطان آوردند ـ تا قصهٔ غریب باز بحضور راند ـ
چون نظر رنگریز بر روی سلطان افتاد بشناخت که این همان مرد است که
آن سواران را کشت ـ درین اثنا ملک آدم کاکر پیدا شد او را نیز شناخت ـ
سلطان فرمود اگر آن سواران را به بینی بشناسی ـ رنگریز گفت یکی قبلهٔ
عالم بودند و این مرد بود ـ که شما آن سواران را کشتید و مرا زنده
گردانیدید ـ ملک آدم بعرض رسانید که چه قضیه است بگذارید تا اینها
بروند ـ و حکم شد که اسپان و متاع از آنِ تست ببرُ ـ و ده هزار تنکه
انعام داد ـ ازین سخن غلغله در بارعام افتاد هرکه درآنجا بود حیران ماند *

سلطان سکندر پادشاهی بود بکمال تقویٰ و دیانت آراسته و بعلم
و فضل پیراسته ـ اکثر بعلما و فضلا صحبت داشت ـ در عهد او اسلام را
رونقِ تمام بوده و کافران مجال نداشتند که بت پرستی نمایند ـ و یا بآب غسل

توانند کرد ـ اصنام را در عهدِ میمون او در زیرِ خاک داشته بودند ـ و سنگِ نگرکوت که عالمی را آواره ساخته ـ آورده بقصّابان داده بود که وزن گوشت بکنند ـ و اکثر اوقات بشعر گفتن و خواندن گذاشتی ـ چون بندگی [۱] شیخ جمالی دهلوی از طوافِ حرمین و از سیرِ عراق و عرب و عجم و روم و شام و مصر و ماوراء النهر در دهلی رسیدند ـ سلطان دران زمان به‌بداؤن بود ـ از استماع این خبر مسرور گشت ـ و شوقِ ملاقات در خاطر او بیض کرد ـ این شعر بخطِ خاص خود نوشت ـ و باو فرستاده طلب مهروماه که شیخ مذکور نوشته بود نمود ـ و بحضرت سلطان العارفین شیخ سماء الحق و الدین نیز نوشته که هر چون که باشد ایشان را روانه سازد ـ

٭ مثنوی [۲] ٭

ای مخزنِ گنج لایزالی ٭ وای زبدهٔ فاضلانِ حالی
الحمد که بعد مدتی دیر ٭ در منزل خود رسیدهٔ بالخیر
هر لحظه خیال تو بیادم ٭ زود آی و بکن بوصل شادم
گر زآمدنِ تو باشد اهمال ٭ کز سیر رسیدهٔ بسی سال

---

(۱) شیخ جمالی نام اصلی او جلال خان است در اوائل جلالی تخلص می‌کرد و آخر باشارت پیر خود مولانا سماء الدین المتوفی سنه احدی و تسعمائه جمالی تخلص کرد ـ مسافرت بسیار کرده از تصنیفات او سیر العارفین و دیوان و مثنوی مهر و ماه است ـ دهم ذی القعده سنه اثنین و اربعین و تسعمائه در دهلی فوت شد ـ اخبار الاخیار صفحه ۲۱۸ و فهرست، کتب خطی برٹش میوزیم از داکٹور ریو جلد اول صفحه ۳۵۴ ٭

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۶۷ الف یازده اشعار این مثنوی که سلطان سکندر تصنیف کرده مرقوم شده ٭

بهتر که کتاب مهر و ماهم ⁞ بفرست بمن چرا که خواهم

چون فرمان بشیخ سماء الدین رسید شیخ جمالی را باعث شد که فقرا را از صحبتِ پادشاهان بسی فایده دنیا ست که مهمّ چندین مسکینان بوسیلهٔ آن فیصل یابد - او را بدلالت این اجرِ عظیم است - شیخ جمالی بخدمت ایشان روان شد - چون نزدیک رسید سلطان باستقبال آمده باعزاز و اکرام ایشان را ببرد - چندان از صحبت و شعر او محظوظ گشت - و اکثر همراه بود ٥

چون اهل معانی را دوست داشتی بسرود چندان مایل بود که در دورِ او از خوش گویان و خوش آوازان بیمثل و بی همتا جمع آمده بودند - چون یک پاس شب گذشتی بزم سرود بیاراستی و سرود آغاز شدی که مرغ از هوا فرود می آمد - و زهره بر آسمان معلّق می زد - چهار غلام بچه بودند که ایشان را بهزار و پانصد دینار خریده بود - یکی چنگی دوم قانون نواز سیوم طنبورچی چهارم بین کار - چنان الحان جان نواز داشتند که از آواز ایشان مرده را جان بتن در می‌آورد - و از زندگان جان می ربود - در حسن و زیبائی بی نظیر آفاق بودند - و چهرهٔ ایشان آیتی از لطف الٰهی بود - گاهی او از نغمهٔ نازنینِ مه جبینان مجلس را چنان مدهوش می ساختند که میِ‌ناب در شیشها می ماند - دیگر چهار سرنای نواز بودند - چون نیم شب گذشتی سرنای می‌نواختند - اول کبداره دوم اژانه سیوم حسی چهارم رام کلی - بران ختم می‌کردند ٥

در زمان او بسی غله‌ها ارزان بود - خلق آن عصر را بغایت

عیش و عشرت روی داده و بخوشی و رفاهیت گذرانیدند ـ آن نام نیک تا امروز بر صفحهٔ روزگار باقی مانده ٭

دیگر ضابطه [۱] آن بوده که هر روز جامهٔ خواب و پلنگ نو بودی ـ آنها را جائی نگاه می داشتند ـ و به بیوهای که دختران داشتند هنگام عروسی بآنها می دادند ـ و آنچه خرچ در عروسی می شد زر از سرکار می داند ٭

دیگر ضابطه آن بوده که یکپاس آخر شب برخاستی و در حمّام غسل نموده نماز تهجّد ادا کردی [۲] و سه سپاره کلام ربّانی دست بسته ایستاده خواندی ـ و نماز فجر با جماعت ادا نمودی ـ بعد ازان بر تخت بادشاهی برآمده بداد دهی و انصاف ستانی مشغول بودی ـ و نگذاشتی

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب «دیگر تطهر او بخوان که هر هفته جامهٔ خواب و پلنگ نو بودی ـ ان را جائی نگاه می داشتند ـ بیوهای غریب را که دختران داشتند آن پلنگ و جامهٔ خواب و زر از خزانه میداد تا کدخدا نمایند ـ و هر سال هزار دختر از بیوها که دست مایه نداشتند بشوی می رسیدند ـ دیگر عادات او آن بوده که آخر شب» الخ ٭

ضیاء برنی در تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۱۷ مثل این واقعه می نویسد که «ملک الامراء فخر الدین کوتوال از نوادر ملوک عهد سلطان بلبن بوده ... در سیصد و شست روز سال زمستان و تابستان و برشکال قبا و یکتا و پیراهن و ازار و یک دستارچه نو بپوشیدی و هر جامه را که یک کرت پوشید بار دیگر نه پوشیدی ـ و هرچه از تن او فرود آمدی آن را بصدقه و انعام دادندی و همچنین کهٹ و فراش او نو بودی ـ و هرچه ازین بابت جمع شدی در وجه جهاز ایتام و دختران مستحقان تعین کرده بود» ٭

(۲) در هر نسخهٔ الف و ب «تهجد گذاردی تا هنگام طلوع صبح کلام الله می خواند و نماز» ٭

که از کسی بر کسی ستمی رود[۱] - و در هنگام داد دهی امیر و غریب را برابر داشتی و روی کسی ندیدی ٥

ذکر بعضی عجایب که در عهد سلطان سکندر شدند

سید خان لودی به تسخیر ملک پٹنه رفته بود - چون سپاه دران ولایت درآمد آن را نهب و تاراج ساخته در ضبط در آورد - روزی جمعی از بهادرانِ روزگار بطریق سیر و شکار از خیمها برآمده بدامن کوهی رسیدند که با فلک الافلاک دم مساوات زدی - گروهی بر بالای کوه برآمدند - گنبدی دیدند - جوانی دران گنبد درآمد - دید که یک قطره از سقف آن می چکد - یک آدمی دیگر درو درآمد دو قطره چکیدن گرفت - دو جوان دیگر در آمدند چهار قطره می افتاد - حیران ماندند - چون میان سید خان درآمد هر قدر که آدمی درآنجا در آمدند همان قدر قطره می چکید - بعد ازان میان سید خان فرمود که یک یک آدمی ازین جا بدر رود[۲] - هر نفر که از آنجا کم می شد قطره نیز کم می گشت - تا همه از آنجا بیرون آمدند میان سید خان تنها ماند - همان یک قطره می چکید - هرچند که فهم کردند این رازِ سربسته معلوم نشد ٥

نقل است که انار از رانهٔ جودهپور بخدمت سلطان آمده بود - چون خوردند بغایت شیرین و خوش مزه برآمد - فرمود که من انارِ

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « ستمی کند یا دیگر طور بود » ٥

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « بدر رود - از آنجا یک قطره کم می افتاد تا سید خان تنها ماند - همان یک قطره ماند هرچند فهم کردند » ٥

عراق و فارس وغیره بسیار خورده‌ام امّا این مزه ندارد ـ وکیل رانا بعرض رسانید که از پیرانِ سال خورد چنین معلوم شده که شعبده بازی در جودهپور آمد ـ پیش راجه بیان نمود که در یک روز باغ انبه و انار بکارم که همان روز بار گیرد و پخته بچکد و بمردم بخورانم ـ راجه فرمود که بکار ـ او نهالهای انبه و انار بنشاند ـ در یک روز پخته انبه و انار موجود شد ـ پیش راجه برد ـ او خورد بغایت شیرین یافت ـ راجه یک کس را فرمود که شعبده‌باز را بُکش ـ او در زمان شمشیر برو انداخت ـ سر او از تن جدا گردانید ـ و آن باغ بجا ماند ـ بعد از دو سال پسر آن شعبده‌باز بجهت انتقامِ خون پدر کمر بسته پیش راجه آمد و گفت که در یک روز فالیز خربوزه کاشته بمردم بخورانم ـ راجه اورا نیز فرمود که بکار ـ کِشت خربوزه طیار نمود ـ چند خربوزه پخته از آنجا آورد ـ یکی براجه داد و دُو سه به نزدیکان راجه داد ـ و گفت که وقتی که بگویم ـ کارد بر آنها برانند ـ آن شعبده‌باز همراهیان خود را گفت که شما جا بجا غایب شوید ـ چون آنها برفتند براجه گفت که الحال خربوزه بخورید ـ راجه کارد بران خربوزه براند ـ بمجرد [1] کارد بر آنها انداختن سر راجه و آنها که خربوزه بریده بودند در دامن آنها افتاد ـ یک پسر راجه که کارد بر خربوزه نرانده بود سلامت ماند ـ او فرمود

---

(۱) در نسخهٔ ج «کارد راندن سر راجه در دامن افتاد» ۰

تا آن شعبده‌باز را گردن بزنند - مردم چون[۱] تیغ کشیده آمدند او گفت من مسلمانم و حاجت غسل دارم - در آنجا یک کونڈ بوده پرآب - اورا گفتند که درین غسل بکن - آن شعبده باز درو غوطه خورد و ناپدید گشت که اثر او پیدا نشد ٭

نقل است مردهٔ را بر حوض شمسی که در دهلیٔ کهنه است دفن می‌کردند - یک سنگ کندیدند در زیر اوگوری نمودار شد - دیدند که پیری با سیمای نورانی با ریش سفید و چادرِ سفید قرآن بر رحل نهاده می‌خواند - چون مردم را دید پرسید که مگر قیامت قایم شد - گفتند که نه - گفت سرّ ما را چرا فاش کردید[۲] - ایشان ترسیدند آن گور باز پوشیدند - آن مرده را جای دیگر دفن کردند ٭

دیگر در سالی بعهد سلطان آب گنگ غلبه کرد و گورستانهای شهر را خراب ساخت - اکثر استخوانهای مردگان را آب ببرد - سادات آن شهر جمع شده گورها را کشادند - که استخوانهای بزرگان خود جای دیگر دفن کنند - گوری کشادند - دیدند که میت با کفن سفید گویا که امروز

---

(۱) در نسخهٔ ج «مردم شمشیر کشیده برو تاختند - او عرض نمود که من مسلمانم حاجت غسل دارم - اگر پارهٔ آب عنایت شود غسل بکنم - بعد ازان هر حکمی که در باب من رود سزاوارم - طام کلان پر آب آوردند - شعبده باز دران نشست و غوطه خورد نا پدید گشته» و معنی لفظ کونڈ در فرهنگ آصفیه جلد سوم صفحه ۵۹۷ ناند - تغار سفالین - کٹھوتی - خمیر کرنے - کپڑے رنگنے یا دھونے کی ناند - نوشته ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب «فاش کردید - آواز هو از دهن بر آورد و چنان پرید که از نظر غایب شد» ٭

در گور نهاده اند ـ یک بوته گل رای بیل شگفته و تمام کفن او پر گل شده ـ و دو سه گل در سوراخ بینی او رسیده ـ آن میت را بهمان حال گذاشتند و گور را باز پوشیدند ٭

گوری دیگر کشادند دیدند که میت کفن رنگ جوگیان دارد و شاخ آهو در گردن آویخته ـ و روی او سیاه کرده اند ـ و گور پر از کژدم است چنانکه کفن بنظر نمی آید ـ آن گور را باز پوشیدند ٭

نقل است پسر تاتار خان فرملی عروس خود را از خانهٔ خسر خود می‌آورد ـ چون برلب آب رسید ڈوله را در کشتی نهادند ـ مردم دیگر از کشتی فرود آمدند ـ مگر یک فقیر که دران کشتی نشسته بود او را مزاحم نشدند ـ و پسر تاتار خان با همه مردم در کشتیٔ دیگر نشست ـ چون کشتی درمیان دریا رسید آن نازنین دایه را گفت که من کشتی و دریا را گاهی ندیده‌ام اگر گوئی به بینم ـ دایه گفت اینجا کسی نیست مگر درویشی که در گوشه نشسته است ـ آن نازنین از ڈوله برآمد و بر تختهٔ کشتی نشست ـ و تماشا می‌کرد ـ هر مرتبه که بجانب فقیر می‌دید او را نگران خود می‌یافت ـ و برکنار پای خود فراز کرد ـ دایه گفت پا[1] این طرف کن ـ مبادا پای پوش در آب افتد ـ آن لاله رخسار گفت اگر پای پوش من در آب افتد کسی هست که از آنجا بیارد ـ بوقت گفتن جانب آن فقیر دید ـ فقیر اشارت کرد که من بیارم ـ آن نازنین فی الحال

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « پای خود را گرد آر مبادا پایزیر تو در آب » ٭

پای پوش در آب انداخت ـ آن فقیر نیز خود را در آب انداخت ـ چون ساعتی برآمد آن فقیر بر آب پیدا نشد ـ ان پری‌وش حسرت خورد جهیده در آب افتاد ـ دایه شور و غوغا کرد ـ کشتی که دران پسر تاتار خان بود در رسید ـ دامها در دریا انداختند ـ یکدیگر را کنار گرفته بیرون آوردند ـ در یک دست فقیر پای‌پوش بود ـ چون بکناره آوردند مردم را حیرتی روی داد ـ آخر قرار برآن افتاد که هر یک را جدا نموده دفن کنند ـ بزور تمام جدا کرده دفن کردند ـ بعد دو ماه مردم آن[1] عروس آمدند که آن عروس را از آنجا برآورده در قبرستان خود برند ـ چون قبر آن دختر کشادند اثری از آن نیافتند ـ گور آن فقیر نیز کشادند آن قبر نیز خالی دیدند[2] ـ دران قبر دریچهٔ یافتند ـ چون در نگریستند باغی بی نظیر که از خُلدِ برین نشان می‌داد دیدند ـ و قصرهای رنگارنگ زرنگار ـ در صحن آن قصرها حوض‌های کوثر مثال ـ و بر حاشیهٔ حوضی ـ تختی مکلّل بجواهر و لآلی نهاده و هر دو بران تخت نشسته‌اند ـ و گرد بر گرد آن پرستارانِ ماه روی دست بر کمر بسته ایستاده‌اند ـ آن مردم آثار قدرت حق تعالیٰ دیده حیران ماندند ـ درین اثنا سنگی بر درِ آن دریچه آمد و آن غرفه را پوشید ـ مردم باز آمده این ماجرا به پسر تاتار خان گفتند ـ آخر این خبر در شهر شایع شد ٭

---

(۱) در نسخه ج «مردم تاتار خان آمدند» ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب» دیدند ـ چون پارهٔ زمین دیگر کشادند ـ دریچهٔ پیدا شد چون درون نگریستند» ٭

نقل است که امین خان سروانی را قصد زیارت کعبهٔ علیا شد ـ منصب خود گذاشته از سلطان رخصت شد ـ و در گجرات رفته بر جهاز نشست ـ قضا را [۱] آن جهاز از طوفان باد از هم ریخت ـ چنانکه همه مردم غرق گشتند ـ امین خان با دو کس دیگر بر تختهٔ ماند ـ باد آن تخته را برداشته بجزیرهٔ رسانید ـ ایشان ازان تخته فرود آمده بدامن کوه رفتند ـ درکنارهٔ آن شهری آباد یافتند ـ شخصی ازان شهر بر احوال ایشان مطلّع شد ـ ترحّم نمود و ایشان را بخانهٔ خود برد ـ جائی بجهت ماندن آنها داد ـ بنان و جامه دستگیری نمود ـ چون چند روز در آنجا ماندند. موانست پیدا آمد ـ دران [۲] شهر بهر خانه زره و جوشن راست می‌کردند ـ روزی امین خان بآن مرد که در خانهٔ او می ماند گفت که درینجا سوداگران نمی آیند ـ و مسکن شما در دریا ست این را که می‌خرد ـ آن مرد گفت هر سال سوداگران می‌آیند ـ و خرید نموده می برند ـ الحال موسم آمدن ایشان است ـ امین خان گفت چون سوداگران بیایند شما سفارش ما کنید تا ما را بر جهاز نشانند و ازینجا برآرند ـ باشد که بساحل برسیم ـ و از آنجا بوطن خود رویم [۳] ـ آن مرد قبول نمود ـ بعد چند روز آوازهٔ آمدن سوداگران بشهر شایع شد ـ مردم آن شهر بر بامها و بلندیها برآمده نگاه می کردند ـ چون جهاز نمایان شد همه مردم شهر باستقبال آنها رفتند ـ آورده

---

(۱) در نسخه الف و ب « در نیم راه آن جهاز تباهی شد » ه

(۲) در نسخه ج « دران شهر امین خان بهر جای و بهر کوچه و بازار می گذشت همین زره و جوشن میدید که مردم طیار می ساختند » ه

(۳) در نسخهٔ ج « بوطن خود توانیم رسید » ه

درخانهای خود نزول دادند - بعد دو سه روز سودای دادوستد درمیان آمد - روزی[1] که آهنگ رفتن کردند - امین خان سفارش ازان مرد که در خانهٔ او می‌بود درخواسته - آن مرد بسوداگران گفت این مرد سپاهیست که بجهت طوافِ خانهٔ کعبه می‌رفت - از قضا جهاز ایشان از طوفان و باد تباهی شد - و از هم بشکافته همه مردم غرق گشتند - این مرد بر تخته ماند -[2] خدا اینجا رسانید - اگر شما دستگیری نموده بر جهاز نشانید شاید بطفیل شما بمسکن خود برسد احسان شما خواهد دانست - یکی ازان سوداگران راضی شد - دیگری ابا نمود - آخر گفتند که شما نظر بر احوال غریبی او بکنید - آن سوداگران گفتند بشرطی همراه بریم که آنچه ما کنیم نگران باشد - دمِ چون و چرا با ما نزند - بدین شرط راضی شدند - روزی که روان شدند امین خان را بر جهاز نشاندند - چون دو سه روز راه درمیانِ دریا آمدند آن ذره و جوشنها را که خریده بودند در آب ریختن شروع کردند - چون پارهٔ در آب انداختند امین خان حیران ماند که ایشان چه می‌کنند - آخر صبر نماند - گفت یاران عجب کاریست که شما چندین زر خرچ نموده‌اید و این متاع را خریدید چرا رایگان در آب می‌اندازید - موجب چه باشد - یکی ازان سوداگران که بآوردن امین خان راضی نبود بیار خود گفت که نمی گفتم که این مرد را

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، روز روان شدن آن مرد که امین خان در خانهٔ او می ماند سفارش نمود که باین مرد تباهی آمد که بجهت، ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، باد آن تخته برداشته اینجا آورد ، ،

همراه نگیر - تو آوردی - آن مرد امین خان را گفت که ترا چه کار که درمیان ما حرف می‌زنی - اگر بعد ازین حرف زدی ترا درین دریا می اندازیم - امین خان گفت که دل من می سوزد[1] که چندین زر برین متاع خرچ کردید و در دریا پرتاب می‌کنید - درین چه سرّ است - امین خان را گفتند الحال خاموش باش - وقتیکه ما ترا رخصت خواهیم کرد[2] آن زمان خواهیم گفت - امین خان باز دم نزد - چون در دو روز همه متاع در دریا انداختند امین خان را گفتند که امروز ما ترا رخصت می‌کنیم امید که بسلامت برسی - امین خان گفت شما را سوگند[3] بخدائی که پیدا کنندهٔ آسمان و زمین است در آب انداختن این قدر متاع چه سرّ است - آنها گفتند که ما فرشتگانیم و رزق مردم این شهر حوالهٔ ما ست - بدین بهانه بایشان رزق می رسانیم - امین خان از قدرت خدای تعالی حیران ماند - بعده امین خان را گفتند[4] که مسکن تو کجا ست - گفت دهلی - گفتند الحال بخانهٔ خود می‌روی یا بخانهٔ کعبه - گفت الحال آرزوی خانهٔ کعبه دارم - فرشتگان گفتند که چشم بربند - چون چشم بکشاد خود را در حرم دید - بعد

---

(۱) در نسخهٔ الف «دل من قرار خواهی نمی‌گیرد» ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب «خواهیم کرد با تو اشکارا خواهیم نمود» ٭

(۳) در نسخهٔ ج «سوگند آن خدائی که جز او خدای دیگری نیست» ٭ در هر دو نسخهٔ الف و ب «بدین بهانه زر از خزانهٔ غیب بدیشان می‌رسانیم و بدین متاع کاری نداریم» ٭

(۴) در نسخهٔ ج «بعده امین خان را گفتند که چشم بربند - همچنان کرد - چون بکشاد خود را قریب دهلی یافت - چون بخدمت سلطان مشرف گشت اول نکته که (از) مسافرت خود راند این قصه بود - حاضران نیز بدین سرّ در گرداب حیرت شدند» ٭

از زیارت آنجا بر جهاز هند در دهلی آمد - این ماجرا بخدمت سلطان بیان نمود - هرکه بشنید حیران ماند ٥

ذکر بعضی از امرای سکندری که در سخاوت بی عدیل بودند

از بعضی[۱] امرای زمان همایون که آستین بر سر کریمان عهد می افشاند - بهیکن خان بوده که منصب هفت هزاری داشت[۲] - او را رسم بود هر وقتی که بر سفره می نشست در یک چینیٔ کلان هر گونه طعام انداخته دو سه نان تنوری بران نهاده و یک اشرفی و یک بیرهٔ پان برو داشته اول بفقرا می فرستاد - بعد آن دست در طعام می کرد - روزی احمد خان[۳] فرملی که مصاحب او بود با اثرِ ملال بحضور او آمد - بهیکن خان پرسید که احمد خان[۳] ترا امروز دلگیر می بینم - موجب چه باشد - او عرض نمود که دیروز آدمی از خانه آمده که کارخیرِ دختر نزدیک رسیده - باید سامان نمود - حالاتِ ما بشما روشن است - بهیکن خان پرسید که چه قدر سامان خواهد نمود - گفت سی هزار تنکه باید - بهیکن خان - غلام بچه را فرستاد که آن صندوق که در زیرِ پلنگ من است آن را پیش من آر - چون آن غلام صندوق پیش آورد بهیکن خان سه مشت اشرفی در دامن او انداخت - احمد خان[۳] مسرور از آنجا برآمد

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نقل است آنکه دامن کریمانه بر عهد می افشاند بهیکن » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « عجب ایثاری داشته چون بر سفرهٔ طعام » ٥

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « سید خان سور » ٥

و روان شد ـ باز آن غلام بچه در عقب دویده آمد که شما پیش نویسندها بروید تا حساب کنند که چه قدر مبلغ خواهد بود ـ چون بسر حساب رفتند هشتاد هزار تنکه برآمد ـ بعد آن احمد خان را باز طلبید و یک مشت اشرفی دیگر در دامن بریخت تا لک تنکه پوره باشد *

نقل است روزی بهیکن خان بشکار رفته بود ـ شب در دیهی ماند ـ زنی ساگ پخته آورد ـ چون لقمهٔ چند ازان تناول نمود بغایت لذیذ یافت ـ پرسید که این چه ساگ است ـ گفت برگ نیب است ـ امّا در پختن این بغایت اشکال ست ـ خان دست در جیب خود انداخت چار اشرفی برآمد باو داد ـ وگفت طالع تو کمی کرد همین برآمد ـ بعده یک خدمتگار خود را فرمود که طریق پختن این ساگ ازو یاد گیرد ـ دو[1] هزار تنکه بگاه آمدن و رفتن دربار به فقرا می داد ـ و چهل مسجد بنا کرده بود ـ و هر جا مقرِی و امام تعینّ فرمود ـ سوای سخاوت ـ شجاعت نیز داشت ـ هرگاه معرکه رو بدادی اول تنها بر سپاه غنیم اسپ می راند ـ دو سه مرد کاری را می انداخت بعد ازان سپاه را فرمودی که بر غنیم بتازد *

و دیگر از امرای سلطان ـ دولت[2] خان لودی بوده ـ عجب دلیری داشت گویا که رستمی دیگر در هندوستان پیدا شده بود ـ در بیست معرکه فیروزی یافته و هیچ جا پشت نداده ـ سوای شجاعت سخاوت کمال داشت ـ که اگر گنج قارون بودی بیک کس بخشیدی ـ

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « یادگیرد ـ هر روز وقت سواری پانصد تنکه به فقرا انباز (ایثار) کردی » *

(۲) در نسخهٔ ج « دیگر از سلطان ـ آلهداد خان » *

گویند سی[۱] اسپ عراقی از ولایت آمده بودند ـ پانزده اسپ ساز نموده بدولت خان آوردند ـ چون یک اسپ گردانیدند از احمد[۲] خان که مخلص جانی بود پرسید که احمد خان چه طور اسپ است ـ او تعریف کرد که خان جیُو سلامت ـ عجب نازنین اسپی است ـ او را بخشید ـ دیگر اسپ پیش طلبید او را گردانیدند ـ باز از احمد[۲] خان پرسید باز او تعریف نمود او را نیز بخشید ـ همچنان[۳] ده اسپ داد ـ چون اسپ یازدهم آوردند باز از احمد خان پرسید او ساکت ماند ـ گفت چرا خاموش ماندی ـ احمد[۲] خان گفت بخشش از حد گذشت ـ فرمود که از یکیک گرفتن عاجز آمدی ـ از میر آخور پرسید که چند اسپ مانده که بنظر در نیامده اند ـ او عرض نموده که چهارتا مانده‌اند که بنظر در نیامده‌اند ـ فرمود که اینها را نیز بخانهٔ احمد[۲] خان بسته بیائید ؛

دیگر از کرمان آن عهد میان حسین خان بوده ـ روزی[۴] زرگر سه مانگ ٹیکه[۵] مرصّع که بجواهر قیمتی مکلّل بودند طیار ساخته آورد ـ هنگام شام بود بر چادر سفید پیش خود نهاده ـ و شمع را نزدیک

---

(۱) در نسخهٔ ج «دو صد اسپ از ولایت خریده آورده بودند ازان جمله بیست اسپ بجهت نظر آورده یک اسپ می گردانیدند» ؛

(۲) در نسخهٔ ج «از صدر جهان پرسید» ؛

(۳) در هر دو نسخهٔ تمـ و ب «بخشید ـ آن چنان پنج اسپ ـ چون ششم در پیش آمد باز از احمد خان پرسید» ؛

(۴) در نسخهٔ تمـ و ب «بسته بیائید ـ روزی سه» ؛

(۵) مانگ ٹیکه ـ ایک قسم کا موتی جڑا ہوا زیور جسے امیر عورتین ماتھے پر لگاتی ہیں ـ فرہنگ آصفیه جلد چہارم صفحه ۲۷۰ ؛

داشته - از روشنیٔ شمع مانند اخگر درخشان بود - حمید خان[1] که مصاحب او بود درآنجا حاضر بوده - خان از زرگر پرسید که چه قدر زر برانها خرچ شده - گفت یکی پنج لک تنکه - دویمی سه لک و سیومی دو لک - درین اثنا[2] از حمید خان پرسید که تو کدام در خاطر آوردهٔ که مرا خواهند بخشید - حمید خان گفت برای آنها که طیار ساخته‌اند مبارک باشد - باز[3] حسین خان بتاکید فرمود که باری بگو - حمید خان[4] گفت این سیومی بخاطر من می‌آید - حسین خان خندید که بخاطر تو کوچک گذشته در دل من این کلان بوده - این دومی تنها می ماند - این هر سه را بشما بخشیدم - چون آن شب این چنین عطا نمود دولت خان فرملی که با او نقض داشت خبر بپادشاه رسانید که حسین خان مال خود را این طور ضایع می سازد - در دل او بود که سلطان باو بد خواهد شد - سلطان فرمود که حسین خان[5] مرا درین کار شکرانه باید کرد که در عهد من این چنین امرای باذل هستند - که مورّخان در تاریخ‌ها خواهند نوشت - و مردم که بعد ازین ما و شما پیدا خواهند شد - خوانده خواهند گفت که عجب پادشاهی بوده که دران عهد این چنین

---

(۱) در نسخهٔ ج «حمید خان و یوسف خان نشسته بودند» ٭

(۲) در نسخهٔ ج «درین اثنا حسین خان پرسید که حمید خان کدامی از اینها در خاطرت می گذرد که بمن خواهند بخشید» ٭

(۳) در نسخهٔ الف و ب «باز دولت خان تاکید نمود» ٭

(۴) در نسخهٔ ج «حمید خان بجهت قدغن حسین گفت همین کوچک» ٭

(۵) در نسخهٔ ج «دولت خان مرا» ٭

امرا باذل و جوان مرد بوده اند - پس حسین خان را طلبید و سر و پا داد و منصب و اقطاع زیاده[1] گردانید - و پرگنهٔ ندینه و چاندپور در جاگیر او داد - ازین سخن همه بزرگان بر سلطان آفرین کردند ·

ذکر تتمهٔ از احوال سکندر لودی

روزی حاجی عبد الوهاب که ولی عهد خود بود بسلطان گفت که شما پادشاه مسلمانان باشید و ریش نگاه ندارید - از آداب مسلمانی دور می نماید - فرمود که ریش ما بغایت تنک است اگر نگاه دارم بد نما باشد و مردم بخندند - حاجی گفت که من بریش شما دست[2] می نهم ریش خوب خواهد برآمد - و همه ریشها بسلام این ریش بیایند - کرا مجال خنده خواهد بود - سلطان خاموش ماند - حاجی گفت چرا جواب نمی دهید[3] - فرمود وقتی که پیر من خواهد فرمود نگاه می دارم - حاجی گفت که پیر شما کجا ست - گفت مردیست که در جنگل موضع بهوا از قریات جالیسر آنجا می‌باشد - گاه گاهی بدیدن من می آید - حاجی گفت او ریش دارد - فرمود نه - حاجی گفت که شما بدارید هرگاه اورا خواهم دید باو نیز امر معروف خواهیم کرد - سلطان جواب نداد -

---

(۱) در نسخهٔ ج « زیاده کرد - این سخن بزرگان و اشراف شهر شنیده سلطان را بر مهم او آفرین کردند و ثنای او بر زبان مردم جاری شد و آن نام نیک سالها باقی ماند » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « دست فرود می آرم » ٥

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « جواب نمی فرمائید - فرمود پیر من بفرماید خواهم داشت » ٥

حاجی بر خاسته بدیرهٔ[1] خود آمد ـ سلطان در عقب فرمود که شیخ می داند که مردم بخدمت ایشان می‌آیند و پای[2] بوسی می‌کنند از عظمت ایشان است ـ اگر من غلامی را بر چَوڈول[3] نشانم همه امرا چَوڈول او بکشند ـ شیخ عبد الجلیل در آنجا حاضر بود این ماجرا بحاجی رسانید که در عقب شما این مذکور می شد ـ حاجی عبد الوهاب فرمود که چون او اهانتِ فرزند رسول کرده بغلام نسبت نموده اِنشاءَ اللهُ تَعالٰی[4] حلق او خواهند گرفت ـ بعده حاجی عبد الوهاب بی رخصت[5] بوطن خود رفت ـ بعد یک ماه سلطان را رنجی در گلو پیدا شد ـ روز بروز زیادت می‌شد ـ روزی به شیخ لاڈن که امام او بود فرمود که کفارت قضای نماز و روزه و ریش تراشیدن و گوش و بینی بریدن نوشته فرستد ـ شیخ مذکور بتفصیل نوشته فرستاد ـ آنگاه بواقعه نویسان حکم شد که در مدت سلطنت آنچه مثال این جرایم واقع شده باشد و آنچه زر کفارت

---

(۱) ڈیره لفظ هندی است بمعنی قیام گاه ـ فرودگاه ـ خانه و مکان ـ فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۳۲۲ ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « می آیند و پاپوش ایشان می کشند ازان سان است » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « اگر غلامی را بر سجاده بنشانم همه امرایان اورا بدہش بکشند » ـ و چَنڈُول بمعنی محافه ـ ڈولا ـ ایک زنانه سواری جسے کہار اٹھاتے ہیں ـ در اصل چَوڈُول تھا ـ فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۱۲۲ ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « انشاء الله تعالی از او انتقام خواهند گرفت » ٥

(۵) در نسخهٔ ج « رخصت بوطن خود گشت » ٥

باشد بعرض رسانید [۱] - چون جرایم و کفارت آن بعرض رسید حکم شد خزانه از بیت المال علیحده است ازان بعلما و صلحا رساند - ایشان بخزانه دار گفتند خزانه که از بیت المال جدا ست از کجا بهم رسیده است - گفت که پادشاهان [۲] اطرافِ ممالک تحفه که بسلطان می فرستادند - و امرا با عرایض خود پیشکش ارسال [۳] می‌داشتند - هر سال می آمد - حکم بوده که این را جدا نگاه دارند - در هرجا که فرمایم خرچ خواهید کرد - امروز حکم شد که بشما بدهند - همه کس بر دانش سلطان آفرین کردند - الغرض [۴] بیماری سلطان زیادت شد - چنانکه آب و نان فرو نمی‌رفت - و راه نفس بسته شد - بروز یکشنبه [۵] هفتم ذی الحجه سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه رخت از دار فنا بدار بقا [۶] کشید - مدت

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بعرض رسانید چون آن زر بعرض رسید فرمود که زری که از بیت » ۰

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « پادشاهان اقالیم دیگر » ۰

(۳) در نسخهٔ ج « پیشکش می فرستاد هر سال جمع می شد - امروز ازان زر بشما حکم شد که بدهند » ۰

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « الغرض آن رنج در گلوی سلطان زیاده‌تر شد » ۰

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « هفتم ذی القعده » - و در تاریخ بداونی جلد اول صفحه ۳۲۲ هفتدهم ذیقعده و در مخزن افغانی هفتم ماه ذوالقعده ۰

(٦) در هر سه نسخه سنه رحلت ذکره نشده - این سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه از طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۳۴ و مخزن افغانی صفحه ٦۹ ب و مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۴۷۳ درج کرده شده ۰

سلطنت آن پادشاه دین پناه بیست و هشت سال[۱] و پنج ماه و نه روز بود - چنانچه شاعری در باب عدل و اسلام پروری آن شاه فرشته خوی گوید - ٭ بیت ٭

شهنشاهی که چون ذو القرن گشت اسلام را بانی
مسلّم شد ازان بر وی خطاب اسکندرِ ثانی

بعد از وی سلطان ابراهیم که فرزند شایستهٔ بایستهٔ ارجمند او بوده برتخت سلطنت جلوس نمود ٭

سلطان ابراهیم لودی

جمعی از مورّخانِ اخبار و سِیَر چنان ایراد نموده اند که چون سکندر کوسِ رحلت بعالمِ دیگر کوفت - دو پسر ازو بیک مادر بودند -

---

(۱) در نسخهٔ ج بیست و هشت سال و پنج ماه و نه روز بود - چنانکه شاعری گفته :— ٭ بیت ٭

سکندر برون رفته زین بارگاه ٭ بابراهیم افتاد تخت و کلاه

سلطان ابراهیم

خان خانان	اعظم همایون	هیبت خان	دولت خان
دلاور خان	اسلام خان	داؤد خان	عالم خان
میان مانکهن	حسین خان	معروف خان	فتح خان
کالا پهاڑ	نظام خان	فرید خان	رستم خان
حاجی خان	محمود خان	زین خان	الپ خان
تاتار خان	احمد خان	منصور خان	ملک آدم

جمعی از مورخان اخبار سیر ایراد نموده اند الخ ٭

یکی سلطان ابراهیم دوم جلال خان - چون ابراهیم کلان بود و بحسنِ صورت و سیرت و سخاوت و شجاعت موصوف بوده قرار دادند که او بر تخت نشیند - و ساعت جلوس آن بادشاه روز پنجشنبه[۱] دهم ذی حجه سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه مقرر کردند - آن روز تمام بارگاه شاهی از خیمهای زر اندود و گوهر نگار و به بساطهای رنگارنگ زر تار آراستند - و تخت اسکندری که مکلّل بجواهر قیمتی و گوهرهای گران بها بود بر بساطِ ملّون داشتند - و امرا و ملوک بکسوتهای رنگین و بجامهای زر دوزی چون گلها[۲] بچمن شگفته - و پیلان و اسپان را بسازها[۳] و برگستوانهای رعنا - زیب و زینت داده بودند - چون آراستگیٔ آن جلوس در هیچ عهدی و عصری نبوده خلایق را زیب و زینت آن جلوس سالها در نظر ماند - بدین نمط آن شاهِ جوان بخت را برتخت جلوس دادند - برادر حقیقی او را که جلال خان نام بود سلطان جلال الدین خطاب داده با امرا و ارکان دولت بسلطنت جونپور با سپاهِ گران روان کردند - بعد چهار ماه اعظم همایون[۴] و خانخانان لودی

---

(۱) در هر سه نسخه سنه جلوس ارقام نیافته و بجایش بیاض است - و در هر دو نسخهٔ الف و ب « هفتم ذی حجه » در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۴۳ و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۳۸۰ سنه جلوس روز جمعه پانزدهم ماه ذی حجه سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه ارقام یافته و در مخزن افغانی هشتم ماه ذی قعده سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه ذکر شده ٥

(۲) در نسخهٔ ج « گلهای نوبهاری بشگفته » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « بسازهای برگستوان رعنا زیب داده بودند » ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « همایون لودی و خانخانان فرملی » ٥

از جاگیر خودها بجهت تهنیت[1] بپای تخت آمدند - و زبانِ طعن و سرزنش بر امرای حضور کشادند که مشترک داشتن امر سلطنت خطای عظیم بوده که بادشاهی بشرکت برنیاید[2] - و نشنیدید که پیشینیان درین باب گفته اند ٭ بیت ٭

دو جان هرگز به یک پیکر نگنجد ٭ دو فرمان ده بیک کشورِ نگنجد

از استماع این نکته سلطان ابراهیم عهدی که با برادر بسته بود برطاقِ نسیان نهاد - بعد مشورت قرار بران افتاد که هنوز شاهزاده استقامت نیافته بملکِ مستقرِ سلطنت نرسیده - باید نوشت که بعضی امور ضروری تعلّق بحضور آن برادر دارد - باید که آن برادر جریده متوجه حضور گردد - بعد مشورت که[3] صلاح طرفین است بدار الملک خود متوجه گردد - و هیبت خان گرگ انداز را که بحیله‌گری و روباه بازی مشهور بوده با فرمان فرستاد که بروش تملّق پیش آمده شاهزاده را ازآنجا روانه حضور نماید - ازآنجا که گفته اند دیوار گوش دارد - این ماجرا پیش ازین بشاهزاده رسیده بود - هیبت خان هرچند که براه تملّق و چاپلوسی پیش آمد و سخنها موافق مزاج او نمود - شاهزاده بافسون و فسانه او فریفته نشد - و بآمدن راضی نگشت - هیبت خان عرضه داشت - سلطان بعضی مقرّبان دیگر فرستاد - گفتهٔ ایشان نیز کارگر نشد - شاهزاده

---

(۱) در نسخهٔ الف « بجهت مبارکباد سلطنت » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نیاید - چنانکه شاعری گوید » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « مشورت که جانبین را صلاح باشد بدار الملک » ٭

اصلا بمراجعت اقدام ننمود ـ بعد ازان سلطان بامرا و جاگیرداران که درآن صوبه بودند [۱] بهریک بالتفات و مهربانی فرمان نوشت و بانعام گران امیدوار ساخت تا از اطاعت و موافقت جلال خان احتراز نمایند و بسلام او نروند ـ بعضی امرای [۲] کلان را سرو پای خاص و دیگر التفات در نهان فرستاد که برسیدن این فرمان عنایت نشان سر از جلال خان پیچند و بفرمان او درنیایند ـ چون حکم قضا و قدر جلال خان را امر سلطنت نصیب نساخته بود همه امرای کبار سر از اطاعت او پیچیده از حکم [۳] او عدول نمودند ـ و راه مخالفت پیش گرفتند ٭

درین اثنا شاهزاده جلال خان تختی بجواهر مکلّل آراسته و در و دیوار قصر بدیبا پیراسته [۴] در پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور بران

---

(۱) در نسخهٔ ج « بودند ـ بهزار التفات امیدوار ساخته فرمان فرستاد تا از اطاعت » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بعضی امرا را یک خدمتگار با سروپای خاص و اسپ و عنایات دیگر در نهان » در مخزن افغانی صفحه ۷۷ ب « بهر کدام ایشان کس محرم معتبر خود را مع اسپ و خلعت خاص و کمر و خنجر مرصع فرستاد » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « حکم او سر باز زدند » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « پانزدهم ذی الحجه سنه مذکور » ارقام یافته در خیال فقیر می آید که جلوس شاهزاده جلال الدین در پانزدهم ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمائه بوده ـ زیراکه در صفحه ٦٦ ذکر یافته که بعد چهار ماه جشن جلوسئ سلطان ابراهیم که در دهم ماه ذی حجه سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه بوده اعظم همایون و خانخانان برای تهنیت بپای تخت آمدند ـ و از گفتهٔ ایشان سلطان ابراهیم از برادر خود منحرف گشت و قاصد را برای حضورئ شاهزاده جلال الدین فرستاد ـ در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۴۳ و تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۴۸ تخت نشینی سلطان ابراهیم ذکر کرده امّا ازین عبارت معلوم می شود که شهزاده جلال خان نیز تخت نشینئ خود ترتیب داده بود ٭

تخت نشست ـ و مجلس عالی ترتیب داده بار عام داد ـ بملازمان درگاه و اعیان دولت و سایر سپاه بقدر مرتبه خلعت و شمشیر و کمر خنجر و اسپ و پیل و به منصب و خطاب سرفراز فرموده ـ و عام و خاص را از خود راضی ساخته بفقرا و مساکین ابوابِ خیرات کشاده ـ معاش و وظیفه زیاده گردانید ـ امور سرداری را از سر تازه نموده بسلطان ابراهیم مخالفت پیش گرفت ـ خطبه و سکه بنام خود کرد ـ چون قوتی بهم رسانید نزد اعظم همایون که دران ایام قلعهٔ کالنجر [١] محاصره داشت معتبران را فرستاد که شما بجای پدر و عمّ من اید ـ و خود می دانید که از من تقصیری نرفته و نقض عهد از جانب سلطان ابراهیم شد ـ قلیل و کثیر از ملک پدر ارِث بمن تجویز کرده بود ـ دران هم دیده دوخت با آنکه برادر حقیقئ من است شیشهٔ صلهٔ رحمی را بسنگ بی مروتی می شکند ـ شما را باید که [٢] جانب حق از دست ندهید ـ اعانت مظلوم نمائید ـ و در اصل [٣] اعظم همایون از طرف سلطان آزرده بود ملایمت او درو اثر کرد ـ دست از قلعه باز داشت ـ و عهد و پیمان درمیان آمد ـ قرار داد که اول ولایت جونپور در تصرف آورده بعد ازان فکر دیگر باید کرد ـ بکوچ متواتر جانب اوده رفتند ـ والئ [٤]

---

(١) در مخزن افغانی صفحه ٨٧ ب « اعظم همایون که قلعهٔ گوالیار محاصره داشت » در تاریخ فرشته صفحه ٣٤٨ « قلعهٔ کالنجر » و در نسخهٔ الف « بقلعهٔ کالنجر » و در نسخهٔ ج « کلینجر » ٥

(٢) در نسخهٔ الف « باید که جانب رعایت از دست » ٥

(٣) در نسخهٔ ج « در اصل اعظم همایون آزرده خاطر بملازمت جلال خان شتافته و ملایمت او درو اثر کرد دست از قلعه باز داشت » ٥

(٤) مخزن افغانی صفحه ٨٧ ب « سعید خان پسر مبارک خان حاکم اوده تاب مقاومت نیاورده بصوب لکهنو فرار نمود » و نیز در تاریخ فرشته جلد اول صفحهٔ ٣٤٨ « خود را بلکهنو کشید » و در نسخهٔ ج « جانب لکهنو گریخته » ٥

آنجا طاقت مقاومت نیاورده بجانب کره گریخت - و حقیقت را بسلطان عرض داشت نمود - سلطان خواست که با لشکر چیده وگزیده متوجه بدفع آن فتنه گردد - بمشورت بعضی امرا چهار برادر خود را مقید کرده[1] در قلعهٔ هانسی محبوس نمود - و محمد خان را با پانصد سوار آنجا داشته - بعد ازان همه امرا را منصب و خلعت و زر از خزانه داده راضی و شاکر[2] نمود - و به بخشیان حکم شد که مطالبهٔ سپاه از سرکار دهند و یک ماه انعام ورود - روز پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر[3] متوجه جونپور شد - بکوچ متواتر به بهوگانو[4] رسید - درین اثنا[5] خبر آمد که اعظم همایون و پسرش فتح خان از سلطان جلال الدین برگشته بخدمت می آید - شنیدن این خبر سلطان شاد گشته در همان منزل مقام کرد - و دربار خود را بیاراست - روز معهود آمدن اعظم همایون جمعی کثیر از امرایان کبار

---

(۱) در نسخهٔ الف «چهار برادر خود را مقید در قلعهٔ هانسی محبوس نمود. اسامی برادران اسمعیل خان و حسین خان و محمود خان و دولت خان است و بجهت خرچ هر یک در حرم مقرر کرده از ماکول و ملبوس و سایر مایحتاج مهیا ساخت.» کذا فی مخزن افغانی صفحه ۸۷ ب و تاریخ فرشته صفحه ۳۲۹ »

(۲) در نسخهٔ ج «شاکر ساخته و بجهت عرض سپاه گرفته به بخشیان حکم شد که مطالبه از سرکار» »

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۸۷ ب «بست و چهارم ذی الحجه سنه ۹۲۳ ه ثلث و عشرین و تسعمائه» و در هر دو نسخهٔ الف و ب «بیست و چهام ذی الحجه» .

(۴) در مخزن افغانی صفحه ۸۷ ب «قصبهٔ بهگانو» و در منتخبات اکبری صفحه ۳۰۹ «قصبهٔ بهون گانون» و در نسخهٔ ج «بهونگانو» »

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب «درآنجا خبر شد» :

باستقبال فرستاد - و هنگام ملازمت بانواعِ التفات پادشاهانه سر بلند ساخت - و بخلعت [۱]خاصه و کمر خنجر مرصّع و فیل نامی ارجمند شاکر گردانید - مقارن این حال با لشکر بی اندازه و فیلان جنگی و دیگر ساز بر سلطان جلال الدین نامزد کرد - سلطان جلال الدین جمیع متعلقان خود را در قلعهٔ کالپی گذاشته پیش ازانکه[۲] این لشکر برسد با سی هزار سوار و چند حلقهٔ فیل بجانب آگره متوجه شده بود - سلطان[۳] کالپی را محاصره نمود - باندک زمانی بدست آورده بغارت داد - بعد ازان چون رفتن برادر بطرف آگره شنید بواسطهٔ محافظتِ آگره ملک آدم کاکر را با لشکر گران نامزد کرد - ملک مذکور بسرعت تمام خود را بآگره رسانید - سلطان جلال الدین خواست تا آگره را بانتقام[۴] کالپی بغارت برد - ملک[۵] آدم بلطایف الحیل و سخنان موافقِ مزاج او گفته معطّل داشته لشکر دیگر بمدد خود طلبید - [۶] و حقیقت را بعرض عالی رسانید -

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « خلعت زرنگار » ه

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۸۳ ب « قبل ازآنکه این لشکر بکالپی رسید شاهزاده جلال خان - نعمت خاتون و اهل و عیال قطب خان لودی و عماد الملک و ملک بدر الدین جلوانی و سائر متعلقان حرم خود را در قلعهٔ کالپی گذاشته خود با سی هزار سوار و چند زنجیر فلک بجانب دارالسلطنت آگره متوجه گشته که رفته اگر بتواند آگره بدست آرد » ه

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۹۲ الف « امرای سلطان » ه

(۴) در نسخهٔ الف « بطریق کالپی » ه

(۵) در مخزن افغانی صفحه ۸۳ الف « ملک آدم خود را بآگره رسانید و جلال خان را بحرف و حکایت ملایم و خوشامد که موافق مزاج او بود تسکین داده آگره را از تاراج معطّل ساخت » ه

(۶) در نسخهٔ ج « طلبیده و زبردستی سلطان جلال الدین معروض داشت » ه

سلطان هژده هزار سوار و پنجاه فیل جنگی بامداد نزد ملک آدم فرستاد ـ از رسیدنِ لشکر ملک مذکور قوی دل شده به سلطان جلال الدین پیغام داد ـ که اگر از هوای سلطنت باز آمده[1] بطریق امرا سلوک نمائی و چتر و آفتاب گیر و نوبت و تخت گذاری تقصیر تو از سلطان درخواست نموده صوبهٔ کالپی بدستور سابق بشما مقرر نمایم ـ سلطان جلال الدین زبون طالع که بکارِ سلطنت مناسبت نداشت باوجود سی هزار[2] سوار جرّار و یکصد و شصت فیل جنگی بی همتی نموده باین شرط راضی شد ـ هرچند امرای او گفتند که این چه بد[3] دلی است ـ سلطان ترا بهیچ وجه زنده نخواهد گذاشت ـ ما را ده سال باشد که نمک تو خورده‌ایم پای همت بر بساطِ ثبات دار ـ تا دلاوران[4] و جان بازان در کار تو جان بازی نمایند ـ بخشندهٔ نصرت حق تعالیٰ است ـ و سلطان تند مزاج است ـ آخر بامرایان پدر ببدسلوکی پیش خواهد آمد ـ عاقبت همگی سپاه روی توجه بتو خواهند آورد ـ چون حق سبحانه تعالیٰ قلم قضا در باب او چنان رانده بود که خرابِ دشت ادبار گردد ـ بدین شرط راضی شد ـ و علامات سلطانی از خود جدا کرد ـ ملک آدم کاکر

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب « باز آمده چتر افتاب گیر و نوبت و دیگر علامات پادشاهی بر طرف نموده بطریق امرا سلوک نمائی تقصیر » ۵

(۲) در نسخه ج « بکار سلطنت مناسبت نداشته بدین شرطها راضی شد ـ باوجود سی و چهل هزار سوار و پنجاه پیل جنگی بی همتی نمود ـ هرچند امرا » ۵

(۳) در نسخهٔ ج « غر دلی » شاید بز دلی باشد ۵

(۴) در نسخهٔ ج « تا دلاوران تو درکار تو جان نثاری نمایند » ۵

سایر امارات شاهی ازو گرفته بخدمت سلطان فرستاد و التماس[1] او را بعرض رسانید ـ سلطان قبول نکرد و بدفع سلطان جلال الدین متوجه شد ـ او ازین خبر براجه گوالیر پناه برد ـ و لشکر قدیمی او نیز جا بجا متفرق گشت ـ سلطان ابراهیم در آگره اقامت نمود ـ بعضی امرای مخالف در راه اخلاص در آمدند ـ کریم داد خان طوع[2] را با امرای دیگر بجهت نگاهبانی دهلی فرستاد ٭

مقارن این حال لشکر سلطان ـ گوالیر را محاصره نمود ـ و اعظم همایون را به تسخیر قلعهٔ گوالیر فرستاد ـ سلطان جلال الدین از آنجا برآمده بجانب مالوه رفت ـ چون از سلطان مالوه[3] سلوک خوب ندید با معدودی چند[4] بطرف کهره‌کنتهت رفت ـ آنجا بدست کنواران گرفتار شد ـ او را مقید ساخته بجهت خوش‌آمد سلطان فرستادند ـ سلطان ازین نوید شاد گشته ـ مجلسی عظیم ترتیب داده بود که سلطان جلال الدین را دست به فوطه بسته در حضور[5] آوردند ـ او را

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، التماس جایگر آن نیز عرضه داشت نمود ، ٭

(۲) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۴۷ ، کریمداد توع ، و در نسخهٔ ج ، طوغ ، ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، سلطان محمود ، ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، سلوک خوب ندید از آنجا فرار نموده بکهره‌کتنکه رفت ، در مخزن افغانی صفحه ۸۸ الف ، بولایت کتکه متوجه شد و در راه بدست جماعهٔ لوندان افتاد ، ـ و در دیگر نسخهٔ خطی صفحه ۲۷ ، بولایت کره کتنکه متوجه شد و در راه بدست جماعهٔ کوندان (افتاد) در در طبقات اکبری صفحه ۳۴۸ ، بولایت کژه کتنکه رفت ، و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۵۱ ، نزد راجه کدهر شتافت چنانچه جماعت گوندان گرفته آوردند ، ٭

(۵) در نسخهٔ ج ، در حضور آوردند اورا در زنجیر کشیده در قلعهٔ قیام فرستاد و بند نمود ، ٭

بقلعهٔ هانسی فرستادند ـ در راه بود که احمد خان را فرستاد که بشهادت رسانید ـ ٭ قطعه ٭

شربتِ سلطنت و جاه[1] چنان شیرین است
که شهان از پیء[2] آن خونِ برادر ریزند
بر سر خویش کلاهِ خز و اکسون بنهند
خاکِ ادبار بفرقِ دگـــران در بیزند
خون آزرده دلان از پیء این ملک مریز
که ترا نیز همین جـــرعه بساغر ریزند
چون[3] بود کار بد و نیک جهان را پاداش
خـــرّم آن قوم که با خلق خدا نستیزند

بعد ازان سلطان بخاطر جمع ملک را بی تحاشیِ و بی شریک در تصرف آورده تردد تسخیر گوالیر می کرد ٭

اتفاقاً راجه مان والی گوالیار که از سالها با سلاطین مقاومت داشت بصدر جهنم رفت ـ و بکرماجیت پسراو قایم مقام گشته ـ سلطان بعد از

(۱) در نسخهٔ الف ، جاه جهان شیرین ، و در نسخهٔ ج ، جاه و جهان ، ٭

(۲) در نسخه الف و ج ، از پی او ، ٭

(۳) در نسخهٔ الف و ب ، عیش دنیا چون ازین رفتن و بگذاشتی است ، در عزن افغانی صفحه ۸۱ ب این اشعار حسب ذیل ارقام یافته :ـــ ٭ قطعه ٭

خسروان از پیء یک روزه حیات فانی ٭ خون صد ساله برادر بتظلم ریزند
تاج اقبال بفرق خود از اکسون بنهند ٭ خاک ادبار بفرق دگران در بیزند
این جهانیست که البته فنا خواهد شد ٭ خنک آن قوم که با خلق خدا نستیزند

جنگهای فراوان قلعه ازو گرفت - و ستورِ مسین که بر درِ آن قلعه بوده و از خود آواز می‌کرد از آنجا آورده بر دروازۀ قلعۀ آگره داشتند - تا زمان اکبر پادشاه بود - بحکم آن بادشاه [1] گداخته ازو توپ ساختند - چون سلطان گوالیر را فتح کرده بدهلی آمد - از[2] غرور جوانی بد مزاج شده یکمرتبه بامرایان پدر بد پیش آمد - و سیاست [3] آغازید - و جمیع امرا ازو متوهم شدند - بعضی را مقیّد ساخت - و میان بَهُوَه را که از امرای کبار و صاحب اعتبارِ پدر او بود و بیست و هشت سال در سلطنت اسکندر وزیر مطلق او بوده در زنجیر کشیده بملک آدم کاکر سپرد - بگفتۀ بعضی حسّاد بجهت او و بعضی امرای دیگر ایوانی ساخته - و در زیر او ته‌خانه نموده - بعد دو ماه که ته‌خانه خشک شده پنهان به‌خریطهای دارو پر ساخته - بعد ازان میان بَهُوَه و چندی امرای دیگر که بدفع آن حیله ساخته بود از قید [4] خلاص نمود - و سروپا داده دلجوئی آنها نمود - بانعام و التفات دلخوش نموده تا وهم از دل آنها دور شد - روزی آنها را طلبیده فرمود که اسلام خان پرورده و از خاک برداشتۀ پدر من بوده -

---

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۸۱ الف ، و بحکم اشرف در سنه ۹۹۹ تسع و تسعین و تسعمائه آن گاو را گداخته و آب ساخته گزیال ریختند - و تا حال در سرکار بادشاهی بعنس حاضر است ، ،

(۲) در هر دو نسخۀ الف و ب ، دهلی آمد غرور در سر او بیعض کرد بامریان پدر ، ،

(۳) در هر دو نسخۀ الف و ب ، سیاست می نمود ، ،

(۴) در مخزن افغانی صفحه ۸۰ ب ، میان بهوه بعد از چند گاه در زندان جان بجان آفرین سپرد ، ،

بعد ازان علاج[1] اقبال خان نمایند ـ و لشکر اسلام خان با چهل هزار سوار و پانصد پیل جنگی نزدیک رسید که صف محاربه بیارایند ـ شیخ[2] راجو اهل بغی را نصیحت نمود ـ ایشان گفتند که اگر سلطان ـ اعظم همایون را از قید خلاص سازد ما اطاعت بادشاهی بجا آریم ـ سلطان قبول ننمود ـ و امرای دیگر بجهت دفع اهل بغی تعین نمود ـ چون مبارزان میدانِ جنگ آراستند جنگی شد که چشم روزگار ندیده بود ـ از طرفین مردان کاری سه چهار هزار سوار بر روی میدان افتادند ـ و جوئ خون روان شد ـ ناگاه پیلی جنگ آور که بر وی اسلام خان بوده تفنگی از طرف سپاه سلطانی بر پیشانی خورد ـ برگشته بر فوج خود افتاد ـ باعث تفرقهٔ سپاهِ مخالفان گردید ـ درین حال سپاه سلطانی حمله آورد ـ چون شیوهٔ اهل بغی و حرام نمکی بار خوب نمی دهد اسلام خان کشته شد ـ و سعید خان با چند امرا گرفتار گردید ـ و شکستِ عظیم بر لشکر باغیان افتاد و آن فتنه فرونشست ۞

چون این خبر بسلطان رسید بغایت خوشدل گشت ـ آن امرا را که تردد و دلسوزی نموده بودند نوازش فرمود ـ امّا کینهٔ امرا از دل او

---

(۱) در نسخهٔ ج « علاج فتح خان » ۞

(۲) در تاریخ فرشته صفحه ۲۰۱ « شیخ راجوی بخاری که مقتدای آن عهد بود درمیان آمده مانع جنگ شد آن جماعت گفتند » در اخبار الاخیار صفحه ۱۵۰ نوشته که « سید صدرالدین راجو قتال بخاری ارادت و خلافت از پدر خود سید احمد کبیر داشت و از برادر خود مخدوم جهانیان نیز دارد و بعد از وی بر سجادهٔ خلافت نشست ـ و مخدوم جهانیان بر زبان مبارک می راند که حق سبحانه و تعالیٰ ما را بخلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود ـ وی پیوسته در عالم استغراق بودی و با خلق انبساط و اختلاط نکردی کذا فی التاریخ المحمدی » انتهی ،

دور نشد - درین اثنا لشکری بر[۱] رانای سانکا نیز تعین شد - میان حسین خان[۲] و میان معروف خان سپه‌سالار لشکر سلطان سکندر بودند - و سلطان مذکور ایشان را از همه امرا بمنصب و قرب از سایرِ ملوکِ درگاه خود برکشیده بود - ایشان دلاوران روزگار بودند که رستمِ دستان را آئین حرب می آموختند - در عهد دولت سلطان مرحوم تیغها زده و قلعها مفتوح ساخته - ایشان را تابع میان ماکهن[۳] کرد - چون لشکر سلطان در ملک رانا در آمد - بعده میان ماکهن را فرمان فرستاد که حسین خان و معروف خان را بدانچه توانی بدست آورده و مقید ساخته درینجا فرستی - میان ماکهن حیله انگیخته پسر معروف خان که دو ماه از فوت او گذشته بود ببهانهٔ تعزیت بذیرهٔ او رفت - میان حسین خان خبر یافته بسرعت خود را بدآنجا رسانید - و گفت که میان ماکهن این خیال محال از خاطر دور کن که میان معروف را گرفته مقید سازی - برخیز و بسلامت رو - که سلطان ما را خلل دماغ شده است - ماکهن ازآنجا آمده این ماجرا بدربار نوشت - فرمان آمد که تو بذیرهٔ کسان چرا می روی سرا پرده در میدان برپا ساز - و خبر بایشان کن که فرمان

---

(۱) در نسخهٔ ج « بر رانا تعین شد به سرداری میان ماکهن - حسین خان و معروف خان که هر دو سپهسالار لشکر سلطان سکندر بودند » ہ

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « تعین شد میان حسین خان زر بخش و میان خانخانان فرملی و میان معروف سپه‌سالار لشکر » ہ

(۳) در نسخهٔ ح « میان ماکهن که نو کیسه بود کرد » ہ

آمده است [۱] - بیا بخوانید - چون بیایند همانجا این هر دو را دستگیر نموده بآهن کشیده روانه نما - ماکهن همچنان [۲] کرد - سرا پرده نصب کرد - در پهلوی آن دیگر خیمه برپا نمود و دویست مرد چیده با سلاح غرق ساخته در آنجا نشاند - که چون حسین و معروف بیاند در افتاده دستگیر سازید - بعده آن هر دو را طلبید - معروف پیشتر آمد - میان حسین را در راه بعضی مردم خبردار کردند - میان حسین با سه صد کس در آمد - اول طنابهای آن خیمه که در زیر آن سپاه را در نهان نشانده بود برکند تا آن خیمه بران مردم افتاد - و خود در خیمهٔ ماکهن در آمد - و گفت که میان ماکهن فرمان بادشاه بخوان - میان ماکهن گفت باین طور فرمان خواندن حکم نیست - حسین خان گفت ما را معلوم شد که آمدن فرمان و این لشکر برای جان ما ست - و ما جان را باین رذالت نمی‌دهیم - پس دست میان معروف بگرفت - و از آنجا بیرون آمد ٭

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب «خبر بایشان برسان که فرمان آمده بیائید مضمون فرمان بشنوید - آنجا اول حسین خان را بگیر ماکهن» ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب «همچنان کرد - چون امرا جمع شدند میان حسین خان هزار مرد در آهن غرق ساخته و بیرون جامهای سفید پوشانده بمردم خود گفت که چون من در آیم شما در را بسته خبردار شوید - میان ماکهن قریب این سرا پردهٔ دیگر برپا ساخته بود - هزار مرد شمشیر زن دران بنشاند که چون معروف خان در آید شما اول حسین خان را بگیرید - چون حسین خان در نواحی آن خیمه رسید بعضی مردم او را خبردار کردند که در خیمه جمعی را نشانده که شما را و معروف خان را بگیرند - الغرض میان حسین خان در آنجا رسید - و سپاه خود را فرمود تا طنابهای» ٭

چون حسین خان دید که از صولتِ سلطانی خلاصی[1] نیست بخاطر آورد که نزد رانا رود و وکیل خود را نزد رانا فرستاد ـ و آمدن خود اظهار نمود ـ نخست[2] رانا ازین مقدمه ترسید که چه باشد حسین خان نزد ما آید ـ چون از دلاوری او شنیده بود خوف را بخود راه داد که مبادا حیله ساخته آمده باشد ـ بعد ازان عهد و قول درمیان داده ـ با چار[3] هزار سوار نزد رانا رفت ـ رانا برادر زادهٔ خود را باستقبال فرستاد ـ رفته به رانا ملاقات نمود ـ میان ماکهن از رفتن میان حسین خان باوجود سی هزار سوار و سه صد فیلِ کوه تمثال داشته بی دست و پا شد ـ روز دیگر میان ماکهن چار ناچار سپاه خود ساز کرده بجنگ رانا در میدان آمد ـ ازان طرف[4] رانا با سپاه خود صف جنگ آراسته ـ میان ماکهن ـ معروف خان را که در دست راست بود پیغام داد که شما و حسین خان اتفاق دارید ـ الحال او حرامخواری نموده بمخالفان سلطان پیوست ـ بودنِ شما درمیان ما چه فایده ـ معروف خان جواب داد که سی سال نمک سلطان بهلول و اولاد او خوردیم ـ و در ایامِ دولتِ سکندری سپه‌سالار ما بودیم ـ و از تردد ما قلعهٔ[5] خود فتح شد ـ و راجه

---

(۱) در نسخهٔ ج «صولت بادشاهی صلاحتی جان نیست» ۰

(۲) در نسخهٔ ج «رانا ازین آمدن ترسید بعد ازان عهد و قول» ۰

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «با هزار سوار» ۰

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب «رانا و میان حسین خان با سپاه بلا انتهاء برآمدند ـ و نشان پیلان حسین خان نمایان شد» ۰

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «قلعه جوند» ۰

نگرکوٹ را کشته آن سنگ که از سه هزار سال معبود هندوان بوده ـ از زمان ظهور اسلام تا این زمان اگرچه بادشاهان عالیشان بودند که خود را سکندر و فریدون گفته‌اند و عالمی را در ضبط در آورده ـ امّا بدان قلعه نگاهِ محاصره نتوانستند کرد ـ ما مفتوح کردیم ـ و آن سنگ را آورده پی سپرِ خلق گردانیدیم ـ و هفت[1] من طلا از راجهٔ بهار گرفتیم ـ الحال چون دورِ دولتِ سلطان ابراهیم شد ـ نوخزیدگان و نودولتان سر برآورده اند ـ ما را داخل حرام نمکان کرده‌اند ـ حالا نیز آنچه از دست فقیران خواهد آمد به تقصیر از خود راضی نخواهیم شد ـ بعد این ماجرا معروف خان از لشکر سلطانی جدا شده ایستاد *

درین اثنا خبرداران رسیدند که لشکر رانا نزدیک آمد ـ میان ماکهن میمنه و میسره را آراستند[2] ـ سعید خان فرط و حاجی خان با هفت هزار سوار بمیمنه و دولت خان و آلهداد خان و یوسف خان بمیسره و میان ماکهن در مقدّمه قرار گرفت ـ و میان حسین خان اگرچه از میان ماکهن آزرده خاطر بود بواسطهٔ حق نمکِ سلطان مقابلهٔ لشکر سلطانی نشد[3] ـ چون هر دو طرف صف ارائی کردند ـ و مبارزان طرفین روی در میدان

(۱) در نسخهٔ ج «سه من طلا» *

(۲) در نسخهٔ ج «میان ماکهن سپاه خود آراسته در مقدمه قرار گرفت ـ میان حسین خان اگرچه آزرده رفته بود مقابلهٔ لشکر سلطانی نشد» *

(۳) الیث در تاریخ هند جلد پنجم صفحه ۱۹ می نویسد که در تاریخ داؤدی نوشته که میان حسین خان سردار لشکر رانا شده جنگ کرد و میان ماکهن را شکست داده تا بیانه تعاقب نمود *

نهادند - هندوان جان برکف نهاده داد دلاوری در دادند - ناگاه شکست
بر لشکر سلطانی افتاد - اکثر مردم خوب و مبارز بشهادت رسیدند -
و دیگران جا بجا رفتند - میان ماکهن که سپه‌سالار و سردار بود
شکست خورد و خلق خدا را کشانده در ورودگاه خود رسید - دران شب
میان حسین خان میان ماکهن را پیغام فرستاد که اکنون قدر مردم یکدل
دانستید - صد حیف که سی هزار سوار از معدودی چند هندو شکست
خورد - اکنون حلال نمکی که در سرشت بندگانِ یکتا دل نهاده‌اند تماشا[۱]
کن - در نهان به میان معروف بیغام فرستاد وقتی که نیم شب گذرد -
(لشکر) آمادهٔ جنگ ساخته بمن ملاقی شوی - که سرداریِ میان ماکهن دیدی -
اکنون واجب است که حقِ نمک سلطان (ادا کنیم) اگرچه قدرِ بندگانِ خیر
اندیش پدر خود نمی‌داند - تا[۲] مردم ما را و شما را مطعون نسازند که
سی سال نمک سلطان سکندر خوردند و از امرایان کبار بودند شیوهٔ
حرام نمکی پیش گرفته جانب مخالفان رفتند - الغرض میان معروف خان[۳]
شش هزار سوار امادهٔ جنگ ساخته دو کروهی از لشکر میان حسین خان
رسیده باو خبر کرد - هر دو لشکر یکجا شدند - لشکر رانا از فتح خود
مغرور شده بعیش و عشرت مشغول بودند - و بعضی در خواب - و اجل
از بی‌پروائی ایشان خنده میکرد - ناگاه آواز نقاره و کرنای از چار طرف

(۱) در نسخهٔ الف و ب « امتحان کن - میان معروف را در نیم شب آمادهٔ جنگ کرده نزد ما فرست - و بمیان معروف نیز نوشت که سرداریِ » ۰

(۲) در نسخهٔ الف و ب « اما مردم ما را و شما را مطعون خواهند کرد که سی سال » ۰

(۳) در نسخهٔ الف و ب « میان معروف با شش هزار سوار ساختهٔ جنگ شده » ۰

پنبهٔ غفلت از گوش هوش کافران برآورده سراسیمه شدند ـ افغانان دست بتیغ برده قتل عام کردند ـ رانا زخمی شده نیم جانی با معدودی چند بدر رفت ـ دیگران همه تن به تیغ در دادند ـ صباح این خبر بمیان ماکهن رسید ـ شرمنده شد ـ میان بایزید پسر آتا لودی که بخشیٔ لشکر بوده و بمیان حسین خان رابطهٔ اتحاد داشت ـ فتح نامهٔ میان حسین خان و میان معروف بسلطان نوشت ـ بعد ازان میان حسین خان پانزده پیل و سه صد و چهار اسپان خوب و غنایم دیگر بدهلی فرستاد ـ سلطان ازین فتح شادیها کرد ـ فرمود تا نقارهٔ شادیها بلند آوازه نمایند ـ بعد آن فرمان بصد نوازش در قلم آورده دو خلعتِ خاص و دو کمر خنجر و دو پیل نامی و چهار اسپ به حسین خان[1] و بمیان معروف فرستاد *

درین اثنا اعظم همایون که امیر کلان بود و با پسران دوازده هزاری منصب داشت او را بتسخیر قلعهٔ گوالیر فرستاد ـ او دران ملک رفته از ترددات ارجمند پرگنات نواحی را در ضبط آورد ـ و قلعهٔ گوالیر[2] را محاصره نموده مورچل بدلاوران قسمت نمود ـ و منجنیق و عراده درکار آورده بجنگ در پیوسته حقّها را آتش داده درون قلعه می انداختند ـ و هندوان غلافهای پنبه‌دار بروغن تر نموده و آتش داده در زیر پرتاب

---

(۱) الیث در تاریخ هند جلد پنجم صفحه ۲۰ از واقعات مشتاقی و تاریخ داؤدی نقل می کند که حسین خان را از حکم سلطان در چندیری قتل کردند ـ و قاتل را سلطان هفصد اشرفی و ده دیهات بطور انعام داد ـ و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۴۸۲ نوشته ، که در خطهٔ چندیری باشارت سلطان بدست شیخ زادهای اوباش آنجا (حسین خان) کشته شد ، ه

(۲) در نسخهٔ ج ، قلعه کالنجر ، ه

می کردند - از هر طرف آدمیان سوخته می شدند - اعظم همایون از پائین قلعه ثبات (ساباط) بلند برآورده و توپخانه آنجا نهاده آن چنان گوله اندازی می کرد که مردمِ قلعه در صحن خانه نتوانستند گردید - کار بمردم قلعه تنگ ساخته - و کار نزدیک رسانیده بود که امروز فردا قلعه مفتوح گردد - راجه هفت من طلا و سیام سندر پیل و دختر خود قبول نمود که بسلطان فرستد - ناگاه فرمان در رسید که اعظم همایون[۱] بر مضمون اطلاع یافته متوجه حضور گردد - چون[۲] فرمان خواند دست از قلعه باز داشته در سامان رفتن شد - پسران و خویشان او گفتند که ما[۳] خوب دانسته‌ایم که سلطان قصدِ جان تو دارد - و مثل دیگر امرا ترا نیز هلاک خواهد کرد - و بعضی امرا که تابع او بودند نیز گفتند که ترا بخدمت حضور رفتن مصلحت نیست - اعظم همایون گفت که چهل سال می شود که نمک این خاندان خورده‌ام و داخلِ نیک خواهان بوده‌ام - الحال روی ازو به پیچم و در زمرهٔ حرام نمکان در آیم[۴] - محمد خان[۵] لودی و داؤد خان سروانی که امرای کبار بودند گفتند که سلطان ما را خلل دماغ شده است در حلال خوارگی و حرام نمکی فرق نمی کند - الحال

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بمضمون وا رسیده بدرگاه سلطان آید » ۰

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « چون اعظم همایون بفرمان وقوف یافته - دست از محاصره باز داشت - سامان رفتن طیار نمود » ۰

(۳) در نسخهٔ ج « ما را خوب روشن شد که او مقصد (قصد) جان تو دارد » ۰

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « درآیم چه مناسب » ۰

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « محمود خان » ۰

تو سی هزار سوار همراه داری [۱] ازو برگرد - و محافظت جان خود نمای - و ما را یقین شده که درین وقت ترا طلبیده مثل بَہُوَہ و حاجی خان خواهد کرد - اعظم همایون گفت این از من نمي شود که ما ریش سفید خود سیاه گردانم [۲] - هرچه بادا باد - بعد مشورت بجانب دهلی در حرکت آمد - چون نیم راه رسید خبر آمد که سلطان محمود [۳] سربنی و حسام خان شاهوخیل که از امرای کبار بودند سلطان هر دو را بکشت - باز محمد خان [۴] و الّهداد خان گفتند که هنوز چیزی نرفته است ازینجا برگشته به پسر خود که در جونپور است برو - اعظم همایون گفت که شما راست می‌گوئید - که افعال سلطان ازین بابت است - امّا این از من نمی‌شود - چون اجلِ اعظم همایون گیراگیر رسیده بود گفتهٔ آن مخلصانِ [۵] خیر اندیش [۶] در گوشِ هوش او نیامد - کوچ بکوچ جانب دهلی روان شد - چون نزدیک رسید حکم سلطان آمد که اول پیلان و اسپان خود بدرگاه فرستد - او همچنان کرد - بعد این کار همگی سپاه ازو جدا [۷] شده به پسر او رفت - چون دو کروه [۸] از شهر رسید

---

(۱) در نسخه الف « همراه داری ازین جا به پسر خود برو و محافظت » ه

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نمی شود که باز پس گردم و سیاه روئی کنم - هرچه بادا باد » ه

(۳) در الیث جلد پنجم صفحه ۲۱ « محمود سربانی » ه

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « داؤد خان » ه

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « دولت خواهان خیر اندیش » ه

(۶) در هر دو نسخهٔ الف و ب « خیر اندیش بخاطر نیاورده » ه

(۷) در هر دو نسخهٔ الف و ب « این کار همه سپاه پریشان شد - چون دو کروهی » ه

(۸) در هر دو نسخه الف و ب « دو کروهی آمد مخلص » ه

قریب دیه بهاپور مخلص شرابدار آمد که حکم چنانست که همه حشم و خزانه و هرچه با او باشد ازو [۱] بگیرد - و او را بر یابو سوار ساخته بیارد و بزندان سرا سپارد - چون آن خلاص العقیده بزندان درآمد - بسلطان عرض نمود که آنچه در خاطر شما خواهد بود خواهید کرد - امّا دو حرف ضروری عرض کردنیست بعرض می‌رسانم - یکی آنکه پسر من فتنه انگیز است علاج او کردن ضروریست - دوم آنکه آبِ وضو و کلوخِ استنجا منع نشود - بعد ازان از هیچ وجه عرض نکرد - آخرش سلطان آن چنان پاک اعتقاد را در زندان [۲] بکشت - و بیخِ سلطنت خود را بدست خود برکند

اول باعث خرابیء سلطنت او کشتن اعظم همایون بود که فتح خان پسر او صاحب ده هزار سوار بود - و والیِ بهار با پسر [۳] دریا خان

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « ازو جدا سازد و بر بتوی خورد سوار آورده » و در نسخهٔ ج « تاتو » ه

(۲) در نسخه ج در زندان بکشت از کشتن او سلطنت ابراهیم شاه در تعلل افتاد - ازان هنگام روز بروز فتنه زیاده شد - آن این است درین اثنا دولتخان پسر تاتار خان

(۳) در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۴۸۷ « بعد از چندگاه دریان خان لوحانی فوت شد و پسر او بهادر خان از سلطان برگشته بجای پدر نشست و در حدود بهار قریب یک لک سوار جمعیت کرده تا ولایت سنبل متصرف شد و خود را سلطان محمد خطاب داده خطبه و سکه بنام خود کرد » و همین مضمون در مخزن افغانی صفحه ۸۳ ب و طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۵۱ و منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۲۰ ارقام یافته تاریخ الیت صفحه ۲۲ نوت (۴) را ایضاً ملاحظه کنید - و گمان می‌کنم که عبارت مذکوره چنین باشد « ده هزار سوار بود پیش والیِ بهار پسر دریا خان لوحانی که شهباز خان نام داشته رفت و در بهار از سلطان » الخ والله اعلم در نسخهٔ ج این عبارت مذکوره از « اول باعث خرابی سلطنت » الی قوله « بهار از تصرف سلطان بدر رفت » ارقام نیافته ه

لوحانی که شهباز خان نام داشته - در بهار از سلطان برگشتند - هفتاد هزار سوار برو گرد آمدند - و سلطان محمد خطاب شد - یکجا شده بغی ورزیدند و فتنهٔ عظیم برپا کردند - و بهار از تصرف سلطان بدر رفت - درین اثنا دولت خان لودی پسر تاتار خان که از بیست سال [۱] حکومت پنجاب داشت او را از لاهور طلبید - او در آمدن خود اهمال کرد - و پسر خود را که دلاور خان نام داشته فرستاد - سلطان گفت که پدرت چرا نیامد - او عرض نمود که [۲] بیماری بدو راه یافته بود ازین جهت مرا فرستاد - سلطان [۳] فرمود که اگر پدر تو درین نزدیکی نخواهد آمد مانند امرایان دیگر گرفتار خواهد شد - فرمود تا او را در حبس‌خانه که بعضی امرای کبار را در دیوار گرفته بودند برده بنمائید که حال بی فرمانان چگونه شده است - دلاور خان را در آنجا بردند حال آنها دیده بر خود بلرزید و دود از نهادش [۴] برآمد - چون باز بحضور آوردند - فرمود [۵] کسی که حکم من بجا نیاورد حال آنها دیدی - دلاور خان لرزیده

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « از دیر باز حکومت » ۵

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « نمود که همراه خزانه خواهد آمد سلطان فرمود » ۵

(۳) در نسخهٔ ج « سلطان فرمود که شما از سیاست من نمی ترسید و حکم مرا بجا نمی آرید فرمود تا او را در حبس خانه » ۵

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « از نهادش بسر بالا رفت » ۵

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « فرمود حال آنهائیکه بیفرمانی کرده بودند دیدی » ۵

سر بر زمین نهاد [۱] - گویند او را نیز خواسته بود تا میل کشد و در دیوار کشد - دلاور خان از هیچ وجه خلاصی از قهرِ سلطانی ندیده از دهلی گریخت - در شش روز پیش پدر رسید - و حال معلوم نمود که اگر حیات خود خواهی فکر خود کن - و الّا [۲] نه بزاری و خواری هلاک خواهی شد - دولت خان [۳] در اندیشهٔ دور و دراز افتاد که اگر بغی می ورزد بحرام نمکی متّهم میشود - و اگر در پنجهٔ قهرِ سلطان اسیر میگردد جان بر نتواند شد - آخر قرار بران افتاد که رجوع بطرف گیتی ستانی نماید - دلاور خان را نزد بابر بادشاه فرستاد تا آنجا رفته از مزاجِ بدِ سلطان و اختلافِ امرا و نفرتِ سپاه بتفصیل بحضرت شاه بابر میرزا عرض نماید [۴] - و آمدن آن حضرت بهندوستان نیز بعرض رساند - دلاور خان اولاغ شده در ده روز به بلدهٔ کابل رسید - از استادگان پایهٔ سریر عرض رسید که افغانی از هندوستان آزرده شده از پادشاهِ آنجا آمده است -

---

(۱) در نسخهٔ ج «زمین نهاد - الغرض دلاور خان واهمه بسیار خورد و شب آینده از دهلی گریخت در شش روز» ٥

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «و الّا سلطان ترا بزاری و زار خواهد کشت» ٥

(۳) در نسخهٔ ج «دولتخان یکدو روز با خویشان مشورت بجا آورد و قرار بران افتاد که بکابل رفته شاه بابر را آنجا بیارد - در روز نیک پسر خود را که شایسته بوده بکابل روانه ساخته تا آنجا رفته از بیهوشی سلطان ابراهیم و اختلاف» ٥

(۴) در نسخهٔ ج «نماید و آمدن آنحضرت بهندوستان نیز بعرض رساند - دلاور خان بخدمت گیتی ستانی رفته یک بیک رسانید - شاه بابر فرمود» ٥

می‌خواهد که احوال خود بعرض رساند - حکم شد تا حاضر آرند - رفته روی نیاز بر زمین نهاد - و احوال خرابیء هندوستان یکیک عرض رسانید - بابر پادشاه فرمود که شما را سی سال باشد که نمکِ سلطان ابراهیم و پدر و جدّ او خوردید - و بیست سال[۱] صاحب اختیار ملک پنجاب بودید - الحال چه شد که یکباره ازو برگشته آید - و توجه بدین درگاه آورده اید - دلاور خان عرض نمود که چهل سال باشد که پدر من و جدّ من در کار او و پدر او جان بازی نموده اند - و بنیادِ سلطنت او مستقیم نموده - سلطان ابراهیم بامرایان پدر بد پیش آمده - و بیست و سه امرا که بنیادِ سلطنت و ستونِ دولت او بودند بی جرم بکشت - و خاندانهای آنها برانداخت - بعضی را در دیوار گرفت - و بعضی را به آتش بسوخت - چون امیدِ سلامتی از قهر او ندیدند - جمیع امرا مرا بملازمت این درگاه فرستاده اند - [۲] و همه امرایان بنده و بردهٔ پادشاه اند - و چشمِ انتظار [۳] در راه موکب همایون نهاده‌اند - دران ایام چون طویء میرزا کامران بوده در باغ شهر آرا - شاه لاله [۴] - جشنی عظیم ساختند - و لولیهای عشوه‌گر شیرین‌کار - کبک رفتار و گلعذار - و شکر

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بیست سال هست که پدر و جد تو صاحب اختیار بودند » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « فرستاده اند - وجدا جدا بخدمت عالی عرضه داشت نموده‌اند - همه سپاه بندهٔ حضرت شده اند و چشم » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « انتظار بر رایات عالیات دارند » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « شاه لالا » ٭

گفتار ـ در آنجا جمع آمده ـ و سایبان زرنگار چون ابر نو بهار برپا ساخته ـ و [۱] گلهای رنگارنگ ـ از تختهای چمن نمایان گشته ـ الغرض جشنی نمودار شده که [۲] دیدهٔ دوران مثل آن ندیده ـ چون افغانان را نظار بدان حشمت و صولتِ مغلی افتاد حیرت زده ماندند ـ چون جشنِ عروسی بر مراد نیکخواهان بسرآمد درآن شب شاه بابر بدان باغ ماند ـ [۳] و آخر شب بعد دوگانه بدرگاه مهیمنِ کارساز دست نیاز برآورد که آلها کارسازا اگر حکومت هندوستان نصیب من و آل من شدنی است [۴] از هندوستان برگ تنبول و انبه سوغاتِ دولتخان بیاید ـ اتفاقاً چون موسم انبه بود دولت خان انبهای نیم پخته در کوزهای شهد نشانده و برگ تنبول به مصحوب احمد خان سربنی بطریق تحفه بکابل فرستاد ـ دلاور خان بعرض رسانید که احمد خان فرستادهٔ دولت خان [۵] حاضر است ـ چون بحضور رسید ـ ان سوغات بنظر در آمد ـ شاه بابر از تخت بر خاسته روی نیاز بدرگاهِ بی نیاز بر خاک مالید ـ و او را یقین شد

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « در روی چمن گلهای رنگارنگ و سبزهای گوناگون از تختهای »

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « شد که چشم روزگار ندیده ـ افغان را که در دیده آن حشمت » ؛

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « ووقت سحر بعد دوگانه »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « این مرتبه از سوغات هند برگ تنبول و انبه بمن بیایند » ؛

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « دولت خان منتظر فتح الباب است ـ دلاور خان ان را در حضور برده بکشود ـ چشم بابر میرزا بر انبه افتاده از تخت برخاست » ؛

که حق سبحانه تعالی سلطنتِ هند کرامت نموده تا دیری بر آل من برقرار خواهد ماند - دلاور [۱] خان و احمد خان را اسپ و سروپا داد و ده اسپ عراقی و پارچهای نفیس بجهت دولت خان داده احمد خان را پیشتر روانه نمود - از همان روز در سامان یورش هندوستان شد - و جهانگیر قلی خان را با [۲] چار مغول پیشتر روان نمود تا [۳] از راه گذر خبردار باشد - و بر جویها کشتی طیار سازد - بروز چهارشنبه [۴] دویم شهر شوال سنه ۹۳۲ اثنین و ثلاثین و تسعمائه بآداب و دارات [۵] سلطانی توجه نموده کوچ به کوچ به پشاور [۶] رسید - آن شهر را بغارت داد - چون راياتِ جاه و جلال از آنجا پیشتر آمد [۷] دولت خان شرف ملازمت [۸] دریافت و ده هزار اشرفی و بیست پیل گذرانید ٭

---

(۱) در نسخهٔ ج « دلاور خان را اسپ و سروپا داد و از همان روز در سامان » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « جهانگیر قلی خان را با دو هزار سوار مغول روان کرد » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « تا از راه و گذرها ملاحظه نماید » ٭

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۹۳ « روز جمعه غرهٔ صفر (۹۳۲) نهصد وسی و دو پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند » ٭

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « دارات پادشاهان کبار توجه » ٭

(۶) در نسخهٔ ج « بشور آمد چون رايات عاليات جاه » ٭

(۷) در هر دو نسخهٔ الف و ج « دولت خان نیز آمده ملاقات کرد - ده هزار اشرفی و پیل گذرانید » ٭

(۸) در نسخهٔ ج « دولت خان شرف ملازمت دریافت چون بابر شاه از کابل » ٭

چون بابر بادشاه از کابل روان شد همگی ده[1] هزار سوار مغل در رکاب سعادت بودند - باتفاق دولت خان در نگاه‌داشتن نوکر جدید جهد فرمود - تا رسیدن لاهور خیلی سپاه گرد آمده - و پنجاب در تصرّف امرای چغته درآمد - چون سلطان ابراهیم در آگره از آمدن بابر پادشاه خبر یافت - و لاهور تا ملک پنجاب در تصرف او در آمد - حیران[2] ماند و از کشتن میان بَهوه و امرای یکدلِ خود پشیمان شد - امّا چه سود که آب از سر گذشت - و مثل بابر شیرِ غرّان در بیشهٔ او در آمد - از آگره بدهلی آمد - و فرمان بدولت خان نوشت که تو از نوازشِ پدر من باین مرتبه رسیدی که بیست سال حاکم پنجاب بودی این چه کردی که مغل را در ملک موروثی من آوردی - و ستر افغانه بدست خود دور کردی - الحال من بتو صلح می‌کنم - و در حق تو و فرزندان تو بدی ناندیشم - سوگند کلام ربانی درمیان می آرم - بیندیش و فکرِ خام بدل خود راه مده - دولت خان در جواب نوشت - آری من پرورده و از خاک برداشته و نواختهٔ سلطان سکندرم - تمام عمر من در دولت خواهی او گذشت - آن پادشاه مرحوم چه قدر برداشت امرا می‌کرد - و بدلجوئی پیش می آمد - و بهیچ وجه در هلاک امرا سعی نمی‌کرد -

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب « دو هزار مغل همراه بودند » ء

(۲) در نسخه ج « خبر یافت حیران ماند از کشتن میان بهوه و امرای دیگر پشیمان شد و فرمان بدولت » ء

شما نوجوان باغوای دو سه کوته اندیش بنیادِ سلطنتِ خود خراب کردید - و چندی بندگانِ پدر خود را که ستون بادشاهی بودند تلف نمودید - تا اعتمادِ دیگران از شما برخاست - مغل را من نیاورده‌ام - افعال نا پسندیدهٔ شما آورد ٭

الغرض چون [1] پنجاب تا سهرند و حصار فیروزه بدست امرای چغته در آمد - بجانب دهلی توجه فرمود - چون بنواحی تهانیسر رسید اکثر فضلا و حفّاظ [2] آن شهر کشته شدند - سلطان ابراهیم در سون پته بود که خبرِ رسید که جمعی از امرایانِ کبار خبر آمدن بابر پادشاه شنیده قریب چهل هزار سوار دهلی را محاصره نموده‌اند - بشنیدن این خبر سلطان متوهم شده باز بطرف دهلی برگشت - تا اهل بغی را انهزام دهد - باغیان قرار دادند که روزانه مصاف با سلطان خوب نیست که شرم ولی نعمتی است - شبخون بزنیم - در آخر شب بلشکر سلطان رسیدند - دران شب بعضی از امرای دیگر از لشکر سلطان گریخته به مخالفان پیوستند - بعد طلوع آفتاب چون نظر سلطان بر قلب مخالفان افتاده - دید که [3] عالم خان با معدودی چند ایستاده است برو بریخت - عالم خان رو بگریز نهاد - چون حرام نمکیٔ اهل بغی کارگر نیامده - چهل هزار سوار یک جا شده نتوانست کاری ساخت ٭

---

(۱) در نسخهٔ ج « چون لاهور و نواحی آن بدست امرای چغته » ٭

(۲) در نسخه الف و ب « فضلا و حفاظ متفق کشته » ٭

(۳) این عالم خان عم سلطان ابراهیم بود و خود را بنام علاء الدین بادشاه اعلان کرده بود ٭

بعد ازان بابر بادشاه باستماعِ برهم زدگیِ لشکر سلطان ابراهیم متوجه دهلی گشت ـ و سلطان ابراهیم در نواحیِ پرگنه کنور رسید ـ روزی از منجمان پرسید ـ که از چرخیات فلکی معلوم نموده بعرض رسانید که فتح جانب کیست ـ منجّمان نیکو احتیاط کرده بعرض رسانیدند که از گردش سیّاره چنان معلوم می‌شود که تمام اسپان و فیلان ما در لشکر مغل رفته‌اند ـ سلطان فرمود پس دلالت این ست که ما بر مغل ظفر یابیم ـ گفتند که همچون باشد ـ منجمان فتح بابر بادشاه معلوم نموده راه گریز پیش گرفتند ـ یمین خان از همان منزل گریخته پیش بابر بادشاه رفت ـ درین اثنا حمید خان خاصه خیل سلطان با چار هزار سوار بامداد سلطان می‌آمد ـ محمد همایون شاهزاده [1] بقراولی برآمده بود ـ باو دو چار شد ـ جنگ واقع گشت ـ شکست بر سپاه حمید خان افتاد [2] ـ اکثری کشته گشتند ـ و دیگران پراگنده شدند ٭

و روز پنجشنبه سلطان همه امرا و سپاه را طلبیده و آنچه اسباب و جامهٔ پوشش همراه داشتند فرمود تا بپوشند ـ و خیمه و سایبانِ زر دوزی

---

(۱) قراول بالفتح در فرهنگ ترکی کسی که سپاهی به بیند و فوجی که پیش پیش رود و از سپاهی زدن غنیم خبر دهد چه او هم دیدبان است ـ فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۹۵۱ ، ٭

(۲) در نسخهٔ ج ، حمید خان افتاد ـ تمام سپاه او متفرق گشته ـ سلطان ابراهیم دو کروه از پانی‌پته نزول کرد و بابر پادشاه از کهروندہ کوچ نموده بطرف مشرق آمده خیمه زد ـ همگی سپاه مغل پانزده هزار سوار بودند ـ و لشکر ابراهیم پنجاه هزار سوار و دو هزار پیل کوه تمثال ـ روز جمعه هشتم رجب سنه همان اجل سلطا ابراهیم ، ٭

و اطلس برپا کرده بزم جشنی بیاراست - و آنچه زر و جواهر و مروارید و اشرفی بود بآنها ریخت - گفت یاران فردا آن روز است که گیراگیرا با سپاه مغل بیاویزم - اگر ظفر بجانب ما ست دلجوئی شما خواهم کرد - وگرنه شما از من خوشنود باشید - تمام روز دران روز به عیش و عشرت گذرانید - فردا قرار جنگ دادند - ازین طرف سلطان ابراهیم کوچ کرده جانب [1] غرب دو کروه از پانی پته [2] نزول نمود - و بابر از سرای کهرونده سوار شده دو کروه جانب شرقیه نزول اختیار کرد - سپاه مغل بیست و چار هزار و لشکر سلطان ابراهیم [3] پنجاه هزار و دو هزار پیل کوه تمثال - امّا همه سپاه از سلطان ابراهیم آزرده و از بد سلوکی او نالان بودند - روز [4] جمعه هشتم رجب سنه ۹۳۲ھ اثنین و ثلاثین و تسعمائه اجل سلطان ابراهیم را گریبان گرفته در میدان

---

(۱) در نسخه الف « غروب » ۔

(۲) در نسخهٔ الف « پانی پنته » ۔

(۳) اکبر نامه جلد اول صفحه ۹۷ معلوم می‌شود که سپاه مغل دوازده هزار زیاده نبود و سلطان ابراهیم نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت ۔ اما گمان می برم که توپ سلطان بابر کارهای نمایان کرد و باعث شکست سلطان ابراهیم شد - و در مخزن افغانی صفحه ۸۳ ب درباره سلطان ابراهیم نوشته که « بعزیمتِ ملوکانه و همتِ پادشاهانه سپاه خود را آراسته با یک لک سوار و پنج هزار فیل و پیادهٔ بسیار و آتشبازی بیشمار متوجه محاربه و مقاتله شد و در مقام پانی‌پته التقاء فریقین واقع شد » ۔

(۴) در تاریخ مخزن افغانی صفحه ۸۵ روز جمعه هفتم ماه رجب المرجب سنه ۹۳۲ اثنین و ثلاثین و تسعمائه و در نسخهٔ الف « چهارم رجب اجل سلطان ابراهیم را موکشان شد فوجها آراستند مقابل برآورد بابر نیز » ۔

آورده - بابر نیز ازان طرف در مقابل آمد - چون [۱] طرفین تقارب یکدیگر شدند بابر میرزا [۲] فرمود که افواج مغل سه فوج بستند - هراول بجای خود باشد - و دو دفعه دیگر در عقب لشکر سلطان بمحاربه استقبال نمایند - اگرچه سپاه افغانی بلا انتها بود امّا اکثر سپاه از بد سلوکی او آزرده و بیدل و رنجیده بودند - میان هر دو پادشاه بطرف مشرق قصبهٔ پانی پته - جنگی عظیم شده که دیدهٔ روزگار ندیده بود - اکثر سپاه سلطان ابراهیم بقتل رسید و جمعی که از سلطان آزرده دل بودند بی جنگ روی گردان شدند - سلطان با معدودی چند ایستاده بود - محمود خان بعرض رسانید [۳] که کار بغایت تنگ شده است بهتر است که بذات خود از جنگ‌گاه محترز شده بدرآیند - اگر سلامتی پادشاه خواهد

---

[1] In MSS. A and B از طرفین فوجها بسته .بجهت جنگ نمک بسته بابر فرمود and it is translated by Elliot, vol. V, p. 28, line 12, 'and both parties made ready for action'.

(۲) در نسخهٔ ج « بابر میرزا فرمود که افواج مغل سه دفعه شده - هراول .بجای خود باشد و دفعه دیگر در مقابل آمد - لشکر سلطان ابراهیم اگرچه بسیار بود اما از بدسلوکی آزرده » ؛

Elliot in vol. V, p. 28, note 4, writes 'The original and *Tārīkh-i-Dāūdī* say "the other two divisions to advance from behind the army of the Sultān and commence the attack". Dorn in his Translation of *Makhzan-i-Afghānī*, p. 78, says, 'Whilst Babur Padishah, who had likewise marshalled the left and right wings, on the second line of the right wing, prepared for the contest'. Bābur in his *Tuzuk-i-Bāburī* (Elliot, vol. IV, p. 254) is clear and explicit, 'I sent orders to the troops stationed as flankers on the extremes of the right and left divisions, to wheel round the enemy's flank with all possible speed, and instantly to attack them in the rear: the right and left divisions were also ordered to charge the enemy. The flankers accordingly wheeled on the rear of the enemy.'

(۳) در نسخهٔ ج « محمود بعرض رسانید چون وقت بر ما تنگ شده بهتر است که ازین جنگ محترز بوده بدر رویم بار دیگر سپاه را دلاسا کرده کار پیش بریم - سلطان فرمود » ؛

بود سپاه باز بسیار بهم خواهد رسید - و باز با مغل حرب می‌توانیم کرد - تقاضای وقت دیده کار را از پیش بریم - دیگر آن چه بر رای اعلا برسد صواب خواهد بود - سلطان فرمود که محمود خان - بادشاهان را از معرکه بدر شدن عار است - بنگر اینک امرایان و مصاحبان ما و خیرخواهان و دوستانِ ما شربت شهادت چشیده‌اند و جا بجا افتاده‌اند - اکنون کجا رویم - پای اسپ خود تا سینه غرق خون می‌بینم - تا زمانی که عهد من بود پادشاهی کردیم - و کام دل راندیم - اکنون فلک غدّار بکام مغل شد - از زندگانی مرا چه حظّ - بهتر اینست که ما هم میان یاران بخاک و خون یکجا باشیم - این سخن فرمود و با پنج[۱] هزار سوار جرّار که از خاصان مانده بود در معرکه درآمد - بغایت قتل مغلان نمود - بعد ازان در آخر روز بشهادت[۲] (رسید) چنانکه تاریخ هندی گوید - ساکهی هندوی

نوسی اوپر بڑھتا بتّیسا :: پانی پته منه بهارته دیسا

---

(۱) در نسخهٔ ج «با پنجهزار سوار که امرا و مصاحبان و نزدیکان و مقربان و خواصان که مانده بودند بر قلب بابر زد و بقتل رسید - درآنجا که الحال» :

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۱۴۸ ارقام یافته «ایام سلطنت سلطان ابراهیم هشت سال و هشت ماه و هژده روز بود و در سواد مغرب رویه قصبهٔ پانی‌پته مدفون گشت - و الحال مدفن او جای نزول ارباب سرور و اهل نشاط است - و فیض بخش اهل راز - (در دیگر نسخهٔ قلمی بجای اهل راز «زوّار» نوشته) و هر شب جمعه نذور بسیار بارواح سلطان می‌آرند - و بجمی غریب دست می‌دهد - و اهل حاجات بحاجات خود می‌رسند - و در هندوستان بجز از سلطان ابراهیم بادشاهی دیگر بعزّ شهادت فایز نگشته - اَنَارَ اللهُ بُرْهَانَهٗ وَ جَعَلَ الفِرْدَوْسَ مَکَانَهٗ - مجموع سلاطین و سلطنت لودیه سه کس بودند و هفتاد و پنج سال و کسری سلطنت نمودند» .

چوتهـی رجب شُکر وارا ؛ بابر جت براهم هَـارا

درآنجا که الحال قبر اوست در افتاد ه

چون از شهید شدن او خبر بپادشاه بابر رسید[۱] دلاور خان را فرستاد تا تحقیق نماید ـ او در معرکهٔ قتال درآمد ـ سلطان ابراهیم را در خاک و خون افتاده دید ـ تاج از سر جدا شده و افتاب گیر جدا افتاده ـ دلاور خان از مشاهدهٔ آن حال گریست و رفته بعرض رسانید ـ بابر بادشاه[۲] بنفس نفیسِ خود آنجا آمد ـ آن سلطان چار بالش را در خاک و خون دید ـ دران حال عبرت بخش برخود لرزید سر او از خاک برگرفت ـ و گفت آفرین باد بر جوانمردی تو ـ فرمود که پارچهای زربفت بیارند و از قند حلوا طیار کنند ـ دلاور خان و امیر خلیفه و جهانگیر قلی را فرمود تا آن سلطان مرحوم را غسل داده در آنجا که مرتبهٔ شهادت یافته بود دفن کنند[۳] ـ بعد[۴] ازان جا بجا مردم تعین نمود که از حشم و اموال و خیمه و بارگاه و خزانه و پیلان و اسپان و سایرِ آلاتِ سلطانی

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب «رسید در قلب که ایستاده بود دلاور خان» ـ

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب «بابر بنفس نفیس خود آنجا آمد ـ و سر اورا از خاک بر گرفت و گفت» ؛

(۳) در زمان سلطان شهید نَوَّرَ اللّٰهُ مَضْجَعَهٗ خیلی ارزانی و فراخی در هندوستان بود ـ در تاریخ داؤدی نوشته چیزها و غلها و دیگر اسباب ضروریه چندان ارزان در عهد سلطان شهید بودند که گاهی در زمانهٔ سلاطین سابق آنقدر ارزانی نبوده ـ ببینید الیٹ جلد چهارم صفحه ۴۷۵ ؛

(۴) در نسخهٔ الف و ب «دفن کنند ـ و حکم فرمود که از اموال ابراهیم خبردار باشند ـ همان روز» ه

بدست آورند - همان روز دو هزار[1] و هفتصد اسپ و یکهزار و پانصد فیل و خزانهٔ و بارگاه آنچه بوده در لشکر گاه بابر بادشاه آوردند ٭

روز دیگر از آنجا کوچ کرده جانب غروب که بارگاه سلطان ایستاده بود دران نزول فرمود - از آنجا[2] امیر خلیفه و آله وردی خان و رستم بهادر را با دو سه هزار سوار جرّار مغل پیشتر روانه نمود تا از اموال و خزاین سلطانی که در دهلی و آگره بود محافظت نمایند - از هفتاد سال افغانان در حکومت خود صاحب نصاب شده بودند - از مسکن و اموال و خزاین دست برداشته راه بنگاله پیش گرفتند - عجب تفرقه بآنها روی داد - بعد ازان بابر بادشاه از غنایم آنجا سامان نموده متوجه دهلی گشت - در آنجا برسید و بر تخت سلطنت ماضیه جلوس فرمود ٭

ذکر بعضی از عجایبِ عهدِ سلطان ابراهیم

نقل است مردی بود در سامانه که اوقات خود بتجارت می‌گذرانید - او را اتفاق[3] سفر دریا افتاد - خبرداریِ خانه و اهل خانه بمردی صلاح کار همسایهٔ او که یک دیوار درمیان بود سپرد و رفت - آن همسایه اکثر بر درِ خانهٔ آن سوداگر آمده بکاروبار امداد می‌کرد - هر وقتی که آمدی

---

(۱) در نسخهٔ ج « دو هزار و سه صد اسپ و یکهزار و دو صد پیل از خزانه و بارگاه آنچه بوده در لشکر بابر پادشاه آوردند - رسم دیگر در عالم پدید آمد - ازآنجا کوچ » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « ازآنجا امیر خلیفه و آله داد خان و ترسم بهادر را با ده هزار » ٭

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « اتفاق تجارت افتاد » ٭

جوانی ساده عذار را دیدی که بخانهٔ آن سوداگر آمد و رفت داشتی - آن همسایه بخاطر آورد که این جوان یکی از خویشان او باشد - باز اندیشه کرد که اگر این مرد از خویشان او بودی تیمارداریِ خانهٔ خود بمن چرا حواله کردی - القصه در پیِ آن شد که احوال آن جوان معلوم نماید - در دیواری که درمیان خانهٔ سوداگر و او بود شگافی کرده - گاه بی‌گاه نگران بودی - شبی دید که زن سوداگر فرشی زیبا انداخته - و پلنگ بجامهای رنگین پیراسته - به نُقل و باده و پان بآن جوان مشغول است - چون یک پاس شب گذشت بعیش و نشاط تن در داده - و آن زن طفلی داشت دو ساله - او را جای دیگر خوابانید - وقتی که آن کودک در گریه آمدی آن زن شیر داده باز بر بستر معشوق حاضر شدی - چون طفل از گریه نمی ماند - آن مکّاره رفته حلق او را چنان بفشرد که جان داد - و او را بخوابِ ابد بخوابانید - و باز در آغوش آن جوان آمد - چون دو سه ساعت برآمد - آن جوان پرسید که الحال دیر شد که پسر تو گریه نمی‌کند موجب چیست - زن گفت اکنون چنان کرده‌ام که گریه نخواهدکرد - جوان سراسیمه شد - او را بتاکید پرسید - گفت من بخاطر تو آن کودک را کُشتم - جوان بمجرد شنیدن این سخن گفت ای ناخدا ترس - تو از بهر ذوق یک لحظه جگر گوشهٔ خود را کُشتی بمن چه وفا خواهی کرد - در حال جامهای خود پوشید خواست تا بدر رود - زن دامن او گرفت که من بجهت خاطر تو این کار کرده ام - و تو از من قطع تعلّق میکنی - از برای

خدا کاری کن تا من رسوا نشوم ـ یک چغر در گوشهٔ این خانه بکن تا او را دفن کنیم ـ جوان خواه نخواه قبول کرد ـ و زن کُلَند[1] آورده بدست آن جوان داد ـ او چغر طیار نمود ـ زن طفل را آورده بآن جوان داد تا در خاک پنهان سازد ـ جوان از مکر زن غافل ـ از بهر دفن نمودن سر نگون کرد تا طفل رابخواباند ـ زن مکّاره بهر دو دست آن کلند را چنان بر سر او زد که سرش دو پاره شد و بیهوش دران چغر افتاد و جان داد ـ زن فی الحال آن را بخاک انباشته برابر نمود ـ آن همسایه تمام واقعه را مشاهده نمود و حیران ماند ـ بعد ازان زن فریاد برآورد که پسر ما را گرگ برد ـ چون بعد مدتی سوداگر از سفر دریا رسید ـ مردم بجهت تعزیتِ فرزند او جمع آمدند و فاتحه خواندند ـ چون همه مردم برفتند آن همسایه سوداگر را گفت ساعتی بخانهٔ ما بیا تا دلگیریِ تو دفع شود ـ او را بخانهٔ خود آورد ـ بعد ضیافتِ طعام تمام ماجرا ـ کشتنِ آن کودک و هلاک کردن آن جوان برو بخواند ـ و گفت تو ببهانه انکه پارهٔ زر در اینجا دفن نموده‌ام آن زمین را بکاو تا افعالِ زن خود را تماشا کنی ـ آن مرد درخانه در آمد ـ زن را گفت درین جا صدتا اشرفی نهاده‌ام ـ کُلَند بیار تا آن را برآرم ـ زن خوشحال شده کلند بدست شوی داد ـ سوداگر آن زمین را که همسایه نشان داده بود کاویدن گرفت ـ زن چون دید که سرّ من فاش خواهد شد

---

(۱) کُلَند بضم اول و فتح لام و سکون نون و دال ـ آلهٔ کندن زمین و آن به کلنگ مشهور است و غلط است ـ فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۱۱۷۰ ،

دران [۱]چھپر که زمین می‌شگافت ـ در را زنجیر محکم کرد و [۲]آتش در داد ـ بعد ازان که شعله برخاست فریاد برآورد که همسایگان در رسید که بخانه من آتش درگرفت ـ و شوی من می‌سوزد ـ تا رسیدن مردم آن سوداگر بیچاره کباب شد ـ همسایه آن را نیز معاینه می‌کرد ـ بعد ازان همه مردم را که در جوار او بودند آن همسایه جمع نمود [۳]و بکوتوال خبر کرد ـ حاکم در آنجا رسید ـ اول مکّاره را گرفت بعده احوال کشتگان معاینه نمود ـ آن زن را در چار سوی بازار نیم تن بخاک فروبرده تیر باران کردند و تمام اموال او را بخالصه آوردند ه

نقل است که زن جمیله که آفتاب بآن روشنی از تاب رخسارش در نقابِ سحاب پنهان شدی از خانهٔ شوی بمسکن پدر خود می‌رفت ـ قضا را از حرارتِ گرما در سایهٔ درخت بنشست ـ درویشی که تونگری آن جهان داشت درآنجا [۴]تکیه داشت ـ بیک نظاره شیفتهٔ جمال او گشت ـ

---

(۱) چھپّر ـ لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۱۳۸ نوشته وه سائبان جو پھونس سے ڈالا جاے ـ پھوس کی چھت .

(۲) در نسخهٔ ج « در راه زنجیر کرد و از راه برآمدن آتشی بدان چھپر داد و فریاد برآورد » ؛

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « جمع نمود که در جوار او بودند رفته بکوتوال معلوم نمود باین ماجرا آمده آن چھپر را کشادند آن طفل و آن جوان را نمودند ـ آن زن را که بخون مردم کمر بسته بود در چار سوی بازار نیم تن را در زمین فرو برده » ؛

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « مسکن داشت » و تکیه بالفتح بمعنی بالش و نیز مکان بودن فقرا ـ فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۷۲۱ ؛

و وابستهٔ زلف و خال او شد - هر لحظه که نازنین بجانب او دیدی
او را نگرانِ خود یافتی - آن زن نیز دل بدو داد - بعد ساعتی برقع برخ
افگند و سوار شد - درویش آن چمن بی لاله رخسار یافت - آهی سرد
از دل خود برکشید - و جان بجانان سپرد - بعد یکماه [1] آن زن را
باز گذر بدآنجا افتاد - در زیرآن درخت نشست - سو بسو نظر
می‌افگند از شیفتهٔ خود نشانی نیافت - در زیر آن درخت قبری تازه
دید - از مردم پرسید که این قبر پیشتر اینجا نبود از کیست - گفتند
درویشی بود که اینجا می‌ماند - روزی زنی افتاب روی و سلسلهٔ موی
در اینجا رسید - چون روان شد جان درویش نیز همراه او رفت - این
قبر ازوست - زن از حالِ کُشته خود آگاه شد - فی الحال برقع از رخ
برگرفت و آن قبر را در برِ خود کرد - ناگاه قبر بشگافت - آن نازنین
درو درآمد - و باز بهم پیوست - مردم که همراه آن زن بودند گریه
و زاری نموده آن قبر را باز بشگافتند - دیدند که زن در آنجا نیست
و مرد حاضر - آن زر و زیور که در گردن و گوش آن زن بوده
همه در تن آن مرد است - سرمه که در چشم و سرخئ پان که در لب
آن زن بود در چشم و لب آن مرد پیدا بود - عشق او را جذب کرد - لاجرم
پیرایهٔ آن زن از تن آن مرد برآورده روی براه آوردند ٭

نقل است که شخصی در دهلی از صلحا بوده وقتی که بتلاوت
قرآن بودی صورتی بمثل امرد ظاهر شدی - و بر صفحهٔ کلام بنشستی

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بعد هفتهٔ » ٭

چنانچه حرفها پوشیدی - چون آن مرد دست فراز کردی تا او را بگیرد غایب شدی - هر وقتی که باز خواندن آغاز کردی باز آن صورت آمده ورقها را پوشیدی - آن مرد عاجز شد - یکی از صاحا صورت حال باز نمود - آن مرد گفت هرگاه آن صورت ظاهر شود سر و گوش او بگیر - گفت هرچند که میگیرم در دست نمی‌آید - گفت البته او را بگیر که در دست تو خواهد آمد - چون باز خواندن آغاز نمود باز آن صورت ظاهر شد - و بر صفحهٔ کلام بنشست - آن مرد گوش او گرفت بمجرد گرفتن گوش آن صورت غایب شد - و آن مرد هر دو دست خود در گوش خود یافت ٭

نقل ست درویشی صاحب حال بقصبهٔ پانی پته در کنار جوی که بشرق رویه میرود مسکن داشت - زنی جمیله که رنگ رخسارش گل بستانی را شرمنده ساختی و زلف مشکینش سنبل باغی را در پیچ و تاب انداختی با دو سه زن که هم سال و هم رنگ او بودند بغسل آمده بود - لوتهٔ [1] آب برداشته می‌رفت - درویش بیک نظاره شیفتهٔ جمال او شده آب ازو طلبید - آن پری وش تبسم نمود گفت دست بکشای - درویش دست فراز کرد - آن گل‌رخ آب می‌ریخت - درویش نظر سوی او دوخته تا آب تمام ریخته - آن دلبر خندیده رو براه آورد - درویش

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب «لوتهٔ اب در دست داشته می‌رفت» لوتا لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه نوشته ایک قسم کا ٹونٹی دار برتن خواه مسی هو خواه گلی جو اکثر وضو و طهارت وغیره کے کام آتا هے - مطهره - آبریز - ابریق» ٭

در پیٔ او می‌رفت - چون آن لاله رو بدرِ خانه رسید - نگاهی عاشق نواز نموده درون رفت - درویش را حالتی پدید آمد - تا دیری بر درِ وی مدهوش ماند - باز بمسکن خود آمد - زاری می‌کرد - و آه سرد از دل گرم می‌برآورد - روز دیگر آن دختر با دو سه پری پیکران باز بغسل آمد - درویش را چون چشم بران کوکب رخشان افتاد ذرّه مثال در تابِ آفتابِ جمالش ناپیدا گشت - آن نازنین بکرشمه تبسّمی نمود که دامن آفاق پر شکر گشت - گفت که آب نمی‌خوری - درویش چون آن مایهٔ جان را مهربان یافت دست دراز کرده آب ازان سرچشمهٔ آبحیات نوش کرد - چون چند روز درین نظارگی بگذشت حکایت عشق آن دو تن در افواه عام افتاد - پدر دختر را از آمدن جوی مانع شد - بیچاره درویش از نظارهٔ جمالِ جان افزای یار محروم ماند - در گریه و زاری بسر می‌برد تا روزی که روز غسل هندوان بود زنهای شهر خود را بزر و زیور آراسته بیرون آمدند - آن دختر نیز بجامهای زرتار و زیورهای گوهر نگار با زنها بیرون آمد - بدآنجا رسید که درویش بر سر راه بانتظار آن گلدستهٔ خوبی نشسته بود - چون چشم بران نازنین افتاد دویده سر بر پای او نهاد و جان بجانان داد - آن نازنین چون آن حال دید او نیز سر در پای درویش نهاد و مرغ روح خود را بپرواز داد - و این دوهره از زبان او بیرون آمد - ، دوهره ،

هم تو ملی [1] پیتم سون جای ، بوند گئی دریا سمای

خلائق بدین نظاره انگشت [2] حیرت بدندان گزیدند

...

(۱) در نسخه الف ، یم ، ، (۲) در نسخهٔ ج ، نظارهٔ عجایب حیران ماندند ،

دریا خان[۱] جلوانی که حاکم آنجا بود خبر یافت - سوار شد و بر سر آن دو مقتولِ خنجرِ عشق آمد - و علمای شهر را طلبیده مسئله پرسید - گفتند که این دختر صادق العقیده از جهان رفته و بقول شرع مسلمان گشته بهیچ وجه سوختن او جایز نباشد - درین اثنا هزاران هندو جمع آمدند که آن دختر را بسوزند - دریا خان گفت این زن مسلمان[۲] مرده - حد شما نیست که بسوزید - از هر دو جانب نزدیک بود که آتشِ قتال سر برزند - درویشی[۳] ژنده پوش پیدا شد - بدریا خان گفت که[۴] شما چرا کاوش می‌کنید - این دختر را حوالهٔ هندوان نموده قدرت الٰهی را تماشا نمائید - دریا خان رضا داد - هندوان آن دختر را بردند - و هیزمها جمع کرده آتش در دادند - اصلا افروخته نشد - چنانچه پنبه بروغن تر ساخته آتش می زدند شعله بر نمی‌خواست - درین کار حیران ماندند - آخر اورا در هیزم گذاشته بخانه آمدند - دریا خان و خلایق که آنجا بودند آن دختر را در جنب آن درویش مدفون ساختند - هنگام[۵] شب هندوان مردم را فرستادند که آن دختر

---

(۱) در نسخهٔ ج « بدریا خبر حلوانی که حاکم آنجا بود خبر رسید » ۰

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « مسلمان شده چه حد شما باشد که بسوزید » ۰

(۳) در هر سه نسخهٔ « زنده پوش » اما لفظ صحیح ژنده پوش باشد - ژند بروزن چد بمعنی خرقهٔ کهنه - ژنده حکیم سنائی گفته - : بیت :

دید وقتی یکی پراگنده : زندهٔ زیر جامهٔ ژنده

ژنده پوش بمعنی خرقه پوش - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۳۲۶ :

(۴) در نسخه الف و ب « شما چرا کینه درمیان می آرید این دختر » :

(۵) در نسخهٔ هر دو الف و ب « آخر شب » ۰

را از قبر برآورده در آب جمنه بیندازند - هرچند گور او را کشادند اثر او نیافتند ٭

نقل است در موضعی از مواضع پالم هندو زنی را با شوی خود محبت کامل بوده نه مرد بی او جائی آرام گرفتی و نه آن زن بی شوی خود شکیب داشتی - همیشه چون دو گل در یک چمن نشو نما داشتند - و کعبتین مراد بر نرد وصال می‌انداختند - ناگاه زمانهٔ ناسازگار که دو دوست را یکجا نمی خواهد - پیمانهٔ عمر آن جوان لبریز کرد - از قضا بادِ اجل - نونهال آن جوان از بیخ برانداخت - و زن در فراق او چون ماه[1] بیست و هفتم کاهیده بناله و زاری و سوگواری بسر می برد - و در هجر آن یار وفادار - تن بخنجر فنا می سپرد - و مادر و پدر آن دختر را بجوانی خوبروی و مشکین موی کدخدا کردند - که مگر باو الفت گیرد - و ازین جگر خواری و گریه و زاری باز ماند - آن جوان هرچند باو از راه اتحاد و اخلاص پیش آمد - دختر اصلا باو ملتفت نمی شد - و بچشمِ مهر بسوی او نمی دید - جوان خواست تا او را بخانهٔ خود برد - باشد که آنجا تسکین یابد - مادر و پدر آن دختر را بزر و زیور آراسته همراه جوان روان کردند - دختر از روی ضرورت با دیدهٔ گریان و سینهٔ بریان دنبال او می رفت - ناگاه امردی صاحب جمال و خوش آواز که مرغ از هوا فرود آوردی سرود گویان

---

(۱) در نسخهٔ ج «چون ماه نو کاهیده بناله» ٭

از پیش آمد ـ آن دختر او را ایستاده کرد و گفت باز بخوان ـ آن مرد بخواند ـ دوهرهٔ بود که مضمون او این بیت است ـ ٭ بیت ٭

تو عهد با دگری نوجوان بهم بستی ٭ دریغ عهد که با مات بود بشکستی

خلق را که دران طرف و این طرف بودند و می آمدند ایستاده کرده بآن امرد گفت از برای خدای یک بار دیگر بخوان ـ او باز خواند ـ زن بمجرد شنیدن نعرهٔ بلند از دل برکشید و بیفتاد و جان[۱] را بجانان باز داد ٭

ذکر بعضی از امرایانِ عهدِ سلطان ابراهیم

احمد خان[۲] عالی همتی بود ـ وقتی سلطان او را بجهت تسخیر قلعه ماندو[۳] فرستاد ـ شتران که مبلغ سپاه برآنها بار بوده مانده شدند ـ بخشی عرض نمود که حکم شود تا این مبلغ بسپاه برسانم ـ فرمود خوب ـ زر بسپاهیان داده تمسّک گرفته بنظر خان مشارالیه گذرانید ـ فرمود که این کاغذ چیست ـ عرض رسانید که این تمسّک از سپاه گرفته‌ام که وقت برات در علوفهٔ آنها مجری گیرند ـ فرمود که من بقّال نیستم که از ایشان تمسّک ستانم ـ چون ایشان درکار من جان بازی میکنند من این مبلغ را بایشان بخشیدم ـ آن نه لکه تنکه بود ٭

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب «جان بجان آفرین سپرد» ٭

(۲) در نسخهٔ ج «جلال خان» ٭

(۳) در نسخهٔ الف «قلعه مانڑو» و در نسخهٔ ج «ماندون» ٭

تاتار خان[۱] بر عالی بخشش می‌کرد - ضابطهٔ او آن بود از هر جا که پیشکش می‌آمد عهده داران می‌بردند - اگر در سواری رسیدی جلوداران و چوبداران می‌یافتند - و اگر در مجلس می آمد مصاحبان می گرفتند - و اگر خلوت بودی خدمتگاران می بردند - روزی حجامی حجامت می‌کرد - زین [۲]خان حاکم سنبل سه راوتی[۳] خوب مکلّف بنقاش غریبه گران بها فرستاد - فرمود تا بحجام بدهند - ملو خان[۴] سروانی که مصاحب بوده و راه سخن بخان داشت عرض نمود که اگر[۵] اشارت عالی باشد بهای آن را بحجام دهم - و این راوتیها من بگیرم - فرمود که ضابطهٔ ما را می‌شکنی - این سخن اگر دیگری می‌گفت سزا می دادم ∴

هیبت خان گرگ انداز بود - خطاب گرگ اندازی ازان یافته بود که روزی در نواحیٔ بیانه بشکار رفته بود - در باغ [۶]سکندره جشنی ترتیب داده - دریا خان سروانی و محمود خان لودی و دولت خان

---

(۱) در نسخهٔ ج « ایمن خان عالی بخشش بوده ضابطهٔ او آن بوده » ∴

(۲) در نسخهٔ ج « احمد خان حاکم سنبهل » ∴

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « راوتی » در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۳۴۶ معنی راوتی نوشته « ایک قسم کا چهوٹا تنبو - چهولداری - چار طاق چوگوشه خیمه » ∴

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بلو خان » ∴

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « عرض نمود که این راوتی من بیابم و بهای آن را باو رسانم » ∴

(۶) در هر دو نسخهٔ الف و ب « در باغ اسکندری » ∴

از امرا در مجلس نشسته بودند - ناگاه دو گرگ کلان - میشی[1] را در ربودند - غریو از شانان برخاست - هیبت خان بقضای حاجت رفته می آمد - گرگان نزدیک او رسیدند - تیر و کمان از خدمتگاران گرفت بغایت سخت انداز بود - چون تیر از شست او کشاد یافت ازان دو گرگ پران گذشته بر زمین نشست - از آن روز بدان لقب ملقب شد - در مجلس[2] چندان می بخشید که خلق را حیرت بار آوردی[3] روزی شاعری مومن نام ساکن بیانه قطعهٔ در وصف خان عالی شان بگفت - و بقوالان داد تا در روز جشن خان که دران مجلس امرای کبار باشند بحضور خان بخوانند - قوالان روز جشن بخواندند - بساطی که دران روز برو نشسته بود بآن شاعر داد[4] و هفت هزار تنکه[5] بقوالان انعام داد - پایهٔ سخاوت او ازین جا قیاس باید کرد ؛

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، رمه در ربودند ،

(۲) در نسخهٔ الف و ب ، در مجلس شراب ،

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، حیرت بار می‌آورد روزی هلال خان برادر سلطان ابراهیم پرسید که هیبت خان شنیده‌ایم که در مستی چیزی می‌بخشی اگر در هوشیاری چیزی دهی دانم - هیبت خان ازان روز ترک شراب کرد و در هشیاری چندان بخشید که مردم را بحیرت آورد آنچه از صراحی زر و نقره بود و شکسته داد (زر و نقره بود شکسته بمردمان داد) روزی شاعری ،

(۴) ضیاء برنی در تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۱۳ دربارهٔ ملک علاء الدین کشلی خان برادر زادهٔ سلطان بلبن نوشته ، که از بسیاری بذل و کثرت جود گوی سبقت از حاتم طائی ربوده بود . . . . . . خواجه شمس معین - مطربان را غزلی داد که در روز جشن در مدح علاء الدین بخوانند - ملک علاء الدین بعد از استماع غزل تمامی اسپ پایگاه خود را بخواجه شمس معین بخشید و مطربان را ده هزار تنکه انعام داد ،

(۵) در نسخهٔ الف و ب ، دو هزار تنکه ، شاید صحیح ده هزار تنکه باشد زیرا که در بعضی جای دیگر در نسخهٔ الف و ب دو هزار نوشته و در نسخهٔ ج بجای دو هزار ، ده هزار ، رقم یافته ببینید صفحه ۹۲ نوت ۱ ؛

قطب خان جوانی ساده عذار و صاحب حسن بود - در سخاوت و شجاعت آیتی بود - سلطان او را داخل مصاحبان ساخته بود - دران روزها که سلطان بجانب کالپی توجه نمود قطب خان روزی بشکار برآمد - ناگاه آهوی سپید پوست بنظرش درآمد - اسپ را بسوی او راند - آهو آهسته آهسته می رفت تا بحدیکه از لشکر جدا افتاد - چون پیشتر رفت میدانی وسیع در نظرش درآمد - دید که درآنجا خیمه‌ها برپا است - آن آهو در سراپرده در آمد - قطب خان نیز در دنبال او رسید - دید که بساط ملوّن انداخته دُر و جواهر در حاشیه او ریخته - و تختی مرصّع برآن داشته - امّا آدمی نمی نماید - حیرت زده ایستاده ماند - نه امکان که برگردد و نه زهره که درون درآید - در خیال بوده که سررشتهٔ آن سربستهٔ حکمت معلوم نماید که چیست و صاحب خیمه کیست - درین اثنا دختری آفتاب عذار - با لطافت گل و گلزار - با قامت خوش - و صورت دلکش - از سراپرده بیرون آمد - و لب در شکرگفتاری کشاد که قطب خان چه حیرانی - از اسپ فرود آی - و کاشانه ما را روشنی افزای - تا راز که سربستهٔ آنی بر تو کشاده شود - قطب خان بدان دلاوری که داشت از اسپ فرود آمد - و اسپ را بطناب خیمه بست - چون بسراپرده درآمد نیم[1] روز بود - چون به سراپردهٔ دویم درآمد دید که شب است - هزاران چراغ افروخته - و بساطی انداخته و تخت

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نیم روز بود - بمجردی که بخیمه درآمد دید که شب » ه.

مکلّل بجواهر بران داشته - و نازنین پری پیکر بران نشسته - و گرد بر گرد او لاله رخان دست بر کمر بسته - چون چشمِ آن لعبت چینی بر قطب خان افتاد از تخت فرود آمد - دست او گرفته با خود بر اورنگ برد - و پیاله از می ناب داد که بخور و خوف را بخود راه مده - قطب خان دو سه پیاله شراب ناب خورد - و نشهٔ شراب او را بدماغ رسید - و سرودی آغاز شد که ساکنانِ عالمِ علوی در سماع آمدند - و زهره بر آسمان معلّق می زد - قطب خان در مجلس خلد آئین و بآن حوران خورشید جبین دور می‌خورد - و از نظّارهٔ آن سیمین قامتان دیده را جلا می داد - هیچ از اسپ و خانه یاد نیامد - چون شب بانجام رسید و ستارهٔ صبح سر برآورد - قطب خان را از مستی و بیخوابی نوم غلبه کرد - اندک چشمش غنود - چون چشم بکشاد ازان مجلس و خیمه و خورشید رویان اثری ندید - دید که اسپش بچوبی بسته‌اند و دانه و کاه پیش او ریخته - حیران ماند خواست تا بیاد آن پری پیکران گریبانِ جامهٔ جان چاک زند و دیوانه گردد - باز خود را بخود آورده چار ناچار با حیرانی سوار شد - و راه لشکر[1] گرفت - این ماجرا پیش سلطان بیان نمود - سلطان نیز حیران ماند - و از بعضی دانایان استفسار نمود - گفتند که در[2] عالم سفلی عالم سماوی باو نمودند - قطب خان تا زیست این حیرانی از خاطر او دور نگشت و یاد آن لاله رویان از خاطر او محو نشد ‹

---

(۱) در هر نسخهٔ الف و ب «راه شهر پیش گرفت».

(۲) در نسخهٔ ج «گفتند که عالم سیمیا بایشان نمودند».

ظهیر الدین[1] بابر شاه

صرّافانِ گوهرِ معانی این گوهر[2] تابدار را چنان در سلک انتظام کشیده‌اند که چون در سنه ۹۳۲ھ اثنین و ثلاثین و تسعمائه شاه بابر گیتی ستان دران معرکه فیروزی یافته بود یک هفته دران[3] میدان ـ فتح انجام ـ مقام کرد ـ آنچه اموال از پیل و مال و سایر آلاتِ سلطان ابراهیم بود در تصرف آورد ـ آن سر زمین را مبارک شمرد ـ جمیع بزرگان[4] آن شهر را طلبید ـ هر یک را بانعام عامِ خود سرفراز و خوشدل ساخت ـ و سلطان محمد اوغلی را[5] با ده هزار سوار که از وی دران جنگ جلادت و تهوّر

---

(۱) در نسخهٔ ج — بابر بادشاه گیتی ستانی

شاهزاده محمد همایون	میرزا کامران شاهزاده	میرزا عسکری شاهزاده
امیر نظام الدین	مهدی خواجه	امیر هندو بیگ
شاهم خان	امیر علی دیوانه	مجنون بیگ
قرا بیگ	صوفی سلطان	قوس بیگ
ابراهیم افشار	جوکی بیگ	نورم بیگ
بختیار بیگ	میرک بیگ	میر حسین
نورنگ بیگ	قراجه بیگ	قاسم بیگ
احمد بیگ	آقا رضی	اعظم بیگ
میرک بیگ	جلایر خان	تردی بیگ

(۲) در نسخهٔ ج « این لآلی آب دار را چنان در سلک آورده » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « هفته در آنجا مقام کرد » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « جمیع معارف » ٭

(۵) در نسخهٔ ج « محمد اوغلی را که از وی دران جنگ جلادت بظهور » ٭

بظهور آمده بود حاکم پانی پته ساخت و مواجب یک فصل باو بخشید ـ بعد آن بجانب دهلی در حرکت آمد ـ مردم دهلی و قصبات از شوکت مغلی ترسیده متفرق شده بودند ـ مردم خوب خوب که از هند بودند بجهت تسلّی بزرگان و معارفِ دهلی و قصبات تعیّن نمود ـ تا ایشان را بمراجعت و عنایاتِ پادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه گیتی پناه آوردند ـ چون نزولِ راایاتِ جاه و جلال بسون پتهه واقع شد ـ بزرگان شهر از چودهریان و سپاهیان و صرّافان جوق جوق و طایفه طایفه بدرگاه والا می‌رسیدند و سرافراز و نواخته می‌شدند ـ در اول [۱] ماه جلوس حضرت گیتی ستانی التفات و عنایات در بارهٔ مردم بظهور آوردند که بیم و هراس از دل آنها دور شد ـ راغبِ دولتِ او گشتند ـ و یک ماه و چند روز در نواحیٔ قلعهٔ اندپتهه بر لب دریای جون جائی دلکش ـ آرمگاهی ساخته آنجا توقف نمود ـ [۲] امیر خلیفه و امیر قلی سلطان را [۳] بآگره تعین نمود ـ که مادر سلطان ابراهیم

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب «در اول دو ماه جلوس» ه

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۶ «فرمان سعادت نشان نفاذ یافت که شاهزادهٔ عالمیان محمد همایون میرزا و امیر خواجه کلان و امیر محمدی کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و جمعی دیگر بطریق ایلغار بجانب آگره رفته آن قلعه را تصرف نمایند ـ و خزانه‌اش را از تصرف عوام و خواص محفوظ دارند ـ و متعاقب ایشان آن حضرت نیز عنان عزیمت بجانب آگره معطوف داشته دران بلده نزول اجلال فرموده» و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۳۹۹ «در همان روز فتح ـ امرا را در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب دار الملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند» ه

(۳) در نسخه الف «در سنه باگره تعین» ه

و اهل و عیال افغانان درآنجا بودند - ایشان بکوچ متواتر درآنجا رسیدند - [۱] مادر سلطان ابراهیم تذکرهٔ اموال از خزاین و اشرفی وطلا و آلات و جواهر آلات و از فیل و اسپ و شتر و خیمه و بارگاه و غلام و کنیزک همه را بدفعات دران نوشت و بخدمت خلیفه فرستاد - و احوال خلاصئی خود التماس نمود - محمود خان غلام سلطان ابراهیم آمده آن دفعات در حضور خلیفه خواند - خلیفه آن را بخدمت گیتی ستانی روان نمود - و خود با لشکر [۲] جرّار در محافظتِ درونیان قیام می نمود ٭

درین اثنا خبر رسید که بعضی امرای سلطان ابراهیم در جونپور یک جا شده دست بغارت دراز کرده‌اند - گیتی ستانی - امیر قلی بیگ

---

(۱) در خلاصة التواریخ مصححهٔ ظفر حسن صفحه ۲۸۸ نوشته « والده و فرزندان و وابستگان سلطان ابراهیم را مشمول عنایات ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشان را بایشان مرحمت فرمودند - و اضافه بران هفت لک تنکه از ممکنِ اشفاق بوالدهٔ سلطان بطریق سیورغال مقرر گشت - والدهٔ سلطان ممنون عنایت بی غایت گردیده یک قطعهٔ الماس که هشت مثقال وزن داشت و بتخمین مبصّران جواهر شناس قیمت آن نصف خرج روز مرّه ربع مسکون بود و گفتند که آن الماس از خزانهٔ سلطان علاء الدین است که او را از اولاد راجه بکرماجیت بدست آمده بود پیشکش حضرت بادشاه نمود » این عبارت خلاصة التواریخ از اکبر نامه جلد اول صفحه ۹۸ اخذ شده است - اما در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۸۱ می نویسد « بکرماجیت راجهٔ گولیار که همراه پادشاه ابراهیم بود در جنگ کشته شد - و مردم او که در قلعهٔ آگره بودند بشاهزاده محمد همایون الماسی بوزن هشت مثقال که از خزانهٔ سلطان علاء الدین خلجی مالوهی دست بدست بایشان رسیده بود و جوهریان قیمت آن نصف خراج یکروزهٔ تمامی ربع مسکون کرده بودند پیشکش نمودند - شاهزاده محمد همایون آنرا بنظر پادشاه در آورد و آن حضرت قبول کرده باز بشهزاده بخشید » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « در محافظت قلعه درونیان قیام می نمود که یکی از درونیان بیرون نرود و اموال و خزاین ضایع نشود » ٭

و شاهزاده میرزا کامران را بدان نواحی رخصت کردند - و ایشان[1] روارو نموده بدآنجا رسیدند - افغانان از آمدن شاهزادهٔ اقبال‌مند خبر یافته بجانب پتنه فرار نمودند - جونپور در تصرف درآمد - شاهزاده - امیر قلی بیگ را با لشکر گران درآنجا گذاشته بخدمت باز رسید - بعد ازان بصوبهٔ پنجاب[2] تعین یافت - و میرزا قلی بیگ بملتان نامزد گشت - و مهم تهته باو دادند - محمد همایون میرزا که پسر کلان و ولی عهد حضرت بوده در حضور ماند - چون جابجا از شاهزادهای کامگار و امرای شوکت شعار قرار گرفت از بغی حسن خان میواتی و رانا سانکا[3] خبر رسید که با لشکر گران در میوات یک جا شده‌اند - حکم شاه گردون سریر چنان شد که نوکر جدید چاکر گیرند - و خزاین ابراهیم شاهی بر سپاه بریزند - حسن خان چون [4]صاحب سکه و خطبه از چند پشت بود از عهد فیروز شاه دولت و جاه در خاندان ایشان جمع آمده بود - و رانای سانکا[3] نیز دران ایام رانای کلان بود بحسن خان پیغام داد که مغول در هندوستان قدم نهاد - و سلطان ابراهیم را کشت - و ملک در تصرّف در آورد - یقین است که بر ما و شما نیز لشکر خواهد کشید -

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « ایشان بکوچ دراز بدانجا رفتند » ۵

(۲) در نسخهٔ الف و ب « پنجاب رخصت شد - و میرزا عسکری بصوب کابل نامزد گشت - و مهم تهته باو فرمود که تردد نماید - و محمد همایون مرزا » ۵

(۳) در نسخهٔ ج « رانا سانکانیر » ۵

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « چون دران ایام صاحب تخت از پشت به پشت بوده تا دور فیروز شاه » ۵

اگر شما بمن اتفاق کنید یک جا شده در ملک خود دخل ندهیم - حسن خان بغرورِ جمعیتِ خود و اغوای رانای مذکور پیشکش که بجهت گیتی ستانی طیار کرده بود نفرستاد - وکیل شاه بی غرض از آنجا باز گشت - این معنی در آگره بسمع شریف گیتیٔ ستان رسید - میرزا هندال و محمد مهدی خواجه داماد خود را با سپاه بلا انتها روانه نموده خود نیز درپیٔ ایشان در حرکت آمدند - چون خبرِ افواجِ قاهره بحسن خان رسید رانای سانکا[1] را پیغام داد - و از آمدنِ سپاه گیتی ستانی او را آگاه گردانید - رانا نیز از مسکن خود [2]سپاه جمع ساخته بر ارادهٔ جنگ از جا بجنبید - با حسن خان یک جا شد - چون اخبار رسیدن افواج قاهره یافتند در نواحی فیروز پور[3] میدانِ مصاف آراستند - رانا سانکا[4] حسن خان را بطرف راست فرستاد و خود بسوی چپ ایستاد - چون در نهان با حسن خان آزرده خاطر بود میخواست که او را بهر بهانه تلف سازد - در نهان با[5] میرزا هندال و خواجه مهدی درساخت - وکیلی فرستاد که من بنده و فرمان بردار بادشاه‌ام - خطبه و سکهٔ حضرت قبول دارم - و حسن خان مرا بزور بجنگ آورده و من در برابر افواج پادشاهی

(۱) در نسخهٔ ج « رانا سانکانیر »

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « مسکن خود لشکر هندوان جمع نموده »

(۳) در نسخهٔ ج « نواحی فیروز پور معرکه صف میدان آراستند »

(۴) در نسخهٔ الف و ب « رانکا سانکا را حسن خان بطرف راست قرار داده خود »

(۵) در نسخهٔ ج « در نهان با هندو بیگ در ساخته و زر بسیار فرستاده نوشت که من بندهٔ فرمانبردارم » .

نخواهم شد - و در اندک صدمهٔ شما [۱] رو بگریز خواهم آورد - شما تردد چنان کنید که حسن خان گرفتار گردد یا کشته شود - اگر او را کشتید ملک میوات نیز در تصرّف شما آید ٭

الغرض چون از هردو طرف مقابله و مقاتله دست داد جنگی عظیم شد - مهدی خواجه بر حسن خان ریخته او را فرصت جنگ نداد - حسن خان [۲] رو بگریز آورد - و مردم لشکر او متفرق گشته جا بجا رفتند - لاد خان - غلامِ حسن خان با خواجهٔ خود بد بوده با برادرانش درساخته باغوای آنها با مربّیٔ خود بیوفائی نمود - چون مردم حسن خان از مقرّبان و نزدیکان او هیچ کس نزد او نماند - برلب چاهی فرود آمد - و غلام خود را گفت اگر چیزی برای خوردن داری بیار - او چند نان و کباب مرغ در پیش حسن خان نهاد - لقمهٔ چند تناول نموده بود که امیری از لشکر شاه بابر نزدیک رسید - حسن خان سراسیمه برخاست که سوار شود - آن غلام شمشیر برو انداخت و زخمی کرده در چاه رها کرد - اسپ او گرفته رو بگریز

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « صدمهٔ شما طرح داده خواهم رفت » ٭

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳٦ « و درین معرکه حسن خان میواتی که طریقهٔ ارتداد ورزیده بآن کافر حربی موافقت نموده بود باوجود سی هزار لشکر خاصهٔ او - بر وی تیری می رسد که مردم لشکر خودش در جای انداخته می گریزند » و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۰۸ « حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گرد فنا رفت ...... و بعضی دیگر بتعاقب رانا سانکا تعین شدند - و کوس کامرانی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند - « شیخ زین صدر تاریخ این فتح بادشاه اسلام (۹۳۳) یافت » ٭

آورد ـ ازان طرف [۱] رانا سانکا نیز گریخت ـ هندو بیگ دنبال او نمود و لشکر او را بغارت برد [۲] ـ و سپاه گیتی ستانی را چندان غنایم از اسپ و شتر و اسلحه بدست افتاد که سالها ایشان را کفایت نمود ـ و فتحی عظیم دست داد ـ آن ملک سراسر در ضبط در آمد ـ و عامل جا بجا نصب شدند ـ سکه و خطبه جاری شد ـ و در جاگیرِ اقبالمند شاهزاده همایون دادند و باز بآگره آمدند ٭

بعد یک سال از جلوس ـ میرزا کامران از [۳] لاهور آمد ـ خیلی زر و اسپ از بهٹیان و کهوکهران آورده بدفعات بنظر [۴] گیتی‌ستانی گذرانید ـ درین اثنا از جونپور خبر رسید که سلطان محمد افغان که در بهار صاحب خطبه و سکه شده بود ـ لشکر بر میرزا هندال آورده ـ او طاقت نیاورده از جونپور گریخت ـ و سپاه سلطان محمد در دنبال آمده [۵] مقابله دست داد ـ جنگی شد ـ اکثر سپاه میرزا بقتل رسید ـ گیتی‌ستانی سلطان جنید برلاس [۶] و جهانگیر قلی بیگ را با مغلان

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « طرف چون گریخته بود » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بغارت داد ـ کسی از آنها بجنگ رو نداد و سپاه ستانی را غنایم از اسپ و شتر وغیره بدست آمد که در شمار نیاید و فتحی » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « از پنجاب آمد » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « به نظر عالی خدایگانی گذرانید » ٭

(۵) در نسخهٔ الف و ب « دنبال آمد ـ بعد ازان میرزا باو مصاف داد ـ اکثر سپاه » ٭

(۶) در نسخهٔ الف و ب « برلاس و حیدر ملک حولک را با مغلان » ٭

دیگر[1] نامزد کرد - سلطان جنید دو منزل را یکی نموده در آنجا رسید - و با لشکر سلطان محمد مقابله و مقاتله دست داد - جنگی[2] شد که چشم روزگار ندیده - افغانان از موشگافیٔ ناوک مغلان طاقت ایستادن نیاوردند رو بگریز نهادند - جونپور باز بتصرف در آمد - و فتح نامه با غنایم و اسپان در آگره بدرگاه گیتی ستانی فرستادند - حکم شد که سلطان جنید در آنجا باشد - و میرزا هندال را بملازمت فرستد - سلطان جنید با افغانان چنان پیش آمد که روی بطرف جونپور نمی کردند - و رعب و هیبت او در دلِ افغانان و گردن کشانِ آن ناحیت افتاد - گیتی ستانی میرزا هندال را بقندهار فرستاد که ازان طرف خبردار باشد ؞

و بسال دوم جلوس حضرت گیتی ستانی برلب دریای جون باغی بینظیر بنیاد کردند - طرح بندیٔ خیابان اول در هندوستان نمودار شد - و الّا در هندوستان پیش ازین طرح بندیٔ خیابان نبود - روز و شب با مغلان در عیش و عشرت مشغول شد - با مصاحبان و نزدیکان دران گلشن[3] مینو نشان بودی - و با لولیان شیرین کار و لاله رخسار[4] داد نشاط می داد - و مغلان را که سالها در آرزوی هندوستان بودند بعنایت الٰهی حکومت میسر شد - در عیش و نشاط بودند - و بر ترتیب این باغ

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب « مغلان دیگر و لشکر هند نامزد » ۔

(۲) در نسخهٔ ج « جنگی عظیم شد » ۔

(۳) در نسخه الف و ب « گلشن مَیْ نوشان بودی » ۔

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « لاله رخسار سرود سازی و شاهد بازی می کردند » ۔

میرزا کامران در لاهور باغی دیگر ترتیب داد - امیر[۱] خلیفه کار سلطنت می‌راند - و حکم او مثال حکم سلطان بود - الغرض چون در هندوستان امرِ بادشاهی باحسن الوجوه استحکام پذیرفت و فرمان در بحر و برّ چون آبِ جاری روان گشت - راجهٔ چندیری بغی ورزید - و سر از فرمان بادشاهی برتافت - ارغون خان که دران صوبه بود باو جنگ نموده[۲] شکست داد - ارغون خان بامیر خلیفه اعلام فرستاد - برادر ارغون خان را با سپاه گران روان کردند - کوچ بکوچ آنجا رسید - راجهٔ چندیری از شکستن ارغون خان چیره شده بود - با سپاه خود از چندیری بیرون آمد - در میدان پادهره که دهی است از مضافات آن آنجا مصاف داد - برادر ارغون خان را نیز شکست داد و غنایم بسیار بدست آورده مظفر و منصور در چندیری باز رفت - چون از انهزام آن سپاه - امیر خلیفه بعرض کشور ستانی رسانید حکم شد که کارخانهای گیتی ستانی طیار نمایند - بعد سامانِ کارخانها بآداب و داراتِ پادشاهانِ عالیشان از آگره بیرون آمده - بکوچ متواتر توجه بدان جانب نمود - امیر هندو بیگ را با شش هزار سوار جرّار پشتر روانه فرمود - و آله وردیخان شاملو را که در مالوه بود نیز فرمان صادر شد که باتفاق امیر هندو بیگ بجهت

---

(۱) در نسخه ج « امیر خلیفه کار ملکی می‌راند - چون امیر خلیفه صاحب مدار سلطنت بوده - سپاه و سروران سپاه امرا موافق امیر شهریاری بوده » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « باو جنگ نمود - و خزانه که بحضرت روان کرده بود - در راه غارت نمود - گیتی ستانی برادر ارغون خان را و احمد سلطان را با سپاه گران روان کرد - کوچ بکوچ » ٥

تادیب آن کافر روی نهد ـ ایشان هردو بطرف چندیری روی نهادند ـ راجه چندیری غرور در سر کرده و مردم از هر طرف جمع نموده برادر زادهٔ خود را بجنگ آن دو امیر که دلاورانِ عهد و صف شکنانِ روزگار بودند فرستاد ـ بکنار دریای جون مصاف داد ـ در اول حمله کافران جان بر کف نهاده چنان کارزار کردند که اکثر مردم لشکر گیتی ستانی در میدانِ محاربه شهید شدند ـ چون آن دو امیر سپاه خود را از صدمهٔ کافران بیدل دیدند ازان میدان باز پس گشته در باغی فرود آمدند ـ برادر زادهٔ راجه شیرک[1] شده در مقابلهٔ ایشان فرود آمد ـ از انهزام آن دو امیر چون خبر بگیتی ستانی رسید بکوچ دراز متوجه آن طرف گشتند ـ چون آن دو امیر از آمدنِ رایاتِ عالیات خبر یافتند در شبی که تاریک‌تر از دل ظالمان بود دو فوج بستند و به شبخون بران کافران افتادند ـ و دمار ازان سیه رویان[2] برآوردند ـ برادر زادهٔ راجه بقتل رسید و دیگران اسیر و دستگیر گشتند ـ چندان غنایم ازان لشکر کفار بدست سپاه گیتی ستانی درآمد که سالها ایشان را کفایت نمود ـ و سرهای ایشان را توده کردند ـ و جوی خون روان ساختند ـ و فتح نامه بحضرت فرستادند ـ گیتی ستانی نیز متوجه به چندیری شدند ـ چون راجه از احوال لشکر خود

---

(۱) شیرک بمعنی دلیر و جری و با لفظ ساختن و شدن و کردن مستعمل ـ فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ٦۰٦ و در نسخهٔ ج « برادر راجه » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « دمار از ایشان بر آوردند ـ اکثر تبه کاران را قتل آوردند ـ باقی ماندگان اسیر » ٥

و کشتن برادرزاده شنید سراسیمه شد که (۱) صاحب شمشیر آن تبه کار بدکردار او بود - چار ناچار جمعیتی گرد آورده مقابل سپاه سلطانی آمد - آن مقهور ندانسته که پشه را با بادِ صرصر پای ایستاد کجا است - و صعوه را با باز کجا بال پرواز - مغلان در حملهٔ اول آن سیه (۲) رویان را انداختند - چون سر (۳) آن راجه دَبّهٔ پیل مست شد راياتِ جاه و جلال در نواحیٔ چندیری نزول اجلال فرمود - دلیران مقدمهٔ لشکر عالی - قلعهٔ چندیری بضبط آوردند - اهل و عیال راجه را اسیر ساختند - و به پایهٔ سریر اعلیٰ رسانیدند گلرخانی که جز چشم ستاره چهرهٔ آنها ندیده و باد گرم بر روی ایشان نوزیده - دو دختر راجه که در حسن و جمال نظیر خود

---

(۱) در هر دو نسخهٔ ج « سراسیمه شد که مردم کاری او همه در میدان پایمال اسپان گشتند » ه

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « در حملهٔ اول آن سیه روی را انداختند - و از لشکر او جوی خون روان شد - چون سر آن راجه (میدنی رای) دبه بپای پیلان مست شد » ه

(۳) در نسخهٔ ج « سر آن کافران دبه پیل مست شد » دبه در پای پیل انداختن - رسم است که پیلان را برای دلیر ساختن دبها (دبه بالفتح و تشدید با - ظرفی معین و مقرر که از چرم خام سازند اکثر دران روغن پرکنند) پر از کلوخ وغیره کرده در پای آنها می‌اندازند و می‌جنبانند تا ازآنها صداهای مکرر موحش برآید و چون اینها بران ثبات ورزند در معارک از آواز تفنگ وغیره بر سر وحشت نمی آیند - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۲۳ در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۱۲ نوشته « صباح چهار شنبه هفتم جمادی الاولی (سنه ۹۳۴ نهصد و سی و چهار) فتح چندیری بر وجهِ دلخواه نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ این تائید آلهی است - و بعد حصول این ماموّل چندیری را باحمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد » ه

نداشتند - یکی بمیرزا کامران فرستاد و [۱] دویمی بخدمت عالی میرزا محمد همایون دادند - و دیگران بسرداران سپاه بخشیدند - و سه ماه [۲] بسیر و شکار آنجا گذرانیده متوجه آگره شدند ٭

در سال سیوم جلوس رایاتِ جاه و جلال [۳] بسرهند رسید راجه کهلور بخدمت عالی آمد - [۴] سه من طلای احمر بنظر گذرانید - زمینداریٔ آنجا برو مقرر ماند - چون علمِ آسمان فرسای در نواحیٔ لاهور سایه افگند میرزا کامران بشرف ملازمت مشرّف شد - و [۵] زمینداران نواحی را بپایه بوسیٔ گیتی ستانی آورد - و اردوی پادشاهی در نواحی لاهور نزول کرد - سراپردهٔ آفتاب گیهان (پوی) در باغ میرزا کامران نزول شد - دران باغ فردوس نشان طوی فرموده که چشمِ ستاره پیالهٔ خوان آن بوده - سه روز درآنجا جشن واقع شد - بعد ازان رایات حضرت گیتی ستانی برپا شده داخل قلعهٔ لاهور شدند - دران روز که داخل قلعه می‌شدند میرزا کامران بازار لاهور بجامهای ابریشمی و زر دوزی مانند عروس

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « دویم را بخدمت میرزا محمد همایون شاهزاده مقرر کردند » ٭

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « دو ماه » از اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۱۲ معلوم می‌شود که بعد چهار روز ازان جا مراجعت نمودند ٭

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « جلال بطرف لاهور روان شد تا سهرند راجه » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف « هفت باز و سه من طلا بنظر » ٭

(۵) در نسخه ج « مرزا کامران آمده بخدمت پابوسی مشرف گشت و زمینداران عرصهٔ سنده جدا جدا گذراند نزول شاهی در باغ مرزا کامران افتاد دران باغ » ٭

زیبا نگار آراسته - و تمام سپاه [۱] با عَلمهای سرخ و زرد بمثل نوبهار پیراسته - از درِ باغ تا دروازهٔ شهر دو رویه ایستاده - و پیلان مست بجلهای زرنگار و زر و زیور بسته پیش موکبهای خاص می آوردند - از سر دروازهٔ شهر تا دروازهٔ قلعه بفقرا و محتاجان زر ریزی کرده در قلعهٔ درآمدند - مجلس عالی در کوشک سکندر لودی آراستند [۲] - الغرض چون سیر و شکار نواحیِ پنجاب خوش آمد یکسال درآنجا توقف فرمود - و میرزا هندال از کابل آمده بپای بوسی مشرّف شد - انواع سرافرازی دربارهٔ او رفت - ایام زمستان گذرانید - باز بکابل مراجعت فرمود - و بوقت وداع دو فیل و چار اسپ و کمر خنجر مرصّع و یک لک روپیه عنایت شد ٭

بتاریخ چهارم شهر رجب باز بطرف آگره [۳] توجه فرمودند - چون بسرهند [۴] رسیدند یکی از اشراف سامانه استغاثه نمود که موهن [۵] منداهر دیه و املاک ما زده و سوخته و آنچه مویشی درآنجا

---

(۱) در نسخه ج « سپاه با علمهای رنگارنگ و پیلان مست با ساز گوهر نگار زرتار پیش کوکبهٔ عالی داشته از دروازهٔ شهر تا دروازه قلعه بفقرا و اهل احتیاج زر ریزی ساخته در قلعه درآمد جشن عالی در کوشک » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « آراستند - چون آب و هوای آنجا خوش آمد یک سال توقف شد » ٭

(۳) در نسخهٔ الف و ب « بطرف آگره رایات جاه و جلال حضرت گیتی ستانی برپا شدند چون » ٭

(۴) در نسخهٔ الف « سهرند » ٭

(۵) در نسخهٔ الف « موهن منداهرو به » ٭

بوده بغارت برده و پسر ما را بجان کشته ـ حضرت گیتی‌ستانی علی قلی همدانی را با سه هزار سوار تعین نمود که کینهٔ[1] نقار از منداهر بکشد ـ علی قلی بدآنجا رفته بدیهی که آن منداهر متوطن بود تاخت ـ اتفاقاً کارخیر پسر آن منداهر بود منداهران بسیار جمع شده بودند ـ آنها بجنگ پیش آمدند ـ ایام زمستان بود ـ سپاه سلطانی تمام شب راه رفته سحرگه بدآنجا رسیدند ـ از سرما دست بسته گشته که کمان کشیدن نتوانستند ـ منداهران در خانهای خود از پیشِ آتش ـ گرما گرم برخاسته بجنگ درآمدند آن چنان کمانداری کردند که سپاه را طاقت ایستادن نماند ـ اکثر مغلان نامدار بروی میدان افتادند ـ اگرچه[2] علی قلی در تردد تقصیر نکرد ـ امّا منداهران نگذاشتند که گرد دیه کسی بگردد ـ سپاه از آنجا برگشته در جنگلی درآمده هیمه بسیار جمع نموده سوختند ـ سپاه از سرما آسوده شدند ـ باز بران دیه تاختند ـ امّا سودی[3] نکرد ـ چون خبر در پانی پتهه بحضرت گیتی ستانی رسید ترسم[4] بهادر و نورنگ بیگ را با چهار[5] هزار سوار و پیلان بسیار نامزد کرد ـ ایشان شباشب خود را بدآنجا رسانیدند ـ اتفاقاً درآن شب کار خیر منداهران دیگر بود ـ

---

(۱) در نسخه ج « تعین نمود که غور رسی او نماید او بدانجا رسید بدیهی که آن منداهر »
و لفظ نقار بکسر اول و رای مهمله بمعنی کینه و عناد ـ غیاث اللغات صفحه ۵۷۴ ؛

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « علی قلی تردد نمود بجائی نرسید » ؛

(۳) در نسخهٔ ج « تاخته منداهران کمانداری کردند چون خبر » ؛

(۴) در نسخهٔ ج « رستم بهادر » ؛

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « باشش هزار سوار » ؛

شراب خورده در عیش بوندد - آخر شب مغلان سه فوج طیار ساخته - ترسم بهادر فوج بغروب رویه و علی قلی بجانب شرق ایستاده و نورنگ بیگ بطرف شمال تمک بسته - ترسم بهادر از طرف مغرب آمده خود را نمودار کرد - منداهران از شکستن علی قلی چیره شده بجنگ در آمدند - ترسم بهادر آنچه قرار یافته بود پشت داده روان شد - منداهران دنبال کردند - چون یک کروه دیه را گذاشتند - نورنگ و علی قلی چون بلای ناگهانی بران دیه افتادند و آتش زدند و قتل عام کردند - منداهران آتش را دیده باز بجانب دیه دویدند - ازان طرف ترسم بهادر برگردید - سپاه سلطانی ایشان را درمیان گرفته دست به تیغ بردند - قریب هزار آدمی بقتل رسید و نزدیک هزار زن و بچهٔ آنها باسیری آمدند - و جوی خون روان شد - و از سرها[۱] تودها برآمد - آن منداهر[۲] زنده دستگیر آمد - فتح نامهٔ آن دیه بحضرت گیتی ستانی فرستادند - و آن دیه را برابر خاک ساخته اِلیٰ یَوْمِنَا[۳] که یک صد و سی سال برآمد آن دیه ویران ماند باز آباد نشد - الغرض امرایان غنایمِ فتح را برداشته بپابوسئ سریرِ آسمان نظیر - رکاب گران گردانیدند - آمده غنایم فتح را یک بیک پیش تخت گذرانیدند - گیتی ستانی آن همه زنها دید - بیست

(۱) در نسخهٔ ج « از سرها خرمن خرمن آمده - چون سپاه را فتحی چنین میسر شه آن دیه را برابر خاک ساخته » ۰

(۲) در الیث جلد پنجم صفحه ۴۱ سطر ۳۲ « و موهن زنده دست گیر آمد » ۰

(۳) در نسخهٔ الف و ب « و آن دیه تا الی یومنا از پرگنهٔ کهتیل (کیتهل) که یک صد و شصت سال برآمده خراب افتاده است » ۰

تن بخدمت تخت داشته باقي همه را بامرا بخشیدند - آن مناداهر را که زنده آورده بودند نیم تن او را بخاک فرو برده تیر باران کردند - آن چنان رعبِ سپاهِ شاهی در دل مردم هند افتاد که بعد ازان کسی دم مخالفت نزد - و سر از فرمان نبرد ٭

بعد ازان حضرت گیتی ستانی دو ماه در نواحی دهلی بسیر و شکار بسر برده بآگره آمد - و شاهزادهٔ والا اقبال محمد همایون میرزا را با لشکر گران در صوبهٔ[1] سنبل تعین فرمود - که بعد عید روانه شود - گویند شبي در زمستان حضرت پیاله نوش جان کرده بودند - بواسطهٔ کاری محمد همایون میرزا را طلبید - چون آن نونهالِ بوستانِ شاهی بحضور آمد - گیتی ستانی چون مست بودند سر ببالین نهاده در خواب رفتند - شاهزاده همچنان دست بسته ایستاده ماند - چون نیم شب گیتی ستانی از خواب برآمد ایشان را ایستاده دیدند - فرمودند که تو کی آمدی - شاهزاده عرض نمود وقتی که حضرت مرا یاد فرموده بودند - پادشاه را یاد آمد - بسیار رضامند شدند - فرمودند که اگر خدای تعالی ترا تخت و افسر نصیب گرداند برادران را نُکشی - اغماض فرمائی - شاهزاده سر بر زمین نهاد و قبول نمود - بعد ازان بخطاب والای ولی عهدی سرفراز و خوشدل ساخته رخصت ارزانی فرمودند[2] - و ازان وجه بود که میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال صد گونه بی ادبی کردند

---

(۱) در نسخهٔ الف « سنبهل » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « رخصت ارزانی فرمودند بعد ازان تکسّری در بدن مبارک » ٭

و بجنگ پیش آمدند چون ایشان بر آنها ظفر یافتند آن افعال ناشایستهٔ ایشان بخاطر نیاوردند - چون بحضور می آمدند صد چندان التفات می فرمودند - و کردهٔ ایشان گاهی بر روی ایشان نمی آوردند - الغرض شاهزاده را با لشکر گران در صوبهٔ سنبل که ماوای هواس بوده فرستادند - بعد دو سه ماه تکسّری در بدن مبارک حضرت گیتی ستانی ظاهر شد - دران باغ که بر لبِ آب جوی ساخته بودند بردند - امیر نظام الدین خلیفه بتداوی ایشان قیام می نمود - و کار و بار پادشاهی نیز سرانجام می داد - چون اثرِ بیماری[۱] تزاید شد در دل آورد که حالاتِ مرضِ[۲] جنت آشیانی باین نمط رسید فکری باید کرد که این ملک در خاندانِ صاحبقران ماند و به بیگانه انتقال ننماید - الغرض چون بیماریٔ حضرتِ کشور ستانی روز بروز زیاده بود بقضای الله سبحانه و تعالی در[۳] روز جمعه بتاریخ چهارم سنه ۹۳۷ سبع و ثلاثین و تسعمائه

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « چون تکسر روز بروز زیادت می شد - دردل » ٭

(۲) در اکبرنامه فردوس مکانی برای سلطان بابر و جنت آشیانی برای همایون بادشاه استعمال کرده - اما این جا از جنت آشیانی مراد بابر پادشاه است ٭

(۳) در نسخهٔ الف و ب « بتاریخ ۹ نهم ذی الحجه سنه (سنه مذکور نیست و در هر دو نسخه بیاض است) » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۶ نوشته « در پنجم جمادی الاول سنه ۹۳۷ سبع و ثلاثین و تسعمائه از محنت سرای انس بعالم قدس شتافته - ایام سلطنت این شهریار گیتی مدار سی و هشت سال بود - ازین جمله در هندوستان پنج سال - در سن دوازده بسلطنت رسید - و در پنجاه سالگی جهان را پدرود کرد » و در فرشته جلد اول صفحه ۳۹۳ نوشته « روز دوشنبه پنجم ماه جمادی الاول سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه داعی حق را لبیک اجابت گفت » و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۱۸ ششم جمادی الاولیٰ نهصد و سی و هفت سنه وفات داده ٭

در آگره ازین جهان فانی به بهشت جاودانی [۱] خرامید ـ
اَنَارَ اللهُ بُرهَانَهٗ ٭

محمد[۲] همایون بادشاه

راویان اخبار و داهیان آثار از گلستان[۳] معدن الاخبار چنین گل چیده اند که چون بتاریخ چهارم آبان سنه ۹۳۷ سبع و ثلاثین و تسعمائه شاه کشور ستانی در آگره از جهان فانی رفت ـ امیر نظام الدین خلیفه که دران وقت صاحب اختیار و مدار کارخانهٔ سلطنت برو بود از شاهزاده جوان بخت محمد همایون میرزا بواسطهٔ بعضی امور که در معاملات دنیاوی واقع میشود بیم و هراس داشته ـ بسلطنت ایشان

(۱) و در نسخهٔ الف و ب ، خرامید ـ ازین گلخن خار دار محنت بسوی گلزار جنت رخت کشید التوفیقُ مِنَ اللهِ الوَدُودِ ، ،

(۲) در نسخهٔ ج محمد همایون بادشاه

جلال الدین محمد اکبر شاهزاده	محمد حکیم شاهزاده	میرزا کامران برادر	میرزا عسکری برادر
میرزا هندال برادر	بیرم خان	خواجه معظم	بابا دوست
محمد حیدر	میرزا قلی	علی قلی شیبانی	حسن قلی
اسکندر خان	شاه ابو المعالی	خضر خان	اسکندر خان
خواجه تردی	شاه بداغ خان	کیان خان	خواجه قلی
تمر بیگ دیوانه	پولاد بیگ	احمد بیگ	ابراهیم بیگ

(۳) معدن الاخبار یا معدن اخبار احدی از تصنیف احمد بن بهبل بن جمال کمگو المشتهر بکنبو است ـ در عهد سلطان جهانگیر بن اکبر شاه در سنه ۱۰۲۳ یکهزار و بست و سه تالیف شده و مشمل بر تاریخ عالم از حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام تا جهانگیر است ـ ببینید فهرست کتب خطی برٹش میوزیم از داکٹر ریو ـ جلد دوم صفحه ۸۸۸ ٭

راضی نبوده ـ و دیگر شاهزاده‌ها دور بودند ـ چون مهدی خواجه داماد حضرت فردوس مکانی جوانی سخی و باذل بامیر خلیفه رابطهٔ اتحاد داشت خلیفه قرار داد که او را بپادشاهی بردارد ـ این سخن در مردم شهرت یافت ـ همگنان بسلام او می رفتند[1] ـ روزی مهدی خواجه بدربار آمده بود ـ اتفاقاً امیر خلیفه بدیدن او رفته و او در خرگاهی تنها بوده ـ بغیر از خلیفه و خواجه مهدی و مقیم هروی دران خرگاه نبوده ـ چون ساعتی برآمد امیر خلیفه رخصت شد ـ مهدی خواجه تا درِ خرگاه مشایعت نموده درمیانِ در ایستاد ـ خواجه مقیم رعایت ادب نموده در عقب او ایستاده ماند ـ بنابر آنکه مهدی خواجه نشاء جنون داشت از بودن او خالی الذهن شد ـ بعد وداع خلیفه دست بر ریش خود کشید و گفت اِنْشَاءَ اللهُ تَعَالیٰ ترا پوست بکَنم ـ بمجرد گفتن از بودن مقیم هروی خبردار شد ـ او را با محبت گفت[2] هی تاجیک ـ ٭ مصرع ٭

زبانِ سرخ سرسبز برباد می دهد

---

(۱) در نسخهٔ ج « بسلام او می رفتند ـ مهدی خواجه این معنی دریافته سلوک پادشاهانه نمودن گرفت ـ در زمان اشتداد مرض حضرت فردوس مکانی روزی مهدی خواجه بدربار آمده ـ اتفاقا امیر خلیفه » و در نسخهٔ الف « بسلام او می رفتند روزی مهدی خواجه بدربار آمده بود ـ بقطع نمط عجبی بر روی کار آورد ـ اتفاقا میر خلیفه نشست ـ بعد ازان خواجه مقیم هروی آمد ـ چون ساعتی برآمد » ٥

(۲) در نسخهٔ الف « هی تاجنک زبان سرخ سرسبز بای می دهد » و در نسخهٔ ج « زبان سرخ سرسبز بار می دهد » در فرهنگ آنندراج جلد دوم صفحه ۲٦٥ نوشته ـ « زبان سرخ معروف ـ میرزا عبدالغنی قبول ـ ٥ بیت ٥

سرسبز از زبان سرخ خود برباد داد آن کس ٥ که با اهل سخن چون طوطی از تقلید سر بر زد

بعد ازان خواجه مقیم رخصت گرفته برون آمد - و بسرعت خود را بخلیفه رسانید - و گفت باوجود محمد همایون میرزا و دیگر برادرانِ رشید چشم از حلال نمکی پوشیده می خواهید که این دولت به بیگانه انتقال نماید - هرآینه نتیجهٔ آن بغیر ازین نخواهد بود - و سخن مهدی خواجه بیان نمود - خلیفه در ساعت کسی بطلب محمد همایون میرزا که در سنبل بوده فرستاد - و یساولان را فرمود که مهدی خواجه را بگوئید که بخانهٔ خود. بروید - دران وقت مهدی خواجه خوانچهٔ طعام کشیده بود و سفره گسترده - یساولان از پی بهم آمده خواه ناخواه او را بخانه اش فرستادند - بعد ازان امیر خلیفه منادی کرد - که کسی بسلام مهدی خواجه نرود - و او نیز بدربار نیاید - درین اثنا شاهزاده محمد همایون از سنبل رسید - بسعی امیر نظام الدین خلیفه که وکیل و رکن السلطنت بود در نهم جمادی الاول سنه ۹۳۷ نهصد و سی و هفت بر تخت جلوس نمود[1] - و لوازمِ نثار و ایثار بتقدیم رسانید - امرا و اعیانِ حضرت از مراحمِ خسروانه سر بلند گشتند - و مناصب و اشغال که

---

(۱) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۲۹ نیز همین تاریخ و سن ذکر شده و نیز ارقام یافته که بر تخت سلطنت و مسند ایالت جلوس فرموده آگره را رشک عالم ساخت - در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۱ می نویسد ،که ولادت با سعادت حضرت جهان بانی جنت آشیانی (همایون بادشاه) شب سه شنبه چهاردهم ماه ذیقعده (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارکِ کابل از بطن مقدّس ماهم بیگم واقع شد - و آن عفت پناه بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند - وقتیکه فردوس مکانی (بابر بادشاه) بپرسش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد درآورده بودند انتهی ملخصاه

در زمان فردوس مکانی داشتند بحال خود و دستور سابق مقرر داشت - و هریک را بعنایتی تازه و لطفی مجدّد خوشدل ساخت ٭

در همان ایام میرزا هندال از بدخشان رسید - بانواع الطاف نوازش یافت - و بانعام خزانه از خزاینِ سلاطین سلف که بدست افتاده بود مباهی گشت - چون زر بکشتی تقسیم کردند کشتی زر تاریخ (۹۳۷) شد - فی الجمله تقسیم ولایت نیز کردند - میوات[1] بجاگیر میرزا هندال مقرر شد - و پنجاب و کابل بمیرزا کامران - و سرکار سنبل[2] بمیرزا عسکری - و هرکس از امرا بزیادتی جاگیر و ادرار سرفراز گشت - سرانجام مهام سلطنت داده رایات جاه و جلال بجانب قلعهٔ کالنجر[3] در حرکت آمد - راجه آنجا از راه عبودیت پیش آمده داخل دولت خواهان گردید - چون دران ایام سلطان محمود پسر سلطان سکندر لودی

---

(۱) در نسخهٔ ج « ولایت نمودند میوات بجاگیر میرزا کامران و سرکار سنبل مرزا عسکری را عنایت شد هرکس از امرا » و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ « سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند » - و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۰ « میوات بجاگیر میرزا هندال مرحمت شد » و الیث جلد پنجم صفحه ۱۸۹ نوٹ (۱) نوشته که الور و میوات هر دو یک اند ٭

(۲) در نسخهٔ الف « سنبهل » ٭

(۳) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۴۴ « بعد از انتظام مهمات بقلعهٔ کالنجر لشکر کشیده مسخر ساخت » و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ « بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعهٔ کالنجر متوجه شدند - و قریب یکماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد » ٭

باغوای بین[1] و بایزید از امرای افغان بغلبه و استیلا[2] علم مخالفت بر افراخته ولایت جونپور و نواحی آن فرو گرفته بود ـ ازان جا رایاتِ جهانکشای بدفع و رفع او نهضت فرمود ـ و بفتح و فیروزی منسوب شد ـ و هم‌رکاب کامیاب و کامرانی باگره معادت نمود[3] ـ و جشنی عظیم ترتیب داد ـ و هر یک از امرا و اعیانِ سلطنت بخلعتهای فاخره و اسپانِ باد رفتار سرافراز گشتند ـ گویند که دران بزم عالی دوازده هزار کس از امرا از[4] بالا پوشها[5] به تکمه مرصّع کاری زر دوز بانعام ممتاز شدند ـ از اتفاقات غریبه آنکه دران ایام محمد زمان بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا (بایقرا) که سابق از بلخ پناه بحضرت فردوس مکانی آورده بود داعیهٔ مخالفت نمود ـ گرفتار[6] گشت ـ او را مشغلهٔ بیانه داده بودند حکم میل فرمودند ـ مردم یادگار بیگ چشم او را از آسیبِ میل محافظت نمود ـ در اندک زمانی از حبس فرار نموده پناه بسلطان بهادر گجراتی برد ؛

---

(۱) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۰ « بین بایزید و امرای افغان » و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۴ « در سنه (۹۳۹) نهصد و سی و نه بین و بایزید » ۵

(۲) در نسخهٔ الف « افغانان استیلای علم » ۵

(۳) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۴ « سلطان جنید برلاس را جونپور و آن حدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند » ۵

(۴) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۴ « دوازده هزار کس از امرا بانعام خلعت ممتاز شدند ـ ازان جمله دو هزار کس بالا پوشها به تکمهٔ مرصّع زردوزی شرف اختصاص یافتند » ۵

(۵) در نسخهٔ الف « از امرا بالا پوشها، تکمه زردوز بام خلعت » در نسخهٔ ج « دوازده هزار بالا پوشها » ۵

(٦) در نسخهٔ الف و ب « گرفتار شد و او را به بیانه فرستاد و حکم » ۵

هم دران ایام محمد سلطان میرزا[۱] با دو پسر خود الغ میرزا و شاه میرزا بقنوج رفته بنیادِ مخالفت نمود - حضرت همایون شاه مکاتباتِ محبت اسلوب بجانب سلطان بهادر گجراتی ارسال داشته طلب محمد زمان نمود - سلطان مذکور از تکبّر و تجبّر جواب ناملایم داد و سرکشی نمود - غیرت و حمیّت بادشاهانه در حرکت آمد - عزم گجرات و گوشمال سلطان بهادر در ضمیر الهام پذیر مصمّم ساخت ٭

درین اثنا رایات نصرت آیات بطرف گوالیر نهضت فرمود - دو ماه آنجا در سیر و شکار گذرانیده معاودت فرمود - اتفاقاً درین محل سلطان بهادر با لشکرهای گجرات و مالوه - قلعهٔ چتور محاصره نمود - و با رانا سانکا محاربه داشت - و تاتار خان لودی را که از امرای کبار ایشان بود از روی کمال دلیری به تسخیر قلعهٔ بیانه و نواحی آن فرستاد - و او قلعهٔ بیانه را بتصرف در آورده[۲] تا آگره دست اندازی نمود - آنحضرت - میرزا هندال را بدفع او نامزد کرد - اکثر لشکر او از خبر یافتن میرزا هندال متفرق و پریشان شدند - او با سه صد کس در برابر آمد - و بر فوج خاص میرزا تاخت و حرب ضعب نمود - با تمام همراهیان کشته گشت - بیانه و مضافات آن بتصرف درآمد - سلطان بهادر از شنیدن این خبر حیران و سراسیمه شد ٭

---

(۱) در نسخه الف و ب « دران ایام سلطان محمد میرزا و پسر خورد الغ میرزا فرار نموده بقنوج » ٭

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۳۱ « تا آگره دست انداز کرد » ٭

درین وقت پادشاه گوشمالِ سلطان بهادر بخاطر آورد و از آگره [1] متوجه گشت ـ درین حال سلطان بهادر مرتبهٔ دوم از گجرات آمده به محاصرهٔ چتور اشتغال داشت ـ همدرین سال [2] میرزا کامران از لاهور بقندهار رفته فتح نمود ـ تفصیل این اجمال آنکه چون شاه طهماسپ حکومت هرات را از [3] اغر نواز شاملو تغیر داده نامزد صوفیان خلیفه ساخته بود ـ اغر نواز ـ سام میرزا برادر شاه را اغوا کرده برسر قندهار برد تا به بهانهٔ فتحِ قندهار گریزگاهی جهت خود بهم رساند ـ خواجه کلان بیگ که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود محصور گشت ـ و سام میرزا و اغر نواز هشت ماه قلعهٔ قندهار را محاصره نمودند ـ امّا خواجه کلان بیگ چون بغایت شجاع و کار دان بود قزلباشان را کاری پیش نرفت ـ کامران میرزا بکومکِ خواجه کلان بیگ از لاهور روان شد ـ در نواحیٔ قندهار با سام میرزا مصاف داد ـ بتدبیر خواجه و کاردانیٔ او ظفر یافته اغر نواز در معرکه گرفتار گردید ـ و سام میرزا شکست یافته پریشان حال پیش شاه رفت ـ چون سلطان بهادر از توجه رایات جهانکشای آگاه شد قرعهٔ مشورت درمیان انداخته ـ اکثر لشکریانش گفتند که ترک محاصره باید نمود ـ صدر خان که بزرگ‌ترین امرای او بود گفت

---

(۱) تاریخ این توجه همایونی را اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۳۶ جمادی الاول نه صد و چهل و یک ذکر کرده ؛

(۲) در نسخهٔ الف «میرزا کامران لاهور و قندهار فتح نموده» ؛

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۱ «اغروار خان تغیر داده» ؛

که ما کفّار را محاصره نموده‌ایم درین زمان پادشاه مسلمانان بر سر ما آید ـ حمایتِ کفّار کرده باشد ـ این معنی تا قیامِ قیامت درمیان مسلمانان گفته خواهد شد ـ بهتر آنست که استقامت نمائیم ـ چه گمان ما آنست که آن حضرت درین وقت بر سر ما نیاید ـ چون آنحضرت در سارنگپور از بلادِ مالوه رسیدند این سخن بعرض رسانیدند ـ سبب توقف شد تا سلطان بهادر قلعهٔ [1] چتور را بکشاد ـ و غنایم بسیار یافت ـ بشکرانهٔ این فتح طوی عظم ترتیب داد ـ آنچه یافته بود بلشکریان انعام داده متوجه جنگ حضرت شد ـ آن حضرت نیز بشنیدن این خبرِ فتح بجانب او کوچ کرده ـ در نواحی مندسور که از توابع مالوه است هر دو لشکر بیکدگر رسیدند ـ هنوز خیمه نزده بودند که سید علیخان و خراسانخان که هراول سلطان بهادر بودند از صدمهٔ افواج قاهره شکست خورده بسلطان بهادر پیوستند ـ لشکر گجرات بیدل شده فرود آمد ـ سلطان بهادر با امرای خود در باب جنگ مشورت کرد ـ صدر خان گفت که [2] فردا صف جنگ باید کرد ـ چه سپاه ما از فتح چتور قوی دل شده اند ـ و هنوز لشکر مغل گیراگیر نرسیده ـ رومی خان که صاحب اختیار توپخانهٔ سلطان بهادر بود گفت که در جنگِ صف توپ بکار نمی‌آید ـ و توپخانه بسیار بهم رسیده که بغیر از قیصر روم

---

(۱) از مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۲۵ معلوم می‌شود که قلعهٔ چتور در نهصد و چهل و یک مفتوح شد ۵

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۲۳ « فردا جنگ صف باید کرد » ۵

چنین توپخانه کسی ندارد ـ صلاح در آنست که بر گردِ لشکر خود خندقی زده هر روز جنگ انداخته شود ـ لشکر مغل چون برابر آید از ضرب توپ اکثر هلاک خواهند شد ـ سلطان بهادر را رای او پسندیده آمد ـ گرد اُردوی خود خندق کافتند ـ مدت دو ماه هردو لشکر در مقابل بودند ـ اکثر ایام جوانانِ کار طلب بیرون آمده تلاش می نمودند ـ مغلان در برابر توپ کمتر می رفتند ٭

درین اثنا آن حضرت افواج قاهره تعین فرمود ـ اطرافِ لشکرِ سلطان بهادر را محاصره نموده منع آمدن غله و کاه و هیمه نمودند ـ چون چند روز بدین منوال گذشت ـ در اردوی سلطان بهادر قحط شد ـ و غله نایاب گشت ـ [۱] اسپ و شتر و مردم هلاک شدند ـ سلطان بهادر چون دانست که لشکر گجرات بیدل شده دیگر توقف موجب گرفتاریست با پنج کس از امرای مقرّب یکی قاسم خان و دویم قادر شاه که حاکم مالوه بود [۲] و سه کس دیگر از عقب سرا پرده برآمده [۳] بطرف مندو گریخت ـ و لشکریان چون از فرار سلطان خود آگهی یافتند هر کسی بطرفی فرار نمود ـ تاریخ این واقعه ذل بهادر (۹۴۲) یافته اند ـ القصه آن حضرت از فرار او آگاهی یافته بتعاقب ایشان سوار شد ـ بصدر خان که بجمعیت بسیار

---

(۱) در هردو نسخهٔ الف و ب « نایاب گشت و علفی که دران نزدیک بود تمام شد ـ بیشتر مردم ازان لشکر هلاک گشتند ـ لشکر گجرات بیدل شد ـ سلطان بهادر چو دانست » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « مالوه بود و دولت خان و الغ خان از عقب » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « جانب مالوه گریخت » و در نسخهٔ ج « ماندون » ٭

براه ماندو می‌رفت رسید - بگمان آنکه سلطان بهادر است قصد او نمود - دران وقت که آنحضرت را خبر شد جز سه چهار هزار سوار همراه نبود - باقی لشکریان بتاراج مشغول بودند - بسیاری از لشکریان گجرات بقتل رسیدند - آن حضرت تا پائین قلعه ماندو تعاقب نمود - سلطان بهادر در قلعهٔ ماندو حصاری شد - چند روز محاصره امتداد یافت - آخر سپاه ظفر پناه شبی بقلعه بر آمدند - سلطان بهادر در خواب بود که غوغا بلند شد - گجراتیان مضطرب شده رو[۱] براهِ گریز آوردند - سلطان بهادر با چار سوار دران شب براه گجرات رفت - و صدر خان[۲] و سلطان عالم در قلعه سونگ که نواحیِ قلعهٔ ماندو بوده پناه آوردند - بعد از یک روز بیرون آمدند - [۳] صدر خان که زخمی بوده ملازم آن حضرت گشت - سلطان عالم را پی بریدند ٭

بعد آن‌حضرت از قلعهٔ ماندو پایان آمده متوجه گجرات گشت - و سلطان بهادر خزانه و جواهر که در قلعهٔ چانپانیر داشت با خود گرفته به احمدآباد روانه گشت - آن حضرت بقلعهٔ چاپانیر رسید - سلطان بهادر طاقت نیاورده از احمدآباد گریخته بطرف کنبهایچ[۴] رفت - و احمدآباد

---

(۱) در نسخهٔ الف «رو براه آوردند - سلطان بهادر با چهار هزار سوار براه گجرات رفت» ٭

(۲) در نسخه ج «صدر خان بقلعه» در طبقات اکبری صفحه ۳۴ «قلعهٔ سونکر» ٭

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۴ صدر خان را که زخم‌دار بود بند کردند و سلطان عالم را پی بریدند - بعد ازان صدر خان ملازم سرکار جنت آشیانی شد» در نسخهٔ الف «خان عالم را پی بریدند» ٭

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۳۴ «کنبایت» ٭

بتصرف در آمد - غارت و تاراج یافت - و غنایم بسیار بدست سپاه آمد - باز آن حضرت تعاقب سلطان بهادر نمود - چون (سلطان بهادر) بکنبهایج رسید اسپان مانده شدند - اسپان تازه تبدیل نمود - (و به بندردیب رفت) - آخر آن حضرت بهمان روز که بهادر رفته بود بکنبهایج رسیدند - روز دوم شخصی برسم دادخواهان بر سر راه آمده فریاد نمود که امشب مردم اطراف و نواحی برشما بشبخون خواهند افتاد - آن حضرت فرمودند که ترا مهربانی باین لشکر از چه پیدا شد - در جواب گفت که پسر من دستگیر است خواستم که حقی برشما ثابت کنم و پسر خود را خلاص سازم - آن شب تمام لشکر در کمال احتیاط گذرانید - قریب صبح شش هزار سوار و پیاده شبخون آورد - لشکریانی که آگاه بودند از خیمه‌ها بر آمده[1] در اردو جمع شدند - آنچه بیرون اردو بود بغارت رفت - چون صبح شد مغلان از اطراف و جوانب گجراتیان را درمیان گرفته و بسیاری از ایشان را بقتل آوردند - جام فیروز که سابق حاکم ٹهٹه بود و از لشکر ارغون شکست یافته بگجرات آمده دختر خود را بسلطان بهادر داده بود - بوقت شکستِ سلطان بهادر بدست لشکریان آن حضرت گرفتار شده بود - دران شب محافظانش بمظنهٔ آنکه فرار نماید بقتل رسانیدند ۰

روز دیگر اردوی شاهی بجانب قلعهٔ جانپانیر کوچ کرد - آن قلعه محصور شد - و اختیار خان که ضابط آن قلعه بود لوازم حصارداری

---

(۱) در نسخهٔ ج ، خیمه‌ها برآمده خبردار شدند در اردو بغارت افتادند ، در طبقات اکبری صفحه ۳۵ ، از خیمها بیرون آمده در بیرون اردو جمع شدند و آنچه اردو بود بغارت رفت ، ۰

بجا آورد - روزی آن حضرت به نواحی قلعه سیر می‌فرمودند - نظر بر جمعی افتاد که از جنگل بیرون آمده این لشکر را دیده باز بجنگل خزیدند - آن حضرت جمعی را فرستاد که چندی ازانها بسته آوردند - معلوم شد که بوسیلهٔ زمینداران (نواحی) غله و روغن در قلعه در می‌آوردند - درین محل کوه بغایت بلند - یک انداز و تیغه‌دار بود - آنحضرت بنفس نفیس بهمان راه که غله بالا می‌کشیدند تشریف بردند - و باحتیاط ملاحظهٔ آن محل نموده باز مراجعت نمودند - بخاطر اشرف اقدس رسید که ازین طرف قلعه - بواسطهٔ محکمی و استحکام کوه - اهل قلعه را جمعیت خاطر بوده پاسبانی کمتر می‌نمایند - میخ پولاد بسیار ساخته - دران روز جنگ از هر طرف انداختند - با سه صد کس بهمان راه میخها را چپ و راست محکم کرده بالا رفتن شروع کردند و می‌رفتند - چون خاطر مردم قلعه ازان طرف جمع بوده آگاهی نیافتند - و سه صد کس[۱] که آخر ایشان بیرم خان بوده بالا رفتند - آنحضرت بنفس نفیس خود بالا برآمد -

---

(۱) در نسخهٔ الف «و سه کس که آخر ایشان بیرمخان بوده بالا رفتند» در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۳۷ «بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - بفاصلهٔ یک گز چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفتند - و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند - سی و نه نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند - بیراخان بتوقف عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند - آنگاه خود متوجه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیراخان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند» و در طبقات اکبری صفحه ۳۶ «سی و نه کس که آخرین ایشان بیرم خان بود - چون به بالا رفتند آنحضرت نیز بنفس نفیس به بالا برآمدند» ء

« مثنوی »

شجاعت مهین زیورِ آدمی است ۰ نمایندهٔ جواهرِ آدمی است

بود فخرِ مـــردان ز سر باختن ۰ رسد پردلان را سر انداختن

تا طلوع آفتاب آن سه صد کس بدرون قلعه درآمدند ـ و همین موضع محل انبارهای روغن و غله بود ـ چون روشنی شد مردم لشکر یکباره متوجه قلعه شدند ـ آن حضرت از بالای قلعه تکبیر گویان متوجه دروازه شدند ـ دروازه را بروی لشکر کشادند ـ و قلعه بآن استحکام مفتوح شد ـ و اختیار خان بقلعهٔ ارک که بمولیان [1] مشهور است پناه برد ـ و اکثر اهل قلعه بقتل رسیدند ـ و بسیاری از [2] زنان جوان خود را از قلعه انداختند و هلاک شدند ـ و اختیار خان [3] بایان آمده آن حضرت را ملازمت نمود ـ چون از گجراتیان ـ بفضل ممتاز بوده تربیت یافته داخل ندیمان خاص شد ـ و خزاین پادشاهان گجرات که بسالهای دراز اندوخته بودند بتصرف درآمد ـ بلشکریان قسمت شد ـ امتعه و اقمشه از روم [4] و زنگ و خطا و اکناف عالم جمع شده بود

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۳۸ « اختیار خان از حالی که بود بالای برسر کوچهٔ (که انرا مولیه گویند) بر آمده متحصّن شد و یکی از فضلا تاریخ این فتح اول هفتهٔ ماه صفر یافته است » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۶ « اختیار خان بقلعهٔ ارک که بمولیا مشهور است پناه برد » .

(۲) در نسخه الف و ب « از ساکنان آن خود را » .

(۳) در هردو نسخهٔ الف و ب « اختیار خان بامان بیرون آمده » .

(۴) در هردو نسخهٔ الف و ب « روم و فرنگ و ختا » .

بدست لشکریان افتاد - بواسطهٔ آنکه زر و اسباب بی‌نهایت بدست سپاهیان افتاده‌بود دران سال هیچ کس متوجه تحصیلِ ولایت گجرات نشد - رعایای گجرات کس به نزد سلطان بهادر فرستاده پیغام داد که چون اکثر پرگنات گجرات گماشتهٔ مغل ندارد - اگر فوجی تعین شود مال واجبیِ خود را واصل سازیم - سلطان بهادر غلام خود را که عماد الملک نام داشت و شجاع‌ترین امرا بود فرستاد - چون نزدیک احمد آباد رسید لشکر بسیار از سپاهی و زمیندار برو جمع آمده - چنانچه پنجاه هزار سوار قیاس می‌کردند - در ظاهر احمد آباد نزول کرد و در تحصیل زر شد ٭

چون این خبر بعد فتحِ چانپانیر بآنحضرت رسید زر بسیار از غنایم گجرات کرّت ثانی بر سپاهیان بریخت و چانپانیر را به تردی بیگ سپرده متوجه احمدآباد شد - میرزا عسکری را با میرزا یادگار ناصر و هندو بیگ هراول لشکر ساخته از خود یک منزل پیشتر روانه نمود - در نواحیِ محمود آباد [۱] که دوازده کروه از احمد آباد است عماد الملک با میرزا عسکری جنگ کرد و شکست یافت - و بسیاری از [۲] لشکر او بقتل رسید - این ضعیف از پدر خود که دران زمان وزیر میرزا عسکری بوده شنید که در نیمروز که هوا در غایت حرارت

---

(۱) در نسخهٔ الف « نواحی محمود اباد و جریر عماد الملک با میرزا عسکری » از اکبر نامه صفحه ۱۴۰ معلوم می شود که این جنگ میان قصبهٔ نرباد و محمود اباد واقع شد و شکست بر میرزا عسکری افتاد ٭

(۲) در نسخهٔ ج « بسیاری از طرفین بقتل » ٭

بوده گجراتیان از احمدآباد بسرعت رسیدند - میرزا را آراستن فوج میسر نشد - با معدودی چند در خاربندِ زقوم خود را محکم ساخته ایستاد - گجراتیان بمیرزا نپرداختند و متوجه بغارت شدند - غنایم بسیار گرفته پراگنده شدند - درین اثنا میرزا یادگار ناصر و هندو بیگ با فوجهای خود نمایان شدند - گجراتیان رو بفرار آوردند - و میرزا عسکری از خاربند بیرون آمد - علم و نقارهٔ خود را برپا ساخته تا احمدآباد تعاقب آنها کرده زیاده از[1] دو هزار آدمی دران معرکه بقتل رسیدند - القصه بعد از فتح آنحضرت احماباد را با توابع بجاگیر میرزا عسکری داد - و نهرواله و پتن بمیرزا یادگار ناصر - و بهروج بامیر هندو بیگ و چانپانیر به تردی بیگ[2] و برودہ بقاسم حسین بیگ مرحمت شد - و خان جهان شیرازی و دیگر امرا بکومک ایشان مقرر کردند - آنحضرت از آنجا بکامیابی و اقبال بطرف برهانپور تشریف برد و از آنجا بماندو رفت ؞

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب « ده هزار » در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۸ « زیاده بر دو هزار آدمی دران معرکه بقتل رسیده بود » ؞

(۲) در نسخهٔ الف « تردی بیگ و نوسم برودہ بقاسم دیگ » در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۴۱ « پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند و قاسم حسین سلطان را بروج و نوساری و بندرِ سورت عنایت فرمودند و دوست بیگ ایشک آقا کنبایت و برودہ یافت و محمود آباد بمیر توچک بهادر اختصاص گرفت » و در همایون نامه مصنفهٔ گلبدن بیگم صفحه ۳۹ ارقام یافته « احداباد را بمیرزا عسکری عنایت فرمودند - و بهروچ را بقاسم حسین ساطان دادند و پتن را به یادگار ناصر میرزا دادند » ٥

بعد از مدتی یکی از امرای سلطان بهادر در طرف نوساری که قریب سورت است جای محکم پیدا ساخته در مقام گرد آوردن لشکر شد ـ و نوساری را بتصرف در آورد ـ رومی خان از بندر سورت با خان جهان متفق گشته بر سر بهروج آمدند ـ قاسم حسین طاقت نیاورده بچانپانیر گریخت ـ و همچنین گجراتیان از اطراف و جوانب آغاز بغی و طغیان کردند ـ از هر طرف خلل برخاست ـ اتفاقاً شبی میرزا عسکری بر زبان آورد که پادشاه ظِلّ اللّهم ـ غضنفر که از کوکهای میرزا و برادر قاسم حسین بوده آهسته گفت که هستی امّا[1] خوش مستی ـ همنشینان او خنده کردند ـ میرزا خندهٔ ایشان معلوم نموده در غضب شده غضنفر را در زندان‌سرا فرستاد ـ او از حبس گریخته نزد سلطان بهادر رفت ـ و او را بآمدن احمد آباد ترغیب نموده گفت که من از کنکاش مغلان خبردارم که همه قرار بفرار داده بهانه می‌جویند ـ مرا مقید داشته بر سر مغل روید ـ اگر مغلان[2] بجنگ اقدام بنمایند مرا بسیاست رسانید ـ سلطان بهادر باتفاق زمینداران ولایتِ سورت متوجه احمد آباد گشت ۞

درین وقت امیر هندو بیگ میرزا عسکری را بران داشت که خطبه و سکه بنام خود کرده لوای سلطنت بر افرازد تا سپاهیان در

---

(۱) در نسخهٔ الف « امّا خود نیستی » ای در حالت خودی و هشیاری نیستی ۞ و در نسخهٔ ج « غضفر که از کوکهای مرزا و برادر قاسم حسین بوده است با همنشینان خنده می‌کرد میرزا حقیقت خنده معلوم نموده » ۞

(۲) در نسخهٔ ج « اگر مغلان همه تحت اقدام نیایند » ۞

ملازمت تو جان سپاری نمایند - میرزا عسکری قبول[1] ننمود - و همداستان نشد - آخر[2] الامر بعد رد و بدل قرار بر فرار افتاد - میرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر و امیر هندو بیگ و امرای دیگر از احمد آباد (برآمده) در عقب اساول[3] محاذی سرکیج لشکرگاه ساختند - سلطان بهادر در سرکیج فرد آمده بود - اتفاقاً از لشکر میرزا عسکری توپ انداختند - بارگاه سلطان بهادر را نگونسار کرد - سلطان بهادر مضطرب شده غضنفر را بحضور طلبیده در مقام سیاست ایستاده نمود - غضنفر عرض نمود که تا وقت صف آرائی مرا موقوف دارید - که بمن خبر رسیده که میرزا عسکری امشب فرار خواهد کرد - چون شب شد میرزا باتفاق امرا چادرهای زیادتی را گذاشته روانهٔ چانپانیر شد - در ده کروهی رفته فرود آمد - سلطان بهادر تعاقب نموده خود را نزدیک رساند - درین وقت میرزا عسکری[4] و امرا بجنگ او باز گشتند - آخر فرار نمودند - چون چانپانیر رسیدند تردی بیگ بایشان مخالفت نموده متحصّن شد - و آنحضرت را اعلام داد که میرزا عسکری قرار مخالفت دارد - عزیمت آن کرده که خود را بآگره رسانیده لوای سلطنت برافرازد - پیش از آنکه

---

(۱) در نسخهٔ ج « قبول کرده همداستان شد » ه

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۹ « آخر بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که مرزا عسکری » ه

(۳) اساول در سوادِ احمداباد است - الیث جلد پنجم صفحه ۱۹۸ نوٹ نمبر ۱ ه

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۳۹ « میرزا عسکری و امرا بجنگ سلطان بهادر سوار شده حرکة المذبوحی نموده مراجعت کردند » ه

میرزا عسکری از احمدآباد فرار نماید ـ واقعه طلبان همان قدر سخن که امیر هندو بیگ در باب پادشاهی مذکور گفته بود باوجود آنکه میرزا قبول نکرد (بحضرت جنت آشیانی نوشتند که میرزا عسکری ارادهٔ مخالفت دارد) آنحضرت بسرعت تمام از ماندو متوجه آگره شدند ـ در راه میرزا عسکری بملازمت رسید ـ و حقیقت حال بعرض رسانید ـ سلطان بهادر چانپانیر از تردی بیگ بصلح گرفت ٭

در اول آن سال شاه طهماسپ بانتقام سام میرزا بر سر قندهار آمد ـ خواجه کلان بیگ قلعه را خالی کرده بلاهور رفت ـ گویند خواجه کلان چینی [۱] خانهٔ خود را ترتیب داده در وقت فرار فرش‌های نفیس و ظرفهای لطیف آراسته رفت ـ شاه را بغایت پسندیده افتاد ـ و شاه قندهار را بامرای خود سپرده بعراق رفت ـ باز میرزا کامران از لاهور عزیمت قندهار نمود ـ قزلباشان طاقت مقاومت نیاورده در هنگام محاصره بامان بیرون آمدند ـ بار دیگر قندهار بتصرّف در آمد ٭

چون آنحضرت در آگره رسیدند یکسال [۲] بعیش و عشرت گذرانید ـ سابق سلطان بهادر در آوان شکست خود محمد زمان میرزا را بهندوستان فرستاده بود که در آنجا رفته خلل اندازد ـ محمد زمان وقتیکه میرزا کامران بقندهار رفته بود ـ آمده لاهور را محاصره کرد ـ چون خبر مراجعت آنحضرت شنید باز بگجرات آمد ـ چون شیر خان افغان ولایت

---

(۱) در نسخهٔ ج « خس خانه خود را » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « یک سال قرار گرفته سابق سلطان » ٭

بهار و جونپور و قلعهٔ چنار را متصرف شده بود - درین مدت که آنحضرت در ولایت گجرات رفته بودند فرصت یافته قوت و مکنت تمام گرفته بود - آنحضرت دفع فتنهٔ او را اهمِّ مهمات دانسته بتاریخ ۱۴ چهاردهم شهر صفر [1] سنه اثنین واربعین و تسعمائه [2] با لشکرهای قاهره متوجه شدند - چون چنار محل نزول رایات جهانکشای گردید رومیخان که از نزد سلطان بهادر بملازمت آنحضرت آمده بود و رعایت کلی یافته - متعهد فتح شد - آنحضرت او را مطلق العنان ساختند و فرمودند که هرچه خواهد بجهت سرانجام قلعه طلب نماید - رومیخان اطراف و جوانب قلعه را دیده معلوم کرد که آنچه از قلعهٔ چنار متصل خشکی است بغایت مستحکم است دست تدبیر او ازان طرف نمی رسد - بنابرآن از جانب دریا کشتی کلانی ترتیب داده بر بالای آن شروع در ساختن مقابل کوب نمود - [3]

(۱) در نسخهٔ ج «شهر صفر سنه ۹۴۳» و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۲ «چهاردهم شهر صفر سنه ثلاث و اربعین و تسعمائه» و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۴۰ «چهاردهم شهر صفر سنه اثنین و اربعین و تسعمائه» و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۲۱۵ «بتاریخ هفدهم ماه صفر سنه اربع و اربعین و تسعمائه متوجه جونپور شده» و در [illegible] «شیر خان افغان چون به بنگاله رفته بود پادشاه بپای قلعهٔ چنار رفته محاصره فرمود و آنحضرت محمد رومی خان را که از بهادر شاه گجراتی جدا گشته بخدمت آمده بود نوازش فرموده فتح حصارِ چنار بعهدهٔ او رجوع نمود»

(۲) در هر دو نسخهٔ تف و ب بیاض است و سنه مذکور نیست

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۴۱ «کشتی کلانی ترتیب داده بر بالای آن شروع در ساختن مقابل کوب نمود - و چون مقابل کوب مرتفع گشت و یک کشتی طاقت حمل آن نیاورد یک کشتی دیگر ازین طرف و یک کشتی ازان طرف آورده بکشتی اول بسته مقابل کوب را دیگر باره مرتفع ساخت - و بهمین طریق هرگاه کشتی طاقت حمل نیاوردی بکشتی دیگر امداد نمودی -

چون مقابل کوت مرتفع گشت و یکبار کشتی طاقت حمل نیاورد یک کشتی دیگر بکشتی اول بسته مقابل کوت دیگر باره مرتفع شد و یکبار مقابل کوت بقلعه متصل ساخته قلعه را مفتوح ساخت ـ سرداران و اهل قلعه چون کار از دست رفته دیدند در شبی براه آب در کشتی نشسته بدر رفتند ـ آنحضرت رومیخان را نوازش فرمود ـ توپچیانی که اندرون [1] قلعه بودند مقطوع الید ساختند ـ شیر خان افغان درین ایام با حاکم بنگاله جنگ داشت ـ حاکم بنگاله گریخته بدرگاه جهان پناه آمد ـ آنحضرت بکوچ متواتر

تا آنکه سرکوب قلعه طیار شده ـ بیکبار مقابل کوب را بقلعه متصل ساخت ـ و قلعه مفتوح گشت » در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۵۱ نوشته « بر کشتیها ترتیب ساباط نمود و از قطعهای پخته بر روی تخته آن چنان سطحه مرتّب ساخت که خردمندان انگشت حیرت بدندان گرفتند ـ و آنچنان نقبها بدیوار فروبرد که بآتش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد ـ و قلعه بتصرّف اولیای دولت درآمد و امان یافتها اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته باو بخشیده بودند امّا موید بیگ دولدی بتسویل دستهای ایشان را فرمود که بریدند ـ و آنچنان نمود که حکم بادشاهی است و این چنین تحکّمی از دست او بوجود آمد ـ حضرت جهانبانی ملامت فرمودند انتهی ملخصا پس ازین عبارت معلوم میشود که قطع دست توپچیان از حکم حضرت جهانبانی نبود و جوهر نیز ارقام نموده که چون پادشاه ازین واقعه خبردار گشت خیلی خشمناک گردید و رومیخان را ملامت نمود ـ ببینید ایضًا همایون بادشاه مصنفهٔ پروفیسر اس ـ کے ـ بینرجی صفحه ۲۰۳ ـ در مخزن افغانی صفحه ۹۶ نوشته « رومی خان که میر آتش بازی و توپخانهٔ بادشاهی بود در دریا سرکوبها ساخت و اهل قلعه را زبون کرد ـ مردم درون بنابر ضرورت صلح نمودند و قلعه را حوالهٔ گماشتهای بادشاهی کردند » ٥

کوت بر وزن حوت بزبان هندی قلعه را گویند ـ برهان قاطع صفحه ۶۱۴ ٥

سرکوب ـ عمارتی بلند که مشرف بر عمارتی دیگر باشد و لهذا پشته را که مقابل قلعه سازند برای گرفتن قلعه آن را نیز سرکوب گویند و دمدمه نیز همان است ـ فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۳۰۸ ٥

(۱) در نسخهٔ الف و ج « توپخانه که اندرون قلعه بود داخل کرده مقطوع ساخته » ٥

متوجه بنگاله شدند ـ شیر خان پسر خود[1] جلال خان و خواص خان را بمحافظت کرهی[2] که بر سر راه بنگاله واقع است گذاشته ـ آن کرهی جائی است بغایت محکم که یکطرف او کوه مرتفع و جنگل عظیم ـ و جانب دیگر دریای گنگ متصل است ـ آنحضرت جهانگیر قلی بیگ را نامزد کرد ـ میرزا هندال تا مُنگیر در رکاب ظفر انتساب بود ـ بعد ازان بدفع محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا که از[3] آگره گریخته در ولایت خلل می‌کردند بجانب آگره مرخّص گشت ـ و محمد زمان چون در گجرات کاری نساخت ایلچیان نزد آن حضرت فرستاده التماس امان نمود ـ امان یافته متوجه درگاه گردید ـ جهانگیر قلی بیگ در کرهی رسید ـ جلال خان ولد شیر خان و خواص خان ایلغار کرده در اثنای فرود آمدن (لشکر رسیده) جهانگیر قلی بیگ را شکست دادند ـ و او زخم خورده لشکر بای داده بملازمت آنحضرت رسید ـ بادشاه ازآنجا کوچ کرده در دروازه کروهی کرهی رسیدند ـ جلال خان و خواص خان تاب مقاومت آنحضرت نیاورده فرار نمودند ـ

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۱ « شیر خان پسران خود جلال خان و خواص خان را بمحافظت گرهی » الخ ارقام یافته اما در مخزن افغانی صفحه ۹۳ « شیر خان پسر خود جلال خان و خواص خان پسر ملک سکهیا را که سپه سالار او بود با لشکر بسیار به تسخیر بنگاله فرستاد » و در بداؤنی جلد اول صفحه ۳۴۹ « خواص خان مشهور غلام شیر خان » ثبت شده پس خواص خان پسر شیر خان نبود چنانکه در طبقات نوشته ؛

(۲) در نسخهٔ ج « کدهی » نوشته و در بداؤنی صفحه ۳۴۸ « گذهی » برای مزید تحقیق ببینید الیٹ جلد چهارم صفحه ۳٦۷ نوت دوم ؛

(۳) در نسخهٔ ج « که ازان حضرت گریخته » ؛

آنحضرت از کرهی گذشته به بنگاله در آمدند - شیر خان تاب مقاومت نیاورده از راه چهارکهند بجانب رهتاس رفت - آنحضرت سه ماه در بنگاله توقف نمود و شهر گور را جنت آباد نام نهاد *.

میرزا هندال در سنه (۹۴۳) ثلث و اربعین و تسعمائه در آگره فرصت یافته باغوای واقعه طلبان بنیاد مخالفت نهاد - شیخ بهلول[1] را که از مشایخ عهد بود و بدعوت اسما امتیاز داشت - و آنحضرت باو بسیار حسن اعتقاد داشتند - بسخن اربابِ غرض که می‌خواستند که میرزا را از آنحضرت بگردانند - ببهانهٔ آنکه با شیر خان اتفاق دارد بقتل رسانید و خطبه و سکه بنام خود کرد - چون این خبر بآنحضرت در بنگاله رسید بنگاله بجهانگیر قلی بیگ داد و پنجهزار سوار انتخابی بکومک او گذاشته متوجه آگره شدند - و محمد زمان میرزا دران وقت از

---

(۱) از اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۵۴ چنین مستفاد می‌شود که شیخ بهلول را جنت آشیانی نزد هندال میرزا فرستادند تا از خیالاتِ فاسده باز آید اما از اغوای مفسدان شیخ بهلول را علانیه بقتل رسانید - و در همایون نامه مصنفهٔ گلبدن بیگم صفحه ۴۰ ارقام یافته « مشیخت پناهی بندگی شیخ بهلول درین وقت جیبه و بگیم و اسباب سپاهگری در تخته پنهان کرده و در ارابها بار کرده بشیر خان و میرزایان می‌فرستد - میرزا هندال باور نمی‌کردند - آخر بجهت تفحص این امر میرزا نور الدین محمد را فرستادند - جیبه و بگیم‌ها را یافتند - بندگی شیخ بهلول را بقتل رسانیدند » و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۰ ارقام یافته « در سنه خمس و اربعین و تسعمائه میرزا هندال - شیخ بهلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری را که از اکابرِ اهلِ دعوت اسمای تسخیر بود و پادشاه نسبت باو اعتقاد و اخلاص تمام داشتند باغوای مفتنانِ واقعه طلب بکُشت و سال تاریخ آن واقعه فقد مات شهیدا (۹۴۵) یافته‌اند - و میرزا هندال درین سال در آگره خطبه بنام خود خواند » ببینید ایضا کتاب پروفیسر بینرجی موسوم به همایون شاه صفحه ۲۱٦ نوت ۲ *

گجرات با خجالت تمام بملازمت رسید ـ آن حضرت از گناه او
در گذشته سخنی بر روی او نیاوردند ـ چون دو سه ماه در بنگاله توقف
واقع شد در آنجا از هوای بنگاله اکثر اسپانِ سپاه تلف شدند ـ
با بی سامانی بچوسا رسیدند ـ امرائی که در جونپور و چنار بودند
بملازمت آمدند ـ شیر خان از پریشانی لشکر آگاهی یافته نزدیک آمد
و اقامت نمود ـ مدت مقابله بسه ماه کشید ـ میرزا هندال[1] معاودت
بادشاه شنید و قوت و غلبهٔ شیر خان دریافته عزیمت آگره نمود ـ چون
بدهلی آمد ـ میر فخرعلی ـ میرزا یادگار ناصر را در قلعه در آورده
حصاری شد ـ هرچند میرزا هندال سعی نموده فتح دهلی نتوانست کرد ـ
درین اثناء میرزا کامران از لاهور بنواحیٔ دهلی آمد ـ میرزا هندال
ناچار با وی ملاقات نمود ـ میر فخرعلی از قلعه بر آمده میرزا
کامران را دید و گفت که میرزا یادگار ناصر حصار دهلی را از دست
نخواهد داد ـ بهتر آنست که شما متوجه آگره شوید ـ اگر آن ولایت
بدست شما آید دهلی نیز بشما تعلق دارد ـ لاجرم میرزا کامران متوجه
آگره شد ـ دران نواحی میرزا هندال از میرزا کامران جدا شد ـ
و بجانب الور رفت ٥

چون خبر مخالفت میرزا هندال و آمدن میرزا کامران بدهلی

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « سه ماه کشید ـ میرزا کامران بعد مراجعت سفر
قندهار بلاهور از مخالفت میرزا هندال و معاودتِ بادشاه بی سامان و قوت و غلبهٔ شیر خان اطلاع
یافته عزیمت آگره نمود » ٥

و آگره بآنحضرت رسید باعث تفرقهٔ خاطر گردید - دران اثنا شیر خان. شیخ خلیل[1] نام درویشی را که مرشد خود میگفت بخدمت بادشاه فرستاد - و پیغام داد و صلح درمیان آورد که (مِنْ) بعد بدون بنگاله تمام ولایت را باز گذارد - بسوگند کلام الله صلح قرار داد - و سکه و خطبه آنحضرت نیز قبول کرده - خاطر از دغدغه جمع نمود و سپاه آنحضرت را که تمام شب بیدار می بودند جمعیت خاطر گشت - چنانچه[2] شب روز دوم شیر خان بد عهدی نموده نیم شب بر لشکر بادشاهی تاخت و افواج پادشاهی را فرصت سلاح بستن نداد - تفرقه در سپاه آنحضرت افتاد و لشکر تمام بی جنگ روی گردان گشت - افغانان خود را پیشتر به پل رسانیده پل را شکستند[3] و تیر اندازان بر پل نشاندند - و هرکه بر کنار دریا می رفت به تیر و نیزه غرق می کردند - محمد زمان میرزا در آب غرق شد - آنحضرت اسپ را در آب

---

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۹۸ الف «شیخ خلیل نبیرهٔ حضرت شیخ فرید شکرگنج را که مرید او بود بملازمت جنت آشیانی فرستاد و تا چند روز سخن صلح درمیان بود آخر الامر قرار داده بدست شیخ خلیل بعهد و سوگند موکّد مقرر نمود که از سرحد کرهی تا ولایت بهار بتصرف اولیای دولت می گذارم - ولایت بنگاله را بمن گذراند - خطبه و سکه دران دیار بنام پادشاهی می خوانم» ه

(۲) در نسخهٔ ج «شب دوم نیم شب بد عهدی نموده بر لشکر» ه

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۲۰۴ «پل را شکسته بودند - و بکشتیها درآمده بر روی دریا بر شده از اهل لشکر هرکرا در آب می یافتند به نیزه زده غریق بحر فنا می کردند» ه

و در نسخهٔ ج «پل را شکستند و مردم خود را بر پل نشاندند تا که مردم بادشاهی را بر کنار دریا یافتند به نیزه و تیر در آب غرق می ساختند» ه

انداخت - [1]بیم غرق بود که سقائی در رسید و بمدد مشک ایشان را از آب برآورد - فرمود که چه نام داری - او عرض نمود که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - ازان[2] پس متوجه آگره شدند .

میرزا کامران قبل ازین بآگره رسیده بود - و میرزا هندال در الور بخجالت روزگار می‌گذرانید - چون آن حضرت با چند سوار که همراه بودند ایلغار کرده بآگره رسیدند میرزا کامران اصلا خبر نداشت - یکباره بسراپردهٔ او در آمدند - میرزا کامران شرف پای‌بوس دریافت - هر دو برادر آب چشم ریختند - میرزا هندال چون گناه او بخشیدند آمده ملازمت نمود - محمد سلطان نیز که مخالفت ورزیده بود بملازمت آمد - مشورت کردند - میرزا کامران[3] را درین وقت داعیهٔ لاهور پیدا آمد - توقعات بی اندازه نمود - آن حضرت جمیع ملتمسات او را غیر از معاودت قبول فرمود - خواجه کلان بیگ در مراجعت میرزا کامران ساعی بود - این گفتگو بدو ماه[4] کشید - درین

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، نزدیک غرق ، بود ، ببرحی در کتاب خود همایون بادشاه صفحه ۲۲۱ نوشته که بر پشت پیل همایون بادشاه سوار بود اما این درست نیست بر اسپ سوار بود ببینید بداونی صفحه ۳۵۱ و طبقات اکبری صفحه ۲۰۴

(۲) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۲ نوشته که ، این واقعه در سنه ست و اربعین و تسعمائه روی داده ،

(۳) منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۳ ، و ظاهر سخن میرزا کامران این بود که چون لشکر پنجاب تازه زور است پادشاه مرا رخصت فرمایند تا بدفع و رفع شیر خان کوشیده انتقام از وی کشم و خود بفراغت در پای تخت بآسایش و عیش مشغول باشند - چون پادشاه این معنی را قبول نفرمودند - میرزا را داعیهٔ رفتن پنجاب پدید آمد و توقعات بی اندازه می نمود که رنگ تکلیف ما لایطاق داشت و باوجود آن پادشاه جمیع ملتمسات او را اجابت فرمودند غیر از مراجعت ، ،

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب و طبقات اکبری صفحه ۲۰۴ و بداونی صفحه ۳۵۳ و فرشته صفحه ۲۰۷ ، شش ماه ، ،

اثنا میرزا کامران بیمار گشت - سخنِ اربابِ غرض بخاطر آورد که بیماری از زهر است که بفرمان آن حضرت باو داده اند - همچنان متوجه لاهور گشت - و خواجه کلان را پیشتر فرستاد - قرار داده بود که اکثر لشکر خود را بطریق کومک در آگره گذارد - بخلاف قرار داد همه را همراه برد - دو هزار کس بسرداریِ اسکندر در آگره گذاشت - میرزا حیدر دغلات کشمیری که بمیرزا کامران همراه بود نزد آن حضرت توقف نموده رعایت کلی یافت - میرزا کامران بسیاری از مردم بادشاهی را همراه برد *

بواسطهٔ این نفاق که درمیان برادران بهم رسید شیر خان دلیر گشته [1] بکنار گنگ آمد - و لشکر بکالپی آورد - قاسم حسین سلطان ازبک باتفاق میرزا یادگار ناصر و اسکندر سلطان بافغان جنگ کرده یک پسر شیر خان را که سردار آن لشکر بوده با جمعی کثیر بقتل رسانید - و سر اورا بآگره فرستادند - آن حضرت بجنگ شیر خان بکنار گنگ متوجه شدند - در برابر قنوج از آب گذشت - و مدت یک ماه در برابر غنیم نشست - درین وقت عدد لشکر پادشاهی یک [2]

---

(۱) در نسخهٔ ج « دلیر گشته نزدیک آمد و لشکر بکالپی آورده » *

(۲) در منتخب التواریخ بداؤنی جلد اول صفه ۳۵۴ « پادشاه با جمعیت فراوان که بیک لک سوار می کشید بدفع شیر خان متوجه شد و از آب قنوج گذشته تا مدت یکماه در برابر غنیم نشستند - و لشکر شیر خان بجموع از پنج هزار سوار زیاده نبود » - اما در یک نسخه خطي بداؤنی بجای پنج - پنجاه هزار سوار نوشته و این صحیح است و نیز در فرشته صفحه ۲۰۸ « جنت آشیانی ساز سفر فرموده با یک لک سوار روان شد - در نواحيِ قنوج از آب گنگ گذشت قریب یکماه مقابل لشکر شیر خان افغان که پنجاه هزار سوار بود نشست » *

لک سوار و عدد لشکر افغان پنجاه هزار سوار بود ـ درین محل سلطان میرزا و فرزندان او دیگر باره بیوفائی کردند ـ و از لشکر آنحضرت فرار نمودند ـ و جمعی که میرزا کامران گذاشته بود گریخته بلاهور رفتند ـ این رسم[١] معهود شد ـ بسیاری از لشکریان[٢] متفرق گشته باطراف هندوستان بدر رفتند ـ درین اثنا برسات رسید و باران نازل گشته جائی که نزول سپاه بود پر آب شد ـ قرار بران افتاد که ازآنجا کوچ کرده بر جائی بلند فرود آیند ـ وقتیکه مردم بخیمه فرود آوردن و بار بستن مشغول بودند شیر خان چون بلای ناگهانی درافتاد ـ این معرکه در دهم محرم بوده[٣] اکثر سپاه بی جنگ فرار نمودند ـ قلیلی از جوانان مردانه بکارزار در آمدند ـ امّا چون کار از دست رفته بود[٤] برگشته فرار نمودند ـ آن حضرت در دریای گنگ از اسپ جدا شدند ـ بسعی شمس الدین محمد کوکه که در آخر اتکهٔ خلیفهٔ الٰهی شده بخطاب خان اعظم سرفراز شد از آب بیرون آمده متوجه آگره شدند ـ چون مخالفان نزدیک رسیده بودند آنجا نیز توقف ننمودند ـ بلاهور روان شدند ـ در غرّهٔ ربیع الاول سنه مذکور جمیع سلاطین و امرای چغته

---

(١) در نسخهٔ الف « این رسم بی معهود شد » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ٣٥ « این رسم معهود گشته » ٥

(٢) در نسخهٔ ج « بسیاری از لشکریان فرار نمودند درین اثنا » ٥

(٣) سنه سبع و اربعین و تسعمائه بود ـ بداؤنی جلد اول صفحه ٣٥٤ و فرشته صفحه ٢٠٨ ٥

(٤) در هر دو نسخهٔ الف و ب « از دست رفته دیدند هزیمت بر لشکر افتاد » ٥

در لاهور جمع آمدند - سلطان میرزا و فرزندان او که در لاهور بودند گریخته بجانب ملتان رفتند - میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر صلاح رفتن جانب[1] بکرونه دیدند - و میرزا کامران درین فکر بود که زود این جمع متفرق شود تا او بکابل برگردد ٭

چون آن حضرت را یقین شد که نفاق برادران و امرا کار برباد داد ملول خاطر شدند - بعد مشورت بسیار میرزا حیدر را با جمعی که قبول[2] خدمت کشمیر کرده بودند بآن طرف فرستاده مقرر ساختند که خواجه کلان بیگ متعاقب میرزا حیدر روان شود - چون میرزا حیدر بنوشهره رسید و خواجه کلان بیگ بسیالکوث رفت - خبر بآنحضرت رسید که شیر خان از آب سلطان[3] پور گذشت - بنابرآن در غرهٔ رجب سال مذکور آنحضرت از آب راوی عبور نمود - میرزا کامران بعد از نقض عهد و سوگندهای غلاظ که از اتفاق بدانچه قرار یابد عدول ننماید - بنابر مصلحتی تا نواحی بهیره[4] همراهی کرد - و خواجه کلان بیگ این خبر شنیده (از سیالکوث) بایلغار باردو آمد - میرزا حیدر با کشمیریان اتفاق داشت - آمده میرزا حیدر را بردند - بقوت ایشان بی جنگ و نزاع کشمیر در تصرف

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۴۶ « بجانب بهکر و تهته دیدند » و در بداؤنی صفحه ۳۵۵ « بهکر و ته دیدند » در نسخهٔ ج « بجانب ملتان یکرویه دیدند » ٭

(۲) در نسخهٔ الف « قبول خدمت آورده بودند » ٭

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۴۶ « شیر خان از آب سلطان پور عبور نموده بسی کروهی لاهور رسید - و در غرهٔ رجب سال مذکور حضرت جنت آشیانی از آب لاهور گذشتند » ٭

(۴) در نسخهٔ الف « تا نواحی بهره » ٭

در آورد - میرزا کامران در نواحی بهیره با میرزا عسکری که از آن حضرت جدا شده بود باتفاق خواجه کلان بیگ بجانب کابل رفت - آن حضرت بسبب نفاق برادران و بیوفائی امرا از سلطنت هند مایوس شده بجانب سنده متوجه گشت - میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر در ملازمت بودند - در کنار دریای سنده در اردو غلط افتاد - و کشتی بجهت عبور بهم نرسید - بخشولنگاه کشتی بسیار مملو از غله باردو رسانید - نوازش بسیار یافت - از آب سنده گذشته متوجه بهکر^(۱) شدند - و قصبهٔ لهری محل نزول مخیم اقبال گشت - میرزا هندال از آب سنده گذشته قصبه پاتر رفت که آنجا ما یحتاج لشکر بفراغت بهم می رسید - و از لهری تا پاتر پنجاه کروه راه است - و میر طاهر صدر بایلچی گری نزد شاه حسن^(۲) ارغون حاکم تهته رفت - و سمندر بیگ که از نزدیکان آن حضرت بوده خلعت بارغون مذکور برده اورا ترغیب ملازمت کرد - خلاصهٔ پیغام آنکه آمدن بولایت^(۳) بهکر و تهته از روی ضرورت است - غرض استخلاص گجرات است - اکنون بملازمت باید آمد که مشورت تسخیر گجرات شود - شاه حسن چار پنج ماه بلطایف الحیل گذرانیده جواب داد که ولایت بهکر بیحاصل است - اگر^(۴) اردو بولایت تهته نزدیکتر شود بهتر است - چه

---

(۱) در نسخهٔ ج « بهکهر » ۰

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۴۳ و دیگر جاها « شاه حسین ارغون » نوشته و هم در همایون نامه صفحه ۱۵ « شاه حسین » ارقام یافته ۰

(۳) در نسخهٔ ج « بولایت بکرونه » ۰

(۴) در نسخهٔ ج « اگر در ولایت نزدیکتر شود بهتر است چه گفت و شنود دوماه دو سه ماه گذرد بعد نزدیک شدن آنچه شود بعمل آرد » ۰

تا گفت و گوی سخنان دو سه ماه درمیان می‌گذرد - بعد از نزدیک شدن آنچه صلاح وقت باشد بعمل آرد - چون در بهکر غله نایاب بود آن حضرت کوچ کرده به پاتر که محل نزول میرزا محمد هندال بود تشریف بردند - درآنجا حضرت بیگم حمیده بانو را که مریم مکانی و والدۀ حضرت خلیفۀ الٰهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه شد در سلک عقد [۱] در آوردند - در اردوی میرزا هندال بعشرت گذرانیدند - و میرزا هندال را از رفتن قندهار مانع شدند - بار دیگر بقصبۀ لهری رفتند ٭

قراجه خان میرزا هندال را عرایض نوشت و طلب آمدن قندهار نمود - و میرزا کوچ کرده متوجه شد - آنحضرت اطلاع یافته از بی التفاتیٔ برادران متحیر شد - میرزا یادگار ناصر که ده [۲] کروه از بادشاه فرود آمده بود و آبی درمیان بود ارادۀ رفتن قندهار کرد - این معنی نیز بعرض رسید - آنحضرت میر ابو المعالی [۳] را بجهت اطمینانِ خاطر میرزا یادگار ناصر فرستاد - و میرزا یادگار ناصر را از رفتن قندهار مانع شد -

---

(۱) گلبدن بیگم بنت بابر بادشاه در همایون نامه صفحه ۵۳ می‌نویسند « غرض که بعد از چهل روز در ماه جمید الاول سنه ۹۴۸ نهصد و چهل و هشت در مقام پاتر روز دو شنبه نیم روز بود ...... که ساعت سعد را اختیار کرده میر ابوالبقا را طلبیده حکم فرمودند که نکاح بستند - مبلغ دو لک نکاحانه بمیر ابوالبقا دادند - و در نسخۀ ج « پاتر محل نزول میرزا عسکری » ارقام یافته امّا این درست نیست ٭

(۲) در نسخۀ ج « دو کروه از بادشاه فرود آمد آبی درمیان بود ازو رفتن قندهار » ٭

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۴۸ « میر ابو البقا » ٭

بوقت مراجعت از دریا جمعی از قلعهٔ بهکر بیرون آمده اهل کشتی را تیر باران کردند - تیری بر مقتل میر ابو المعالی آمد - بشهادت رسید - آنحضرت برفوتِ میر تاسف بسیار کرد - از هجرت سرور کائنات بحساب ابجد نهصد و چهل و هفت تاریخ شهادت او شد ه

القصه میرزا یادگار ناصر از آب گذاشته باردوی پادشاهی در آمد - بعد از مشورت مقرر شد که میرزا یادگار در بهکر باشد - آنحضرت به تسخیر تهته روان شوند که از حسن ارغون آثارِ دولت خواهی ظاهر نشد - چون روان شدند اکثر لشکریان جدا شدند - میرزا یادگار در بهکر ماند و قوت گرفت - چه دران سال بمزروعات آنجا نقصانی نرسیده بود - آنحضرت بکوچ متواتر بقلعهٔ سیوهان رسیدند - آن قلعه را محاصره نمودند - امّا قبل از رسیدنِ لشکرِ سلطانی جمعی از امرای شاه حسن بقلعه در آمده بدانچه مقدور بود در پاسبانیٔ قلعه سعی می‌نمودند - میرزا حسن چون از توجه ایشان و محاصرهٔ قلعه اطلاع یافت بکشتی در آمد و نزدیک اردو رسیده فرود آمد - راه آمد و شد غله باردو مسدود گشت - و کار بر لشکریان تنگ شد - چنانچه اکثر مردم بگوشت حیوانات اوقات میگذرانیدند - امّا فتح میسر نشد - کس نزد میرزا یادگار به بهکر فرستادند که فتح قلعه موقوف بآمدن شما است - چه اگر بجنگ شاه حسن و دفع او متوجه شویم مردم قلعه خلاص یافته ذخیره بقلعه در می‌آرند - بواسطهٔ بی نمکی و عسرت در پای قلعه توقف ممکن نیست - اگر ازان طرف شما بطرف شاه حسن روان شوید او طاقت مقاومت ندارد - میرزا یادگار ناصر جمعی از لشکریان خود

بمدد فرستاد ـ اما آمدن آنها فایده نکرد ـ دیگر باره کس بطلب میرزا رفت ـ شاه حسن نیز کس خود را نزد میرزا یادگار فرستاد و فریب داد ـ وعدهٔ اطاعت و دختر دادن و خطبه و سکه بنام میرزا خواندن کرد ـ میرزا از کمال شادی فریب خورد ـ و بآنحضرت در مقام مخالفت درآمد ـ چون شاه حسن از میرزا یادگار ناصر خاطر جمع کرد ـ پریشانی و بی سامانیٔ لشکر بادشاه دیده نزدیک تر آمد ـ کشتیهای بادشاهی بتصرّف درآورد ـ دیگر آنحضرت در پائین قلعه بودن ممکن ندید ناچار بطرف بهکر برگشت ـ از میرزا یادگار چند کشتی بجهت عبور طلب نمود ـ میرزا که بمردم تهته موافق بود پیغام داد که شما آمده کشتیهای خود ببرید ـ صباح عذر کرد و گفت که شب کشتیها را مردم تهته بردند ـ آنحضرت چند روز بواسطهٔ کشتی معطّل ماند ـ آخر بعضی زمینداران بهکر بملازمت آمدند ـ و کشتیها[۱] از آب بر آوردند ـ آنحضرت عبور فرمود ـ میرزا یادگار ناصر از عبور ایشان خبردار شد ـ از غایت حیرت و خجالت بی آنکه بملازمت آنحضرت مشرّف شود کسان میرزا شاه حسن را که غافل بودند تاخته بسیاری از ایشان بقتل رسانید ـ و جمعی را اسیر ساخته مراجعت نمود ـ شاه حسن بتهته رفت و میرزا یادگار شرمسار و خجل بملازمت آنحضرت آمد ـ

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ٥٠ «چند کشتی که در آب غرق کرده بودند بیرون آوردند» ٥

و سرهای مخالفان بنظر در آورد - بار دیگر آنحضرت گناه او بخشیده و گذشته بر روی [1] او نیاورد ٭

میرزا شاه حسن باز بمیرزا یادگار خطها روان کرد - و بجانب خود کشید - میرزا شاه حسن از میرزا یادگار دو زمیندار که کشتیها بآنحضرت داده بودند طلب نمود - آنها مطلع شده پناه باردوی خاص آوردند - میرزا کس فرستاد که باین دو کس از معاملات [2] درمیانست - پادشاه چند کس فرستاد که اینها را بحضور میرزا برده بعد تنقیح معامله باز بملازمت آرند - چون کسان پادشاهی آن دو زمیندار را بحضور میرزا یادگار بردند فی الفور ایشان را از مردم بادشاهی بزور گرفته نزد شاه حسن فرستاد - و دیگر باره بر سر مخالفت رفته بملازمت نیامد - مردم اردوی پادشاهی بغایت پریشان حال بودند یک یک دو دو نزد میرزا یادگار رفتن گرفتند - منعم خان و برادرش [3] فضایل بیگ نیز همین اندیشه داشتند - این معنی ظاهر شد - بحبس ایشان حکم فرمود - میرزا یادگار از غایت بی آزرمی اراده نمود که بآن حضرت جنگ نماید - باین اراده سوار

---

(۱) در نسخهٔ ج «آن حضرت گناه او بخشید - میرزا یادگار آن دو زمیندار که کشتی آورده بودند طلب نمود آنها ازان مطلع شده» و در نسخهٔ الف «روان کرد و اتفاق نموده بجانب خود» ٭

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۵۱ «باین دو کس معاملات مال ولایت بهکر که بجاگیر من عنایت شده درمیانست» و در هر دو نسخه الف و ب «معاملات باقی درمیانست» ٭

(۳) در نسخهٔ ج «برادرش فضایل بیگ نیز همی اندیشه کردند - این معنی ظاهر آن حضرت دانسته که توقف اینجا موجب جدا شدن و پیوستن بمیرزا یادگار وابستهای این جا ب است لاجرم بجانب مالدیو» ٭

شد - پادشاه نیز بقصد جنگ طیار گشت - هاشم بیگ نامی که نزد میرزا اعتبار تمام داشت او را ازین کار منع نمود - که بی ادبی ازحد نباید گذرانید - چون ظاهر شد که اگر اینجا توقف میشود مردم جدا شده نزد میرزا یادگار میروند و او بغایت بی آزرم است - آخر الامر قباحتی خواهد کرد - لاجرم بجانب مالدیو که یکی از زمینداران معتبرِ هندوستان بود و بقوت و حشمت او در هند دیگری نبوده روان شد - و اتکه خان را فرستاد - چه مکرّر مالدیو عرایض فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد و قبول امداد در تسخیر هندوستان نموده بود - آن حضرت براه[۱] جیسلمیر رو آورد - حاکم جیسلمیر خاک بیمروتی بر فرق خود بیخته جمعی را بر سر راه آنحضرت فرستاد - با جمعی قلیل که همراه داشتند جنگ کردند - آن جماعه منهزم گشته - امّا بسیار مردم ازین طرف زخمی شدند - پادشاه ایلغار نموده خود را بولایت مالدیو رسانید - و اتکه[۲] خان را بار دوم نزد مالدیو فرستاد - چند روز در همان منزل توقف فرمود ٭

میرزا هندال چون بقندهار نزدیک رسید قراجه خان باستقبال آمد و قندهار را بایشان تسلیم نمود - میرزا کامران برین معنی اطلاع یافته متوجه قندهار گشت - و چهار ماه قلعهٔ قندهار را محاصره نمود - و آخر میرزا هندال مضطرب شده بصلح بیرون آمد - قندهار[۳] را بمیرزا کامران

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۲۰۵ و نیز در همایون نامه صفحه ۵۵ « براه جیسل میر امّا در نسخهٔ الف و ج » براه جیلم ارقام یافته ٭

(۲) در نسخهٔ الف « ابکه خان » و در نسخهٔ ج « تکه خان » ٭

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۲۰۵ « قندهار را میرزا کامران بمیرزا عسکری داد » ٭

و میرزا عسکری داد - قراچه خان میرزا هندال را بغزنی آورد - بعد چند روز غزنی را نیز ازو تغیر داد - میرزا هندال دانست که میرزا کامران در مقامِ نفاق ست بضرورت ترک سلطنت کرده در کابل مُنزوِی گشت - و میرزا کامران در کابل و قندهار و غزنی مستقل شده خطبه و سکه بنام خود نمود ٭

آن حضرت در سرحد ولایت مالدیو انتظار معاودت اتکه خان داشت - و رای مالدیو چون از وصول آنحضرت آگاه شد که جمعی قلیل همراه اند اندیشمند شد - چه در خود طاقت مقاومت شیر خان نداشت - شیر خان ایلچی بمالدیو فرستاده وعده و وعید بسیار کرده بود - مالدیو از کمال بیمروتی بران شد که آن حضرت را اگر تواند بدست آورده بخصم سپارد - چه ولایت ناگور و توابع آن در تصرّف شیر خان درآمده بود ملاحظه نمود که شیر خان ازو آزرده شود - جمعی کثیر را بدین نیت بجانب آنحضرت فرستاد - و اتکه خان را بواسطه آن که آنحضرت را آگاه سازد رخصت نمی داد - و خان از طرح ما فی الضمیر او فهمیده بی رخصت او معاودت نمود - و یکی از رکابداران آن حضرت که بوقت شکست از هندوستان بجانب مالدیو رفته بود درین وقت عریضه بدرگاه فرستاد که مالدیو در مقام غدر است - هرچه زودتر از ولایت او بدر شوند بهتر است - بسعی اتکه خان و تاکید عریضهٔ رکابدار همان لحظه بجانب امرکوٹ کوچ واقع شد - دو کس از هندوان که بجاسوسی آمده بودند بدست افتادند - نزد آن حضرت آوردند - بجهت

انکشافِ حقیقتِ حال و از روی راستی معلوم نمودن حکم بقتل یکی فرمود ـ آن هر دو خود را خلاص ساخته از دو شخص که نزدیک ایستاده بودند کارد بدست آورده هفده جاندار را از مرد[1] و زن هلاک کردند و خود بقتل رسیدند ـ و اسپ خاصه سواریِ آن حضرت ازیشان بوده ـ جلوداران چون اسپ دیگر بجهت سواری نگاه نداشته بودند ـ از تردی بیگ اسپ طلبیدند ـ او خاک بیمروتی بر سر بیخته در مقام مضایقه شد ـ آن حضرت بر شتر سوار شدند ـ و ندیم کوکه خود پیاده بود و مادرش بر اسپ سوار بود ـ اسپ بنظر اشرف در آورد ـ و مادر خود را بر شتر سوار کرد ٭

چون آن راه تمام ریگ بود و آب نایاب ـ لشکریان آن حضرت محنت بسیار کشیدند ـ در هر لحظه (خبر) قرب وصولِ لشکر مالدیو می‌رسید ـ آن حضرت بجهت دفع ایشان تیمور سلطان و منعم خان و جمعی را حکم فرمود که به [2] تأنّی وآهستگی در عقب لشکر بیایند ـ اگر مخالفان برسند جنگ کنند ـ بحسب اتفاق چون شب درمیان آمد راه گم کردند ـ قریب صبح سپاهِ مخالفان بنظر در آمد ـ شیخ علی بیگ

---

(١) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ٥٣ « و هفده جاندار از مردان و اسپ بزخم ایشان هلاک شد و هر دو بقتل رسیدند و اسپ خاصه آن حضرت از جملهٔ آنها بود » ٭

(٢) در نسخهٔ ج « به ثباطی و آهستگی » و در نسخهٔ الف « به ثباتی و آهستگی » ٭

و درویش بیگ کوکه و جمعی دیگر که مجموع ایشان بیست و دو کس بودند و روشن بیگ ولد باقی بیگ جلایر ازان جمله بود بطرف مخالفان روان شدند - و از حسن اتفاق[۱] آن که وقتیکه بهندوان رسیدند بدرّهٔ تنگ در آمده بودند - شیخ علی بیگ به تیر اول سردارِ مخالفان را بر خاک انداخته - بهر تیر که از شصت این جماعه کشاد یافت یکی از معتبرانِ مخالف بر زمین خفت - آخر طاقت نیاوردند - لشکری عظیم از اندک جماعه گریزان شد - و بوقت گریز بسیاری از مخالفان بقتل رسیدند - و اسپ و شتر بسیار بدست لشکریان آن حضرت در آمد - چون خبرِ فتح یافتند مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانیدند ٭

بعد ازان [۲]بر سر چاهی رسیدند که اندک آب داشت و امرا که شب راه گم کرده بودند رسیدند - موجب زیاده خوشحالی شد - روز دیگر کوچ فرموده - سه روز آب یافته نشد - روز [۳] چهارم بر سر چاهی رسیدند - که چون دلو نزدیک می‌رسید دهل می‌زدند تا آن که گاو می‌راند ایستاده می‌شد - القصه مردم از [۴]غایت تشنگی بی طاقت

---

(۱) در نسخهٔ الف و ج «و از حسن اتفاق وقتی بهندوان رسیدند که روز تنگ بود شیخ علی بیگ» ٭

(۲) در نسخهٔ ج «بعد ازان بر سر چاهی که اندک آبی داشته محل نزول گشته - امرایانی که راه گم» ٭

(۳) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۴۱ بعد از سه روز بمنزلی رسیدند که بجهت عمق آب بر سر چاه دهُلی می نواختند تا آواز آن بجائی که گاو آبکش می بود می رسید ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب «از غایت تشنگی ناله و فریاد می‌کردند ازین نوع مردم» ٭

شده چهار پنج نفر خود را بر بالای دلو می‌انداختند و طناب شکسته باز دلو در قعرِ چاه می‌افتاد ـ [۱] ازین نوع مردم بسیار تلف شدند ـ آخر بمشقت بسیار بامرکوٹ رسیدند ۵

و رانا مانی [۲] حاکم امرکوٹ که بمروت اتصاف داشت باستقبال آمد ـ بدانچه قدرت او بود در طبقِ عرض نهاد ـ لشکریان چند روز از محنت خلاص یافتند ـ آنچه آنحضرت در خزانه داشت بر لشکر بریخت ـ چون بجمعی نرسید از تردی بیگ و دیگران مبلغی بمساعدت گرفته دادند ـ رانا و فرزندان او را بانعام زر و کمر و خنجر مرصّع سرافراز کردند ـ چون شاه حسن ارغون پدر رانا را بقتل آورده بود رانا از اطراف و جوانب خود لشکری جمع آورده در رکاب آن حضرت می‌بود ـ کوچ و بنه در امرکوٹ توقف نمود ـ و خواجه معظم برادر مریم مکانی بضبط آن جماعت تعین گشت ـ کوچ بکوچ بطرف بهکر روان شدند [۳] ـ چون در پرگنهٔ جون رسیدند یک ماه در آنجا توقف فرمودند ـ جمعی کثیر که در اطراف و جوانب جمع آمده بودند در ایام توقف متفرق گشتند ـ و شیخ علی که سردار و دلیر و صاحب جود بوده در یکجا از پرگنات

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۳ « باین نوع خلق کثیر از تشنگی تلف شدند » ۵

(۲) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۸۲ « حاکم قلعه که رانا پرشاد نام داشت » و نیز نوشته که این واقعه بدهم جمادی الاول سنه ۹۴۹ نهصد و چهل و نه وقوع یافت ۵

(۳) در نسخهٔ الف و ب « روان شد و خطها نوشت و آن حضرت چون در پرگنهٔ جون رسید » در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۵٦ « بهکر روان شد و خطها نوشته در محافظت شاهزادهٔ عالمیان مبالغه فرمودند تا آنکه حضرت جنت آشیانی به پرگنهٔ جون رسیدند » ۵

تهته بدست لشکریان شاه حسن ارغون بقتل رسید - و یک یک از لشکریان آنحضرت فرار نمودن آغاز کردند - چنانچه منعم خان نیز گریخت - آنحضرت دیگر در آنجا توقف صلاح ندیدند و عزیمت قندهار فرمودند . بیرم خان[۱] از جانب گجرات درین وقت بملازمت رسید - بادشاه کس نزد میرزا شاه حسن ارغون فرستاده طلب کشتی بجهت عبور از دریا نمود - شاه حسن این مرتبه سی کشتی و سه صد شتر فرستاد - آنحضرت از آب عبور فرموده متوجه قندهار گشتند ٥

درین اثنا شاه حسن بمیرزا عسکری و میرزا کامران پیغام[۲] داد که آن حضرت جانب قندهار روان شدند - میرزا کامران بمیرزا عسکری نوشت که سر راه گرفته پادشاه را دستگیر سازد - میرزا عسکری کفران نعمت نموده اقدام کرد - آنحضرت چون نزدیک قصبهٔ سال زمستان[۳] رسیدند از قندهار ایلغار کرده چولی اوزبک را بواسطهٔ

---

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۸۵ « در خلال این ایام هفتم محرم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرم خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدس رسانیده » ٥

(۲) در نسخهٔ الف و ب « کس فرستاد و اعلام داد که آنحضرت » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « آنحضرت چون فقیر سال زمستان رسید » و در اکبر نامه صفحه ۱۹۰ « چون موکب عالی بحدودِ شال (که از قندهار قریب سه فرسخ است) نزول فرمود » و در طبقات اکبری صفحه ۲۰۵ « نزدیک قصبهٔ سال زمستان رسیدند » در نسخهٔ الف و ب « شال دهنان » و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۴۳ « در هنگامی که قصبهٔ شال مشانک منزل او (آنحضرت) بود میرزا عسکری از قندهار ایلغار کرده چولی بهادر نام ازبکی را برای خبرگیری فرستاد و او یک سره تاخته بمنزل بیرام خان نیم شبی آمده خبردار ساخت » و در تاریخ فرشته جلد اول صفحهٔ ۱۱ « سال و هستان » در امپریل گزیٹیر جلد بیست و یکم صفحات ۱۳ و ۲۰ نوشته که نام کوئٹه - شال یا شال کوٹ بوده ٥

خبرگیری و تحقیق راه پیشتر روانه نمود - چون او پروردهٔ نمک آن حضرت بوده از میرزا عسکری اسپی توانا طلب نموده خود را بسرعت تمام باردوی پادشاه رسانید - چون قریب دولت خانه رسید از اسپ فرود آمده آمدنِ میرزا عسکری بجهت گرفتن آنحضرت به بیرم خان گفت - خان مذکور در همان لحظه از عقبِ محل خبر آمدن میرزا عسکری را بعرض رسانید - حضرت فرمودند که بواسطهٔ قندهار و کابل چه کرایه [۱] میکند که با برادران بیوفا نزاع کنیم و این بیت بر زبان راندند -

٭ فرد ٭

عرش است [۲] نشیمن تو شرمت بادا

کائی و نزاع بر سرِ خـــاک کنی

همان لحظه سوار شدند - خواجه معظم و بیرم خان را بآوردن مریم مکانی فرستادند - ایشان بسرعت رفته آن ملکه را سوار ساخته بآن حضرت رسانیدند - چون [۳] اسپ در سرکار کمتر بود از تردی بیگ اسپ طلبیدند - آن بیمروت باز مضایقه نمود - از آنجا بعزیمت پیشتر

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۷ «بواسطه قندهار و کابل چه گران می کند» ٥

(۲) در هر سه نسخهٔ :—

«عرش است ترا نشیمن نو ٥ سهل است ترا نزاع بر خاک کهن

در تاریخ بداؤنی جلد اول صفحه ۴۴۳ «این قضایا در سال نهصد و پنجاه دست داد» ٥

(۳) نسخهٔ ج «چون اسپ بجهت سواری آنحضرت دیگر نبود» ٥

با چند [۱] کس روان شدند - چون از بیوفائی که عادت قدیم روزگار است آن ایام نه بر وفق مرام آن حضرت بوده بیش ازین طاقت نیاورد - بهمگی فلک ساعی آن شد که تلافیِ آن پریشانیٔ خاطر چند روزه بنوعی نماید که اثر آن تا دامنِ آخر الزمان بر صفحهٔ روزگار باقی ماند - یعنی بتاریخ پنجم (۵) روز یکشنبه شهر رجب المرجّب سنه [۲] تسع و اربعین و تسعمائه بفرخنده ترین طالع چهار گهڑی روز گشته بود که دیدهٔ دولت آن حضرت بنورِ طلعتِ فرخنده‌ترین فرزندی که غرض از تزویج و تکوین آبای علوی و امّهات سفلی بوجود فایض الجود او بود روشن گشت - زبان حال بدین مقال مترنّم گشت - ٭ بیت ٭

تا تو به هستی ننهادی [۳] قدم ٭ ننگ بسی داشت وجود از عدم

تردی بیگ [۴] نزدیک ایمن آباد این خبر رسانید - آن حضرت بموجب

---

(۱) در بداؤنی جلد اول صفحه ۴۴۳ « با بیست و دو نفر که بیرام خان و خواجه معظم ازان جمله اند سوار دولت شدند » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب سنه را ارقام نکرده - و این سنه در نسخهٔ ج و طبقات اکبری صفحه ۵۵ ذکر شده و در اکبر نامه صفحه ۱۸۳ شب یکشنبه پنجم رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه تاریخ ولادت داده - گلبدن بیگم در همایون نامه صفحه ۵۹ ارقام فرموده اند « بعد از متوجه شد ان حضرت (به بهکر) سه روز گذشته بود که بتاریخ چهارم شهر رجب المرجب سنه نهصد و چهل و نه وقت سحر روز یکشنبه بود که تولد حضرت بادشاه عالم پناه عالم گیر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی شد » ٥

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « تا تو درین کوی نهادی قدم » در نسخهٔ ج « بنهادی قدم » ٥

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۵۶ « تردی بیگ خان در نزدیکی امرکوت این خبر رسانید » و در همایون نامه صفحه ۵۹ « حضرت در پانزده کروه می بودند که تردی محمد خان خبر رسانید - حضرت بسیار بسیار خوش حال شدند و از مژده و بشارت این خبر تقصیرات ما تقدّم تردی محمد خان معاف کردند » ٥

الهام غیبی حضرت شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر نام قرار داده موسوم گردانید ـ حکم شد که آن دُرِّ سلطنت را در دامن تربیت ماهم انکا [1] سپرده ـ چون حرارت آفتاب بغایت گرم بوده همانجا در اردو نگاهدارند ـ و حضرت مریم مکانی را طلب داشتند و همراه بردند ٭

چون میرزا عسکری بعد دو ساعت باردو نزدیک آمد خبر یافت که آن حضرت بسلامت رفتند ـ جمعی را بضبط اردو تعین فرمود ـ روز دیگر از غایت بی آزرمی بدیوانخانهٔ عالی فرود آمد ـ اتکه خان[2] ـ شاهزاده والا گوهر را نزد میرزا عسکری برد و گرفتار گشت ـ و محصّلان بتحقیقِ بیوتات و ضبطِ اموال آنحضرت تعین نمود ـ و میرزا عسکری شاهزاده را بقندهار برد ـ و بسلطان بیگم کوچ خود سپرد ـ او در لوازم مهربانی از خود بتقصیر راضی نمی‌شد ـ آن حضرت با بیست و دو کس که بیرم خان و خواجه معظم و بابا دوست بخشی و خواجه غازی و حیدر ملک آخته بیگی و برادرش یوسف و ابراهیم لنگ و حسن علی وغیره این همه امرای کبار بودند روان شدند ـ چون پارهٔ راه رفتند بلوچی[3] دو چار شد ـ راهبری نموده بمشقت بسیار بقلعهٔ بابا حاجی رسیدند ـ بغایت جای زیبا و فرحناک دیدند ـ و سکّان آنجا آنچه داشتند بر طبق

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۹۳ « ماهم آغا »

(۲) در اکبرنامه صفحه ۱۹۳ « میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا (عسکری) آوردند » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « بلوچی دو چار راه بری نموده » ٥

عرض نهادند- چون بواسطهٔ بیمروتی برادران و خویشان جای توقف نیافتند- بالضروت آنجا چون جای فرح بخش دیدند بجهت مَسْکن خود اختیار کردند- بخاطرجمع از درد سرِ آزار برادران خلاص شده رخت قامت درآنجا انداختند - تتمهٔ ذکر این پادشاه آسمان جاه باز در محل خود ایراد خواهد یافت اِنْشَآءَ اللهُ تَعَالٰی - الحال خامهٔ عنبرین شمامه در ذکر فرید بن حسن بن ابراهیم که در ایام دولت خود شیر شاه عالم خطاب یافته[۱] روان شود بهتر است - اَلتَّوْفِیْقُ مِنَ اللهِ الْوَدُوْدُ ٥

شیر شاه[۲]

راویان اخبار و واهبان آثار[۳] و اخبار سریرِ مرکبِ خامه را

---

(۱) در نسخهٔ ج ، شیر شاه عالم خطاب یافته که در تعاقب در لاهور آمد آنجا بر تخت نشست و الله اعلم ، ٥

(۲) در نسخهٔ ج قبل از حالات این فهرست امرا درج شده :—

شیر شاه عالم

شاه زاده عادل شاه	شاهزاده جلال خان	خواص خان	پنجو سور
جلال خان خلیفه	داؤد میانه	عیسی خان حجاب	قطب خان سور
هیبت خان	اعظم همایون	زین خان نیازی	برمزید کور
جلال خان سور	غازی خان	شهاب خان	شمس خان
دولت خان	احمد خان	سید خان نیازی	تاج خان
شهباز خان	الف خان	پہاڑ خان	داؤد خان
چاند خان	ملک چالاک	ککر خان	بهادر خان
کالا پہاڑ	محمود خان	محمد خان	عیسی خان نیازی
فیروز خان	مونکر خان	حمید خان	٥

راویان اخبار و داهیان آثار اخبار سریر الخ ٥

(۳) در نسخهٔ الف و ب ، داهیان اعصار تاریخ نظامی و معدن الاخبار احمدی، مرکب خامه ، ٥

چنان جولانِ داده‌اند وقتی که سلطان بهلول بحکومت هند [۱] امتیاز یافت ابراهیم سور با پسرش [۲] حسن آزرده بهندوستان آمد - در خدمت یکی از امرای او قیام [۳] داشته - بعد چندگاه حسن را به حکومت [۴] حصار فیروزه فرستاد - چنانکه فرید در حصار متولّد شد - و چند مدت در نارنول نیز ساکن بود - چون حسن در حکومت آنجا حُسن سلوک نمود در زمان دولت سلطان ابراهیم لودی داخل امرا گشت - او را پرگنهٔ [۵] سهسرانو و خاص پورِ [۶] تانده جاگیر دادند - حسن بدانجا رفت - و فرید از بعضی امور از حسن رنجیده بجونپور رفت - حسن باقربای خود که درآنجا بوده نوشت که فرید را تسلی نموده فرستند - [۷] که او را بمعلّم سپارم که چیزی بخواند - فرید برفتن آنجا راضی نشد که جونپور به نسبت سهسرانو شهر بزرگ است - همین‌جا خواهیم خواند - الغرض فرید آنجا از هر علم وقوفی بهم رسانیده کافیه را با شرح تمام کرد - بعد ازان حسن بجونپور آمد - اقربایِ او درمیان آمده فرید را با حسن آشتی دادند - فرید در پای پدر افتاده می‌گریست - درین اثنا

---

(۱) «در نسخهٔ الف و ب «هند اختصاص یافته» ۵

(۲) در نسخهٔ ج «با پسرش حسن آزرده آمد در خدمت» در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۸۶ از ولایت روه که مسکن افاغنه است ...... و روه عبارت است از کوه» الخ ۵

(۳) در نسخهٔ الف و ب «قیام نمود» ۵

(۴) در نسخهٔ الف و ب «حکومت حصار دادند» ۵

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۸۶ «سهسرام» ۵

(۶) در نسخه ج «تانده دادند» ۵

(۷) در نسخه الف و ب «فرستند ما می خواهم که چیزی» ۵

درویشی [۱] ژَنده پوشی پیدا شد - حسن را گفت چرا پادشاه دهلی را دلگیر میکنی - ازین سخن افغانان که در آنجا بودند حیران ماندند - الغرض چون حسن در فرید رُشد خوب دید [۲] حکومت سهسرانو و خاص پور تانده بفرید سپرد - فرید چون جوهر قابل داشت رفته جاگیر حسن را بحسن سلوک ضبط نموده آباد ساخت - بعضی دیها که فرید را ندیده بودند [۳] دویست زین طیار نمود - و اسپان بعاریت گرفته بران دیها تاخته و مورچل و ثبات (۰اباط) ساخته از تردد خوب غالب آمد - آنها را قتل نمود و جنگل را [۴] ببرید - و رعایای غریب را استمالت داد - و غنایم بسیار بدست آورده جاگیر رو بآبادانی آورد - چون حسن بعد دو سال در جاگیر خود آمد - معمور و آبادان یافت - فرید را تحسین و آفرین نمود - و بانعام وافر خوشدل گردانید - برادران رشک بردند ٭

---

(۱) ژَنده - بمعنی خرقهٔ کهنه ٭

(۲) در نسخهٔ الف و ب « حکومت جاگیر خود بفرید داد » ٭

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « ندیده بودند و مواس بودند » و در طبقات اکبری صفحه ۱۸۷ « مقدمان بعضی مواضع که متمرد و سرکش بودند - فرید را ندیدند - فرید در مقام تنبیه آن جماعت شده » ٭

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۱۸۷ « بعد ازان بعضی از متمردان که در نواحی و پرگنات او بزور و قوت و مکنت خود و اعتماد جنگل استظهار داشتند و فرید را در نظر نمی آوردند و مواضع و پرگنات اورا آزار می رسانیدند - جمعیت تمام نموده بر سر آنها رفت و قریب مواضع ایشان فرود آمد - گرد خود را قلعه ساخته هر روز جنگل ایشان می برید تا بقلعه رسید و سرکوبیها ساخته غالب آمد » ٭

و حسن را پنج پسر بوده ـ فرید و نظام از افغانی بودند و مادر ایشان مرده بود ـ بجای او کنیزکی صاحب جمال در خانهٔ حسن بوده ازو سه پسر بودند ـ سلیمان و احمد و مدا و حسن باو میل خاطر داشته تعلق پیدا آورده بود ـ روزی آن کنیز بحسن گفت که شما وعده کرده بودید که چون پسران تو برُشد و تمیز برسند حکومت جاگیر خود بایشان خواهم داد ـ حسن چون فرید را فرزند رشید می دانست لاجرم این سخن بر روی فرید نمی آورد ـ فرید ما فی الضمیر پدر دانسته دست از حکومت باز کشیده پیش دولت خان که از امرای کبار سلطان ابراهیم بود رفته بخدمت او قیام نمود ـ روزی فرید بعرض رسانید که پدر من پیر و ضعیف شده و بسحر و جادوی کنیز هندی گرفتار است ـ اگر سهسرانو و خاص پورِ تانده (۱) بمن مرحمت شود تا برادر من نظام بپانصد سوار اینجا بخدمت سلطان حاضر باشد ـ و من آنجا سربراهی جاگیر نمایم ـ دولت خان این ماجرا بسلطان ابراهیم رسانید ـ سلطان فرمود که بد مردی است که از پدر خود گله و شکایت دارد ـ این مهم موقوف ماند ـ دولت خان تسلی فرید نمود که خاطر خود جمع دارد ـ باز در محل نیک بعرض سلطان رسانیده جاگیر پدر تو بتو نامزد می نمایم ـ درین اثنا حسن

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۸۹ و مخزن افغانی صفحه ۹۰ ب ۱۰ اگر آن پرگنات بما هر دو برادر عنایت شود یک برادر همیشه با پانصد سوار در خدمت سلطان باشد و یکی سر انجام پرگنه و سپاهی نموده خدمت پدر نیز می نموده باشد ، ٥

بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود ـ دولت خان جاگیر حسن [۱] بفرید دهانید ـ برادران او پیش محمد خان که حاکم چونده [۲] بود رفتند ـ و تعدی فرید اظهار نمودند ـ او گفت شنیده می‌شود که بابر پادشاه در لاهور آمد ـ و آن ملک سراسر گرفته ـ الحال با او و سلطان ابراهیم جنگ خواهد شد ـ اگر فتح سلطان می‌شود دیگر جاگیر دلخواه بشما می‌دهانم ـ محمد خان کس نزدیک فرید فرستاد که برادران را [۳] از میراث پدر محروم مکن ـ فرید گفت این روا نیست که میراث باشد ـ اینِ ملک پادشاه است چون مرا داد دیگری را دعوی باو نمی‌رسد ـ در این اثنا با سلطان ابراهیم و بابر پادشاه جنگ واقع شد ـ و بتقدیر الّٰهی سلطان ابراهیم کشته گشت ـ و سلطنتِ دهلی ببابر شاه انتقال یافت ـ کار افغانان زیر و زبر شد و احوالِ عالم دگرگون گشت ـ فرید پیش [۴] پسر بهار خان که در بهار صاحب سکه و خطبه شده و سلطان محمد خطاب یافته بود رفته نوکر او شد ـ و او التفات بسیار نموده داخل امرا گردانید ـ روزی سلطان

---

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۸۷ « پرگنات پدر را بجاگیر فرید و برادر او نظام گرفت و فرمان حکومت پرگنهٔ سهسرام و خاص پور تانده بنام فرید درست ساخته او را رخصت نمود فرید در جاگیر رفته پرگنات را متصرف شد و بسرانجام سپاهی و رعیت مشغول گشت سلیمان با فرید سلوک نتوانست نمود رنجیده و دلگیر شده پیش محمد خان سور رفت » ٥

(۲) در اکبر نامه صفحه ۱۳۸ « در حدود سهسرام در جنگلستان جونه (پرگنه ایست از رهتاس ») ٥

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « برادران را دلجوئی کن ـ فرید گفت این روا نیست که میراث پدر دعوی کنند ـ این ملک پادشاه است هرکرا خواهد بخشد » ٥

(۴) در منتخب التواریخ صفحه ۳٥۸ و در مخزن افغانی صفحه ۹۱ فرید بملازمت « بهار خان ولد دریا خان لوحانی که در بهار خطبه و سکه بنام خود خوانده بخطاب سلطان محمد مخاطب شده بود رفت » ٥

محمد بشکار رفته بود درآنجا شیری مهیب پیدا شد - و اکثر مردم را کشت و زخمی گردانید - فرید بدلاوری تمام آن شیر را کشت - سلطان محمد او را شیر خان خطاب داد - روزی شیر خان در دولت خانهٔ سلطان محمد نماز می‌کرد - سلطان محمد از اندرون برآمد - و گفت شیر خان از بس که نماز میکردی سهسرانو و خاص پورِ تانده را گرفتی - الحال بهار ما را می‌گیری - فرید عرض نمود وقتیکه خدای تعالی شما را پادشاهیٔ دهلی بدهد شما بهار ما را خود خواهید داد - بعد ازان سلطان محمد - شیر خان را اتالیق پسر خود که جلال خان نام داشته نمود - و جاگیر پدر او باو داد - شیر خان بجاگیر رفت و بحسب الضرورت درآنجا از وعده زیاده ماند - روزی سلطان محمد فرمود که دیر شد شیر خان نیامد - [1] محمد خان عرض رسانید که شیر خان حیله باز است - علاج آوردن آنست که از دیرباز سلیمان و مدا و احمد که برادران اویند و قایم مقام پدر بودند اینجا حاضر اند - اگر جاگیر او باینها دهند شیر خان زود حاضر شود و آنجا نماند - سلطان محمد بواسطهٔ حقوق خدمت او بتغیرِ جاگیر راضی نشد - به محمد خان گفت هر طوری که برادرانش راضی شوند تقسیم پرگنات شیر خان نموده تسکین فتنه کن - محمد خان بشیر خان پیغام داد که برادران را از حصه

---

(۱) نسخهٔ ج « شیر خان نیامده محمد خان حیله باز گفت آوردن او آنست که از دیرباز » و در مخزن افغانی صفحه ۹۱ ب « محمد خان حاکمِ چوند وقت یافته بعرض رسانید که شیر خان واقعه طلب است انتظار آمدن سلطان محمود بن سلطان سکندر دارد باین سخن مزاج سلطان محمد را منحرف ساخت گفت علاج آوردن او آنست » ه

محروم نگذارد ـ شیر خان راضی نشد ـ محمد خان ـ شادی غلام را با سپاه گران فرستاد که حصهٔ جاگیر سلیمان و احمد و مدا از شیر خان بدهانی ـ اگر بحساب[۱] پیش نیاید سزای خوب دهی ـ شادی آنجا رفت ـ شیر خان [۲] دران وقت جائی رفته بود ـ سکه پدر خواص خان و قطب خان با جمعیت مقابل [۳] آمد ـ جنگی عظیم شد ناگاه سکه بقتل رسید و لشکر شیر خان منهزم شد ـ شیر خان ازین حال خبر یافته ارادهٔ طرف دیگر کرد ـ و جانب سلطان جنید [۴] برلاس که از طرف شاه بابر صوبه دار[۵] جونپور بود قصد کرد ـ بعضی خویشان او گفتند که نزد سلطان محمد در بهار رفتن خوب می نماید ـ شیر خان گفت محمد خان از امرای کبار اوست بجهت من خاطر او را از دست نخواهد داد ـ رسل و رسایل نموده با تحفهای لایق پیش جنید برلاس رفت ـ میان او و جنید برلاس صحبت راست آمد ـ بعد اندک زمانی فوج گران ازو گرفته بجاگیر خود آمد ـ محمد خان ازو فرار نموده بکوهستان رهتاس در آمد ـ شیر خان جاگیر خود را قبض کرد ـ

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۹۱ « چون محمد خان بجاگیر خود که جوند بود آمد شادی نام غلام » و در نسخهٔ ج « اگر خوب پیش نیاید » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « شیر خان حاضر نبود » ٥

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « مقابل شد و صف قتال رسید و لشکر شیر خان » ٥

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۴۸ « فرید پسر او (حسن بن ابراهیم) از زیاده سری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد ـ و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود و چندگاه در اودهه ملازم قاسم خان اوزبک شد ـ و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت » ٥

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۹۲ « جنید برلاس که از جانب حضرت بابر پادشاه حکومت کڑه مانک پور داشت » ٥

کومکیان را بانعام وافر خوشدل ساخته باز فرستاد - و بعضی از اقارب او که در کوه[1] بودند طلبید - و جمعیت ساخته محمد خان را پیغام فرستاد که شما بجای ولی نعمت من اید ما را غرض از انتقام برادران بود - شما از کوهستان[2] برآمده پرگنات خود را متصرّف شوید - محمد خان خوش دل شده بجاگیر خود آمد - بعد ازان شیر خان - نظام بردار خود را در جاگیر خود گذاشته پیش سلطان جنید برلاس رفت - اتفاقاً[3] چند روز آنجا ماند - روزی سلطان جنید - شیر خان را همراه خود کرده بخدمت بابر بادشاه رفت و بنظر شاه گذرانیده تا سفر چندیری همراه بود - چون طرز و سلوک مغل دید - روزی با یاران خود گفت که مغل را از هندوستان بدر کردن بسی آسانست - گفتند بچه تاویل - گفت که پادشاه ایشان بسکه عیّاش است - معاملاتِ سرکار خود را بر پیش دستان گذاشته خود بکار کمتر می‌پردازد - و عیب افغانان همین است که اتفاق ندارند - اگر ما را خدای تعالی دست‌رس دهد افغانان را متفق ساخته مغلان را باندک تردد از هندوستان برآرم - یاران او درین کار تمسّخر و خنده می‌کردند ٭

روزی سلطان جنید برلاس - شیر خان را بخدمت شاه بابر برد و مجلس طعام شد - کاسهٔ ماهیچه پیش او نهادند و قاشق نبود - شیر خان

---

(۱) در نسخهٔ ج « در جونپور بودند » و از کوه مراد کوه رهتاس است چنانکه در طبقات اکبری صفحه ۹۲ نوشته « چون تاب مقاومت نداشت فرار نموده بکوه رهتاس درآمد » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « تنگی کوهستان » ٭

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « اتفاقا جنید برلاس روانهٔ حضور شاه بابر می شد - شیر خان را همراه برد و بنظر » ٭

کارد کشیده ماهیچه را بریده بنان پاره خوردن گرفت - شاه بابر بگوشهٔ چشم میدید - بسلطان جنید فرمود که این افغان عجب کاری کرد - و مرا چشم این افغان بفتنه انگیزی دلالت میکند - خواست تا شیر خان را بگیرد - شیر خان ما فی الضمیر شاهی دریافته از آنجا بگریخت - از مغلان مایوس شده باز پیش سلطان محمد رفت - سلطان محمد همان منصب داد - درین اثنا سلطان محمد فوت شد - جلال خان پسر او قایم مقام او گشت - در ایام دولت او شیر خان قوی‌تر شده - بلطایف الحیل حکومتِ تمام بهار در تصرّف خود در آورد - چون والئ بنگاله شنید که شیر خان ضابط بهار شد قطب خان که از امرای کبار او بود بتسخیر بهار فرستاد که اول شیر خان را بدست آرید بعده فکر بهار دارید - شیر خان هرچند درِ صلح زد کارگر نشد - بجنگ پیش آمد چنان[۱] جنگ شد که چشم روزگار ندیده - آخر قطب خان کشته شد و شکست عظیم بر بنگالیان افتاد - چون شیر خان آنجا رسید که قطب خان فتاده بود از اسپ فرود آمد و سر[۲] او را در کنار گرفت - مردم آن اعصر را قصهٔ سکندر و دارا معاینه افتاد - بعد آن تمام حشم و اسپان و پیلان و سلاح و غنایم فراوان در کف شیر خان افتاد - سبب قوت و حشمت او شد[۳] - روزی لوحانیان که با شیر خان بد بودند بجلال خان

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « جنگی بزرگ شد که چشم روزگار در نظاره آن خیره گشت » ۰

(۲) در نسخهٔ ج « سر او را بر ران خود نهاد » ۰

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « حشمت او شد - لوحانیان بر وی رشک بردند در اصل لوحانیان با شیر خان » ۰

گفتند که شیر خان فتنه انگیز است[۱] تو او را برگزیدهٔ و ترا زبون ساخته است ـ بهتر که این را از میان برداریم ـ شیر خان ازین[۲] مقدمه آگاه شد ـ و خود[۳] را پاس میداشت ـ و بجلال خان نوشت که امرایان شما با من[۴] نفاق دارند ـ جلال خان نیز بدو بد گمان شده بود او نیز قرار داد که بعضی پرگنات بهار بوالی بنگاله دهد ـ و کومک ازو طلبیده شیر خان را دفع گرداند ـ بدین قرار شیر خان را بر روی مغل داشته بخدمت بادشاه بنگاله رفت ـ شیر خان در عقب ایشان در بهار استعداد تمام بهم رسانید ـ لوحانیان درآنجا رفته از والیٔ بنگاله سپاه بلا انتها بر شیر خان آوردند ـ شیر خان قلعه مستحکم ساخته بود ـ هر روز جمعی را بیرون می فرستاد ـ و بر فوج غنیم غالب می آمدند ـ بعده ازان قرار صفِ جنگ افتاد ـ لشکر بنگاله[۵] جنگ آراسته بر روی میدان آمد ـ آتش بازی بسیار تعمیه کرده و فیلان جنگی بروی میدان داشته ـ شیر خان نیز سه فوج طیار ساخته یک فوج را تسلی[۶] نموده درون قلعه گذاشت ـ و یک فوج بر روی غنیم فرستاد ـ و گفت وقتی که سپاه

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « فتنه انگیز است ـ از میان باید برداشت » ه

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « شیر خان ازین معنی خبردار شد » ه

(۳) در نسخهٔ ج « خود را گرد آورد » ه

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « که امرایان شما بمن حسد دارند ـ عاقبت جلال خان نیز بدفع شیر خان راضی شد ـ قرار دادند » ه

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بنگاله ساختهٔ جنگ شده » ه

(٦) در نسخهٔ ج « فوج را دلداری داده » ه

بنگاله بجنگ درآید و تیراندازی نماید شمایان پشت داده روان شوید که ایشان از جائی که آتش بازی و فیلان ترتیب داده بیرون[۱] روند - این قرار به سپاه داده بر روی بنگالیان فرستاد - و خود با[۲] چهار هزار سوار دلاور که اعتماد بر ایشان داشت فوج بسته در دامن کوه که جای امن بود در کمین نشست - چون فوج دوم شیر خان در میدان آمد بنگالیان ایشان را دیده یکبارگی حمله کردند - فوج شیر خان چنانچه قرار داده بودند در حملهٔ اول پشت داده رو بگریز آوردند - بنگالیان شاد شده تعاقب نمودند - چون همگی سپاهِ ایشان از جای آتش بازی و پیلان بیرون آمدند - شیر خان آن وقت را غنیمت شگرف دانسته چون بلای ناگهانی بر سر ایشان افتاده دمار از روزگار ایشان برآورد - جلال خان زخمی شده با نیم جانی بدر رفت - اکثر سپاه او و لشکر بنگاله بقتل رسیدند - تمام حشم و پیلان و توپ خانه و غنایم بسیار در کف شیر خان افتاد - اسبابِ سلطنت برو گرد آمد - و بهار بی مدّعی و شریک در تصرّف خود کشید ٭

درین اثنا تاج خان افغان که از جانب سلطان ابراهیم لودی حاکم چنار بود زنی داشت لاد ملک نام که[۳] مصوّر قضا چون او صورتی زیبا بر تختهٔ هستی نکشیده بود - عارضی داشت که گلِ بستانی ز شرمِ عذارش

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بیرون آیند » ٭

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « سه هزار » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « لاد ملک نام کهِ مصور صورتی زیبا مثل او بر صحیفهٔ دیبا نکشیده بود و تاج خان بدو میل داشته » ٭

گلاب گشتی ـ و گوهرِ درخشان از تاب روی او چون آفتاب در آب نهان ماندی ـ تاج خان بدو میل خاطر بغایت داشت ـ و تمام خزانه و اموال بدست آن زن بود ـ دیگر پسران تاج خان از مادر دیگر بودند ـ خیال کشتن او در خاطر داشتند ـ تا شبی یکی از ایشان شمشیر بر لاد ملک انداخته زخمی کرد ـ تاج خان شمشیر کشیده امد تا آن پسر را بکشد ـ آن ناخلف پیش‌دستی کرده پدر را بکشت ـ شیر خان دران نواحی بوده بسرعت خود را رسانید ـ لاد ملک و پسران تاج خان را بدست آورده در بند داشت ـ بعد چند روز که زخم لاد ملک به شد او را بعقد خود درآورد ـ و شش من طلا و هشت آثار گوهرِ گران بها که یکدانه او بهزار دینار بدهند ازو به شیر خان رسیده و [۱] ده پیل و هشتاد اسپ تازی نژاد و اقمشه و [۲] امتعه بسیار و دیگر اموال بی شمار در تصرّف او درآمد ـ [۳] دران مقارن سپاه بسیار برو گرد آمده ازان پس روزگار او در ترقی برآمد ـ خیال تسخیر بنگاله نمود ـ نوزده هزار سوار دو اسپه براهی که کس نرفته یکایک درگور رسید ـ با بادشاه بنگاله مقابل آمد ـ

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نوزده پیل » ۰

(۲) در نسخه الف و ب « امتعه که همه این نه لک روپیه را بوده در تصرف او در آمد » ۰

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « تصرف او درآمد ـ و سپاه بیکران بهم در رسید ـ بعد ازان در تسخیر بنگاله در حرکت آمده براهی که کس نرفته درگور بنگاله رسید ـ بادشاه بنگاله با سپاه بیکران و فیلان مست در مقابله آمد ـ از تردد بسیار اورا نیز شکست داد » ۰

او را نیز شکست داد - درین اثنا که او در بنگاله بود[1] بابر شاه
بفردوس اعلیٰ رحلت فرمود - همایون بادشاه بر تخت جلوس فرمود -
چون مدتی همایون بادشاه بتردد سلطان بهادر گجراتی در نواحی[2] گجرات
ماند - شیر خان فرصت یافته باین پایه رسید - درین اثنا سلطان محمود
پسر سکندر لودی[3] جمعیت افغان کرده احمد بیگ که حاکم جونپور بود برو
تاخت - امرای همایون بادشاه جهت تسکین این فتنه لشکر کشیدند - سلطان
محمود - شیر خان را طلب نمود - شیر خان پیغام فرستاد که سامان نموده
می رسم - چون سلطان محمود در جونپور آمد - امرای همایون بادشاه
طاقت نیاورده رو بگریز آوردند - درآن وقت همایون بادشاه بقلعهٔ
کالنجر تشریف داشتند - چون خبر طغیان افغان شنیدند عنان توجه
بدفع آن طایفه معطوف داشتند - چون شیر خان از سرداری بین
و بایزید که پیشدست پسر سکندر شده بودند ناراض بود - بطریق
تملق بهندو بیگ پیغام کرد که من پروردهٔ نمک بابر بادشاهم
و در عرصهٔ جنگ سبب هزیمت ایشان من خواهم بود - شما مجرای ما را
بخدمت بادشاه عرض کنید =

غرض همایون بادشاه پسر خود را بتعاقب افغانان رسانید -

---

(۱) در تاریخ - در بنگاله بود بادشاه رحلت شد - همایون بادشاه بر تخت نشست ==
(۲) در بعضی نسخه ها نیست - [illegible] که [illegible] جمعیت و [illegible]
[illegible] =
(۳) در بعضی نسخه ها نیست - [illegible] همایون بادشاه [illegible] روی گردان شده ==

چون هر دو لشکر روبرو شدند شیر خان از میدان طرح داده بدر رفت ـ از رفتن او افغانان بیدل شده متفرق گشتند ـ سلطان محمود گریخته بملک پتنه [۱] رفت ـ همایون بادشاه متوجه آگره شد ـ و امیر هندو بیگ را بجونپور [۲] داشته که نزد شیر خان کس معتبر فرستد و قلعهٔ چنار ازو بگیرد ـ دران ایام شیر خان به بهار بوده ـ هندو بیگ از شیر خان قلعهٔ چنار درخواست نمود ـ شیر خان امروز فردا کرده میگذرانید ـ چون هندو بیگ بجدّ شد که حکم چنین است البته قلعه باید داد ـ شیر خان در جواب نوشت که چنار بمن اجاره دهند آنچه محصول باشد بخزانهٔ عامره رسانم و پسر خود را با جمعیت بسیار در خدمت پادشاه می‌دارم ـ باز هندو بیگ نوشت که ملک پادشاه است هرکرا خواهند بدهند ـ چون این نوشته بشیر خان رسید جواب داد که شما وزیر پادشاه آید البته شکایت من بپادشاه خواهید نوشت ـ چون پادشاه ما را تنگ خواهند گرفت بهار را گذاشته به بنگاله خواهم رفت ـ چون بنگاله را با من نیز نگذارند او را گذاشته [۳] بآشام می‌روم ـ همایون بادشاه عیّاش است ـ و هوا

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « پتنه رفت ـ جونپور باز در تصرف درآمد ـ همایون بادشاه » در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۹۸ نوشته « سلطان محمود بولابت پتنه رفته گوشه گرفت و ترک سپاهی گری داد ـ تا در سنه تسع و اربعین و تسعمائه در ولایت اوڈیسه وفات یافت » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « بجونپور داشت از آگره نزد شیر خان کس معتبر فرستاد که قلعهٔ چنار » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « گذاشته جای دیگر خواهم رفت » ٥

مخالف - اینجا دیر نخواهد ماند - برگشته بآگره خواهد آمد - آن زمان در ملک نوعی فتنه برپا خواهم کرد که یکی را خبر دیگری نخواهد شد - هرچه باداباد - اگر شما [1] گفتهٔ من قبول ندارید این سخن ما را یاد خواهید کرد ٭

بعد ازان همایون بادشاه بعزیمتِ چنار توجه [2] نمود - شیر خان عرضداشت کرد که من پرورده و از خاک برداشتهٔ بابر پادشاهم و در جنگ پسر سلطان سکندر سبب فتح آنحضرت من شده‌ام - اگر قلعهٔ چنار بمن گذارید پسر خود را با چهار هزار سوار بخدمت پادشاهی فرستم - چون دران زمان خاطر آن حضرت از دغدغهٔ سلطان بهادر گجراتی جمع نبوده بصلح رضا داد - شیر خان پسر خود جلال خان [3] را با چهار هزار سوار با عیسی خان حجاب در خدمت فرستاد - سلطان بهادر چون در نواحیٔ اجمیر آمد همایون پادشاه بمهم او پرداخت - پسر شیر خان [4] از راه گجرات گریخته نزد پدرآمد - شیر خان فرصت یافته تمام بهار و کرهی و بنگاله در تصرّف خود درآورد ٭

---

(۱) در نسخهٔ ج « شما گفتهٔ من نمی شنوید گفته و مرا یاد خواهید کرد » ٭

(۲) در نسخهٔ الف و ب « چنار بسیار بجد شد » ٭

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۹۹ « شیر خان - قطب خان پسر خود را » و در مخزن افغانی صفحه ۹٦ ب نیز نوشته قطب خان پسر شیر خان بوده ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « پسر شیر خان تا اجمیر همراه بود ازآنجا فرار نموده نزد پدر خود آمد » ٭

وقتی که همایون پادشاه از سفرِ گجرات برگشته بآگره رسیدند احوال شیر خان و تغلّب او معلوم کرده بجهت دفع او لشکر به چنار کشید - شیر خان - غازی سور را در چنار گذاشته خود بطرف کوههای جهارکهند[1] رفت - و جلال خان پسر او در کرهی بود - همایون پادشاه جهانگیر قلی را با دو سه امرای کبار بجهت دفع پسر شیر خان بکرهی نامزد کرد - جلال خان کرهی را گذاشته بطرف پدر رفت - شیر خان بخاطر آورد که خیلی خزاین از کرهی و چنار بر من گرد آمده - اگر قلعهٔ رهتاس بدست[2] من آید درآنجا محفوظ باشیم - بدین نیت جلال خان را در چنار گذاشته در نواحی رهتاس آمد - و براجه پیغام داد که همایون بادشاه در قصد من است - و من از دست او آواره و پریشان میگردم - اگر مروت و دوستی بخاطر آرید و مردم ما را در پناه خود[3] جا دهید من در عمر خود طوقِ احسان تو در گردن دارم - چون این پیغام رسید راجه مردم خود را جمع کرد - و مشورت[4] نمود -

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۹۹ « کوهستان بهرکنده » و در مخزن افغانی صفحه ۹۵ « کوهستان بهرکند که در نواحی بهار واقع است برفت » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بدست من افتد مردم و خزانه درآنجا داشته تا بخاطر جمع بآن حضرت مقابل تواند شد بدین نیت » ٥

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « جا دهید بهتر باشد و عمر باقی ممنون شما خواهم بود چون این پیغام » ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « شرط مشورت بجا آورده کنگاش درمیان نهاد همه را رای بران افتاد که این جای دادن دزد را خانه بچراغ نمودن است » ٥

همه را رای بران افتاد که این جای دادن خوب نمی نماید - درین اثنا زناردارى بود که بسیرِ کواکب و سیّارهٔ چرخی وقوفی تمام داشت و راجه را بر کار دانی او اعتبار تمام بود - و او را صاحب اخبار ساخته بعرض رسانید که ما را از هیئت فلکی چنان معلوم شده که این افغان درین نزدیکی بر سریرِ سلطنتِ دهلی جلوس نماید - و عروسِ ملک در کنار گیرد - بهتر این ست که باو مدارا باید کرد - راجه بشنیدن این خبر سر در گریبان تفکّر نهاده چار نا چار رخصت داد[1] ه

شیر خان سه صد ڈوله طیار کرد و دو جوان دلاور در هر ڈوله نشاند - و چهار [2] کهار بر هر ڈوله که از قوم رهیله بوده - اول در چهار ڈوله از قسم لولی و مطرب زنان بجهت امتحان و تفحّص مردم راجه نشاند - و بافغانان قرار داد که شما اول سر از ڈوله برآورده بر مسکن راجه در افتید - چون ستارهٔ دولتِ شیر خان روی در ترقی داشت لشکر راجه بهمی رفته بود - راجه با معدودی چند در آنجا بوده - الغرض چون ڈولها از سر دروازه اول گذشتند مردم راجه بجهت تفحّص از یک ڈوله پرده برداشتند - زنها بنظر در آمدند - پنجو سور بانگ بر آنها زد که ای یاران ما مردم افغانیم و در پناه شما

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « رخصت داد - پنجو سور مسرور باز گشت و بشیر خان باز نمود - شیر خان سیصد » و در طبقات اکبری « یکهزار دولی ترتیب داده » و در مخزن افغانی صفحه ۹۷ ب « شیر خان هزار و دویست دولی ترتیب داده » ه

(۲) در نسخهٔ الف « چهار کهار که آن هم روحله بودند » و در نسخهٔ ج « از قوم رهیله و دلازاک بوده » ه

امده‌ایم مناسب آنست که ناموس ما نگاه دارید - چون بدروازهٔ سیوم رسیدند آنجا دربانی بود ناگاه از یک ڈوله نعل[۱] شمشیر نمایان شد خواست تا فریاد کند - دریا خان لوحانی در رسید و فوطه در گلو انداخته چنان تنگ گرفت که طاقت فریاد نماند - همچنان در ڈوله درکشید که یارای فریاد نماند - القصه چون همه ڈوله در قلعه در آمدند اجل راجه را گریبان کشیده بجهت تماشا آورد - جوانان که عروس ڈولها شده بودند از ڈوله بر آمده دست بتیغ بردند - اول[۲] براجه تاختند و بقتل آوردند - دران آوان شیر خان فوجها بسته بر دروازه رسیده بود که افغانان در رسیده دروازه‌های قلعه را بکشادند - او با لشکر گران درون قلعه رسید و قتل عام نمود - از طالعِ روز افزونِ شیر شاهی آن چنان قلعه که سیّاحان ربع مسکون و مسّاحان کوه و هامون در چهار دانگ هندوستان مثل آن قلعه نشان نمیدهند[۳] بآسانی در کفِ اقتدارِ شیر خان در آمد - اول مقدمهٔ فتح خود دانست - اموالِ بیقیاس و خزانه بلا انتها که از هفت کرسیٔ راجه یکجا جمع شده بود داخل خزانهٔ شیر شاهی شد - مردم خود را در آنجا داشته خاطر خود جمع گردانید ٭

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « از یک ڈوله شعلهٔ شمشیر نمایان شد - دربانان متحیر ماندند و دریافتند که درین دوله مرد است - خواست تا فریاد کند » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « قضا اجل راجه » و در هر دو نسخهٔ الف و ب « بتیغ بردند اول راجه را که با معدودی چند ایستاده بود بقتل آوردند بعد آن سپاه بقلعه درآمده قتل عام کردند » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « نمی دهند از تردد و تدبیر بدست آورده اول مقدمه » ٭

درین اثنا همایون بادشاه در آگره بود که عرض داشت جهانگیر قلی بیگ رسید که سلطان بهادر گجراتی در نواحیٔ اجمیر[1] با بیست هزار سوار آمده فتنهٔ عظیم پیدا آورده ـ همایون بادشاه آن طرف کوچ نموده در بیانه رسید ـ احمد چپ و ابراهیم بیگ را با ده هزار سوار جرّار پیشتر روانه ساخت ـ ایشان در نواحی سانکانیر رسیده[2] جنگی عظیم کردند ـ بهادر گریخت و تفرقهٔ عظیم در سپاه گجرات افتاده غنایم بسیار ازان لشکر بهم‌رسید ـ چون خاطرِ شاهنشاهی از دغدغهٔ بهادر جمع شد میرزا کامران را با سی هزار سوار در اجمیر گذاشته خود بسیر و شکار دران نواحی که آب و هوای آنجا معتدل بوده بپرداخت ـ دران جا عرضه داشت هندو بیگ رسید که شیر خان سر بر آورده و خیالات بیهوده در سر او بیضه کرده ـ و بحیله بازی قلعهٔ رهتاس بدست آورده و سخنها ازو سر میزند که لایق باز نمودن نیست ـ الحال که شعله سر برنیاورده باندک آبِ تدبیر فرونشاندن آسانست ـ چون زبانه کشد بصد آبِ شمشیر کشته نگردد ٭

همایون پادشاه چون خبرِ طغیان شیر خان معلوم نمود فرمان صادر شد که محمود بیگ و قمر بیگ[3] دیوانه که بصوبهٔ سنبل اند روی بروی

---

(۱) در نسخهٔ ج « نواحیٔ اجمیر آمده بادشاه آن طرف متوجه شد ـ احمد چپ » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « رسیده مصاف دادند نصرت یافتند پادشاه نیز در عقب آنها رفته بسیر و شکار دران نواحی بسر برده درآنجا عرضداشت هندو بیگ » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « محمود بیگ و کمر دیوانه » ٭

او گذارد - و متعاقب راياتِ جاه و جلال در آنجا رسیده داند -
شیر خان بعد بدست آوردنِ قلعهٔ رهتاس سر بفلک برد و در خیال
ملک گیری کمر چست بربست - خواص خان را با چهار هزار سوار
براجه جهارکهند فرستاد - که سیام سندر پیل ازو بگیرد - و آن پیلی
بود که چند چیز عجایب داشت - یکی سفید پوست بود خاک بر سر
نمی انداخت - و همیشه مست بودی و روز هیجا پیل دیگر در مقابل او
نمی شد - وقتیکه خواص خان را بدان مهم فرستاد بافغانی چند که در
حضور بودند گفت که من در دلِ خود فال بسته ام - اگر آن فیل بدست
من آید حق سبحانه تعالیٰ سلطنت دهلی بمن کرامت گرداند - وگرنه
خیال بیهوده از سر بدر کنم - و بملک بنگاله که متصرّف شده ام
قناعت نمایم - در پیش شما که یاران ما آید عهد میکنم که اگر بخشندهٔ
بی منت مرا از خاک بردارد و بر تخت دهلی نشاند دو کار کنم - یکی
انکه [1] ده لکه روپیه در رضای حق سبحانه تعالیٰ بفقرا و مساکین رسانم -
دویم در عهد دولتِ سلطان ابراهیم بر سادات چانسو از برادر زادهٔ رانا
ستمی رفته و پورنمل دیهای سادات زده و عورات آنها بطوایف داده تا
سرود و رقص بیاموزند - آن سادات همواره در دربار عام سلطان مذکور
فریاد می‌کردند و داد میخواستند - او تغافل میکرد - من در آنجا حاضر
بودم - در دل گذرانیدم اگر حق تعالی مرا دست‌رس دهد انتقام ایشان

---

(۱) در نسخهٔ ج « دو لک روپیه » ٥

از آنها بکشم ـ اگر خدای تعالی این آرزو در کنار من نهد این دو مهم در حضور شما شرط می کنم ٭

الغرض خواص خان را سروپا داده رخصت کرد ـ خواص خان چون آثارِ دلاوری در ناصیهٔ او پیدا بود با سپاه چیده براه[1] کوهستان که گذرگاه آدمی نبود رفت ـ چون راجه از آمدن فوج اطلاع یافت ـ پیل را در شعبِ جبل پنهان کرد ـ خواص خان جابجا[2] مُنهیان تعین نمود ـ و براجه پیغام داد که من بهِ نندگانو میروم ما را راهبری کن ـ کنواران بغرورِ جمعیت خود درین کار انکار کردند ـ سه چهار هزار سوار بسلاح غرق شده راه بندی کردند ـ خواص خان بدین بهانه قریب دیه آنها رسید ـ و آب را عبره کرد ـ درین اثنا جاسوسی خبر رسانید که در فلان کوه غاریست درآنجا فیل را پنهان کرده اند ـ چون راجه[3] را گمان آن نبوده که ایشان بجهت پیل آمده اند همگی یک جا شده درپیٔ جنگ شدند ـ و[4] جمعی را که در محافظت پیل گذاشته نیز طلبید ـ خواص خان ـ دریا خان لوهانی را با دویست سوار از لشکر چیده با پیلبانان که همراه آورده بود فرستاد ـ تا ده دوازده پیل‌بانان که آنجا

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « براه مهیب کوهستان که گذر او محال بود درآمد » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « خواص خان آدمی در تفحص او تعین کرد ـ راجه را گفت که من » ٥

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « چون راجه را واهمه آن بود که سپاه بحال ما آمده است همه یکجا » ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « و جماعتی که در محافظت آن بودند آنها نیز بایشان ملحق شدند » ٥

بودند همه را کشته پیل را روانه نمودند - و بخواصان پیغام فرستاده که ما پیل را بدست آوردیم و از کوه برآمده‌ایم - آن مَلاذ زود از آنجا برآیند - بعد ازآنکه پیل دو سه کروه از آنجا برآمد براجه خبر شد - ناگاه [۱] دو سه هزار پایک دنبال ایشان کردند - خواص خان در دامن کوه پنهان شده آن همه کفار دنبال پیل تاختند - چون همه ازان راه پیشتر گذشتند در عقب ایشان تاخته و دریا خان از پیش برگشته آن سیه رویان را درمیان گرفته دست به تیغ درآوردند - خیلی کفار را برروی خاک نگونسار ساختند - و از خون ایشان جوئ خون روان کردند [۲] - پیل سیام سندر و غنایم بسیار بدست آروه مظفر و منصور باز گشتند - نزدیک رسیده زیور از نقره و طلا طیار ساخته و با جُل زرین پیراسته بنظر شیر خان درآوردند - شیر خان بسیار خوشدل شد و سجدات شکر بجا آورد - و امیدوار فتح دهلی گشت - آن روز جشنی عظیم ترتیب داد - و دربار خود را از خیمهای ابریشمی و زردوزی مثل عروس زیبا نمود [۳] - و بامرای خود در سخن آمد که الحال مرا یقین شد

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب « خواص خان چون دید که سپاه کفار دنبال می‌آید برگردید ازان طرف دریا خان در عقب تاخت - کفار لعین را درمیان گرفته » ه

(۲) در نسخهٔ الف و ب « روان کردند - سی و دو اسپ و چهار صد شتر و دیگر غنایم بدست آمد - خواص خان مظفر و منصور با پیل سیام سندر باز گشت - چون نزدیک رسید یک هفته مقام نموده زیور که از نقره و زر بغارت آورده بودند طیار ساخته و با جل زرین » ه

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « زیبا نموده تا آن پیل را بحضور آوردند و بامرای خود » ه

که کریم کار ساز بنده نواز سلطنت دهلی بمن کرامت فرماید - شما که خویشان و امرای منید یکدل شده کار را از پیش برگیرید ٭

ازان طرف[1] همایون بادشاه خبر طغیان شیر خان شنیده خواست تا بدفع او خود متوجه شود - فرمود تا کارخانهای شاهی طیار نمایند و عرض سپاه گیرند - و بجهت نگاه داشتِ نوکرِ جدید به‌بخشیان حکم شد - [2]یک لک و هفت هزار سوار در معرضگاه بقلم آمد - و هزار و هفصد فیل - در سنه[3] بتاریخ یازدهم شوال بآداب و داراتِ پادشاهانِ کبار از آگره در حرکت آمد - آغاز درآمدِ[4] موسمِ باران بود - کوچ بکوچ در نواحی کره[5] مانکپور رسید - دو ماه برشکال در آنجا بسر برد - چون ستارهٔ سهیل نمودار گشت و آب راهها کم شد - جهانگیر قلی بیگ و احمد چپ و قمر[6] دیوانه و شاه بداغ خان را با سی هزار سوار بطریق مقدمه پیشتر روانه نمود - و خود

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « از آگره چون همایون پادشاه » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « چون عرض سپاه کردند - هشتاد و چهار هزار سوار در معرض گاه بقلم آمد و دو هزار و هفصد پیل » ٭

(۳) در هر سه نسخهٔ سنه مذکور نیست و از منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۰ معلوم می شود که در سنه خمس و اربعین و تسعمائه این امر واقع شد ٭

(۴) در نسخهٔ ج « هوای برسات بوده » ٭

(۵) در نسخهٔ ج « کره رسید - آنجا چند روز بسیر و شکار گذرانده جهانگیر » ٭

(۶) در نسخهٔ ج « کمر دیوانه » ٭

نیز در عقب ایشان متوجه گردید - ازان طرف شیر خان نیز از نواحی رهتاس در حرکت آمد - در نواحئ مومن آباد نزول نمود - چنانچه هژده کروه مسافت درمیان ماند - شیر خان جا بجا مردم خود را تعین نمود تا رسد غله بلشکر مغل نرسد - چون از هر طرف درآمدِ غله مسدود گشت در لشکر گرانئ غله بغایت بهم رسید - همایون پادشاه - یعقوب بیگ را با چهار هزار سوار نامزد کرد تا بنجارها[1] که غله می آوردند همراه نموده در اردو بیارد - یعقوب بیگ تا سی کروه رفت - چهار هزار گاو از هر قسم غله بار کرده[2] بطرف اردو روانه نمود - چون این خبر بشیر خان رسید ولیداد خان را با هزار سوار افغان فرستاد - تا غله در اردوی همایون بادشاه نرسد - ولیداد خان بسرعت تمام خود را به یعقوب بیگ رسانید - جنگی عظیم شد - یعقوب بیگ هرچند تردد نمود کارگر نشد - ولیداد خان چهار هزار مغل را هزیمت داده غله را باردوی شیر خان رسانید - شیر خان خوش دل شد - و اول مقدمۀ فتح خود دانست - ولیداد خان را نوازش نموده بعنایات بزرگ امیدوار ساخت ٭

چون گرانئ غله در اردوی آن حضرت بسیار شد و غله نایاب گشت همایون بادشاه شیخ بایزید را درپئ این مهم تعین نمود - او بتردد بسیار غله باردوی پادشاهی آورد - و بنوازش سربلند

---

(۱) بَنجارا - لفظ هندی است - در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۳۰۹ نوشته « اناج کی سوداگری کرنے والا - ایک قوم کا نام بهی هے جو غله کی سوداگری کرتے هین » ٭

(۲) در نسخۀ الف « پر کرده » ٭

گردید - و فتح جنگ خان خطاب یافت - روز دویم ازانجا کوچ نموده بر لب دریای گنگ نزول اجلال فرمود - شیر خان نیز[۱] از وردگاه خود برگشته کروهی از گنگ آن طرف مقابل لشکر پادشاهی نزول کرد - چنانچه خیمهای هر دو لشکر بیک دگر در نظر می آمدند - روز دویم[۲] قرار جنگ در دادند - روز جمعه بتاریخ ... شهر ...... سنه[۳] .... سواران مقدمه طرفین بر روی میدان آمده داد دلاوری در دادند - دران روز اکثر افغانان کاری از سپاه شیر خان بقتل آمدند - بدین نمط تا یک ماه جنگ درمیان بود - شیر خان چون دریافت که سپاه مغل چیره اند بمقابلِ روزانه کار از پیش نمیرود حیلها می جست - آن حضرت شیخ بایزید را نزد شیرخان فرستاد که روباه بازی چه می کنی - اگر مردی اب گنگ را عبره نموده در میان میدان در آی تا فلک ابوابِ ظفر بروی که کشاید - شیر خان جواب داد که من همان فرید غریبم که نوکر تو بودم - مرا چه زهره که با بادشاه چار دانگِ هندوستان آبِ گنگ را عبور نموده بمیدان در آیم - تو صاحب یک لک سواری - از ملاحظه نمی توانی

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « شیر خان نیز ازان طرف در پیش آمده دوسه کروه مقابل اردو نزول کرد » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « روز دویم سپاه بزرگ از لشکر پادشاهی با سپاه مقدمه لشکر شیر خان جنگ واقع شد اکثری مردم کاری از لشکر شیر خان بقتل رسیدند بدین‌نمط » ٥

(۳) از تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۰۶ معلوم می شود که این واقعه در سنه ست و اربعین و تسعمائه بود و از اکبر نامه صفحه ۱۵۹ نیز معلوم می شود که این واقعه در ماه صفر سنه نه صد و چهل و شش بود - ایضاً ببینید صفحه ۱۹۹ نوٹ (۵) و صفحه ۲۰۲ نوٹ (۴) ٥

آب رفته نزول فرمایند ـ [۱] آن حضرت فرمودند که امروز درینجا مانده فردا آنسوی آب رفته نزول می‌نمایم ـ چون شب شد سپاه پادشاهی را به نسبت دیگر شبها که بیدار بودند فراغت روی نمود ٭

نقلست که دران [۲] شب شیر خان در خواب دید که ایوانی رفیع است ـ و حضرت رسالت پناه صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ [۳] در آنجا جالس اند و همایون پادشاه را ازان ایوان بیرون می‌فرمایند و مرا می‌گویند که درون درآی ـ بعد ازان فرمودند که شیر خان بدانکه حق سبحانه و تعالی ملک خود را چند گاه حواله بتو نمود ـ ملک الٰهی را بعدل و انصاف معمور داری و آبادان گردانی ـ چون شیر خان ازین خواب کام بخش بیدار شد افغانان را طلبید و خواب [۴] را بیان نمود [۵] ـ و جشنی عظیم بیاراست ـ دران مجلس شیر خان گفت که از زبان دُرر بار آن حضرت سرورِ کاینات صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ برآمده که چند گاه ملک بتو حواله کرده شد ـ شاید که ایامِ سلطنت من اندک باشد ـ و مغل باز بهندوستان دست یابد ـ

---

(۱) در نسخهٔ ج « بادشاه فرمود که وقت پگه روانه آگره می شوم چون شب » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « دران شب که شیر خان بر لشکر بادشاهی شبخون افتد خواب دید » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « رسالت و سلطان تخت گاه نبوت صلی الله علیه و سلم درآنجا جانشین » ٭

(۴) در مخزن افغانی صفحه ۸۶ ب نوشته « بعد فتح جنگ این خواب بافغان ظاهر ساخته گفت اگر من این خواب را قبل از فتح می‌گفتم همه کس تصور می‌کرد این نتیجهٔ پرداخت شیر شاه است ترغیب بر جنگ می‌کند » ٭

(۵) در نسخهٔ ج « خواب را بیان کرد ـ و شادی نمود باز شیر خان گفت » ٭

(۱) الغرض آنچه شدنی ست بشود - الحال یک دل شده کار از پیش باید برد - بعد مشورت قرار افتاد که چون نیم شب بگذرد بر لشکر سلطانی شبخون بزنید - شیر خان سه فوج آراسته نمود که یکطرف دریاست - از سه جانب(۲) بر لشکر درآیند و دست به تیغ برند هرچه بادا باد - چون دو پاس اول(۳) از شب گذشت لشکر مغل دران شب چون قرار بصلح افتاده بود(۴) بی دغدغه در خواب بود که افغانان از سه طرف چون بلای ناگهانی بآواز نقاره و کرنای در (۵) افتادند - و قتل عام شدن گرفت - بعضی امرا که در چوکی(۶) حاضر بودند آن حضرت را سوار

---

(۱) در نسخهٔ ج « دست یابد الحال یکدل شده بکوشید بعد مشورت » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « از سه جانب لشکر در آمده بر افتند » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « دو پهر از شب گذشت » ٥ پاس - یک حصّه از هشت حصهٔ شبانروز - و یک حصّهٔ شب یا روز را یکپاس ازان گویند که نوبت پاسبانان تبدیل یابد و بدل می کردند - خفتگان بجای بیداران می آیند چنانکه درین زمان نیز مقرر است و هر قسمتی را پاس خوانند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۵۴۴ - و پهر بالفتح پاسی از شب یا روز و آن یک حصه از چهار حصهٔ روز و چهار حصهٔ شب چه شبان روزی را به هشت حصه کرده اند و هر حصه را یک پهر گویند و این در هندوستان مصطلح است - فرهنگ انندراج صفحه ۵۹۹ پس پاس و پهر یک معنی دارد ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « قرار صلح درمیان آمده بود » ٥

(۵) از مخزن افغانی صفحه ۹۶ ب معلوم می شود که این واقعه در صباح روز شنبه سنه ست و اربعین و تسعمائه وقوع یافت ٥ و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۲۴ ارقام یافته « قریب بصبح در سنه ست و اربعین و تسعمائه با لشکری آراسته و فیلان کوه پیکر بجنگ آمد افواج پادشاهی را فرصت ترتیب نشده شکست افتاد - جنت آشیانی در کمال پریشانی متوجه آگره شد » پروفیسر قانون گو در کتاب خود مسمّی به شیر شاه صفحه ۱۹۴ تاریخ این واقعه بیست و هفتم ماه جون سنه ۱۵۳۹ع ذکر کرده ٥

(۶) چوکی لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۱۳۰ نوشته که بمعنی پاسبانی است ٥

ساخته راه پل گرفتند - شیر خان مردم را فرستاده پل را[1] شکسته بود - لا جرم در کنار آب آمده اسپان را در آب سردادند - آن حضرت درمیان دریا از اسپ جدا شد - سقّائی در رسید و مشک را دم داده بایشان رسانید - برو[2] سوار ساخته بکناره آورد - سقّا را فرمودند چه نام داری - او عرض نمود که نظام - فرمودند نظام اولیائی - برکنار دریا رسیدند - بجای تختِ زرین و بساطِ رنگین بر کاه نشستند - و از گردشِ گردون حیله باز حیرت برو مستولی شد که در یک ساعت چگونه حقّه بازی کرد - درین اثنا این رباعی[3] در مذمت چرخ فرمودند ٭ قطعه :

ستمگرا فلکا بجروا جفا کارا ٭ نگویمت که مرا تخت و تاج شاهی ده

تونی چو کهنه رباطی فتاده بر سر راه ٭ ز هرکه[4] خواه ستان و بهرکه خواهی ده

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، چون افغانان پیشتر آمده پل شکسته بودند ، ۔

(۲) در نسخهٔ ج ، آنحضرت برو برآمد فرمود چه نام داری ، در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۵۹ ارقام یافته ، قضا را از اسپ (آنحضرت) جدا می شوند - مقارن این حال سقائی خضرِ راهِ ایشان گشت و بدستیاریٔ شناوری او ازین گردابِ فتنه بساحلِ نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - و عنایت و مرحمت بجا آورده باو وعده فرمودند که چون سلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی میدهم - و این قصهٔ پر غصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش ، بر ساحل آب گنگ برگذر چوسه از مکمن تقدیر پرده گشا گشت ، ۔

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، در مذمت فلک گفتند ، ۔

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، ز هر که باج ستان و بهرکه خواهی ده ، ۔

از آنجا با معدودی چند از امرای خاص راه آگره برگرفت ـ و اکثر امرا و حاجبان و مقربان و ملازمان که در دنبال آن حضرت اسپ را در آب سردادند [۱] غرق گشتند ـ چون شب قتل بگذشت و مطلع روز بر آمد مبشّران خبر آنچنان فتح به شیر خان رسانیدند ـ اکثر امرا و افغانان و پسران شیر خان برقص در آمدند ـ سرنده [۲] و شش تاره می نواختند ـ ازآنجا شیر خان [۳] با ساز خوش دلی که از عالم غیب بدو داده بودند بدرگاه بادشاهی آمد [۴] ـ و بخواجه سرایان گفت که دعای [۵] من بخدمت خادمان بیگم جیو رسانید ـ که من فرید همان نوکر شما ام که بوده ام ـ شما خاطر شریف جمع دارید که پادشاه بسلامتی متوجه آگره شده اند ـ

---

(۱) در نسخهٔ الف «در آب انداخته بودند غرق شدند»

(۲) سَرِنده ـ سازیست که سه تار دارد ـ برای مزید تحقیق و تصویر ملاحظهٔ کنید گائیڈ تو میوزیکل انسٹرومنٹس انڈین میوزیم ـ کلکته ـ از داکٹور میر وارتهه صفحات ۱۰ و ۲۳ نمبر ۶۲ و ایضا جونتروکوش در زبان بنگله از اس ـ ام ٹگور ـ کلکته مطبوعه ۱۸۷۵ صفحه ۶۱ و میوزک اینڈ میوزیکل انسٹرومنٹس اوف صدرن انڈیا از مسٹر ڈے ـ مطبوعهٔ لندن ۱۸۹۱ ـ صفحه ۱۲۵ پلیٹ نمبر ۵ ـ و شش تاره ـ تنبور شش تار را گویند چنانکه ستار تنبور سه تار را گویند ـ فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۳۹۵ »

(۳) در نسخه ج «شیر خان بدان ساز خوشدل شده که از عالم غیب»

(۴) در مخزن افغانی صفحه ۸۷ ارقام یافته «در وقتی که جنت آشیانی از محل برآمده متوجه پل شدند خواجه معظم را با یک کس دیگر فرستادند که مریم مکانی بیگم پادشاه را رفته برآرند ـ چون ایشان بدروازهٔ محل رسیدند افغانان بقتل و غنیمت در آمده بودند هر دو بشهادت رسیدند ـ فرصت آن نشد که یک کس از مردم حرم تواند بر آمد ـ درین اثنا شیر خان بدروازهٔ محل رسید» الخ »

(۵) در نسخهٔ ج «دعاء من بخادمان محل رسانید که فرید همان نوکر شما ست که بوده است شما خاطر شریف» »

و شما را بعد چند روز بخدمت ایشان میرسانم - بعد ازان عهده‌داران ایشان را طلبید آنچه راتبهٔ [۱] ماکول و ملبوس بود مقرر نمود - بعد ازان منادی فرمود که همه مغلانی که [۲] در لشکراند یکجا شوند - ایشان را خیمهای دیگر بگرد بارگاه شاهی برپا کردند - گویند که چهار هزار مغلانی در گرد سراپردهٔ بارگاه جمع شدند - و هر مغلانی [۳] را که آدم داشت خرچ راه و مرکب داد که برود - خواص خان و افغانان پیر که خدا ترس بودند بجهت نگاهبانی ایشان و بارگاه پادشاهی تعین نمود - که دلجوئی و غم خواریِ ایشان بواقعی کرده بتقصیر از خود راضی نباشند - و منادی دیگر کرد هر افغانی که بجانب مغلانی بد بنگرد خونش بریزند - بعد ازان بدیوان خانهٔ عالی آمده بر تخت زرین [۴] جلوس نمود - و هنگام جلوس دوگانهٔ شکرانه ادا نمود - و این دو بیت گفت -

---

(۱) در نسخه ج «مراتبه اکول و ملبوس محل بوده مقرر» »

(۲) در نسخهٔ ج «همه مغلانی لشکر بگرد بارگاه بادشاهی جمع شوند گویند که چهار هزار» »

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۱۸۷ «و بقیهٔ مردم را حکم فرمود که هر کس هر جا خواهد برود و بموجب امر شیر خان فرزندان و اهل و عیال مغل هر کس هرجا خواست بدر رفت» »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «بر تخت زرین و سیمین و صدق جلوس» در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۵۹ مرقوم شده که «این قصهٔ پر غصه در نهم صفر (۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ بر گذر چوسه از تنگی تقدیر پرده کشا گشت» و در همایون نامه تصنیف گلبدن بیگم بنت بابر بادشاه صفحه ۴۱ نوشته «از بعضی ها دران فطرت اصلا و قطعاً نام و نشان یافته نشد - ازان جماعه عایشه سلطان بیگم دختر سلطان حسین میرزا و بچکا که خلیفه بادشاه بابام بود و بیگه جان کوکه و عقیقه بیگم و چاند بی بی که هفت ماهه شکم داشت و شاد بی بی که این هر سه حرمان پادشاه بودند - ازین چند کس اصلاً و قطعاً خبر هم نیافتند که در آب رفتند یا چه شدند - هرچند تفحص و تردد کردند اصلا معلوم نشد که چه شدند» »

خـــدایا[۱] توانا تونگر توئی ٭ توانا و درویش پرور توئی
فریدِ حسن را تو شاهی دهی ٭ سپـــاهِ همایون بماهی دهی

بعد ازان شکر و سپاس بجا آورده شیر شاه عالم خود را خطاب داد ٭

ازان طرف همایون بادشاه روز و شب کوچ کرده با پانصد سوار که در راه برو جمع شده بودند بآگره رسید ـ بعضی امرا که در صوبها بودند جمع آمده مشورت کردند و خزاین بادشاهی کشاده فرمود تا نوکر جدید چاکر گیرند ـ ازان جانب شیر شاه یک هفته در میدان فتح مانده و محلهای[۲] پادشاهی را حواله خواص خان داد[۳] ـ که بچنار رسانید ـ و خود با سپاه بلا انتها متوجه[۴] آگره شد ـ همایون پادشاه باز پنجاه هزار سوار

---

(۱) حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة در بوستان فرموده اند ـ

که پروردگارا تونگر توئی ٭ توانا و درویش پرور توئی
یکی را بر آری و شاهی دهی ٭ دگر را ز شاهی بماهی دهی

شیر شاه این دو بیت حضرت شیخ را قدری تبدیل کره بخواند ٭

(۲) اینجا لفظ محل حسب اصطلاح هندیان بمعنی ملکه است ـ در فرهنگ آصفیه جلد چهارم صفحه ۳۰۷ نوشته « (۴) بیگم ـ رانی ـ ملکه ـ زن امرا و سلاطین جیسے غازی الدین حیدر کے چار محل تھے » ٭

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۸۷ « بعد از واقعه چوسا چون سه ماه گذشت مریم مکانی را باعزاز و اکرام تمام همراه خواص خان بآگره فرستاد » ٭

(۴) از مخزن افغانی صفحه ۸۷ معلوم ی شود که توجه شیر شاه بجانب آگره بعد فتح بنگاله بود در کتاب مذکور نوشته « چون این نوع فتح نصیب شیر شاه شد غنیمت بسیار بدست آورده بجانب بنگاله رفت و جهانگیر قلی بیگ را که در کرهی بود محاصره نمود و بعد از محاربات مکرر جهانگیر قلی خان بشهادت رسید و تمام ولایت بنگاله بتصرف در آمد و لشکر بسیار جمع کرده با شوکت و غلبهٔ تمام متوجه آگره شد ـ انتهی ملخصا ـ و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۲۴ نیز همین مضمون نوشته » ٭

جمع نموده بقصد محاربه از آگره برآمد - در نواحی سکیته [1] رسید - شیر شاه نیز چیره دست در مقابله آمد - آن روز باران رحمت نزول شد - جائی که سپاه سلطانی فرود آمده نشیب بوده پر آب گشت - بادشاه فرمود که لشکر ازینجا کوچ نموده بجای بلند فرود آید - در زمانی که سپاه به بار برداری و خیمه اندازی مشغول بود شیر شاه فرصت یافته چون بلای ناگهانی بر لشکر پادشاهی افتاد - سپاه سلطانی تاب نیاورده بی جنگ روی بگریز آورده - اکثری بقتل رسیدند - همایون بادشاه باز بدر رفته راه آگره پیش گرفت - و شیر شاه مظفر و منصور لشکر سلطانی را بغارت برده بدنبال همایون بادشاه آمد - همایون بادشاه بخانهٔ سید رفیع الدین نزول کرد - بزبان خود گفت که روز جنگ من بچشم خود دیدم که سواران سیاه پوش بر روی اسپانِ سپاه ما میزدند و می‌گردانیدند تا شکست بر لشکر من افتاد - چون در آگره نیز ثبات نیافت براه میوات متوجه لاهور شد - [2] یکصد اسپ باد رفتار از خزانه جواهر آلات و اشرفی بار کرده با خود برد - شیر شاه بآداب و دارات سلطانی در آگره درآمد - روز [3] پنجشنبه

---

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۸۷ ب « نواحی قنوج » و در تاریخ فرشته صفحه ۲۲۴ نوشته « جنت آشیانی از آگره بقنوج شتافته از آب گنگ گذشت و درین محل لشکر مغل صد هزار (در مخزن افغانی صفحه ۸۷ ب قریب پنجاه هزار سوار) و لشکر افغان به پنجاه هزار سوار می‌رسید بالجمله در روز عاشوره سنه سبع و اربعین و تسعمائه . . . لشکر مغل بی جنگ هزیمت یافت » ه

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « صد شتر باد رفتار » ه

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « روز چهارشنبه چهارم شهر . . . سنه . . . بر تخت سلاطین » ،

بتاریخ چهارم رجب سنه سبع و اربعین و تسعمائه بر تخت سلاطین جلوس فرمود ـ خواص خان و پنجو سور را با[۱] بیست هزار سوار بدنبال همایون پادشاه روانه نمود ـ بعد آن شیر خان بادشاه در آگره درآمد ـ و خزاین پادشاهی که مانده بود بدست آورده خود نیز در دنبال بادشاه متوجه لاهور شد ٭

و پیش از رسیدن همایون پادشاه ـ میرزا کامران خزاین پنجاب برداشته بکابل رفته بود ـ پادشاه روزی چند در لاهور ماند ـ چون شنید که شیر شاه از آب سلطان پور گذشت ـ از نفاق برادران از سلطنت هند مایوس شده بجانب سنده در حرکت آمد ـ شیر شاه در لاهور درآمد ـ عروس ملک را بی منازعی در کنار گرفت ـ و خواص خان را پیشتر روانه نمود ـ و هیبت خان را فرمود که تا بمسکن کوکهران که ماوای ره زنان بود قلعهٔ بنا نماید ـ خان مذکور بزر ریزی آن قلعه را که نظیر ندارد تمام ساخته رهتاس[۲] نام نهاد ـ بیست هزار[۳] سوار تهانه مقرر نمود ـ تا مغل به هندوستان راه نیابد ـ بعد ازان از لاهور بدهلی[۴]

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، سی هزار سوار ، ٥

(۲) در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۲۴ نوشته که ، شیر شاه کوهستان نندنه و حوالیٔ کوه بالنات (که از ممالک بلوچیان بوده) را ملاحظ کرده در جائی که قلعه ضرور بود طرح قلعه انداخت و موسوم برهتاس کرد ، ٥

(۳) در نسخهٔ الف ، ده هزار سوار تهانه مقرر شد تا مغل بر هندوستان دست نیابد ، ء

(۴) در نسخه ج ، بدهلی آمد ـ دهلی علائی را که قلت آب بوده بر لب دریای آباد ساخته و از جهتِ امنِ راه سرایها آباد نموده بهتیاریها ،

آمد - بیگمان را از چنار طلب نموده آنچه زر و زیور و ظروفهای نقره و طلا آلات و فیل و اسپ وغیره بود تمامی را معاف داشته از طرف خود آنچه راتبهٔ اکل و ملبوس بوده سرانجام ساخته بجهت چوکی وغیره با مردم اعیان پنج هزار سوار همراه داده بآداب بادشاهی روانهٔ کابل نمود - چنانچه از مشرف شدن بحضرت غایت الغایت بر مروتِ شیر شاه آفرین کردند - و دهلی علائی را که قلت آب بود بر لب دریای جون آباد نمود[1] - و بهٹیاریها نشانده و زمینها بانعام آنها داده تا از مسافر چیزی نگیرند - و کشتیها از بهر پاسبانی تعین فرمود - در عهد دولت او امن چنان بود که مسافران متاعِ زر و زیور خود را در صحن خانه داشته بخواب می‌رفتند پاسبانان خبردار بودند - از رهتاس خورد تا سر راه پادشاهی دو رویه درخت نشاند تا مسافران از تاب آفتاب هلاکت نکشند ٭

بعد دو سال جلوس بر ملو خان که والی مندو بود لشکر کشید - چون بنواحیِ نرور رسید[2] ملّو خان با دو سه سوار آمده بر درِ[3]

---

(۱) در نسخهٔ الف « آباد نمود - بعد دو سال جلوس » و بهٹیارا در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۳۲۵ نوشته - روٹی پکانے کا پیشه کرنے والا - نان بائی - طباخ - باورچی - سرای مین مکان دیکر ٹهہرانے والا ٭

(۲) در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۲۵ در سنه تسع و اربعین و تسعمائه بعزم تسخیر ولایت مالوه حرکت کرد ...... شیر شاه چون بمالوه رسید ملو خان حاکم مالوه ...... از راه صلح در آمده بی طلب بایلغار آمد و اورا دید ، ٭

(۳) در نسخهٔ الف « بدرگاه بادشاهی آمده نشست » در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ ب (نمبر 102) « در سال تسع و اربعین و تسعمائه بعزیمت تسخیر قلعهٔ گوالیار و ولایت مالوه

بادشاهی نشست ـ سحرگه که بشاه عالم از تنها آمدن ملّو خان خبر دادند ـ حکم کرد که در آرند ـ شاه عالم از تنها آمدن او حیران ماند ـ بعد ملاقات فرمود که شب منزل شما کجا بود ـ او عرض نمود که همین خاکِ آستان شما ـ شیر شاه[1] از این سخن حیران ماند ـ بفرّاشان حکم شد که دیرهٔ[2] او برپا سازند ـ پلنگ خاصه و جامه خواب از سرکار دادند ـ او را فرمود که بمنزل خود رو ـ فردا چون از آنجا کوچ شد به بخشیان حکم شد که همه امرا که در رکاب اند قرار دهند که همه سپاه مانند روز جنگ بزره و جوش آراسته و پیلان و اسپان به برگستوان پیراسته بروشی که بجنگ می آیند ـ جدا جدا بهم فوج بسته بسلام بیایند ـ شیر شاه نیز آن روز زره پوشید و یراق[3] بست ـ

در حرکت آمد ـ چون بگوالیار رسید شجاعت علی خان که از امرای کبار شیر شاه بود قلعهٔ گوالیار را محاصره داشت و ابو القاسم بیگ از گماشتهای جنت آشیانی درون قلعه متحصّن بود ـ چون شیر شاه بگوالیار آمد ـ ابو القاسم بیگ بعهد و پیمان و قول آمده ملازمت نمود و کلید قلعه را سپرد ـ و شیر شاه بعد از فتح گوالیار بجانب مالوه عزیمت کرد ـ چون بمالوه رسید ملو خان حاکم مالوه که از نوکران سلاطین مالوه بود از روی جمعیت و کثرت سپاه و خزانه خود را داؤد شاه خطاب کرده خطبه و سکه بنام خود کرده بود چون خبر آمدن شیر شاه شنید لوای سلطنت را برداشته بی طلب و بی صلح و صلاح ایلغار نموده در نواحی سارنگپور علی الصباح آمده بر در بارگاه شیر شاه ایستاد» ٥

(۱) در نسخهٔ الف «پادشاه را این سخن خوش آمد ـ بفراشان فرمود که دیرهٔ او» ٥

(۲) ڈیرا لفظ هندیست بمعنی خیمه ـ تمبو ـ خرگاه ـ عارضی مکان ـ عارضی قیام گاه ـ خانه و مکان ـ آصف اللغات جلد دوم صفحه ۲۲۳ ٥

(۳) در نسخهٔ ج «عراق بسته» ٥

ترسید که مارا نیز چین جفا باید کشید. بعد ازان بادشاه ملو خان را
نزدیک خود طلبید و فرمود که من در ابتدای جوانی همراه پدر بودم
هیچگاه چون غر[1] دلان و کاهلان تن پروری نکرده‌ام - و جان آسانی
ندیده‌ام - هر روز چهار پنج کروه شکار میرفتم - و شکار کرده
بر دوش خود می آوردم - الغرض از ایام سپاهگری تا رسیدن امرائی
و تا آوان پادشاهی یک بیک بیان نمود - تا بمنزل نزول فرمود - قرار
آن بود که جائی که لشکر نزول می نمود اول قلعه آنجا طیار میساختند -
چون ملو خان برخصت بادشاهی متوجهٔ دیرهٔ[2] خود شد - در راه دید
که افغانان خوب خوب در کارِ قلعه مشغول اند - ترسید و بخاطر آورد
که مرا نیز[2] این کار باید کرد - چون ملو خان در خیمه درآمد حکم شد
که هیبت خان و آلهداد خان سروانی ازو خبر دار باشند - الغرض از آنجا
کوچ بکوچ در مالوه رسید - در مندو[3] نزولِ راياتِ عاليات گشت -
و نواحیء آن در ضبط در آمد ۰

راجه چندیری دران ایام با مال و منال بود - و پیلهای
نامی داشت - ولیداد خان را با لشکر گران فرستاد - راجه باستماع

این خبر برادر زادهٔ خود را با لشکر کفار پیشتر فرستاد - که از آب نربدا گذر کردن ندهد - کافر دیو سرشت با سه هزار سوار آهن پوش آمده گذر آب بربست - چون ولیداد خان در آنجا رسید در کنار آب نزول کرد - خواست تا آب را عبره کند - درین اثنا دیگر برادرزادهٔ راجه که ازو آزرده بود و راجه اورا از ملک خود بدر کرده بود و پریشان حال میگردید آمده با ولیداد خان ملاقی شد - گفت که شما باین لشکر کاوش نکنید - ازین جا دو سه منزل پس روید - من شما را براه دیگر که آب آنجا کم است راهبری نموده بر سر راجه میبرم که لشکر جرّار و مردان کاری او درینجا آمده اند - راجه با معدودی چند آنجا مانده - در اندک تردد بدست می آید - یا کشته میشود - در باب من بشیر شاه عالم عرض نمائید - ولیداد خان این ماجرا بشاه عالم نوشت - از آنجا عهد نامهٔ پادشاهی بجهت او آمد که اگر این مهم بجاسوسیء تو انجام یابد من ترا راجهٔ آن ملک گردانم - بعد از رسیدنِ فرمان ولیداد خان تسلی او نموده در پی او روان شد - براه دیگر آب را عبور کرد - پنجهزار سوار همراه[۱] برادر خود داد و بمینه فرستاد - و اورا گفت که بجانب شهر چندیری رفته نمایان شود - چون کفار بطرف تو آیند پشت داده بجانب ما بیا و خود با چهار هزار سوار جرّار در سر راه به کمین نشست - چون برادر ولیداد خان قریب شهر

---

(۱) در نسخهٔ ج «پنج هزار سوار در کمین نشست - برادر ولیداد آن طرف شهر رفته نمایان شد تآن راجه خبر رسید حیران ماند» ء

رفته خود را بکفار نمود[1] براجه خبر رسید ـ حیران ماند که آیا لشکر من در سر راه ایشان بود چه شد ـ چار ناچار با لشکرِ حضور متوجه جنگ شد ـ چنان کارزار نمود که چشم روزگار ندیده اکثر افغانان نامی در آنجا بشهادت رسیدند ـ درین اثنا برادر[2] ولیداد خان از میدان بر گردید ـ کفار چیره شده دنبال کردند تا بجائی رسیدند که ولیداد خان آنجا بود ـ چون از آنجا پیشتر شدند ولیداد خان از کمین‌گاه بر جست ـ ازان طرف برادر او برگشت ـ لشکر کفار را درمیان گرفته دست به تیغ بردند اکثر مردان‌کاری راجه بروی میدان افتاددند[3] ـ و راجه را دست‌گیر ساختند ـ و قلعه را مفتوح کردند ـ و زن و بچهٔ او را با مال و منال و پیلان و اسپان و خزانه بدست آوردند ـ و دختر راجه ماه‌وشی و نازک بدنی که اگر پای برهنه بر بساطِ حریر نهادی آبله در پای او برآمدی ـ ازآنجا ولیداد خان مظفر و منصور آن دختر را در عماریٔ پیل انداخته بدرگاه شیر شاه آمد ـ بعنایاتِ شاهی و نوازشِ سلطانی سرفراز گشت ـ آن برادر زادهٔ راجه که دولت خواهی کرده بود نواخته راجهٔ

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بکفار نمود و مردم راجه بمقابله آمدند جنگ شد بعضی افغانان کاری درآنجا » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « درین اثنا برادر ولیداد از کمین‌گاه برجسته روی در روی قریب شهر دست به تیغ برد اکثر مردمان کاری راجه بروی میدان افتادند قلعه مفتوح شد » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « قلعه مفتوح شد ـ زن و بچهٔ راجه بامال راجه گرفتار آمد ـ پیلان و اسپان بدست آورده و دختر راجه وشی نازک بدنی که اگر پای بر بساط حریر نهادی آبله در پایش برآمدی ـ ازانجا ولیداد خان مظفر و منصور برگشته در ملازمت آمد بعنایات سلطانی سرفراز گشت آن برادر زادهٔ راجه » ٥

آن ملک کردند - بعد این ماجرا هیبت خان نیازی را ملک مالوه[1] بجاگیرداد - دران نواحی بسیر و شکار مشغول شد - بعد ازان بطرف آگره روان شد - ملّوخان در قید بوده - چون در نواحی، اجین و سارنگ پور رسید - احمد خان سور و فتح خان نیازی که نگهبان او بودند بعرض رسانیدند که ما را از اوضاع ملو خان چنان معلوم میشود که خیال گریز دارد - شیر شاه فرمود که روسیاه اگر چیزی بشما بدهد گرفته سر دهید - ایشان نیز در نگهداشت[2] او غافل شدند - ملو خان هزار اشرفی زر[3] سرخ بایشان داده بدر رفت - وقتیکه بعرض رسانیدند که ملو خان گریخت شاه عالم روی بشیخ عبد الجلیل کرد و گفت - ٭ مصرع ٭

آخر چه کرد دیدی ملو غلام کیدی

شیخ بر فور گفت - ٭ مصراع ٭

فرمود مصطفی هم لا خَیْرَ فِی الْعَبِیْدِی

شیر شاه ازآنجا بکوچ متواتر بآگره آمد[4] ملو خان باز لشکری جمع ساخته دران نواحی خلل برپا نمود - و شهرها را تاراج کرد - هیبت خان

---

(۱) در نسخهٔ ج « بعد این فتح هیبت خان نیازی را با لشکر جرار در ماندون گذاشته متوجه آگره شد » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نیز از احتیاط او غافل » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « هزار اشرفی بایشان » ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بعد از چند روز ملو خان لشکر بهم آورده دران نواحی » ٥

با افغانان مشورت نمود و جاسوسان برو تعین کرد ـ خبر آوردند که ملو خان قصبهٔ رُتک[1] را زده بغارت برده آنجا فرود آمده است ـ و لشکر او بجهت غارت جا بجا رفته و خود با دو سه هزار سوار بر حوض[2] سنگ‌بست فرود آمده است ـ از شما تا او بیست کروه راه باشد ـ هیبت خان پنج هزار سوار آهن پوش چیده همراه گرفته تمام شب راه رفته در آخر شب بسر او رسید[3] ایشان در خواب بودند ـ چون بلای ناگهانی برافتاد ـ از آوازِ نقّاره و کرنای ایشان را بیدار ساخت و دست به‌تیغ برد ـ اکثر سپاه ملو خان بقتل رسید ـ باقی رو بفرار آوردند ـ چون شب قتل بگذشت و مطلع روز برآمد ملو خان را[4] کشته یافتند ـ هیبت خان سجداتِ شکر بجا آورد و فتح نامه بآگره روان نمود ـ شاه عالمِ باستماع این خبر بغایت شاد گشته در لشکر طبل شادی زدند ـ هیبت خان را بانعام اسپ و شمشیر مرصّع و فیل و بخطاب اعظم همایون سرافراز گردانید ٭

درین اثنا چون ضوابطِ سلطنت از سرنو استحکامی پذیرفت سادات

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « قصبهٔ سارنگپور زده » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « خود با دو هزار سوار درگذر فرود آمده » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « راه رفته پاس آخر مانده بود که بسر وقت او رسید ـ همت از اقبال شیر شاهی در خواسته روی باو آوردند او در خواب بوده » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « ملو خان را درمیان کشتگان کشته یافتند » ٭

قصبهٔ بلگرام بدرگاه‌گیتی پناه آمدند و استغاثه نمودند که [1] رای پورنمل زمیندار رای سین چند مدت پیش ازین در عهد سلطان ابراهیم دیهای ما را زده - و عورات مسلمه را باسیری برده در خانه نگاهداشته - الحال نیز دو سه دیه نهب و تاراج ساخته و عورات ما را برده در خانهٔ خود موقوف داشته - تو بادشاه دین داری غور رسی ما کن و انتقامِ مسلمانان ازان کافران بستان - شاه عالم را ازان وعده که بعهد سلطان ابراهیم کرده بود یاد آمد - خیال انتقام در سر کرد - که خود باین کار متوجه شود - امّا رای پورنمل لشکر جرّار و قلعهٔ مستحکم داشته خواست تا بلطایف الحیل او را بدست آورده نیست و نابود سازد - درین کار با وزرا و امرا مشورت نمود و از علما فتویٰ طلبید - کافری که بزور و تعدّی عورات و سادات در تصرف آرد - اگر دست جنگ باو نرسد بقول و عهد نامه فریفته بدست آورده بر ذمهٔ شرع و حمایت اسلام - نیست و نابود سازد - علمای کرام درین باب چه گفته اند و چگونه فتویٰ داده اند - سید رفیع الدین و شیخ خلیل و میان مجد الدین سرهندی که بزرگ وقت خود بودند گفتند که اهل تمرد و کفار را که مرتکب چنین امر شنیع

---

(۱) در نسخهٔ ج «رای پورنمل و رای سین دیهای ما زده و عورات ساداتان غارت برده در عهد سلطان ابراهیم - الحال نیز بر سر ما زده و عورات ما را برده در خانه موقوف داشته» در مخزن افغانی صفحه ۹۰ ب «در سنه خمسین و تسعمائه شنید که پورنمل ولد رای سلهدی پوربیه از طایفهٔ راجپوت کهلوت در قلعهٔ رایسین علم بغی بر افراخته و چند هزار عورات مسلمه را از نواحی چندیری وغیره بدست آورده داخل حرم خانهٔ خود ساخته و بعضی را پاتر بازی و رقاصی آموخته و اکثری پرگنات نواحی را متصرف شده» ه

باشد بعهد و قول و سوگند رام نموده هرگاه دست یابد از پا در[1] اندازد روا باشد - شاه عالم از ایشان روایت نویسانیده گرفت - و فرمود تا کارخانها طیار نمایند - و عرض سپاه گیرند - از آگره برآمد و آواز شکار بدایون و سوروں اظهار نمود - در نواحیء بدایون چند روز شکار کرد - خواص خان و[2] جلال خان را از جاگیر طلبید - و فرمود که تا یک منزل از لشکر پیشتر روند - و خود در عقب ایشان بطرف رایسین در حرکت آمد - چون دو سه منزل از بدایون قطع مسافت نمود - اثرِ تکسّر بر بدن مبارک شاهی ظاهر شد - آن روز بسواری اسپ بمنزل آمد - دران شب تب غلبه کرد - اثر ضعف در بدن ظاهر شد - روز دیگر غلبهٔ تپ بود در پالکی سوار شد - در راه مهانند طبیب - هیبت خان را گفت بادشاه را در غلبهٔ تپ راه رفتن خوب[3] نیست - خان مذکور این معنی بعرض رسانید که مهانند امروز سواری منع میکند - که در چنین تپ راه رفتن و باد خوردن منافع ندارد - از من عرض کردن ضروری بود - شیر شاه فرمود مهانند یاوه میگوید - ما را بخدای تعالی عهدیست امروز اِنْشَاءَ اللهُ تَعَالیٰ امیدوارام که انتقام مسلمانان از کفار بکشم - و ازان عهد بیرون

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « دست یابد از پا باید افگند » ۰

(۲) در نسخهٔ ج « خواص خان را از جاگیر » ۰

(۳) در نسخهٔ ج « راه رفتن خوب ندارد - او این معنی بعرض رسانید فرمود که طبیبان جک می زنند ما را بخدای تعالی » ۰

آیم - آن چنان بود که در عهد دولت سلطان ابراهیم لودی بعضی سادات و مسلمانان دیگر در بارِعام او [۱] فریاد می نمودند که رای پورنمل دیهای ما را زده و نهب و تاراج ساخته و زن و بچهٔ ما را باسیری برده آنها را کنیزکان حرمِ خود ساخته - امروز خداوند عالم بداد ما برسد - و انتقام ما ازان کافر بستاند - هرچند این غریبان در بارِ عام او فریاد و زاری میکردند - او تغافل مینمود - دران وقت من [۲] بگروه امرای او قیام داشتم - بخاطر آوردم که اگر خدای تعالی مرا طاقت آن چنان کرامت فرماید این انتقام ازان کفار بکشم - با خود عهد کرده بودم - الحال وقت آنست که من ازان عهده برآیم - القصه بکوچ متواتر بآن غلبهٔ تپ بنواحیء رایسین رسید - برادر پورنمل باستقبال آمد و شرایط زمین بوسی بجا آورد - هفت هزار روپیه و سه زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانید - شاه عالم فرمود که برادر خود را بگو که عورات مسلمه که از دیرباز در خانه داری وا گذار - و الّا جنگ را اماده باش - او عرض نمود که در خانهٔ ما هیچ از عورات مسلمه نیست - مردم به برادر من تهمت می نهند - باز شاه عالم فرمود که برو این پیغام ببرادر خود برسان - و خود در عقب او در دو [۳] سه روز بقلعهٔ رایسین رسیده نزول

---

(۱) در نسخهٔ الف « استغاثه می نمودند » ۰

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بنوکری او » ۰

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « در دو سه روز در نواحی قلعهٔ رایسین رسید - درآنجا شکار فرمود - ازآنجا بپائین قلعه رسید مورچل بر امرا قسمت کرد سامان جنگ پیدا آورد و ساختن کرکج امر فرمود - پورنمل چو دید که سامان قلعه طیار می شود پیغام فرستاد و وکیل آمد که چهل پیل و سه لک روپیه پیشکش بنظر عالی » ۰

فرمود - پورنمل حصاری شد - شاه عالم آنجا رسیده بر امرا مورچل قسمت کرد - سامان جنگ پیدا آورد و ثبات (ساباط) و کرکج بست - پورنمل چون دید که آلاتِ حصارگیری میشود پیغام فرستاد که چهل لک روپیه پیشکش بنظر عالی میگذرانم - پادشاه بر ما ببخشاید - شاه عالم فرمود که ما آرزو آن دارم که زنانِ مسلمه که در قید تو اند بگذاری - و یک مرتبه قلعهٔ تو به بینم - و بهیچ[۱] وجه ترا آفت نرسانم و این ولایت باز بتو سپارم - پورنمل برادر خود را بخدمت شاه فرستاد که اگر عهد نامه و قول بمن دهد که جان بخشیٔ من نماید توانم بملازمت رسید - بادشاه قول نامه و عهد باو فرستاد - پورنمل بدان راضی گشت و برای ڈیرهٔ او اشارت شد که درمیان لشکر[۲] میدانی خالی کنند - و خیمه بجهت او برپا سازند - و امرا چهار طرف ڈیرهٔ او درمیان داده فرود آیند - چون خیمه بجهت پورنمل طیار ساختند او را پیغام فرستاد که تو امروز با زن و بچهٔ خود فرود آی که امروز قلعهٔ ترا بها بینم - فردا ترا نوازش کنم - و درون قلعه فرستم - و ملک ترا نیاز مسلّم دادم *

چون این خبر به پورنمل رسید با برادران و فرزندان درین

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « قلعهٔ تو بهبینم - گناه تو بخشیدم و ملک ترا بتو مسلّم داشتم - پورنمل » *

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « درمیان لشکر بجهت او خیمه طیار کردند و در نهان فرمود که چون پورنمل در ڈیره در آید هر چهار طرف او فرود آیند و او را درون گیرند - چون خیمه » *

باب مشورت نمود - اکثر مردم او درین کار مانع شدند - که شیر شاه پادشاه غیور است - و عوراتِ مسلمه در خانه داری ترا بهیچ وجه زنده نخواهد گذاشت - سپاه جرّار و قلعهٔ نامدار داری چرا بزبونی پیش می آئی و از قلعه فرود می‌آئی - پورنمل گفت که او قول و سوگند درمیان آورده و ما را بر سوگند او اعتماد تمام است - و تا اِلَیٰ اَلْیَوْمْ بهیچ کس بد قولی نکرده است - چون مردم پورنمل دیدند که او طالبِ ملازمت است - یک باره سپاه ازو متفرق شده جا بجا رفتند - و روز دیگر همه پیلان خود را بی پیلبانان بسوی لشکر سر دادند - که اینک پیلان بگیرند - مراد او آن بود که در تفرقهٔ پیلان مردم لشکر کشته شوند - پیل بانان بادشاهی با تردد بسیار پیلان را گرفتند - آخر روز پورنمل با زن و بچه و پسران و برادران آمده خاکبوسیٔ بارگاه نمود - شاه عالم سروپا داده تسلی او نمود - جائی که خیمه بجهت او برپا ساخته بودند نزول دادند ٭

بادشاه روز دیگر بامرا و مقرّبانِ درگاه اعلیٰ بر قلعه رفته در خانهٔ پورنمل نزول اجلال فرمودند - چون بدآنجا رسید باز تب غلبه کرد و بیقرار گشت - هیبت خان را طلبید و گفت که ما را با خدای تعالیٰ عهد بود که انتقام مسلمانان از کفار بکشم - امروز آن روز است - ما را چنین بیماری روی داد اگر از قضا اجلم در رسد مردن ما را اشکار نکنی تا آن کافرِ بی باک را با زن و بچهٔ او نیست و نابود نسازی - امرایانی که گرد برگرد او فرود آمده‌اند فردا مستعد شده از

چهار طرف برو ریز کرده - تا دمار از روزگار او نه برآرند ارام نکنند - این سخن فرموده هیبت خان را باز گردانید - و خود تمام شب بر مصلای نماز بنیاز در مناجات بوده که خداوندا تا آن کافر بیباک را در خاک و خون پست نه بینم جان ما از قالب بیرون نکنی - الغرض چون شب بگذشت وقت سحر اثر تحت در وجود شیر شاه پیدا شد - شکرانهٔ خدا بجا آورد - هیبت خان را پیغام داد که بآن کاری که ترا نامزد کرده بودم زود باش - خواص خان و قطب خان[1] و جلال خان جلو و دوده میانه را خبردار کن که از چهار طرف بران کافر لعین حمله آورند - الغرض لشکر از چهار سو تمک بسته برو ریز کردند - مردم پورنمل این حال دیده او را خبردار کردند - که فوجهای پادشاهی مستعد شده بجانب ما می آیند - نمیدانم که چه خیال دارند - پورنمل گفت که شما نیز خبردار باشید - اگر قصد[2] جنگ دارند مقابله کنید - درین اثنا فوجهای[3] پادشاهی در افتادند - پادشاه بر قلعه تماشا می کردند هندوان جان بر کف نهاده دست به تیغ بردند - امّا لشکر پادشاهی چون مور و ملخ بر ایشان تاخته بود بته پای پیلان هلاک شدند - و انتقام عورات مسلمه از ایشان کشیده شد - پادشاه عورات مسلمه را از

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، قطب خان ودودا میانه و بهیکن خان را ، ه

(۲) در نسخهٔ ج ، اگر قصد شما دارند محاربه کنید ، ه

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، فوج پادشاهی تمک بسته برو افتادند ، ه

عورات آنها جدا کرده دو[1] دختر او را حوالهٔ لولیان کردند تا بهر کوچه و بازار رقص کنانند - و سه پسر او که امرد و صاحب جمال بودند بخواجه سرایان داد تا آنها را خواجه‌سرا ساختند - چون آن مهم بحسب دلخواه انجام یافته قلعهٔ رایسین بقطب خان داده - بطرف آگره رایاتِ عالیاتِ شیر شاهی متوجه شد ٭

چون نواحیِ بداؤن[2] رسید شیخ زادهای اتاوه[3] فریاد کردند که باسدیو راجپوت دیهای ما را زده و سوخته و زن و بچهٔ ما باسیری برده - دوده میانه را بران مهم نامزد کرد - که دود از نهاد آن بد اصل برآورده و چندان غنایم در کف سپاه او درآمد که سالها ایشان و فرزندان ایشان را کافی شد - و زن و بچهٔ مسلمانان که اسیر و دستگیر کافران بودند خلاص داد[4] - و دودا میانه ازآنجا مظفر و منصور بشرف پایبوسی بآگره مشرّف گشت ٭

---

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۱۰۲ الف ، پورنمل چون از حقیقت غدر واقف گشت دل بر مرگ نهاده بمحاربه و مقاتله پش‌دستی نمودند و کارستانی کردند که داستان روزگار گشت - چون دانستند که کاری پیش نمی تواند برد - زنان و فرزندان خود را به تیغ بیدریغ بنیاد کشتن نهادند - و آن چنان جوهر کردند که درهیچ عصری از هیچ راجه نشده بود - در دوپاس روز این آتش فرونشست - و آن جماعه بتمام معدوم مطلق گشتند و از جملهٔ آن همه مردم دو کس زنده ماند - یکی دختر مالدیو بود - شیر شاه آن عجوزه را حوالهٔ پاتر بازان نمود تا رقّاصی آموخته در بدر بگردانند و طفل دیگر را ببازیگران بخشید و بواسطه تعصب دینی این عمل از قوه بفعل آورد ، ٭

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، چون بدانون ، ٭

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « برناوه »

(۴) در نسخه ج « کافران بود مخلص کرد و غنایم آنچه بوده نیز بمسلمانان مرحمت و ازانجا بآگره آمد » ٭

درین اثنا خبر رسید که سلهدی و رام دیو راجپوتان باهم ساخته و جمعیت بسیار گرد آورده بشبخون بر احمد خان سور برافتادند ـ و احمد خان را کشته متاع او بغارت بردند ـ شاه عالم لشکر جرّار بدآنجا نامزد کرد ـ و بسرداریٔ محمد خان و نصیب خان دوازده هزار سوار تعین فرمودند ـ و خود نیز بطریق شکار بدنبال آن لشکر متوجه شدند ـ محمد خان در ولایت ایشان درآمد ـ راجپوتان راجکنور نام شخصی را با چهار هزار پایک و چهار صد سوار بطرف سپاه سلطانی فرستادند ـ جنگ واقع شد ـ اکثر مردم کاری از سپاه شاهی[۱] دران معرکه کشته شدند ـ چون این خبر بشاه عالم رسید تیز راند و حکم کرد که افواج قاهره در ملک آنها درآیند و نهب و تاراج نمایند ـ راجپوتان[۲] با سلهدی یکجا گشته و اتفاق کرده قریب چهل هزار مرد سوار و پیاده یکجا شد ـ و دیهای خود را آتش زده جنگل و آبی را پناه گرفته مسکن ساختند ـ شیر شاه عالم بدآنجا رسید روز بازار هندوان تیز دید ـ حیرت خورد که مثل مور و ملخ نمودار بودند ـ درین فکر بودند که گرد لشکر خود قلعه سازند ـ درین اثنا بنجارها[۳] قریب با پنجاه هزار گاو

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « شاهی بر روی میدان افتادند » ۰

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « راجپوتان همه بسلهدی اتفاق یکجا جمع گشتند قریب هشتاد هزار آدمی از کفار بهم شد در دیها » ۰

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « درین اثنا پنجارها مقدار هفت هزار کون خالی در رسید ـ آن کونها پر ریگ ساخته بر گرد قلعه نمودند و از بیرون آن قلعهٔ گلین طیار کردند » ۰

رسید کونها ازوشان گرفته از ریگ پرساخته قلعه ساختند - و بر گرد لشکر قلعه از گل مرتب نمودند - - و ده هزار سوار مکمل با هشت پیل کوه پیکر چوکئ لشکر می دادند - روز بروز جمعیت کفار بیشتر میشد - آخر قرار جنگ در دادند - یکطرف[1] خواص خان و عیسی خان نیازی و طرف دیگر جلال خان و دوده میانه و پنجو سور - و عیسی خان هراول شدند و قطب خان و احمد خان میمنه و میسره و شیر شاه بر پیل کلان سوار شد و در مقدمه قرار گرفت - عادل خان و جلال خان هردو شاهزاده با ده هزار سوار بقراولئ سپاه تعین گشتند - تا هر قومی که بغلبهٔ کفار بی پا شود ایشان مدد نمایند - چون باین ترتیب سپاه آراسته شد بروی میدان در آمدند - هندوان یک جا غول بسته[2] بجنگ درآمدند اول با هراول درپیوسته و جان برکف نهاده چنان جنگ نموده که فوج هراول را از جا برداشته بر روی خواص خان آوردند - خواص خان چون هراول را[3] بی جا دیده از جای خود برآمده با هراول یک جا شده حمله بر کفار آورد - دران غلبهٔ کافران اکثر مردم خوب خوب پادشاهی بدرجهٔ شهادت رسیدند - فوج هراول باز طاقت نیاورد - خواص خان از اسپ فرود آمده بانگ بر سپاه زد تا همه مردم یک جا

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « در دادند خواص خان و عیسی خان حجاب جلال خان و قطب خان سور و احمد خان هراول آن لشکر بودند » ۰

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « غول بسته چنان غلبه آوردند که فوج هراول را » ۰

(۳) در نسخهٔ الف و ب « هراول را بی پای دیده » ۰

شده باکفار در آمیختند - اکثر آن بی عاقبتان را بجهنم فرستادند - و از کشتگانِ طرفین تودها بر روی میدان نمایان شد و جویها از خون ایشان روان گشت - از صبح تا شام تیغ در نیام نبود ٭

چون آفتاب غروب گشت هر دو لشکر از جنگاه باز گشتند - [۱] آن شب اکثر مردم غایب بودند - هنگام شب شاه عالم همه امرا را بحضور طلبیده نوازش فرمود و گفت که فردا آن روز است - که اگر از شما دلاوری بظهور آید از کرم حق سبحانه امید فتح است - و الّا نه بادشاهیء دهلی در باختن است - همه امرا سر بر زمین نهاده عرضه داشتند که اقبال شاهی بر سر ما سایه افگن است - اگرچه غنیم شوخی و بی آزری بسیار دارد اِنشَاءَ اللهُ تَعَالی بتهِ پای پیلان منکوب و پایمال خواهند گشت ٭

الغرض چون صبح نقابِ ظلمانی برانداخته چهره نورانی نمود باز کفار از روی چیره دستی در میدان جنگ آمد - شاه عالم [۲] نیز افواج آراسته و ترتیب داده مایل میدان گردید - شاهزاده جلال خان و خواص خان با ده هزار سوار هراول شده باکفار در آمیختند -

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « باز گشتند - دران هولگاه اکثر مردم غایب بودند در ڈیرها نرسیدند هنگامِ شب همه امرا را که از آنها در میدان چابکدستی بظهور آمده بنواخت و فرمود که فردا آن روز است که پادشاهی دهلی بیک داو باختن است اگر از شما دلاوری ظاهر آید و داد دلاوری دهید از کرم » ٭

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « کفار از روی چیرگی میدان جنگ آراست از لشکر افغانی سه فوج ازمیمنه و میسره ترتیب دادند و بمیدان درآمدند - شاهزاده عادل خان » ٭

دیگر افواج پادشاهی جابجا ایستاده بودند از هر طرف که غلبه کفار میدیدند بمدد میرسیدند - جنگی عظیم که چشم روزگار در نظارهٔ آن حیران ماند نمودند - درین اثنا توپ خانهٔ پادشاهی در رسید - رومی خان بحکم شیر شاه توپ خانه را بروی میدان بر بلندی ایستاده نموده یکباره سر دادند خیلی کفار نگونسار گشتند - بعد ازان افواجِ قاهره یک مرتبه بر آنها ریز کردند - جنگی عظیم شد که پیران [۱] آن عهد این چنین نبرد یاد ندارند - اکثر مردان کاری از لشکر شاهی دران روز بشهادت رسیدند[۲] - ناگاه از اقبالِ بادشاهی گولهٔ از توپ جدا شده بر پیشانی رامدیو خورد و مغز سر آن کافر لعین در دامن او ریخت - از اسپ بر زمین افتاد - از کشته شدن آن لعین تفرقه در لشکر کفار افتاد - اگرچه سخت عنانی میکردند اما سُست رکاب گشتند - دران [۳] هنگام قطب خان و خواص خان و دوده میانه و پنجو سور و پسرش شهاب خان و دیگر امرا تمک بسته بر افتادند - هندوان چون دیدند که لشکر بادشاهی یکباره سپاه ریز کردند رامدیو را بدان حال گذاشته روی بکارزار نهادند - امّا چون کارزار بی سردار راست نمی آید یک دو حملهٔ خام نموده از آتشِ تیزِ تیغِ سپاهِ اسلام - کفار طاقت نیاورده دود وار از

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « پیران عصر این چنین جنگ نشان نمی دادند » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « اکثر مردم خوب بادشاهی آن روز بروی میدان ماندند - و در هردو نسخهٔ الف و ب « بشهادت رسیدند - درین اثنا که لشکر پادشاهی دم خورده بود ناگاه از قضای باری تعالی و از اقبال شیر شاهی گوله » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « دران ده دلی قطب خان » ٭

بادِ قهرمان سلطانی پراگنده گشتند ـ خواص خان و پنجو سور تعاقب آنها نموده بسیاری ازان بی عاقبتان را [۱] بجهنم فرستادند ـ [۲]نوزده پیل کوه پیکر و یک صد و هشتاد اسپ و دیگر غنایم بسیار بدست آورده گذرانیدند ـ اتفاقاً از اقبال پادشاهی سلهدی[۳] با چند سوار در جنگل پنهان شده بود ـ غلام پنجوسور که اقبال نام داشت با دو سه هزار سوار از تعاقب کفار برگشته می آمد ـ ناگاه آواز اسپ از جنگل برآمد ـ چون مردم در پیء آواز رفتند سلهدی را با ده دوازده سوار آنجا یافتند ـ همراهیان آن کافر رو بگریز نهادند ـ آن مقهور لعین را گرفته و بسته در پایهٔ سریر حاضر ساختند ـ شیر شاه بسجداتِ شکر بجا آورد که فتح عظیم روی نمود ـ بعد ازان خواص خان و قطب خان[۴] بر مسکن آنها تعین نمود ـ چون ایشان آنجا رفتند ـ هندوان جوهر ساخته زن و بچهٔ خود را سوخته فرار نمودند ـ دیگر نزدیک دو هزار آدمی از زن و مرد در بند افتادند ۵

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بی عاقبتان را طعمهٔ تیغ ساختند » ـ

(۲) در نسخهٔ ج « دوازده پیل » ۵

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « سلهدی که اول مایهٔ فساد شده بود با معدودی در جنگل » ۵

(۴) در هردو نسخهٔ الف و ب « بعد ازان خواص خان بحکم اشرف و اقدس در مسکن راجپوتان در آمد زن و بچهٔ آنها اسیر نمود ـ امّا پیش از رسیدن او زنان و دختران رامدیو و زنهای دیگر که جوان بودند جوهر ساخته خود را در آتش بسوختند ـ و دیگر همه مردم از زن و مرد اسیر و دستگیر گشتند ـ بعد این فتح » ۵

محمد بن تغلق شاه درین باب بسیار جهد نموده چندان سیاست و خونریزی کرده - جاری نشد و رواج نگرفت - در زمان دولت او بآسانی رواج یافته - و این آن چنان بود که وقتی شیر شاه در سپاهگری اوقات میگذرانید - روزی بجهت کاری جائی رفته بود - شب در دیهی ماند - چند تنکهٔ سکندری با خود داشت - بقّال در شب آن مبلغ نگرفت - خود بی توشه و اسپ بی دانه ماند - دران شب مناجات کرد اگر خدای تعالی مرا دسترس دهد فلوسِ مس را چنان رواجی دهم که در شب تاریک مشت بمشت واستانند - احتیاج بر سراج[1] و سوراخ آن نباشد - چون خدای تعالی شیر شاه را برگزید و بر تخت دهلی نشاند این تنکهٔ مس را رواج داد که مدارِ خرید و فروخت جهانیان برو قرار گرفت ․

دوم[2] سرایها بجهت مسافرانِ برّ و بحر بنیاد نهاد و[3] بهٹیارها

---

(۱) در نسخهٔ ج « بسره و سوراخ » ؛

(۲) در نسخهٔ ج « دوم سراها بجهت آسایش مسافران ازو بنیاد گرفت - سیوم سرکارها را او پیدا ساخت - چون شش سال و چند ماه از سلطنت او برآمد خواص خان را بجهت نرسنگه بوندیله فرستاد » ․

و در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۹۳ ذکر یافته که « از بنگاله و سارگام که انتهای ممالک شرق هند است تا آب سندهه که بنیلاب مشهور است و یکهزار و پانصد کروه راه است در هر کروهی سرائی ساخت و چاه و مسجد از خشت پخته و گچ دران بنا کرد و مُقری و امام و حاروب کش تعین فرمود - و هر کدام را وظیفه تعین نمود و در یک دروازهٔ طعام و آب جهت مسلمانان و در دروازهٔ دیگر جهت هندوان مقرر گردانید که تیار داشته باشند » ․

(۳) بهٹیارا - لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۳۴۳ نوشته روٹی پکانے کا پیشه کرنے والا - نان بائی - طباخ - باورچی - سرائے میں [illegible] ․

بادشاه بمطالعۀ آن ـ نامه‌وار برخوذ پیچید ـ خواست تا آن قلعه را [1] نیز در تصرّف آرد ـ اگرچه مُلهمِ غیبي او را ازین یورش منع می‌کرد لیکن چون قلمِ قضا [2] در باب او چنان رفته بود تدبیر با تقدیر همسر نیامد ـ بحمیّت پادشاهانه فرمود تا کارخانهای سلطانی طیار نمایند ـ و پیلان و لشکر از نواحی طلب شدند ـ و به بخشیان حکم شد که عرض سپاه گیرند ـ هشتاد هزار سوار دو اسپه و دو هزار پیل مست بعرض درآمد ـ [3] بتاریخ پانزدهم شوال سنه (۹۵۲) اثنین و خمسین و تسعمائه بارگاه سلطانی بیرون آوردند ـ و بر لب دریای جون برپا ساختند ـ احمد خان میانه [4] را فرمود تا رفته جلال خان شاهزاده را از پتنه بیارد ـ تا رسیدنِ رایاتِ جاه و جلال قلعۀ کالنجر را محاصره نماید ـ و قطب خان سور و الهداد خان و دولت خان را از حضور تعین نمود ـ و شاهزاده عادل خان را فرمان صادر شد که تو دانی و آن طرف ـ از صوبۀ اجمیر و رنتنبهور و بیانه بواقعی خبردار باشد ـ و قطب خان که در ملک رامدیو و سلهدی است در امداد او تقصیر نخواهی کرد ـ و حقایق هر صوبه

---

(۱) در هردو نسخۀ الف و ب « آن قلعه را محاصره نموده او را مفتوح ساخته انهدام دهد اگرچه » ٥

(۲) در نسخۀ ج « قلم قضا رفته بودند تدبیر با تقدیر نباید فزود ـ ناگاه کارخانهای سلطانی طیار نمودند پیلان از نواحی طلب شدند ـ و عرض سپاه گرفتند ـ هشتاد هزار سوار و دوهزار پیل در معرض در آمد » ٥

(۳) در هردو نسخۀ الف و ب سنه و تاریخ مذکور نیست ٥

(۴) در نسخۀ ج « احمد خان میانه را فرمود و قطب خان سور از حضور تعین شدند » ٥

دو برج تهلکه بکافران افتاد ـ راجه به پیشکش راضی شد ـ امّا شیر شاه هم چنان در گرفتن قلعه جهد می نمود ـ و از هر طرف کار بر اهل قلعه تنگ ساختند ـ و کار نزدیک رسیده که قلعه مفتوح شود ـ بتقدیر الله تعالیٰ قضیهٔ [1] عجیب العجایب و حادثهٔ غریب الغرایب بظهور آمد ـ و آن چنان بوده که جلال خان جلو ثبات (ساباط) بلند ساخته توب آنجا نهاده ـ و کار بر مردم قلعه چنان تنگ ساخته که کسی را یارای آن نمانده که در صحن خانه بگردد ـ چون بشاه عالم خبر رسید که جلال خان چنان تردد نموده که از طرف او قلعه بیفتد ـ بادشاه آنجا آمد و جلال خان را تحسین نمود ـ جائی که پادشاه و شیخ [2] عبد الجلیل و احمد خان پنی ایستاده بودند حقّه‌ها را آتش داده درون قلعه می‌انداختند ـ ناگاه حقّهٔ بدیوار خورد و شکست و درمیان حقّها افتاد ـ آتش درگرفت ـ بادشاه و این هر دو که ایستاده بودند نیم سوخته گشتند ـ پادشاه را در پالکی انداخته در خرگه آوردند ـ در زخم جغرات نشاندند ـ مردمِ لشکر را عجب حالتی روی داد ـ همه امرا جمع شده در علاج مشغول شدند ـ چون امید حیات ندیدند ـ حیران شده بی دست و پا گشتند ـ عادل خان

---

(۱) در نسخهٔ ج « قصهٔ غریب و حادثهٔ عجیب بظهور » ٥

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۹۲ « شیر شاه و شیخ خلیل و مولانا نظام دانشمند و دریا خان سروانی در یکجا ایستاده بودند » ٥

شاهزاده پسر کلان [۱] که ولی عهد بود در رنتنبهور بود - امرا مشورت کردند که تا رسیدن او آش [۲] بصد کاسه می‌شود و در ملک فتنهٔ عظیم پیدا آید - بهتر آنست که تا رسیدن او جلال خان که در ملک پتنه است طلبیده بر تخت نشانیم و تسکین فتنه نمائیم - دولت خان نیازی را بطریق الاغ روان کردند - و امرا هم چنان در گرفتن قلعه تلاش [۳] داشتند - دران روز وقت ظهر قلعه مفتوح گشت - [۴] شیر شاه را رمقی از جان

---

(۱) در هردو نسخهٔ الف و ب « پسر کلان بوده و در حین حیات او را ولی عهد ساخته بود در رنتهنور بود » ۔

(۲) در نسخه ج « تا رسیدن او قصد اش کاسه شود و در ملک فتنه قایم گردد » ۔

(۳) در نسخه ج « قلعه مقید بودند » ۔

(۴) در نسخهٔ ج « بشیر شاه هنوز جان در قالب بود بشارت دادند » و در مخزن افغانی صفحه ۹۲ ب وفات شیر شاه تاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سنه اثنین و خمسین و تسعمائه نوشته و در ترجمهٔ اردو تاریخ شیر شاهی مصنفهٔ مظهر علی خان ولا صفحه ۱۳۱ الف نوشته که « سن نو سو باونین هجری (۹۵۲) دسوین تاریخ ربیع الاول کی آدهی رات کے بعد شیر خان جہان فانی سے سرای جاودانی کو گیا » و در یک نسخهٔ خطی مخزن افغانی (نمبر ۱۰۱) صفحه ۱۰۵ که ایام سلطنت شیر شاه تا یازدهم ماه ربیع الاول سنه اثنین و خمسین و تسعمائه بود - مستر قانون گو در تاریخ شیر شاه که بزبان انگلیسی نوشته در صفحه ۳۴۱ ارقام نموده که بشام روز شنبه بدهم ربیع الاول سنه ۹۵۲ھ وفات کرد - و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۲۸ « دوازدهم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و تسعمائه بود خبر فتح قلعه شنیده ودیعت حیات سپرد » در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۹۶ دهم محرم سنه ۹۵۲ نهصد و پنجاه و دو تاریخ وفات داده « در خلاصة التواریخ صفحه ۳۲۳ مرقوم است » که مدار کار بر قوانین سلطان علاء الدین خلجی که در تاریخ فیروز شاهی مندرج است نهاد » ۔

مانده بود که بشارتِ کشودنِ قلعه رسانیدند - گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - بعده سه مرتبه کلمه شهادت بر زبان راند - آخر روز پنجشنبه بتاریخ بیست و چهارم ذی القعده سنه (۹۵۲) اثنین و خمسین و تسعمائه پادشاه دین پرور آفاق گیر قلعه کشای برحمت[1] حق پیوست ٭

نقل ست که بوقت رحلت آه سرد از دل برکشید و فرمود که دو حسرت در دل من بماند - بعضی امرا که راه سخن داشتند پرسیدند کدام است - فرمودیکی[2] آن که در خاطر داشتم که لاهور را ویران کنم - از بهر آن که آن چنان شهر در راه مغل است - چون درآنجا می‌آید صاحب سامان میشود - دوم آن که در دل داشتم که بیست جهاز در دریا[3] طیار سازم - و سامان از آنچه باید موجود دارم -

(۱) در نسخهٔ ج « برحمت حق پیوست و بعضی امرا که بطارف شاهزاده عادل خان » و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۷۳ « و نعش او را به سهسرام که گور خانهٔ پدران او بود برده مدفون ساختند » ٭

(۲) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۹۳ « یکی آنست که می خواستم ولایت روه را از آنجا ویران ساخته از نیلاب تا لاهور و کوه دامن نندنه تا سوالک آبادان سازم تا از در آمدن مغل واقف باشند و نگذارند که کسی از کابل به هندوستان بیاید و زمینداران کوه نیز پایمال و زبون شوند - دیگر آنکه می خواستم که لاهور را ویران سازم تا این چنین شهری عظیم در درآمدِ غنیم نباشد و بمجرد رسیدن و گرفتن آن سامان توانند نمود » ٭

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۹۳ دیگر آنکه اراده داشتم که در راه مکهٔ معظمه پنجاه جهاز راست کنم و بنوعی ان را استحکام دهم که به باد طوفان پراگنده نشوند و خلایق بفراغت بخانهٔ معظم آمد و رفت می کرده باشند - دیگر آنکه در خاطر بود که مقبرهٔ سلطان ابراهیم لودی

تا زایرانِ حضرت محتاج نباشند - این دو [illegible] حسرت را خود
می‌برم ○

الغرض بعضی امرا که بطرف شاهزاده عادل خان میل داشتند
قاصدان شتاب‌رو به رنتنبهور روان ساختند - و خان خانان فرملی
و عیسی خان حجاب بطرف جلال خان در سعی بودند که عادل خان
بایشان در نهان بد بوده ترسیدند که چون او پادشاه شود بایشان آفت
رساند - بآمدن جلال خان شاهزاده [illegible]

اسلام شاه

عادل شاه	احمد خان شاهزاده	[illegible] خان شاهزاده	[illegible]
قطب خان بازی	عیسی خان سور	شجاع خان	[illegible]
عثمان‌خان	بازید خان	اعظم همایون	هیبت خان
سرمست خان	سید خان	داود خان	بهادر خان
قطب خان‌سور	مارا خان	حال خان	محمد خان
حبیب خان	ایمی خان	دلاور خان	گوهر خان
عیسی خان	تاتار خان	دریا خان	ولیداد خان
حاجی خان	غازی خان	غازی خان محلی	کبیر خان

ترسان بود - آخر بسعی خانخانان و عیسی خان از پتنه الاغ شده رسید - امرایانی که درآنجا بودند باستقبال آمدند و آن شاهزاده را آوردند - و دربار پادشاهی آراستند - و پیلان بزر و زیور پیراستند - و تختِ زرین بر بساطِ ملوّن داشتند - در پای قلعهٔ کالنجر بر تخت پدر جلوس نمود - و بعادل خان نوشت که شما دور بودید و من نزدیک تا آمدن شما بجهت تسکینِ فتنه بر تخت نشسته ام - و ما را جز فرمان برداریِ شما چاره نیست - وقتی که در آگره برسم تاج و تخت بشما سپرده دست خدمت در پیش تخت شما در کمر بسته بمثل امرا ایستاده خواهم شد - باید که آن برادر بگفتهٔ حسّاد و غرض گویان از من ملال بر خاطرِ عاطر نرساند که من بهر وجه رضاجوئی و فرمان برداریِ شما چنانچه پیش ازین بوده است خواهیم نمود ٥

اسلام شاه

جوهریانِ بازار[۱] معانی و صرّافانِ دوکانِ نکته دانی این دُرِ نایاب و گوهر تاب دار چنان از صدف کشیده اند که چون شیر شاه عالم در کالنجر برحمت حق پیوست پسر خورد او جلال خان که در قصبهٔ ریون که از توابع پتنه بوده[۲] الاغ شده در پای قلعهٔ کالنجر رسید[۳] - و در آنجا جشنی عظیم

(۱) در هر دو نسخهٔ تف و ب ، جوهریان بازار معنی و نکته دانی صرافان این زر تمام عیار چنان از بوتهٔ سخن کشیدند ، ،

(۲) در هردو نسخهٔ تف و ب ، توابع پتنه بود بسعی عیسی خان حجاب و خانخانان فرملی بطریق تمار آمده در سنه بر تخت جلوس نمود ، و در نسخهٔ ح ، پتنه بوده بر تخت جلوس نموده ،

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۰ ، در پای قلعهٔ مذکور (کالنجر) تاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سنه اثنین و خمسین و تسعمائه بر سریر سلطنت هند جلوس فرمود

ترتیب داده سائبان زر نگار[۱] و زردوزی برپا ساخته - پیلان و اسپان را به برگستوانِ طلا باف بزر و زیور پیراسته - و بساطِ مقرنس رنگارنگ چون آسمان بکواکب رخشان و درخشان - دربار چون بوستان در ایام نوبهار - بنقش و نگار[۲] مانند لاله زار - چون رخسارِ دلبرانِ سیمین عذار زیب داده - جلال خان شاهزاده چون گلبرگ تر[۳] بر تخت جلوس نمود - و خود را باسلام شاه مخاطب ساخت - و قلعهٔ کالنجر را باحمد خان سور[۴] داد - چون اکثر امرا بطرف شاهزاده عادل خان مایل بودند از باطن آنها وقوف یافته در اندیشید و متوجه آگره شد - و در اثنای راه خواص خان از جاگیر[۵] خود آمد - بتازگی جشنِ جلوس تازه کرد - و اسلام شاه را بر تخت نشاند - و خود بیعت نمود - ازآنجا در آگره رسید[٦] - و بعادل خان پیغام نمود که چون شما دور بودید و من نزدیک

و باسلام شاه مخاطب شد ، در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۰۷ و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۲۳۰ ، بسعی عیسی خان حجاب و دیگر امرا در تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و تسعمائه در پای قلعه کالنجر جلوس فرمود ، و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۹٦ ، بعد ازو (شیر شاه) جلال خان پسر خرد او بهشتم روز جانشین پدر شده ، ہ

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، سائبان زر دوزی و مخملی برپا ساخته تا ابر زنگاری بر افراخته پیلان ، ہ

(۲) در نسخهٔ ج ، بنقش و نگار درخشان مانند دلبران سیمین عذار زیب داده ، ہ

(۳) در نسخهٔ ج ، همچوگل صد برگ بر تخت ، ہ

(۴) در نسخه ج ، احمد خان و جلال خان سروانی سپرده ، ہ

(۵) در نسخهٔ ج ، از صوبهٔ خود آمد ، ہ

(٦) در نسخه الف ، آگره رسیدند ، ہ

بواسطهٔ تسکین فتنه تا آمدن شما محافظتِ لشکر و ملک نمودیم - و مرا بجز وفاداری و فرمان‌برداریِ شما چارهٔ نیست - اظهار ملاقات نمود - عادل خان در جواب نوشت که اگر قطب خان نیازی و عیسی خان و جلال خان جلو و خواص خان آمده مرا تسلی نموده ببرند توانم بملازمت شما رسید - و باین چهار امرا نیز نوشت که من [1] اختیار آمدن و نا آمدن خود بر رای رزین شما گذاشته ام - چه صلاح می‌دهید - القصه اسلام شاه این چار امرا را نزد عادل شاه فرستاد - عادل شاه بآداب و دارات بادشاهی از رنتنبهور روان شد - اسلام شاه دران وقت بجهت شکار طرف سیکری برآمده بود - از آن طرف عادل شاه در رسید - در شکارگاه میان هردو برادر ملاقات واقع شد - از طرفین بازارِ اتحاد گرم ساخته متوجه آگره شدند - در پنهان اسلام شاه بمردم خود تاکید نموده بود که چون عادل شاه در قلعه درآید مردمِ او را نگذارند که درون درآیند - بخاطر داشت که او را جریده در قلعه آورده بند نماید - چون هر دو برادر داخلِ قلعه شدند - هرچند مردم اسلام شاه مانع شدند مردم عادل شاه بزور تمام نزدیک پنج شش هزار سوار خنجر گذار درون قلعه در آمدند - افسون اسلام شاه کارگر نشد - بچاپلوسی درآمد - دست عادل شاه را گرفته بر تخت نشاند - و خود کمرِ خدمت بر میان بست ٭

---

(۱) در نسخهٔ ج «من اختیار خود بر رای شما گذاشته - در آمدن و نا آمدن من چه صلاح می‌دهید» ٭

چون حق سبحانه تعالیٰ نخواسته بود که عادل شاه پادشاه شود و اسلام شاه خراب داشت ادبار گردد ـ عادل شاه وقتیکه در سیکری رسید اتفاقاً آن شب ـ شب برات[۱] بوده بملاقات حضرت شیخ المشائخ[۲] شیخ سلیم رفتند ـ خواص خان را بنمازی که دران شب مقرر بود اهمال واقع شد ـ در وقت چاشت بنواحی آگره رسیدند ـ اسلام شاه از آمدن ایشان آگاه شد ـ و از ناسازیٔ امرا فهمیده قطب خان را گفته فرستاد که اگر[۳] از من دربارهٔ عادل خان اضطراب واقع شد بایستی که خواص خان و قطب خان نیازی مرا ازین وادی می‌نوشتند ـ قطب خان سور واهمهٔ بادشاه دیده گفت باکی نیست ـ هنوز کار از اصلاح بیرون نرفته است ـ تسکین این فتنه را من متعهّد میشوم ـ اسلام شاه ـ قطب خان و امرایانی که بعادل شاه متفق بودند رخصت نمود که پیش عادل شاه بروید[۴] ـ قصد او این بود که این جماعه

---

(۱) در نسخهٔ ج «آن شب شبِ قدر بود» ٥

(۲) حضرت سلیم بن بهاء الدین چشتی از اولاد امجاد حضرت بابا فرید الدین گنج شکر رحمه الله است ـ بزیارت حرمین شریفین مشرّف شد و در دیارِ عرب و عجم سیر کرد و صحبتها اندوخت ـ ولادت اوشان در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه بود و در بیست و نهم رمضان سنه تسع و سبعین و تسعمائه در اعتکاف ازین عالم درگذشت ـ رحمه الله تعالی ـ ملخّصاً از اخبار الاخیار صفحه ۲۷۱ ٥

(۳) در نسخهٔ ج «گفته فرستاد اگر پارهٔ از من اضطراب کوته واقع شد باید که خواص خان» ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب «بروید بخاطر آورد که ایشان را از خود جدا ساخته طرف چنار رود آنجا خزانه کشاده سامان نموده باز بر سر برادر بیاید» ٥

را از خود جدا ساخته بطرف چنار رود - خزاین آنجا کشاده و سامان سپاه بهم رسانده باز بر سر برادر [۱] بیاید - عیسی خان حجاب او را مانع شد و گفت که اگر ترا بامرایان پدر اعتماد نیست پنجهزار [۲] سوار که نوکر قدیم تو اند و از دیر باز خدمت تو کرده اند با وجود اینقدر جمعیت بیدلی منما - زود بمیدان توجه نمای و پای ثبات برقرار دار - که تا هیچ کس از امرایان پدر که مخالف اند در نظر شما آن طرف نخواهند رفت - اسلام شاه دل قوی شد - قطب خان وغیره را که رخصت برفتن نزد عادل شاه داده بود باز طلبید که من چرا شما را بغنیم سپارم - بعد ازان استعداد کرده بمیدان جنگ برآمد - بعضی امرا که بعادل شاه اتفاق داشتند و همداستان شده بودند چون اسلام شاه را در معرکه دیدند از رفتن باز ماندند ٠

چون هر دو لشکر رو برو شدند و در نواحی آگره جنگ واقع شد - تائیدات آسمانی اسلام شاه را نوازش فرمود - و شکست بر سپاه عادل شاه افتاد - عادل شاه جریده و تنها جانب کوه [۳] پایه رفت - چنانکه از احوال

---

(۱) در نسخهٔ ج «بر سر غنیم بیاید» ٠

(۲) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۱ ب اگر ترا بمردم امرا اعتماد نیست ده هزار کس از ایام شهزادگی نوکر خاص تو اند ، اما در تاریخ داؤدی (الیٹ جلد چهارم صفحه ۴۸۳) نیز پنج هزار کس نوشته ٥ .

(۳) در مخزن افغانی نمبر ۱۰۲ صفحه ۱۱۲ « تنها بجانب دیار پٹنه رفت » و در خلاصة التواریخ صفحه ۳۲۵ « بطرف پٹنه رفت بعد آن احوال شاهزاده بکسی معلوم نشد » و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۶۳۴ « بجانب « پتهه » رفت » و غالباً پٹنه باشد ٥

او هیچ کس آگاه نشد - خواص خان و عیسی خان شکست یافته به بیانه آمده راه میوات گرفتند - اسلام شاه لشکر گران در دنبال ایشان روان نمود - دو نواحی فیروز پور [۱]جهرکهٔ جنگ واقع شد - شکست بر لشکر عادل شاه افتاد - بعد ازان خواص خان و عیسی خان تاب نیاورده بدامن کوه [۲] رفتند - و اسلام شاه با جمیع امرای پدر بد گمان شده در مقام بر انداختن آنها شد - و بعضی را اشاره نمود - [۳]جلال خان سور و برادر زادهٔ خود را بجان کشت - قطب خان سور و برمزید خان سور و کمال خان سور و زین خان نیازی و سعید خان نیازی و شمس خان نیازی را که امرای کبار بودند کوکناری [۴] ساخت - و بعضی را در پای پیلان بسته هلاک ساخت - رعب و هراس در دلِ امرایان افتاد - و مواجب بر خلق الله تنگ کرد - و از چنار تمامی خزاینِ پدر بدر آورده بگوالیر فرستاد و خود بآگره آمد - سیف خان نیازی از راه گریخته نزد هیبت خان رفت - و او را بران آورد تا با اسلام شاه مخالفت نماید - و قطب خان که از امرای کبار عادل شاه بود با وی

---

(۱) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۰ ب «چون بفیروزپور میوات رسیدند جنگ واقع شد و شکست بر لشکر اسلام شاه افتاد - اسلام شاه بعد از استماع این خبر لشکر دیگر عقب ایشان تعین نمود - خواص خان و عیسی خان تاب نیاورده بجانب کوه کماون رفتند» و نیز در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۰ «شکست بر لشکر سلیم خان افتاد» ه

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ و در طبقات اکبری صفحه ۱۱۱ «بجانب کوه کماون رفتند» ه

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ و در طبقات اکبری صفحه ۱۱۱ «جلال خان جلو و برادرش خدا داد را بجهت اتفاق که بعادل خان داشتند بقتل رسانید» ه

(۴) در فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۱۱۵۰ افیون خواران را کوکناری گویند ه

همداستان شد - از بیم و هراس که در دل داشت فرار نموده نزد اعظم همایون رفت - اسلام شاه باعظم همایون نوشته قطب خان را طلب داشت - اعظم همایون بلطایف الحیل که مقدور یافت او را نزد اسلام شاه فرستاد - با چهارده امرای دیگر مثل شهباز خان لوحانی که داماد شیر شاه بود و برمزید کور و داؤد خان بقید در آورده به گوالیر فرستاد - و بطلب اعظم همایون و شجاع خان فرمان صادر شد - اعظم همایون عذر آمدن نوشت و شجاع خان از مالوه آمده ملازمت نمود - چون مطلب اسلام شاه [1] از گرفتن ایشان بود از نآمدن اعظم همایون - شجاع خان را باز رخصت نمود - بعد ازان جانب رهتاس و چنار متوجه شد ٭

در اثنای راه برادر [2] اعظم همایون که بخدمت همیشه حاضر می‌ماند راه فرار گرفت و بلاهور رفت - اسلام شاه از رفتن او از راه برگشته بآگره آمد - باحضار لشکر فرمان داد - بعد ازان بطرف دهلی در حرکت آمد - چون خبر این واقعه بشجاع خان رسید بی طلب اسلام شاه با جمعی از متابعان خود بطریق الاغ خود را در دهلی رسانید - اسلام شاه از آمدن او خوشدل گشته - او را بانواع الطاف [3] نوازش فرمود - چند روز در دهلی مقام نموده

---

(۱) در نسخهٔ الف ٫ اسلام شاه بگرفتن هر دو ایشان بود ٫ ٫

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۱ ٫ سعید خان برادر اعظم همایون که پیوسته پیش او می‌بود ٫ ٫

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ٫ الطاف خورم و نتاز گردانید ٫ .

ترتیب لشکر کرده بجانب مخالفان متوجه گردید - اعظم همایون و طایفهٔ باغیان با خواص خان و عیسی خان یکجا شده با لشکر چون مور و ملخ از پنجاب در حرکت آمدند - از سرهند آن طرف تا رهتاس خورد در تصرف خود آوردند - در سرهند چند روز مقام نمودند - و سپاه جدید گرد آوردند و سامان جنگ بهم رسانده روز چهارشنبه بتاریخ چهارم ماه صفر سنه اربع و خمسین و تسعمائه بجهت مقابله در حرکت آمدند - اتفاقاً در هنگام سواری باران[1] رسید و پیل کلانِ اعظم همایون را برق زد - فال بد بآن طایفه روی داد ٭

الغرض در نواحیٔ انباله آمده قرار گرفتند - بعد چند روز رسیدن نیازیان - اسلام شاه نیز آمده[2] در دو سه کروهی انباله نزول کرد - شبي که صباح آن مقابلهٔ طرفین خواهد شد اعظم همایون و برادر او سعید خان و قطب خان و عیسی خان در ڈیرهٔ خواص خان یک جا شده در باب نصیبِ[3] سلطنت مشورت کردند - خواص خان گفت رای صواب آنست که امر بادشاهی بعادل خان قرار گیرد که وارثِ تخت اوست - نیازیان باتفاق گفتند این چه سخن است - ٭ بیت ٭

ملک بمیراث نیابد کسی ٭ تا نزد تیغ دو دستی بسی

---

(۱) در نسخهٔ ج « باران نزول گشت - دران اثنا پیل کلان اعظم همایون که خاصه از اقبال (افیال) بوده از صولت هلاک گشت » ٭

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « آمده یک کروهی شرق رویه آن نزول فرمود » ٭

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۲ « در باب نصب حاکم سخن کردند » و در فرشته جلد اول صفحه ۴۳۳ « در باب نصب حاکم کنکاش کرده بودند که حاکم که باشد » ٭

خواص خان آزرده شده از ایشان سر باز زده همان شب یکی از مقربان اسلام شاه گفته فرستاد که شما ازین بنده بپادشاه عرض دارید که من بندهٔ شیر شاه ام - عادل خان را که بمن سپرده بود جانب داری او می کردم - نیازی کدام سگ[1] باشد که بخاطر او با ولی نعمت زادهٔ خود حرام نمکی نمایم و بد اندیشم - انشاءَ اللهُ تعالیٰ روز جنگ خدمت من معلوم خواهد شد - چون حقیقت اختلافِ نیازیان و یک دلیٔ خواص خان عرض اسلام شاه رسید شادیها نمود - امیدوار فتح گردید

درین اثنا خبر رسید که لشکرِ نیازیان غایت قریب فرود آمده - و مود که افغانان قباحت فهم نیستند - تمام سپاه خود را درمیان آورده قلعه‌بندی نمود - و خود با چندی از نزدیکان بدیدن لشکر نیازیان بر بلندی برآمد - چون چشم او بر لشکرِ مخالفان افتاد همان جا ایستاده گفت که در ناموسِ پادشاهی نمی‌گنجد که لشکرِ غنیم دیده در برابر ایشان فرود آید - همان لحظه منادی فرمود که تمام سپاه ساختهٔ جنگ شود - از طرفین آواز نقاره و کرنای برآمد - خواص خان با اعظم همایون پیغام فرستاد وقتی که من بروم و بیرق پیلان من نظر درآید شما خود را بمعرکه رسانید[2] - از همراهی من نه‌ایستید - بعد این قرار رو بمیدان[3] آوردند -

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « کس باشد » ۰

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « رسانید و من ازین طرف می آیم و همراهیٔ من نه ایستید » ۰

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « بمیدان آوردند چون نیازیان » ۰

و خواص خان بمیدان آمده باعظم همایون پیغام کرد که شما ازان طرف بدوید و من ازین جانب حمله بر سپاه سلطانی می آرم - چون نیازیان بقول او بر لشکر اسلام شاه تاختند - خواص خان از جای خود روان شد - و با هیچ کس نیامیخت - از[1] جنگ طرح داده راه کوه گرفت - نیازیان را جان در بدن نماند - ناچار حسب المقدور تقصیر نکردند - لیکن چون شیوهٔ حرام نمکی بار خوب نمی دهد - نوکر را بر صاحب ظفری نیست - شکست بر نیازیان افتاد - تائیدات آسمانی بر اعلام اسلام شاه سایه انداخت ٥

درین اثنا سعید خان برادر اعظم همایون با دو سه سوار عراقی مُغرَق بآهن که کس او را نمی شناخت به بهانهٔ مبارکبادی خواست تا خود را بنزدیک اسلام شاه رساند - و کارش تمام سازد - در افواجِ خاصهٔ پادشاهی درآمد - درآن وقت اسلام شاه جائی ایستاده بود که گرد برگرد او از پیلانِ مست - کوهِ آهن ساخته بودند - سعید خان آنجا رسید - مقارن این حال یکی از پیلبانان او را شناخته آواز داد که این حرام نمک[2] سعید خان است - احمد خان سور برو نیزه انداخت - او از میان فوج خاص[3] بضرب دست و مردانگی بیرون رفت - دران جنگ

(۱) در نسخهٔ ج « بی جنگ طرح داده » و در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۳ معرکهٔ مجادله را طرح داده رو گردان شد » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « حرامخور » ٥

(۳) دز هر دو نسخه الف و ب « بچرب دستی بیرون آمد » ٥

اکثر نیازیان در میدان افتادند - و جمی کثیر از صولت سپاه سلطانی که تعاقب ایشان کرده بودند در آب جوی (جون) غرق گشتند - اعظم همایون و عیسی[۱] خان بجانب دنکوت رفتند - اسلام شاه در تعاقب نیازیان تا رهتاس خورد رفته - ازآنجا خواجه اویس سروانی را با لشکر گران در دنبال ایشان روان کرد - و عنان[۲] عزیمت بجانب آگره تافته در آگره دو سه روز مقام نموده بطرف گوالیر رفت و رحل اقامت انداخت ॰

درین وقت بجمیع امرایان پدر که اطراف و جوانب تعین یافته بودند (فرمان فرستاد و) بحضور طلبید - اسلام شاه با شجاع خان از ته دل ناخوش بود - لیکن چون دولت خوان اجیاله که محبوب اسلام شاه بوده بجهت خاطر او طریقهٔ[۳] اتحاد مرعی می‌داشت و اعزاز و اکرام بجا می‌آورد - و زمام مهام تمام مالوه بید اقتدار او گذاشته بود - روزی عثمان خان نامی شراب خورده بدیوان خانهٔ شجاع خان آمد - مکرر آب دهن خود بر گلیم انداخت - فراش چون مانع آمد - عثمان خان چند مشت بفراش زد - حقیقت حال بشجاع خان رسید - گفت که از وی سه گناه در وجود آمد - یکی شراب

---

(۱) در نسخه ج ، اعظم همایون سعید خان و قطب خان صاحب ،

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، عنان عزیمت بطرف گوالیر در کشیدند - آنجا را پای تخت ساخته ، از مخزن افغانی (نمبر ۱۰۱) صفحه ۱۰۸ ب ، این قضیه در سنه اربع و خمسین و تسعمائه اتفاق افتاد ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، طریقه التفات از شجاع خان باز می‌گرفت و اعزاز ،

خورده - دوم[1] بر گلیم ما کسافت انداخته - سیوم فراش ما را زده - فرمود تا هر دو دست عثمان خان بریدند - عثمان خان پیش اسلام شاه در گوالیر فریاد کرد - پادشاه از جهت خاطرِ دولت خان اوجیاله که محبوبهٔ او بود[2] تغافل نمود - درین اثنا مهم راجه راجور درمیان آمد - بطرف اجمیر توجه فرمود - در راه بعضی امرای[3] مخالف یک پیاده را تحریک کردند وقتی که پادشاه در کهاتی[4] برسد - آن زمان سپاه در گرد و پیش او نمی‌باشد - مگر دو سه جلودار و یا چوبدار - دران وقت برسم داد خواهان نزدیک پادشاه رسیده کارش تمام سازد - آن پیاده را زر بسیار داده بانواع نوازش امیدوار ساختند - چون[5] در سر کهاتی چوبداران هجوم لشکر دور کردند - آن پیاده خود را پیشتر آنجا رسانیده[6] بزیر سنگی نهان گشت - چون اسلام شاه در کهاتی رسید دو سه چوبدار بیش[7] نبودند -

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « دوم بدیوان خانه آمده » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « او بوده بخشید باو آزار نرسانید » ٥

(۳) در نسخهٔ الف « امرای پر نفاق » ٥

(۴) کهاتی در اصل گهاتی است و لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد چهارم صفحه ۱۱۰ نوشته گهاتی - دو پہاڑون کے بیچ کا راستہ - درهٔ کوه - و معنی لفظ گهات - کمین گاه - مکمن - مرصاد - داؤن کی جگہ - وه جگہ جہان دشمن یا شکار کے انتظار مین بیٹھین - فرهنگ آصفیه صفحه ۱۰۸ ٥

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « چون صباح اسلام شاه نزدیک کهاتی رسید هجوم لشکر از کهاتی دور کردند » ٥

(۶) در نسخهٔ ج « در زیر سنگها پنهان بود » ٥

(۷) در نسخهٔ ج « چوبدار دیگر نبودند » ٥

آن پیاده برسم داد خواهان فریاد نمود ـ و خود را نزدیک رسانید و [۱] شمشیر بر اسلام شاه انداخت ـ پارهٔ زخم بگردن رسید ـ اسلام شاه اسپ جهانده او را از گردن گرفت ـ دولت خان اوجیاله از عقب [۲] می‌آمد ـ چون حال بدین منوال دید خود را زود ببادشاه رسانید ـ اسلام شاه فرمود تا آن پیاده را بقتل آوردند ـ دولت خان اوجیاله عرض نمود که او را الحال نگاهدارند ـ تا تحقیق شود که بانئ این کار کیست ـ اسلام شاه فرمودند بگذار تا بکشند تا خانهٔ بسیار مردم خراب نکند ـ اورا کشتند [۳] ـ ازان روز اسلام شاه در سواری و غیر سواری غافل نبودی ـ از مردم خوب که باعتماد خاص بودند پیرامن خود داشتی ؛

الغرض چون در راجور رسیدند برادر [۴] زادهٔ اسماعیل خان

---

(۱) در نسخهٔ ج ، دو شمشیر بر اسلام شاه زد ، ؛

(۲) در نسخهٔ ج ، از دنبال می‌آمد ، ؛

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، خراب نکند پیاده را در پای پیل بستند و هلاک نمودند ، در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۲ ارقام یافته ، نیازیان پناه بکهکران برده در کوهستانی که متصل کشمیر است در آمدند ـ اسلام شاه با لشکر فراوان جهت تسکین فتنهٔ نیازیان حرامخور بآن جانب نهضت نموده ـ و به پنجاب رسید ـ مدت دو سال با ککهران محاربه داشت ـ در همین اثنا شخصی در تنگئ راه وقتیکه اسلام شاه ببالای قلعهٔ مانکوت بر می‌آمد شمشیر برهنه در دست قصد اسلام شاه کرد که برو اندازد ـ اسلام شاه از بسکه در سواری کمال چستی و چابکی داشت و همیشه در خانهٔ زین مربع می‌نشست جست نموده آن شخص را در بغل گرفت و فرمود تا بکشند ـ . . . . . . و شمشیر را شناخت که خود باقبال خان بخشیده بود ، ؛

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، برادر اسماعیل خان ، ؛

داد خواه شد که مردم [۱] بیرسنگه راجپوت اسپان ما را که بجهت سوداگری آورده بودیم بزور کشیده برد - چون ازو زر طلب داشتیم با من ناهنجاری نمود - و برادر ما را کشته - اسلام شاه - احمد خان ترین را بجهت این کار [۲] فرستاد - یا زر بدهد - یا اسپان را حواله نماید - احمد خان درآنجا رسید - او را چنانچه حکم بود رسانید - آن مفسد باحمد خان بقباحت پیش آمد - او بدرگاه پادشاهی معروض داشت - پادشاه نصیر خان لوهانی و جنید خان کرانی را فرستاد تا اسپان ازو گرفته حوالهٔ او نمایند - و اگرنه سزایش دهند - نصیر خان بدآنجا رسید - اتفاقا بیرسنگه با معدودی چند بشکار برآمده بود - و باز او در پرواز گم‌شده بود - [۳]شب بجهت آن باز در جنگل ماند - جنید خان از نصیر خان دو روزه رخصت گرفته با سی و چهل سوار بجهت ملاقات درویشی که دران نواحی بوده می‌رفت - چون دران جنگل رسید بعضی سوارانِ جنید خان بیرسنگه را دیده شناختند - بجنید خان گفتند - او برو تاخت - سوارانِ بیرسنگه رو بگریز آوردند - جنید خان او را گرفته در عماری پیل انداخته بطریق [۴] الاغ هشتاد

---

(۱) در نسخهٔ ج « مردم برسنگ » ٥

(۲) در نسخهٔ الف و ب « فرستاد تا اورا معقول سازد که زر بدهد » و در نسخهٔ ج « فرستاد یا زربدهد » ٥

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بشکار برآمده بود - شب بجهت آنکه باز او در پرواز گم‌شده بود در جنگل » ٥

(۴) الاغ بضم اول بمعنی اسپ و کسی که بڈاک چوکی بجائی رود - و در برهان بمعنی قاصد و اسپ ڈاک چوکی است - « فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۲۵۹ » ٥

کروه راه قطع نموده آن مفسد بی باک خون‌ریز را بحضور اسلام شاه رسانید - شاه از دیر باز در طلب او بود - هرچند او را می‌طلبید حاضر نمی‌شد - خوش شد - او را بند فرمود و جنید خان را بانواع نوازش بنواخت - ازان طرف نصیر خان که در انتظار آمدن جنید خان بوده چون او نیامد گلهٔ او را بحضرت نوشت - الغرض چون اسلام شاه در نواحیٔ راجور رسید راجهٔ آنجا در خدمت حاضر شد - خیلی پیشکش در نظر آورد - و پیل سفید که در خوبیٔ او در افیال بادشاهی نبوده با زر و زیور طلا آراسته در وقت سواری گذرانید - بادشاه[۱] بغایت شادمان گشته قلعهٔ راجور که ازو گرفته بود باو باز گذاشت - و ازان طرف باز گشت - چند روز در آگره[۲] بسر برد ×

درین اثنا بعضی جاسوسان که در پیٔ خواص خان بودند آمده خبر آوردند - که خواص خان در ملک راجه کمایون[۳] بر قلهٔ کوهی که مرغ با بال و پر بدان جا نتواند رسید قلعه ساخته مسکن دارد - و چند دیه راجهٔ کمایون باو داده که خرچ روز مره ازو میشود - اسلام شاه بتاج خان کرانی که از امرای کبار او بوده و حکومت صوبهٔ سنبل داشت فرمان صادر نمود

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بغایت رضامند گشته » .

(۲) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۳ ب « درین اثنا میرزا کامران از جنت آشیانی (همایون بادشاه) فرار نموده نزد اسلام شاه آمد - و او از روی نخوت و تکبر سلوک لایق نکرد - میرزا کامران چون شنید که اسلام شاه با وجود این سلوک می‌خواهد که میرزا را گرفته مقید سازد و بیکی از قلاع فرستد دغدغهٔ تام بخاطر راه داده فرصت یافته بکوه سوالک بدر رفت - اسلام شاه بدهلی آمد و چند روز قرار گرفت و قلعهٔ سلیم‌گڑهه را بنا کرد » ×

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « کانون » ×

که بهر وجه بدست آوردن خواص خان جهد بکند - اگر دست تو آنجا نرسد براجهٔ آنجا پیغام نماید و بعنایات پادشاهی امیدوار سازد که چند پرگنهٔ دامن کوه که بخالصه آمده‌اند باو باز گذارم - خواص خان را بسته بفرستی - چون فرمان عالی بتاج خان رسید او چند زناردار براجه فرستاد - و این مقدمه درمیان آورد - راجه[۱] جواب داد که چه مناسب باشد که من پناه آورده را بسته دهم - تا جان در بدن دارم این کار از من صدور نخواهد یافت - تاج خان عرضه داشت نمود - اسلام شاه چون دید که دست زور من بدآنجا نمی‌رسد بخواص خان فرمان[۲] فرستاد که تو از طرف عادل خان با من جنگ کردی - می‌دانم که این[۳] کار از تو نشد - عیسی خان و قطب خان ترا درین[۴] کار آوردند - گذشته گذشت - اکنون گناه تو بخشیدم - خاطر از دغدغه[۵] پاک نموده پیش من بیا - رانا از ملک خود سر بر آورده و چند پرگنه از صوبهٔ اجمیر زده نهب و تاراج کرده و زن و بچهٔ مسلمانان باسیری برده - چند امرا بدین مهم رفتند از هیچ کس این کار انصرام نرسید - غبار از سینهٔ من برنیاوردند - دانسته‌ام و خوب وا رسیده که بی تو هیچ کس این

---

(۱) در نسخهٔ ج ، راجه کاپون گفت چه مناسب که او بمن پناه آورده و بشما بسته دهم این از من نمی‌شود - تاج خان التماس کرد - اسلام شاه ، ،

(۲) در نسخهٔ الف ، فرمان صادر نمود ، ،

(۳) در نسخهٔ ج ، میدانم که این زور تو نبوده قطب‌خان ، ،

(۴) در نسخهٔ ج ، ترا باین پله آوردند ، ،

(۵) در نسخهٔ ج ، خاطر ازین طرف پاک کن پیش ، ،

خس و خاشاک از راه من دور نخواهد کرد - میان[۱] من و تو سوگندِ کلامِ ربّانی و قولِ سبحانی - بعد ازان عهد نامه و قول - دست[۲] بر جامهٔ زعفرانی اظهار نموده فرستاد - و بتاج خان نیز نوشت که بهر وجه بتملّق و چاپلوسی[۳] آن مرغ را بدام باید[۴] آورد - که داغی که از کردار او در سینهٔ من است بی مرهمِ کشتن علاج پذیر نیست - و تا او زنده است[۵] خاطر من از دغدغه پاک نخواهد شد ؛

چون تاج خان کرانی این فرمان بخواص خان فرستاد - آن را خوانده سبک در سامان[۶] رفتن شد - هرچند راجه کمایون و متابعان[۷] او درین امر مانع شدند که اسلام شاه بادشاه غیور است اکثر امرایانِ بی گناه را نیست و نابود کرده است - تو[۸] که ده مرتبه با او جنگ کردهٔ کی می‌گذارد - بسوگند و فریب او غرّه مشو - بپای خود در

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نخواهد کرد میان تو کلام ربانی و سوگند سبحانی » ؛

(۲) در نسخهٔ ج « بعد ازان قول و پنجه زعفرانی اظهار » ؛

(۳) در هر دو نسخهٔ الف « چاپلوسی رام نموده آن مرغ » ؛

(۴) در نسخهٔ ج « بدام باید آورد که تا او زنده است » ؛

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « تا او زنده است دغدغهٔ ملک از خاطر نمی رود - الغرض فرمان فریب آمیز بخواص خان صادر کرد - چون خواص خان را تاج خان آن فرمان فرستاد آن را خوانده » ؛

(۶) در هر دو نسخهٔ الف و ب « سامان روان گشتن گشت » ؛

(۷) در هر دو نسخهٔ الف و ب « کمایون و تابعان او درین کار انکار می‌کردند » ؛

(۸) در هر دو نسخهٔ الف و ب « ترا که ده مرتبه با او جنگ کرده کی بگذارد و بعهد و قول و فریب او » ؛

کشتن گاه مرو - روزی چند که در عمر تو باقی مانده - بیاد خدای تعالیٰ صرف کن - خواص خان گفت هرچه شما می گوئید راست است - ولیکن چون سوگند کلام ربّانی درمیان آورده من جز آن چاره ندارم که گردن بفرمان الٰهی بنهم (۱) - هرچه بادا باد - چون اجل او را دامن‌گیر (۲) بود - سخنِ هواخواهان نشنید (۳) - قاصد نزد تاج خان روان نمود که من بفرمانِ اسلام شاه گردن نهادم - اگرچه پسران و خویشان درآمدن من مانع بودند - ولیکن همه امرا با من نقض دارند - البته در کشتن (۴) من سعی خواهند کرد - جز شما وسیله ندارم - تاج خان نیز نامه بصد چاپلوسی در قلم آورد که من هم چون فرزند خورد توام - اِنشاءَ اللهُ تعالیٰ در باب شما آنچه بظهور خواهد آمد معاینه خواهید فرمود ؛

آن نامه چون بخواص خان رسید از کوه فرود آمد - تاج خان از آمدن ایشان آگاهی یافته باسلام شاه عرضه داشت که خواص خان بحکم شاهی انقیاد کرده از سنبل (۵) تا بیست کروه مسافت ماندِ

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « ننهم » ؛

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « اجل او گیراگیر رسیده بود » ؛

(۳) در نسخهٔ ج « سخن نیک خواهان در گوش نکرده بتاج خان نوشت که بفرمان بادشاهی گردن نهادم » ؛

(۴) در نسخهٔ ج « کشتن من ساعی خواهند بود » ؛

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « از سنبهل بیست کروه رسیده - پادشاه چون در دل کینهٔ دیرینه داشت عهد و سوگند کلام ربانی بخاطر نیاورده نوشت وقتیکه آنجا برسد او را کشته و تنش بگاه آگنده بسوی دهلی » ؛

اسلام شاه چون ازو کینه در دل داشت - نقض عهد نموده سوگندِ کلامِ ربّانی بر طاقِ نسیان گذاشته فرمان فرستاد - وقتی که آن حرام خور نواحیٔ سنبل برسد او را کشته و تن او را بکاه آگنده ساخته و سر او را به نیزه بسته بسوی دهلی روانه سازد - درین اثنا خواص خان بقصبهٔ سرستی رسید که دو کروه از سنبل است - تاج خان با جمعیت خود بدآنجا رسید - دران منزلِ خون ریز خواص خوان را نزول داد و خود بیرون شهر فرود آمد - هنگام شب سرهنگانِ بی باک را فرستاد تا آن معدنِ جود و کرم و منبعِ خیرات و حسنات را که دران وقت بقرآن خوانی مشغول بود بشهادت رسانید - فردا چون خواستند که بحکم فرمان کار کنند - چادر از تن او برداشتند - مقدار ده آثار گُل بر نعش او یافتند - تاج خان از فعل خود لرزان ترسید - ناچار سر او را که زینت محراب[۱] بود چون سرِ دزدان و خونیان بر نیزه بستند - تن اورا بکاه آگنده ساخته بدهلی روانه ساخت - چون آنجا رسید اسلام شاه ناخدا ترس فرمود که پیش دروازهٔ لعل بر دار کنند - گویند که آن روز باد سیاه برخاست که عالم مثل شب تاریک شد - و زلزله چنان شد که اکثر عماراتِ عالی برافتاد - ازان پس در سلطنتِ اسلام شاه فتوری افتاد - دران اثنا در زیر آلت پادشاه دنبلی[۲] پیدا شد که جان داد -

---

(۱) در نسخهٔ الف «سجده گاه بود» ۰

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب «عمارات عالی بر افتاد - و دنبلی در پشت گاه پیدا شد که جان داد الغرض» ۰

الغرض آن چنان بهادر صف شکنی را که بهر معرکه فتحیاب شده بود بگفتهٔ حسّاد ضایع کرد - آخر از کشتن او پشیمان گشت[1] ٭

اسلام شاه پادشاه غیور بود - بجهت دفع غنیم او را غیرت بسیار بود - درین اثنا قطب خان والیٔ پنجاب عرضه داشت که همایون بادشاه درنواحیٔ کابل[2] آمد - میرزا کامران را اسیر نموده خیال آمدنِ هندوستان دارد - و خیلی سپاه از قزلباش وغیره بهم آورده - وقتیکه این خبر رسید - بجهت خون کشیدن ذلو در گلو چسپانیده بود - بمجرد استماع این واقعه ذلو از گلو دور کرده فرمود که سراپردهٔ شاهی بیرون کشند - پنچو سور و دیگر امرا که در[3] چوکی حاضر بودند عرض نمودند که تا کارخانها طیار شوند[4] و سپاه جمع شوند و گاوان توپخانه بیایند اهمال اولیٰ می نماید - فرمود تا آمدن گاوان - رجالِ ارابه توپخانه خواهند کشید - و سپاه که بشنود که ما از آگره برآمده ایم زود خواهند رسید - کوچ بکوچ از آگره بدهلی آمد[5] - چند روز آنجا توقف نمود - سید خان سور و ابراهیم خان لودی و شهاب خان سور و دودا میانه این چهار امرا را پیشتر روانه نمود - و بایشان فرمود

(۱) در نسخهٔ ج « پشیمان شد - درین اثنا قطب خان والیٔ پنجاب » در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۰۹ ارقام یافته که این واقعه در سنه تسع و خمسین و تسعمائه (۹۵۹) روی داد » ٭

(۲) در نسخهٔ الف « کابل رسید - گویند ارادهٔ هندوستان دارد » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « که بنوبت چوکی » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « طیار شوند و گاوان آرابهای توپخانه خواهند کشید » ٭

(۵) در نسخهٔ ج « بدهلی آمد سید خان سور » ٭

که شما از لاهور آن طرف رفته در نواحیٔ پشور جا بجا نشینید ـ و خبرگیران باشید ـ و من نیز دنبال شما در نواحیٔ سرهند و دامن کوه سیر و شکارکنان بلاهور می‌رسیم ـ باید که خبر هر روزهٔ همایون بواقعه نویسان لاهور رسانند[۱] ـ از آنجا قطب خان همراه واقعهٔ لاهور بمن می رساند ـ این چهار امرا را با لشکر گران به پنجاب فرستاد ـ و خود قریب دو ماه[۲] بدامن کوه بشکار گذرانده بلاهور رسید ـ دو سال در لاهور بسر برد ـ چون از آمدن همایون پادشاه اثری ندید ـ برگشته از لاهور بدهلی آمد ـ نزدیک شهر[۳] مقابل قلعهٔ دین پناه ـ قلعهٔ اسلام گڑه بر کنارهٔ آب جوی (جون) بنیاد نهاد ـ که باین استحکامی قلعه در هندوستان[۴] نباشد ـ گویا که از یک سنگ تراشیده اند ـ بعد آن چند ماه در آگره مانده باز بگوالیر آمد ٭

نقل است دران ایام که اسلام شاه امرایان سرکش را[۵] بهر بهانه

---

(۱) در نسخهٔ الف « رسانید ـ هر چهار امرا » ٭

(۲) در نسخه الف « دو ماه آنجا بسر برده در نواحی لاهور رسید ـ دو سال آنجا گذارند ٭

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۳ ب « اسلام شاه بدهلی آمد و چند روز قرار گرفت و قلعهٔ سلیم‌گڑ را که در کنار آب جون واقع است و الحال شیخ فرید بخاری دران می باشد در برابر قلعهٔ دین پناه که جنت آشیانی تیار فرموده بودند بنا کرد » ـ و در نسخهٔ الف « نزدیک شهر مقابل دین پناه قلعهٔ اسلام‌گره بنیاد نهاد درمیان آب جون » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « هندوستان نباشد بعد آن در آگره آمد ـ نقل است » ٭

(۵) در نسخهٔ الف « امرایان پدر را که نفاق داشتند بهر بهانه تلف می کرد » ٭

تلف می کرد خسرپور او بود که مریز خان نام داشت - فتّان[۱] طبیعت و فتنه انگیز - اما از ترسِ قتل و میل کشیدنِ اسلام شاه - خود را زبون[۲] طبع و دیوانه نقش می داشت - تا ظن او از دل اسلام شاه زایل گردد - روزی اسلام شاه به بی‌بی بائی منکوحۀ خود گفت که همه امرای سرکش را دور ساخته‌ام تا بعد از من پسر تو پادشاه شود - الحال در نظر من جز برادر تو خارِ راهِ فیروز خان دیگری را نمی بینم - اگر رضا دهی او را نیز برطرف سازم - و دغدغۀ دل بر آرم[۳] تا پسر تو بخاطر جمع بعد از من بر تخت باشد - بی‌بی بائی گفت که برادر[۴] من چنان نمی نماید که ازو دغدغه در خاطر آید - غریبی است او را بپادشاهی چه نسبت - و همین یک برادر دارم یادگار از پدر مانده - باز اسلام شاه فرمود که او از ترس من خود را باین روش می دارد - گفتۀ ما را قبول کن - و خارِ راهِ فرزندِ خود مشو - این بادِ صرصر است که[۵] چراغ ترا بکشد - آن زمان پشیمانی خوری سودی نباشد - اگر

(۱) در نسخۀ الف « فتّان دیو طبیعت » - و در مخزن افغانی صفحه ۱۱۹ ب مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زادۀ شیر شاه و پسر عم و خسر پورۀ اسلام شاه بود و در دیگر تواریخ نیز مبارز خان نوشته است امّا در هر سه نسخه مریز خان ارقام یافته » ٥

(۲) در نسخۀ الف « زبون طور و دیوانه نقش ساخته بود » ٥

(۳) در نسخۀ الف « دغدغه دل بر آرم پسر تو سلامت یابد - بی بی بائی گفت » ٥

(۴) در نسخۀ الف « گفت برادر دیوانه است و چنان نمی بینم که ازو دغدغه در دل ماند و او را بسلطنت چه نسبت » ٥

(۵) در نسخۀ الف « صرصر است که آخر فرزند ترا بکشد » ٥

برادر خواهی دست از فرزند خود بشوی - اگر فرزند میخواهی که او بر تخت بنشیند برادر مخواه - الغرض اسلام شاه بارها به بی بی بائی می گفت - او در کشتن و میل کشیدن برادر راضی نمی‌شد - باز[۱] اسلام شاه گفت که اگر گفتهٔ ما را بسمع رضا جا نمی‌دهی بعد از آنکه من رفته باشم اثر گفتهٔ من بچشم خود معاینه کنی - آن زمان سر بر سنگ زنی - و از سخنان من یاد آری - الغرض[۲] این حرف که او می‌گفت بعد ازان او بدوماه از فوت او معاینه کرد .

تتمهٔ ذکر[۲] شجاع خان

شجاع خان[۳] که خود را رستم ثانی قرار داده تمام حکومت مالوه بید تصرف او بوده - جوانی قابل بود - بهر معرکه روی آورد فتح‌یاب گشت - اسلام شاه از دلاوریٔ او چشم زدی - اورا و غازی خان سور و حاجی خان این هر سه امرای نامور را بتسخیر ولایت

---

(۱) در نسخهٔ الف «باز فرمود بسمع رضا جا نمیدهی من ازانکه رفته باشم» ۰

(۲) در نسخهٔ ج «الغرض آنچه اسلام شاه گفته بود بعد مردن اسلام شاه ششم روز بی‌بی بائی معاینه کرد - تتمه ذکر اسلام شجاع خان» ۰

(۳) در نسخهٔ الف و ب «آمدم بر تتمهٔ ذکر آن - شجاع خان که خود را رستم ثانی قرار داده و تمام حکومت» ۰

(۴) در نسخهٔ ج «شجاع خان که رستم ثانی در هندوستان آمده بود - تمام ولایت مالوه در تصرف او بود اسلام شاه از دلاوری» ۰

صورت سنگه راتهور که بچاٹسو [۱] بود و نزد او پیلی بود سفید پوست - در [۲] صورت و سیرت خوب - و همیشه مست بودی - و کودکان باو بازی میکردند [۳] - و دندان و خرطوم او میگرفتند - و چون روز جنگ بمیدان کارزار بردندی [۴] - نوعی مهابت نمودی که پیلبانان ازو ترس داشتندی - دوم دختری داشت که نقّاشِ فطرت بزیبائی [۵] او نقشی نکشیده - و مادرِ ایام مثل او دختری آفتاب رو [۶] نزاده - و سنبل [۷] پر پیچ و تاب او حلقه بر روی نسرین نمودار کرده - و پری [۸] بآن خوبی در خدمت او پرستار بوده - اسلام شاه تعریف این دو پیکر نغز بسیار شنیده بود - ایشان را روان کرد - با لشکر گران و پیلان جنگی در ملک او در آمدند - اتفاقاً صورت سنگه پیش از رسیدن این لشکر دوارکا رفته بود - گوپیا [۹] و بنسیا هر دو راجپوت که سپه سالار او بودند در آنجا گذاشته - چون

---

(۱) در نسخهٔ ج « بچاٹسو وطن داشته - نزد او » ۰

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « در غایت آراستگی صورت و سیرت که همیشه » ۰

(۳) در نسخهٔ ج « بازی می‌کردند - چون روز جنگ » ۰

(۴) در نسخهٔ الف « کارزار در آمدی » ۰

(۵) در نسخهٔ ج « مثل او » ۰

(۶) در نسخهٔ الف « آفتاب سیما » ۰

(۷) در نسخهٔ ج « سنبل او پر پیچ و تاب بحلقه حلقه روی نسرین نمودار کرده » ۰

(۸) در هر دو نسخهٔ الف و ب « پری بصد خوبی خود را بخدمت گرویده » ۰

(۹) در هر دو نسخهٔ الف و ب « کوپا و پنپا » ۰

ایشان از وصولِ لشکرِ اسلام شاه خبر یافتند مقدار[1] دوازده هزار شمشیر زن یکجا شدند - و بر گرد چانسو قلعهٔ خام برآوردند - و خندق عمیق کافتند - و جابجا مورچل بستند ٭

روزی که لشکر قاهرهٔ اسلام شاه در آنجا رسید[2] در نواحی آن فرود آمدند - و راجپوتان نیز مقدار شش هزار رو بروی لشکر شاهی چوکی بسته نشستند - این هرسه امرای دلاور مشورت نمودند و قرعهٔ جنگ انداختند - قرعه بنام شجاع خان افتاد - او با[3] هزار سوار و هفده پیل جنگی مقدمه شد - حاجی خان و غازی خان در یمین و یسار قرار گرفتند - شجاع خان چون صف شکنان خود را براجپوتان[4] زد - جنگی عظیم شد - اکثر مردم او بر روی میدان افتادند - هرچند شجاع خان تردد نمود راجپوتان چون سدِّ سکندر بر جا ماندند[5] - و این هردو امرا ازیمین ویسار بمدد او نرسیدند - چون اسلام شاه در نهان با شجاع خان بد بود - از روی ظاهری بجهت خاطرِ دولت خان

---

(۱) در نسخهٔ الف « ده دوازدهٔ هزار سوار شمشیر » ٭

(۲) در نسخه الف « آنجا رسید دیهی است ناکار نام آنجا رفتند و راجپوتان جا بجا که بسته بمورچل خودها قرار گرفتند این هر سه » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « شجاع خان افتاد - با چار هزار سوار و هفت هشت پیل جنگی » ٭

(۴) در نسخهٔ الف « بر کافران زد » ٭

(۵) در نسخهٔ ج « سکندر شده از جان شد این هر دو امرا » و در نسخهٔ تف « بر جا ماندند هرچند شجاع خان حمله بر آنها آورده فایده نکرد و این هر دو امرا » ٭

اوجیاله که معشوقهٔ اسلام شاه بود باو مدارا میکرد - چون باین مهم نامزد کرد در نهان با حاجی خان و غازی خان گفته [۱] بود که در روز جنگ او را سر داده بمدد او نجنبند تا کشته گردد - ازین جهت او را تهی دادند و برجای خود ماندند - چون شجاع خان از ایشان یاوری ندید چار ناچار جان برکف نهاده با سپاه خاصهٔ خود قریب دو هزار سوار در میدانِ معرکه جانبازی کرد - اکثر کفار را بجهنم فرستاد - هندوان از دلاوری او حیران ماندند - تا کار بجائی رسید که مردم خوب خوب او بر زمین افتادند - و از سرها [۲] روی زمین بمثل پالیزِ [۳] تربز شده بود - آخر اسپی که بران سوار بود از بسیاری زخمها افتاد - آن دلاورِ عهد و صف شکنِ روزگار پیاده شده ترکش تیرها در پیش خود [۴] انداخته بهر تیر کافری را بجهنم میفرستاد - گوییا بر جوانمردیٔ او آفرین کرد - و رعب و هراس او در دل‌های هندوان افتاد - آخر کافران از هر طرف بر او ریز کردند و او را بشهادت

---

(۱) در نسخهٔ ج « و غازی خان فرمود که روز جنگ او سر دهند و یا کشته کردند ازین جهت او را تهی دادند » ٥

(۲) در نسخهٔ الف « از سر هندوان روی زمین » ٥

(۳) پالیز بروزن کاریز بیای معروف لیکن بمجهول شهرت دارد - و در اصل بمعنی مطلق باغ و کشت زار است و فالیز معرب آن و در عرف حال بر خربزه زار و خیار زار و امثال آن اطلاق کنند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ٥٣٨ ٥

(۴) در نسخهٔ الف « در پیش ریخته » ٥

دود آن سر بفلک کشید - افغانان از هر دو طرف ریز کردند - اول آن پیل سفید را بدست آوردند - هندوان بعد سوختنِ عورات - خود را گره در گره بسته بجنگ در آمدند - چنانکه از کشتگان خرمن خرمن شده[۱] - و از خون ایشان جوی روان گشت - گوپیا زنده دستگیر شد - و بنسیا در صدر جهنم رفت - باقی رو بفرار آوردند - [۲]دو صد پیل دیگر و دو صد زن و خوردگان باسیری آمدند - و از اسپان و شتران و غنایم دیگر شماری نبود[۳] - و خزانه که از سه چهار پشت آنجا جمع آمده بود که از بار آن شتران عاجز آمدند بدست افتاد - حاجی خان فتح[۴] نامه نوشت - اسلام شاه ازان فتح بزرگ و کشته شدن شجاع خان که بی هیچ بدنامی آن چنان صف شکن و صفدر دفع شد - فتحی بزرگ شمرد - و بشادی آن چنان فتح بزرگ در گوالیر جشنی عظیم ترتیب داده بدولت خان اوجیاله آنچه بهادری از شجاع خان بوقوع آمده بود شرح داد - و بجهت خاطر او بروحِ شجاع خان خوان[۵] نهاد ٭

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « خرمنها بر روی میدان بر آوردند و از خون ایشان جویها روان کردند » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بفرار آوردند - هزار آدمی از زن ماه سیما باسیر آمدند و غنایم و اسپان و استران وغیره شماری نبود » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « شماری نبود - حاجی خان فتح نامه نوشت » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « فتح نامه باسلام شاه نوشت - رسیدن این خبر منادی نموده و از کشتن شجاع خان که بی هیچ بدنامی آن چنان صفدری که رستمی در هندوستان پیدا آمده بود دفع شد » ٭

(۵) در نسخهٔ ج « بروح شجاع خان طعام گونا گون نهاد » ٭

ذکر بعضی عجایب که در عهد اسلام شاه ظهور یافت

گویند چندی عجایب و غرایب در عهد اسلام شاه ظهور یافته - یکی آن که در سال سیوم جلوس او برجی[1] نمایان شد - دران سال آتش در خانهای مردم از غیب افروخته میشد - و دو خوردک[2] با گیسوهای جوگیانه در شهر و دیه نمودار می‌شدند که اخگر بر اسارها[3] و چهپرها[4] می‌انداختند و در کوتهری[5] و صندوقها که بقفل بوده از درون متاع[6] و غله میسوخت - و قفل سلامت میماند - دران سال در جوار قلعهٔ[7] چنار باران خون بارید - دران پرکاله[8] گوشت برنگ سیاه بود -

(۱) در نسخهٔ ج ، برجی از ستاره نمایان گشته ،

(۲) در نسخهٔ ج ، دو خوردک هشت ساله با گیسوی جوگیه ، شاید مصنف از دو خوردک ، ستارهٔ دو دوابه که اورا ده دنباله نیز گویند مراد داشته - و در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۱۵۱ نوشته که بمعنی ستارهٔ منحوس که شکل جاروب گاه گاه برمی‌آید

(۳) اسارا - اسم مذکر - بمعنی چهپر - سائبان - برآمده - برانده - آصفیه جلد اول صفحه ۱۶۷ ،

(۴) چهپر اسم مذکر - وه سائبان جو پهوس سے ڈالا جاے - پهوس کی چهت - آصفیه اللغات جلد دوم صفحه ۲۲۸ ،

(۵) کوتهری - لفظ هندیست در فرهنگ آصفیه جلد سوم صفحه ۵۱۲ نوشته - اسم مونث - حجره - چهوٹا کوٹها - کره - درجه - حجرهٔ خرد ،

(۶) در نسخهٔ ج ، متاع می سوخت و دران سال ،

(۷) در نسخهٔ الف ، میماند پائین قلعه ،

(۸) پرکاله - فارسی بمعنی پاره و لخت - فرهنگ آنندراج جلد اول صفحه ۵۶۸ و در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۵۰۰ پرکاله - فارسی اسم مذکر - صحیح پرکاله بمعنی ٹکرا - لخت - پاره - حصه ،

و در دامن کوه سوالک از آسمان آدمی بارید با دو سر و چهار دست و پای چهار و دو شاخ مثل آهو در سینهٔ او برآمده [۱] ـ اسلام شاه فرمود تا او را برداشته بیارند که بچشم خود معاینه نماید ـ اما نجومیان از دیدن آن مانع آمدند ـ فرمود [۲] تا او را همانجا دفن کنند ٭

نقل ست که در [۳] دیهی از دیهای سنبل حوضی بوده کلان که صفای آبش مثل آئینه نمودار [۴] بود ـ و از آب زمزم شیرین و خوشگوار ـ گرد بر گرد او جنگلی مهیب بوده ـ جنئ درآنجا مسکن داشت ـ این جن جائی رفته بود ـ جنئ دیگر از کوه آنجا آمد ـ آن حوض و جنگل او را خوش [۵] نمود ـ آنجا مسکن خود کرد ـ چون آن جن باز آمد حریفی دیگر دید که در مرغزار او جا کرده دود غصه بکاسهٔ سرش افتاد ـ آتش از پای او برآمد ـ گرماگرم با او در آویخت ـ آن چنان جنگ نمودند که اکثر درختان خورد در ته پای ایشان چون خس و خاشاک گشتند ـ و از آتش جنگ آنها آب حوض بجوشید ـ و ماهیان بیک تیر پرتاب افتادند ـ و آب تا یک نیزه بر می‌خاست ـ

---

(۱) در نسخهٔ الف «آسمان ادمی با دو سر (الی قوله) در سینهٔ او برآمده افتاد» ٭

(۲) در نسخهٔ ج «مانع آمدند ـ گفته فرستاد تا حاکم آنجا ان را در خاک فرو برد» ٭

(۳) در نسخهٔ الف «نقل است که در جوار سنهل دیهی بود و دران حوض کلان» ٭

(۴) در نسخهٔ ج «نمودار بوده ـ در کنار آن جنگلی» ٭

(۵) در نسخهٔ الف «خوش نمود ـ شب در آنجا ماند ـ اتفاقاً آن قایم مقام جای رفته بود چون باز آمد» ٭

الغرض جنی که از کوه آمده بود زبون گشته بگریخت - و این جن غالب آمده دنبالش کرد - از آنجا تا دامن کوه مقدار یک بیگه زمین در هر جا که قدم ایشان رسید زمین پست مانند خندق گشته - و درخت صحرا و خانه و آبادانی که بود پایمال گشت - و آب آن حوض که درو جنگ کرده بودند تا دیری خون‌ناب ماند [1] - جانور نزدیک او نمی‌رفت - [2]چون این واقعه پیش اسلام شاه رسید چودری آنجا را طلبید - و او یک بیک نشان نمود ٭

نقل ست در عهد او شخصی در شهر اجین پیدا شد که همچون جانوران پریدی - و در بازار [3] هرچه او را خوش [4] می‌آمد می‌گرفت - چون مردم بجهت گرفتن او قصد می‌کردند از خانه بخانه و از بام ببام پریده رفتی - [5]مردم عاجز شده به الهداد خان سروانی که فوجدار آنجا بود خبر کردند - او این معاملهٔ عجایب شنیده حیران ماند - هرچند در علاج او سعی نمود بجائی نرسید - این مقدمه را که از عجایبات روزگار بود داخل واقعه ساخته بدرگاه اسلام شاه روان نمود -

---

(۱) در نسخهٔ الف « ماند که آدم و جانور » ٭

(۲) در نسخهٔ الف « چون واقعهٔ سنبل پیش اسلام شاه رسید این معنی را معلوم کرده چودری » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « بازار و شهر » ٭

(۴) در نسخهٔ الف « خوش آمدی گرفته بردی » ٭

(۵) در نسخهٔ الف « بام ببام برآمده پریده رفتی از دست او بجان آمده - بحاکم خبر کردند - الهداد خان سروانی فوجدار آنجا بود این مقدمه شنید هرچند در علاج » ٭

چون واقعه در پیش اسلام شاه گذشت ـ او نیز ازین واقعه عجب ماند [۱] ـ هرچند از دانایان استفسار نمود پی بمقصود نبرد ـ اتفاقاً آن پرنده در اجین بخانهٔ زرگری آمده بر بام او فرود آمد [۲] ـ زرگر پارهٔ زیور در خانه فشاند و خود نهان شد ـ چون آن پرنده دید که زیور در خانه افتاده و خانه خالی است ـ درون خانهٔ او فرود آمد تا زیور گرفته به پرواز آید ـ زرگر فی الحال به چابکدستی درِ خانه بربست و زنجیر محکم کرد ـ چون در حجره ماند و جای پریدن نیافت بناله و زاری درآمد ـ و بزرگر الحاح نمود که من در کمر خود چیزی دارم آن را بگیر ـ ما را بگذار و بر من ببخشای ـ زرگر گفت هر روز چندین مردم از دست تو که [۳] متاع آنها بردی با دل بریان و دیدهٔ گریان بودند ـ تو رحم نمی‌کردی ـ من چگونه رحم کنم و ترا بگذارم ـ و چندین خلایق را در عذاب بدارم [۴] این از من. نمی‌شود ـ آن زرگر [۵] پسر خود را فرستاد تا بکوتوال خبر کند ـ فی الحال کوتوال با جماعت بسیار آمده زرگر را تحسین نمود ـ و انعام و سر و پا

---

(۱) در نسخهٔ الف « اسلام شاه گذشت ازین هرکه شنیده بود و معلوم فرمود حیران ماندند » ه

(۲) در نسخه الف « بر بام قرار گرفت زرگر در خانه » ه

(۳) در نسخهٔ ج « از دست تو خراب با دیدهٔ گریان و دل بریان بودند » ه

(۴) در نسخهٔ الف « عذاب دارم ـ چه مناسب ـ پسر خود » ه

(۵) در نسخهٔ ج « فی‌الحال آن زرگر پسر خود را بکوتال فرستاد خبر کرد ـ کوتوال آنجا آمده زرگر را به انعام و سروپا خوشدل ساخته و اورا گرفته در زنجیر کرده پیش » ه

داد - و آن پرنده را در زنجیرها محکم ساخته پیش آلهداد خان آورد - خان مذکور او را در پنجرهٔ[1] آهنین کشیده با جمعیت بسیار بخدمت اسلام شاه فرستاد - پادشاه او را نزد خود طلبید و بزبان خود فرمود که راست بگو که این پریدن از کجا[2] آموختی - اگر براستی باز نمائی ترا خلاص کنم - و الاّ نه در پای پیل بسته هلاک سازم - او سر بر زمین نهاد - [3] که قبلهٔ من سلامت - پدر من زر دار بود - بر در خانه جائی ساخته بود که اکثر جوگیان درآنجا می‌ماندند و باز مسافر می‌شدند - ناگاه جوگیٔ درآنجا آمد و مسکن گرفت - من بدآنچه دست‌رس داشتم بخدمت او قیام می‌نمودم - بدین جهت بمن التفات[4] می‌کرد - و بارها گفتی که تو خدمت من بسیار میکنی من نیز وقتیکه ازین جا مسافر میشوم - چیزی بتو خواهم داد که تا باقی عمر برفاهیت گذرانی - و محتاج کسی نشوی ٭

چون مدتی برآمد آن جوگی بخدمت پیر خود روان شد - مرا طلبید و گفت امروز همراه من بیا - بخدمت او روان شدم - تا بر بلندیٔ رسید که اول آنجا آبادانی بود - بعد ازان از گردش روزگار ویران شده - درآنجا درختی بود کلان - در سایهٔ او نشست و مرا جدا در سایهٔ درخت دیگر

---

(۱) در نسخهٔ ج «در پنجرهٔ آهن محکم نموده» ٭

(۲) در نسخهٔ الف «از که اموختی» ٭

(۳) در نسخهٔ الف «او نیز سر بزمین نهاد و عرض نمود که پدر» ٭

(۴) در نسخهٔ الف «بدین جهت التفات بمن پیدا آورد» ٭

نشاند - زیر آن درخت که جوگی نشسته بود بانبیء[1] کلان بود - جوگی خریطهٔ بکشاد - برنج و کنجد برآورده میخواند - و بر سوراخ بانبي می افشاند - چون، دو سه ساعت برآمد ماران ازان سوراخ بیرون آمدن گرفتند - قریب هزار مار مهیب برآمد - گرد بر گردِ جوگی حلقه زده نشستند - من ترسیدم - جوگی مرا تسلی[2] داد که بجای خود باش - ترا آزاری از ایشان نخواهد رسید - بعد ازان یک ماری مانند اخگر برآمد - همه ماران بر وی سلام کردند - من قدرت آلهی را دیده حیران ماندم - بعد ازان جوگی کنجد و برنج خوانده برو افشاند - بعد ازان چند برگ ازان درخت گرفته[3]دونه ساخت - آن مار را گرفته سر او را محکم کرده در شکم او سوراخ نموده آن مار را دوشید - مقدار دو سه سیر شاهی آب زرد در دونه افتاد - ان ماز را رها کرد - مار در سوراخ رفت - و همه ماران بدنبال او در سوراخ رفتند - جوگی مرا طلبید و گفت این را بنوش - من ترسیدم و اِبا نمودم - جوگی گفت [4]دو سه سال مرا خدمت کردی و من چیزی بتو میدهم که مرا بسیار

---

(۱) بانبی - هندی - اسم مونث - سانپ کا بل - سوراخِ مار - آصف اللغات جلد اول صفحه ۲۶۲ ٥

(۲) در نسخهٔ الف « مرا طلبید و تسلی » ٥

(۳) دَونا - اسم مذکر - پتون کا پیاله - پتّل - نیاز کی شیرینی جو پتون مین لانی جاتی ہے - بازاری چٹخارون کی چیزین جو دونون مین دی جاتی ہین - فرہنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۲۸ے ٥

(۴) در نسخهٔ الف « گفت سالها خدمت » ٥

یاد خواهی کرد - گفتم عجب نعمت می‌دهی - زهر بخورم در [1] زمان بمیرم - من خدمت خود [2] معاف نمودم - جوگی گفت بخور - و الّا نه بسیار [3] پشیمان خواهی شد - هرچند او مبالغه کرد - بر حرف خود ماندم - جوگی آن را نوشید و پریده از نظر غایب گشت - آن زمان دریغ خوردم - بسم الله گفته آن دونهٔ آلوده را لیسیدم - این [4] پرواز بام ببام ازان ست - امّا بهوا نمی توانم رفت [5] - آن وقت را حسرت می خورم [6] که چرا تمام آن را ننوشیدم - حقیقت من اینست - بادشاه مرا بکشد یا کرم کرده بگذارد - اسلام شاه فرمود ترا بشرطی رها میکنم که در ملک من نباشی - او قبول [7] کرد - فرمود تا زنجیر ازو باز کشیدند - او زمین خدمت ببوسید - در زمان پریده از نظر مردم ناپدید گشت ٭

القصه چون اسلام شاه گوالیر را پای تخت ساخته بود درآنجا بعیش

---

(۱) در نسخهٔ الف « بخورم در ساعت جان ز تن برآید » ٭

(۲) در نسخهٔ الف « خود را بتو معاف » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « الّا تا دیر پشیمان » و در نسخهٔ ج « پریشان خواهی شد چون مقالت بدیر کشید و من بر سر حرف خود بودم جوگی آنرا نوشید » ٭

(۴) در نسخهٔ الف « این پریدن ازان ست » ٭

(۵) در نسخهٔ ج « نمی توانم رفت تا آخر عمر این پریشانی کشیدم که چرا تمام » ٭

(۶) در نسخهٔ الف « حسرت می‌خورم - اسلام شاه » ٭

(۷) در نسخهٔ الف « قبول کرد او را رها نمودند - زمین خدمت بوسید برفت بعد ازان کسی او را ندید » ٭

و عشرت و بشکار و سیر [1] بسر می برد - چون وقت او آخر آمد و پیمانهٔ عمر او لب ریز گشت از قضای آلهی دنبلی که در زیر آلت او برآمده بود آماس گرفت - و بدست خود آن را داغ کرد - روز بروز آماس و درد زیاده می شد - هم چنان بکار سلطنت می پرداخت - تا بحدّی درد زیاده شد که از کار باز ماند - روزی که درد زیاده شد و چشم فروبست و بناله و زاری درآمد - تاج خان کرانی که از امرای کبار و جلیسِ مجلسِ خاص بود پرسید که احوال خداوندی چونست - فرمود که من خود را از همه زورتر میدانستم - امّا الحال کار خود با زور آوری افتاده می بینم که از مور عاجزترم - بعد ازان گفت که من خارِ راهِ فرزندِ خود فیروز خان دور کردم - و دغدغه از طرف مبریز خان خسرپورهٔ خود دارم - چندانکه خواستم که او را نیز دفع کنم - خواهر او نگذاشت - الحال فیروز خان را بتو می سپارم که گاه و بیگاه [2] رعایت او از خاطر دور نخواهی کرد - آن روز بناله و زاری گذارنیده - علی الصباح روز [3] جمعه بتاریخ (۲۴) بست و چهارم رجب

(۱) در نسخهٔ الف « بسر می‌برد - اتفاقا از قضای سبحانی دنبلی » ٥ .

(۲) در نسخهٔ الف « گاه و بیگا اورا از خاطر » ٥

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۳ ب نوشته که « حسب التقدیر ایزدی بیست و ششم ماه ذی حجه سنه ستین و تسعمائه (۹٦۰) جان بجان آفرین سپرد .... نعش آن بادشاه معدلت دستگاه را از گوالیار بقصبهٔ سهسرانو (ساسرام) نزدیک مقبرهٔ پدر مدفون ساختند - مدت سلطنت او از ابتداء نوزدهم ماه ربیع الاول سنه اثنین و خمسین و تسعمائه (۹۵۲) لغایت بیست و ششم ماه ذی حجه سنه ستین و تسعمائه من الهجرة - هشت سال و نه ماه

سنه احدی و ستین و تسعمائه (۹۶۱) جان بجان آفرین داد - آنچنان شیری طعمهٔ [1] کرمان شد - و چنان اژدهائی و صف شکنی و پادشاه جابری و قهاری که از سطوت او ملوک و خوانین و امرا را زهره نبودی که دمی بخلاف رای او بزنند اسیر خاک گشت - ؛ بیت ؛

چنین باشد[2] آئین گردان سپهر ؛ نه بینی درین چرخ گردنده مهر

فیروز شاه بن اسلام شاه

چون آن پادشاه آسمان جاه را در [3] خاک دفن کردند - سه روز در تعزیت او بسر برده روز [4] چهارم همه امرا و خوانین

و هفت روز بوده و نیز در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۳۵ نوشته ، در اول سنه ستین و تسعمائه دانهٔ دنلی در مقعد او برآمده از شدت وجع خون گرفت - و از جانه برآمده تصرف هوا شد و درگذشت - و مدت پادشاهیش نه سال بود - از بنگاله تا نیلاب درمیان سرائهای شیر شاه یک سرای دیگر آبادان ساخت - و در هر سرا طعام پخته و خام بطریق شیر شاه جهت مسافران خواه فقیر خواه غنی مقرر کرده بود - در همین سال محمود شاه گجراتی و برهان نظام الملک بحری نیز وفات یافتند - و پدر مولف تاریخ این واقعه را زوال خسروان یافته ، و لین پول در کتاب خود که مسمی بمحامدن داستیز است در صفحه ۲۰۰ - و رائته در کیتلاگ اف کوائنس انڈین میوزیم جلد دوم صفحه ۱۱۰ مدت سلطنت اسلام شاه از سنه (۹۵۲—۹۶۰) اثنین و خمسین و تسعمائه تا سنه ستین و تسعمائه داده -

(۱) در نسخهٔ ج ، طعمهٔ گور شد و آن چنان پادشاه قهاری که از سطوت او ملوک و خوانین را زهره نبودی که دمی بخلاف ، ،

(۲) در نسخهٔ ج ، چنین است ، ،

(۳) در نسخهٔ الف و ب ، بخاک تباه ، و در نسخهٔ ج ، در خاک مدفون گشته ، ،

(۴) در نسخهٔ الف ، روز چهارم فرزند ، ،

اتفاق کرده فرزند ارجمند اورا که فیروز خان نام داشت بر تخت نشاندند ـ [۱]و رایاتِ پادشاهی او بر افراشتند ـ ملوک و امرا بوصیت اسلام شاه دست خدمت بر کمر بستند ـ و دو ماهه سپاه را انعام دادند ـ و فرمان بامرای[۲] صوبها روان کردند ـ تاج خان کرانی که از امرای کبار[۳] اسلام شاهی بوده وزارت ممالک باو مقرر گشت ـ و فتح خان سور را که صاحب سیف و قلم بوده بخشئ لشکر قرار دادند ـ فیروز خان چون خورد سال بود بکار سلطنت وقوفی نداشت ـ تاج خان او را بطریق نمونه بر تخت نشانده احکام پادشاهی در امرا جاری می‌کرد ـ امّا بغایت دولت خواه و دلسوز فیروز شاه بود ـ از هر نیک و بد محافظت[۴] او می نمود ـ بعضی افغان که فتنه انگیز بودند بسرداریء او در پیچ و تاب بودند ـ روزی درمیان خود مشورت کردند و بخدمت بی‌بی بائی مادر فیروز خان رفته عرض نمودند که مدت مدید برآمده که ما هواخواه این خاندانیم ـ از نیک و بد آنچه بما روی میدهد عرض میرسانیم ـ تمیز بدست ملکهٔ جهان است ـ بی‌بی بائی گفت این را بیان باید نمود تا تدارک آن کرده شود ـ گفتند که تاج خان فتنه

---

(۱) در نسخه الف « نشاندند ـ ملوک و امرا » ٭

(۲) در نسخه ج « بامرای خوب خوب روان ساختند » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « امرای کبار و نامدار بود او را وزارت دادند ـ قطب خان نیازی را که صاحب سیف و قلم بوده بخشی ساخته » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « محافظت فیروز » ـ و در نسخهٔ الف « از هر نیک و بد بواقعی خبردار می شد » ٭

انگیز است ـ اسلام شاه اگرچه منصب [۱] زیاده داد و ندیم خاص گردانید امّا صاحب مدار نساخته بود و اختیار ملک بدست او نداده ـ الحال شما او را وزارت داده مطلق العنان نمودید ـ او را خیال سری در سر افتاده ـ برادران را طلبیده اتفاق کرده که این طفل [۲]خورد سال است او را از میان برداشته ملک را [۳] خود گیرد ـ و همه سپاه بدو رجوع دارند ـ بی بی بائی فرمود چه باید کرد ـ گفتند او را بصوبهٔ مالوه باید فرستاد تا بجای شجاع خان باشد ـ آن زن کوته اندیش فکر نکرده آن چنان [۴] امرای زبردست را که پشت پناهِ پسر او بود بصوبهٔ مالوه فرستاد ـ چون [۵] یک ماه از رفتن تاج خان برآمد ممریز خان خسر پورهٔ

---

(۱) در نسخهٔ ج «منصب زیاده و ندیم بزم عالی خود گردانیده بود» و در نسخهٔ الف «صاحب مدار شوکت»

(۲) در نسخهٔ الف «طلبیده بخاطر دارد که این طفل را بسلطنت چه نسبت اورا ازمیان» ه

(۳) در نسخهٔ الف «ملک را فرو گیرد ـ بی‌بی فرمود» ؛

(۴) در نسخهٔ الف «آن چنان امرا که پشت پناه پسر او بود و زبردست همه امرا ازو چشم می‌زدند بصوبه مالوه روان کرد» ه

(۵) در نسخهٔ ج «چون یکماه برین بگذشت ممریز» و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۱۶ می‌نویسد که «مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زادهٔ اسلیم شاه بود بعد از سه روز قصد قتل آن بی‌گناه نمود» و در مخزن افغانی (تیر ۱۰۰) صفحه ۱۰۶ ب نیز نوشته که «بعد از سه روز مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زادهٔ شیر شاه و پسر عم و خسر پورهٔ اسلام شاه بوده ... به بهانهٔ ملاقات و تهنیت در خانهٔ خواهر خود شتافته و خواست تا خواهر زاده ...... بقتل رساند» و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۸ «هنوز مدت سه روز تمام نگذشته بود که مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زادهٔ شیر خان و عمو بچه سلیم خان و برادر زن او بود فیروز خان خواهر زادهٔ خود را بقتل رسانیده» و در تاریخ

اسلام شاه که در بیانه بود[1] بآگره آمد - بعضی افغانان دیو سیرت باو متفق گشته گفتند که فیروز خان خورد سال است ازو کار سلطنت برنیاید - او را دور کن و بر تخت بنشین و چتر برگیر - او از گفتهٔ فتنه انگیزان این خیال بخاطر راه داده باتفاق تاتار خان کانسی و احمد خان میانه سپاه بسیار گرد آورده از آگره به گوالیر آمد - همچنان غبار الوده به بهانهٔ مبارکبادیِ سلطنت پیش فیروز خان رفت - خواست تا آن نونهال بادشاهی را از تند بادِ شمشیرِ آبدار بر اندازد - بی بی بائی خواهر او نگاه او را طور دیگر دید - درمیان او و پسر خود ایستاد و گفت ممریز خان چه خیال در خاطر داری - از خدا بترس

فرشته جلد اول صفحه ۴۳۸ « تا آنکه بعد از فوت سلیم شاه روز سیم مبارز خان با اعوان خود به محل فیروز خان در آمده قصد قتل او کرد . . . القصه آن طفل بیچاره بیگناه را به تیغ جفا در گذرانید » و در خلاصة التواریخ صفحه ۳۳۰ بعد جلوس فیروز خان بر تخت - مبارز خوان بطمع سلطنت قصد خواهر زادهٔ خود کرده - هرچند بی‌بی بائی خواهرش گریه و الحاح نمود . . . قبول نکرده فیروز شاه را با قبیح‌ترین وجوه کشت و بدنامی ابد برای خود حاصل نمود - مدت سلطنت فیروز شاه سه روز » و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۶۴۰ « چون سلیم خان در گذشت پسرش فیروز خان که ده ساله بود قایم مقام او باتفاق امرا در قلعهٔ گوالیار شد - چون سه روز گذشت مبارز خان - برادر زادهٔ شیرخان - فیروز خان خواهر زادهٔ خود را بقتل‌رسانید » ٥

(۱) در نسخهٔ الف « در بیانه بود عجب فتان دیو سرشت بود - از ترس کشتن و میل کشیدن خود را بطریق مخنثان ساخته بود - شنید که تاج خان که محافظت فیروز خان می‌نمود و اسلام شاه - فیروز خان را در کنار او سپرده بود مالوه رفت - اگر درین معرض بواسطهٔ مبارکبادی نزد خواهر زاده رود و اورا از میان برداشته ملک را فروگیرد - بدین جهت بامرای چند که در اتفاق او بودند مکاتبات در نهان نوشت و از آن خود کرد بعد دو ماه با لشکر گران در گوالیر آمد همچنان » ٥

چراغ ما را از بادِ قهر سرد مکن - و مرا بخاک مذلّت منشان - آخر ترا هم فرزندانند بجانب ایشان ببین - و من ترا از دستِ قهرِ اسلام شاه نگاه داشته‌ام تو نیز می دانی - تو پاداش آن این میکنی - هرچند آن زن بیچاره [۱] الحاح و عاجزی نمود بجائی نرسید - آن نا خدا ترس سرِ خواهر زادهٔ خود را به تیغ بیدریغ از تن جدا کرد - و داغِ لعنت بر روی سیاه خود نهاد - [۲] و خاکِ ادبار بر فرقِ خواهر خود [۳] بیخته بیرون آمد - باتفاق تاتار خان کانسی و احمد خان میانه بر سریرِ سلطنت جلوس نمود - مردم حیران و سراسیمه گشتند - در لشکر شوری پیدا آمد و در شهر فتنه برخاست - آن روز در و دیوار درگریستن آمد - بی بی بائی وصیتِ اسلام شاه یاد کرده سر بر سنگ میزد - و از گریستن جوی از دیده روان شد - الغرض چون گردون غدّار آن جور روا داشت[۴] - بعد هفت روز از قتل فیروز خان - مبریز خان بر تخت اسلام شاه برآمد ۵

---

(۱) در نسخهٔ الف ، بیچاره زاری می‌کرد فایده نکرد ، ۵

(۲) در نسخهٔ الف ، خود نهاد - از بهر چند روزه دنیای ناپاینده فانی شونده که از آدم بیش کسی نمانده نخواهد ماند این کار نمود و از بهر چند روزه عیش و تلذذ و تنعمِ سلطنت این گناه بزرگ خوردتر شمرد و خاک ادبار ، ۵

(۳) در نسخهٔ الف ، خواهر خود بیخت - الغرض فیروز خان را کشته بیرون آمد - باتفاق دو سه امرای دیو سیرت بر تخت نشست مردم حیران ، ۵

(۴) در نسخهٔ ج ، روا داشت بعد هفت روز قتل شاهزاده خزاین شیرشاهی و اسلام شاهی بکشاد - و بیدریغ بر امرا و سپاه بریخته و چندان داد که مبریز خان در نظر مردم اعتبار گرفته - و نیز چون در خاندان شیر شاهی وارث تخت دیگری نبوده از روی ظاهری امرا باو بیعت کردند بتاریخ بیستم محرم الحرام دربار از خیمهای ملوّن آراسته و زیبا چون عروس ساخته مبریز خان بر تخت در گوالیر جلوس نموده و خود را عادل شاه خطاب داد ، ۵

ممریز خان [1] المخاطب به عادل شاه

راویانِ اخبار و آثارِ تواریخ چنین ایراد کرده‌اند که چون روز هفتم از قتل فیروز خان برآمد - ممریز خان پسر نظام خان که برادر عینیٔ شیر شاه بود [2] دربار از خیمهای زربفت و دیبای زیبا برآراسته بر تخت جلوس نمود - و خود را عادل شاه خطاب کرد - و خزاینِ شیر شاهی و اسلام شاهی کشاد - و بی دریغ بر سپاه و رعیت بریخت - که خون فیروز خان در نظرِ مردم سهل نمود - چون در خاندانِ شیر شاه وارثِ تخت و افسر نبود امرا باو بیعت کردند و بخطابِ ارجمند و مناصبِ بلند سر افراز گشتند - بعد دو ماه جلوس که در مردم تسکینی پدید آمد - بطرف چنار متوجه گشت که خزاین شیرشاهی آنجا بود - از گنجوران [3] خاطر جمع ساخته بگوالیر فرستاد [4] - و خود بر سلیم سور [5] که از کشتن فیروز خان بغی

---

(۱) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۱۷ نوشته که «مبارز خان نام داشت و خود را باین خطاب (سلطان محمود عادل) مخاطب گردانید اما عوام الناس اورا عدلی می‌گفتند - و آن را نیز تحریف نموده اندهلی که بمعنی نابینا باشد شهرت دادند» در فرشته جلد اول صفحه ۴۳۸ و طبقات اکبری جلد اول صفحه ۱۱۸ و خلاصة التواریخ صفحه ۳۳۰ و مآثررحیمی جلد اول صفحه ۶۴۰ و در دیگر تواریخ مبارز خان نوشته ٥

(۲) در نسخهٔ الف «شیر شاه بود بر تخت برآمد - پیش از آنکه بر تخت جلوس نماید دربار از خیمهای» ٥

(۳) گنجور بروزن رنجور خزانه دار را گویند - برهان قاطع صفحه ٦٥۲ ٥

(۴) در نسخهٔ الف «بگوالیار آمد» ٥

(۵) در نسخهٔ ج «سلیم میانه» ٥

ورزیده بود لشکر کشید - و کوچ بکوچ در آنجا[۱] رسید - سلیم خان طاقت مقاومت نداشته گریخته بکوهستان درآمد - عادل شاه لشکر گران در تعاقب او روان نمود - خود یک دو ماه در جونپور توقف فرموده براجه اندردون[۲] لشکر کشید ٭

چون بنواحی ملک او رسید راجه حصاری شد - عادل شاه[۳] در پایانِ قلعه نزول نمود - و بامرا مورچل قسمت کرده عراده و منجنیق درکار آمد - هندوان بخیال جنگ توپهای گران بر برجها نهاده آن چنان سنگ اندازی میکردند که[۴] پرنده را در گردِ آن قلعه پریدن ممکن نبود - افغانان نیز کوچه‌سلامت[۵] و ثباتها[۶] (ساباطها) طیار ساخته جنگ میکردند - لشکر را چون دست تدبیر کوتاه بود بسیار ضایع میشدند - از بیرون حقّهای آتش سر داده درون قلعه می‌انداختند - و از درونِ قلعه غلافهای پنبه‌دار بروغن تر نموده

---

(۱) از « در آنجا » مراد شاید جونپور است ٭

(۲) در نسخهٔ الف « براجه اندرون » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « در پای‌آن قلعه » پایان بروزن شایان بمعنی آخر و انتها و بمعنی پائین هم هست که نقیض بالا باشد - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۵۵۰ ٭

(۴) در نسخهٔ ج « که در گرد آن قلعه پرنده ممکن پریدن نداشته » ٭

(۵) کوچه سلامت - کوچه که برای گرفتن قلعه زیر زمین کنند و قلعه گیران بدان راه دارند - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۱۱۴۱ - و لفظ کوچه بمعنی راه کوچک و دراز است - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۱۱۴۱ ٭

(۶) در نسخهٔ ج « بساطها طیار ساخته » ٭

و آتش داده بیرون قلعه پرتاب میکردند - بدین جهت مردم درون و برون سوخته میشدند - در باب ستدن قلعه عادل شاه عزم الملوک کرده بود تا یک ماه بدین سان مردم ضایع میشدند - تا شبی عادل شاه در خواب دید که پیری نورانی سیما پیدا شد - با وی گفت که فتح این[1] قلعه بچیزیست اگر می‌توانی کرد - عادل شاه گفت که درویشان را غمِ اسلام بیشتر از پادشاهان ست - توجه بحال لشکر اسلام دریغ نباید داشت که مسلمانان درین کار بجان آمده اند - اگر فتح نکرده بر می‌گردم ناموس شاهی میشکند[2] - و اگر در گرفتن قلعه مشغول میشوم بسیار مسلمانان ضایع میشوند - درین باب جان در دریای تفکر غوطه خور است - درویش فرمود بقّالی است در لشکر تو رنکا نام - دختری دارد که[3] آفتابِ تابان در پیش روی او چون ذره سرگردان مانده - و از چهرهٔ زیبای او گلِ بستانی از شرم گلاب گشته - و از زلفِ[4] مشکینش سنبلِ گلستان در پیچ و تاب شده - او را از پدر او بهر وجه که راضی باشد بخر و از جامهای نفیس آراسته و بزر و زیور و بنقش و نگار پیراسته بوقتی که گُلِ آفتاب از گلزارِ مشرق نشگفته باشد بر اسپِ باد رفتار سوار ساخته بسوی صحرا

---

(۱) در نسخهٔ ج « که فتح در سر تست اگر » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « شاهی نمی ماند - در باب خان درویش در تفکر غوته خورده فرمود بقالیست » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « که مثل وی چشم روزگار ندیده و از چهرهٔ زیبای » ٥

(۴) در نسخهٔ ج « زلف شبرنگش سنبل » ٥

سر دهید - بعد ازان لشکر مستعد[۱] نموده از هر طرف بقلعه ریز کنید - اِنشاءَ اللهُ تعالٰی امید فتح است ؛

چون[۲] عادل شاه ازین خواب آرزو بخش بیدار گردید - سحرگه امرا و اعیان را در خلوت طلبید - و این خواب بیان نمود - و نشان آن بقّال باز جست - کوتوال جست و جوی نموده او را بپایهٔ سریر حاضر گردانید - آن بقّال را به نقودِ بیکران خوشدل ساخته دختر اورا بجامه و زیور آراسته بر اسپ تازی سوار کرده بوقتیکه آن درویش نشان داده بود در صحرا سر دادند - چون آن دختر یک تیر پرتاب[۳] رفت ازان طرف جوانی لاله عذار که هنوز غالیهٔ خط بر گرد رخسار زیبای او ندمیده بود با زین زرین و ساخت[۴] مرصّع بر اسپ بور[۵] سوار و ترکش زر اندود بر کمر بسته و دم شیر در ترکش آویخته و کلاه شاهانه

(۱) در نسخهٔ ح « مستعد شده جانب قلعه از هر چهار طرف ریز کنند » ؛

(۲) در نسخهٔ تم و ب « فتح است - بعد تقریر این خواب عادل شاه از خواب برآمد » ؛

(۳) پرتاب بروزن مهتاب مسافتی که میان موضع رها کردن تیر و محل افتادن تیر واقع باشد و اطلاق آن با تیر شائع است - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۵۶ ؛

(۴) ساخت در فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۳۳۰ نوشته که در هر دو سه فرهنگ و برهان یراق (سامان و اسباب) زین و بند و بار زین آورده و دوال و تسمهٔ رکاب گفته اند ؛

(۵) بور - اسپ سرخ رنگ را گویند که سرخنگ مشهور است و بهندی سُرنگ نامند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۵۰۱ ؛

بر سر کج نهاده و برو [1] اتاغه از پر سیمرغ زده از پیش آمد۔ آن نازنین برو سلام کرد ۔ هر دو باتفاق یکدگر راه صحرا گرفتند۔ مردم بادشاهی که آن دختر را بصحرا برده بودند ازین[2] مقدمهٔ عجب العجایب که از عالم غیب بود مشاهده نموده حیران ماندند ۔ در طرفة العین از نظر ایشان غایب شدند۔ آخر برگشته آمدند۔ و این ماجرا بعادل شاه عرض نمودند ۔ دانایان دهر که در آنجا حاضر بودند نیز حیران ماندند۔ بعد ازان منادی کردند که لشکر از چهار سو مستعد شده [3] روی بقلعه نهادند۔ از قضای الٰهی هیبتی چنان بمردم قلعه درافتاد که از خود پیغام دادند ۔ که اگر داؤد خان عهدنامهٔ امان از پادشاه بیارد ما این قلعه بملازمان پادشاه سپرده [4] بخدمت آئیم ۔ داؤد خان این پیغام بخدمت عادل شاه رسانید۔ عادل شاه در حیرت [5] ماند ۔ فرمود داؤد خان من ازین قلعه بجان آمده بودم که چندین مسلمانان تلف شدند و میشوند ۔ و این قلعه بدست من نمی آمد ۔ خواستم که ترک داده بسوی گوالیر باز گردم ۔ امّا

---

(۱) اتاغه ۔ در فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۹۸ نوشته اُتاغه بضم اول و بجای قاف غین معجمه نیز آمده بمعنی کلغی که از پرهای بعضی مرغان سازند و این لفظ ترکی است و با لفظ زدن و افتادن و داشتن مستعمل و در نسخهٔ ج «کج نهاده۔ و اتاغه از پر سیمرغ نیز بر سر زده» ٥

(۲) در نسخهٔ «ج این عجوبه را که از عالم غیب بود» ٥

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب «لشکر از هر طرف ساخته جنگ شود روی بقلعه» ؛

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب «سپرده راجه بخدمت آید» ؛

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب «رسانید عجب ماند فرمود» ؛

امتحان قول درویش می‌کردم - اَلْحَمْدُ لِلّٰه که اثری پیدا آورد - تو برو - عهد نامهٔ امانِ من بایشان ببر - داؤد خان هم چنان کرد - راجه در گلو فوطه [1] انداخته بدرگاه آمد [2] - و قلعه را خالی نموده [3] بملازمان بادشاهی سپرد - و پیشکش بسیار از خزانه و پیلان و اسپان خوب بخدمت عادل شاه گذرانید - بادشاه آن قلعه بداؤد خان سپرد - و از آنجا مظفر و منصور بگوالیر آمد ٭

چون دو سال از جلوس برآمد - و امور سلطنت [4] رو بتازگی نهاد - بامرا درشت مزاجی پیدا آورد - و هر یک را بهر بهانه تلف می‌کرد - بقّالی بود هیمو نام که در بازار کیّالی [5] می نمود - از بعضی امور نزد او دخل یافته - روز بروز اعتبار او نزد عادل شاه زیاده می شد [6] - رفته رفته صاحب مدار و اختیار گشت - چنانکه اکثر کارهای بادشاهی ازو ساخته شد - درین اثنا جنید خان پسر احمد خان که والیِ

---

(۱) فُوطَه - بالضم و فتح طاء مهمله - کربند و سامهٔ یا دوحته و دستار و رومال - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۹۲۲ ٭

(۲) در نسخهٔ الف ، رو بدرگاه آورد ، ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، خالی نمود و خزانه بسیار و پیلان ، ٭

(۴) در نسخهٔ الف ، سلطنت ازو تازگی از سر گرفت بامرا ، ٭

(۵) در نسخهٔ ج ، در بازار روزگار می‌کرد بدرگاه او دخل یافته روز بروز ، ٭

(٦) در نسخهٔ ج ، عادل شاه ترقی یافته بود صاحب مدار گشت ، ٭

بیانه بود[۱] و فوج داریٔ صوبه باو تعلق داشت بنی ورزیده بعضی پرگنات که نواحی اجمیر[۲] بود تاراج نمود - و زن و بچهٔ مردم اسیر ساخته غنایم بسیار بدست آورد - [۳] و سپاه کثیر گرد ساخته چیره دستی کردن گرفت ٭

دران هنگام عادل شاه بطرف چنار رفته بود - داؤد[۴] خان که صوبهٔ گوالیر داشت - جمعی گرد آورده بجنگ او رو نهاد - هفده پیل[۵] بادشاهی همراه داشت - نزدیک دیه کولا پور[۶] که در نواحیٔ[۷] شاه پور است بدو بهم پیوست - چنانچه جنگ عظیم شد - در حملهٔ اول جنید خان[۸] داؤد خان را شکست داد - و اکثر مردم

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بیانه بود - و پسر او فوجدار اجمیر بوده او در اجمیر بنی ورزیده بعضی پرگنات » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نواحی اجمیر بود نهب و تاراج ساخته زن و فرزند اسیر » و در نسخهٔ ج « نواحی آگره بود » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بدست آورده بر مردم بریخت و سپاه اکثر برو گرد آمدند و چیره‌دستی کردن گرفت - درین اثنا عادل شاه » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « چنار رفته بود - جمال خان که در گوالیر بود جمعیت کرده باو رو نهاد » ٭

(۵) در نسخهٔ الف « هفده پیل با خود برد - نزدیک » ٭

(۶) در هر دو نسخهٔ الف و ب « کنولا پور » ٭

(۷) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نواحی لدانه بود باو بهم پیوسته » ٭

(۸) در هر دو نسخهٔ الف و ب « جنید خان جمال خان را » ٭

خوب [1] داؤد خان بقتل رسیدند - چون این خبر بعادل شاه رسید مضطرب گشت - هیمو عرض نمود که خداوند عالم اگر پارهٔ سپاه بمن[2] همراه نمایند جنید خان را براه راست آرم یا سر خود باو سپارم - عادل شاه نخست او را بسبکیٔ ذات او دیدهِ ابا نمود - بعد ازان بابرام او چار نا چار راضی گشت - سه هزار سوار و [3] پنج پیل باو داده رخصت نمود - هیمو با سپاه روان شد - جنید خان از شکستن [4] داؤد خان چیره گشته - هیمو را بخاطر نیاورده گفت که او را سائیسانِ اسپ من از میخها سر خواهندکوفت - دولت خان را که خدمتِ اسپان جنید خان می کرد با فوج کلان فرستاد - گفت او را نخواهی کشت - زنده دستگیر ساخته بحضور [5] من آری و خود بشکار پلنگ رفت ٭

چون تکبّر نامناسب است دولت خان چیره دست شده رفت - چون روز بآخر رسیده بود بیک کروه [6] این طرف از لشکر

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « مردم خوب او بقتل رسیدند غنایم و پیلان و اسپان همه برد چون این خبر » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « بمن دهد » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « چهار پیل » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « جلال خان » ٭

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بحضور خواهی آورد رخصت نمود و خود » ٭

(۶) در نسخهٔ ج « یک کروه از لشکر هیمو رفته فرود آمد » ٭

هیمو نزول نمود - سخنهای لاف و گزاف گفته فرستاد که گیدی [1] بقّال - ترا بحرب چه نسبت - بترازو و سنگ همرنگ باش - هیمو جواب نفرستاد - بخواب [2] خرگوش گذرانید - چون شب درآمد افغانان را طلبید و گفت که اول ایشان سپاه ما را شکست داده‌اند ازان رو چیره‌دستی دارند - فردا آن روزی ست که اگر شما دادِ دلاوری داده بر روی میدان چابک دستی نمائید امید [3] نصرت است - افغانان یکدل شده قرار دادند که جان بر کفِ دست [4] نهاده اِنشَاءَ اللهُ تَعَالیٰ بکارزار درآئیم - و دست‌بردی نمائیم - نصرت بخشنده حق تعالیٰ است ٭

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب « کبدی » گید بکسر اول و سکون ثانی و دال ابجد مرغ گوشت ربا را گویند که غلیواج است و او شش ماه نر و شش ماه ماده می‌باشد و بعضی گویند یک سال نر و یک سال ماده است و بنابرآنست که کسی را رجولیت و غیرت و حمیت نباشد بگید نسبت کنند و گیدی گویند - برهان قاطع صفحه ۶۶۲ - در فرهنگ انندراج جلد سوم صفحه ۳۷ بعد نقل این معنی مذکور نوشته یکی پادشاهان هند گفته

با ما چه کرد دیدی ملّا جلال گیدی (ملّو غلام گیدی)

از مصطفی شنیدی لاخیر فی عبیدی

مصرعهٔ اول از مقوله شیرشاه است و مصرعهٔ دوم از مقولهٔ شیخ عبدالجلیل است - ببینید صفحه ۲۱۲ ٭

(۲) خواب خرگوش کنایه از غافل بودن و غفلت و تغافل باشد - برهان قاطع صفحه ۳۰۳ ٭

(۳) در نسخهٔ الف « امید فتح است و سرخ رو پیش تخت عادل شاه شوید - افغانان » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « دست نهاده کارزار نمائیم - فردا » ٭

داشته - و اکثر سپاه او زخمی بوده - مشورت کرد که ما روزانه باین لشکر برنمی‌توانیم آمد - مصلحتی در دل من جای یافته [۱] اگر رای شما که صاحب شمشیر اید قرار گیرد امید فتح است - همه افغانان گفتند که رای ما رای [۲] تست - هیمو گفت مصلحت آن ست که شبخون بر [۳] ایشان زنیم - هرچه باداباد - آنگاه دو هزار و پانصد سوار [۴] چیده - چهار فوج بچهار سردار مقرر ساخته هنگام پاسِ آخرینِ شب از [۵] چهار طرف آواز نقاره [۶] نموده در لشکر غنیم گیراگیر در آمده دست بقتل بریم - باین قرار سپاه مستعد ساخت ٭

چون آن ساعت رسید سه پهر شب لشکرِ غنیم بچوکی و پهره [۷] بیدار بودند پاسِ آخرین سلاح از تن کشاده در خواب رفتند - چون سپاهِ منام بر کشورِ چشمانِ ایشان مستولی شد - [۸] این سپاهِ خونخوار از

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « دل من قرار یافته که اگر رای » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « رای رای شما است » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بر لشکر ایشان افتیم » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « سوار چیده یک فوج بست - و یک هزار سوار همراه خود بکار مقرر کرد که هنگام » و در نسخهٔ ج « سوار همراه داشت - چار فوج » ٭

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « از دو طرف » ٭

(۶) در نسخهٔ ج « آواز نقاره گیراگیر در لشکر غنیم درآیند برین قرار »

(۷) چوکی و پهره بمعنی پاسبانی است و پهره دار و چوکیدار - پاس دار و محافظت کننده را گویند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۹۹۵ - و صفحه ۱۹۹ این کتاب --- نوٹ (۶) ٭

(۸) در هر دو نسخهٔ الف و ب « سپاه عادل شاه از چار » ٭

چار جانب تمک بسته برافتادند ـ اجل ایشان را بآواز نقاره و کرنای بیدار ساخت ـ هیمو ایشان را فرصت سلاح بستن نداد ـ [۱] دست به تیغ برده آن چنان قتل شد که جوی خون روان گشت ـ چون جنید خان کار از دست رفته دید [۲] با معدودی چند جان را بدر برده به بیانه روی آورد ـ دیگر هرکرا اجل نرسیده بود بدر رفتند ـ باقی همه طعمهٔ تیغ بیدریغ گشتند ـ چون آن چنان فتح روی داد [۳] غنایم آن از اسپان و شتران وغیره بخدمت بادشاه رکاب گران کرد ـ و از پیشتر فتح نامه روان نمود ـ عادل شاه از رسیدن آن شادیها کرد و نقارهٔ شادی بلند آوازه نمود ـ بعده هیمو با غنایم بیقیاس آمده زمین خدمت [۴] بوسید ـ نشان جنگ و فتح یافتن یک یک عرض نمود ـ و آن غنایم که آورده بود یک یک بنظر اعلی گذرانید ـ

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « نداد ـ افغانان دست به تیغ برده قتل عام ساخته درمیان لشکر گذشتند ـ سپاه عظیم غنیم درمیان یکدیگر بقتل رسید آنها رو بگریز آوردند و از لشکر بادشاهی بقتل رسیدند ـ جنید خان چون کار از دست » ه

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « رفته دید تنها بردن جان را غنیمت شمرد و رو به بیابان نهاد ـ دیگر هرکرا اجل نرسیده بود بدر رفتند باقی همه طعمهٔ تیغ شدند ـ القصه حق تعالی چون آنچنان فتح نمود » ه

(۳) در نسخهٔ الف « چنان فتح نمود ـ غنایم و دو صد شتر و خنجر و شمشیر را شماری نبود ـ گرفته پارهٔ انها را بسپاه داد که جلادت نموده بودند ـ باقی بخدمت عادل شاه رکاب گران ساخت و پیش آمدن خود دو روز فتحنامه بحضرت روان نمود بعد آن با غنایم بیقیاس بدرگاه آمد ـ نشان جنگ » ه

(۴) در نسخهٔ ج « خدمت بوسید ـ عادل شاه بخلعت ارغوانی » ه

و دست بسته پیش تخت ایستاده شد ـ عادل شاه او را بخلعت ارغوانی که دامن و گریبان آن گوهر[1] آمود بود سر بلند گردانید ـ هیمو عرض نمود که من کمترین بقّالم از دست من چه آید ـ اقبالِ حضرت این کار کرد ـ امّا تیغ[2] و همت این جوانان سبب شد ـ بهتر آنست که اول پادشاه اینها را نوازد[3] ـ عادل شاه او را تحسین نمود ـ همه افغانان را که در میدان دادِ دلاوری داده بودند سر و پا[4] داد ـ کار هیمو ازان جنگ روی در ترقی نهاد ـ و صاحب مدار و اختیار گشت ٭

روزی در هنگام[5] بارِعام که عادل شاه نیامده بود همه امرا

---

(۱) دو نسخهٔ ج « گوهر آموده » در فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ٦۷ « آمود بروزن آلود یعنی برآمیخت و برآراست و ساخت کرد و بمجاز برشته کشیدن جواهر و امثال آن اطلاق کنند شیخ نظامی فرموده ـــ

گزارنده صرّاف گوهر فروش ٭ سخن را بگوهر بر آموده گوش

و آموده بروزن آسوده لعل و مروارید و امثال ان را گویند که در رشته کشیده شده باشد ـ و آراسته و پیراسته را نیز گویند ـ و مصدر آن آمودن است که بمعنی آراستن و آراسته شدن است » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « اما دست و تیغ این جوانان کار کرد » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « نوازد ـ بادشاه بر سخن او آفرین نمود ـ از هرانانکه دران میدان جلادت بوقوع آمده بود همه را بنواخت و بمناصب بلند و خلعت ارجمند سربلند شدند ـ کار » ٭

(۴) سرو پا ـ بمعنی خلعت ـ فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۴۱۴ ٭

(۵) در نسخهٔ الف « روزی در هنگام بر آمدن عادل شاه امرا در بارِ عام نشسته بودند ـ تقسیم جا گیر می شد ـ ابراهیم » ٭

در بارِ عام نشسته بودند - حرف از هر جا درمیان می‌رفت - ابراهیم خان که خواهر عادل شاه در خانهٔ او بود درآمد - همه امرا بتعظیم او برخاستند - تاج خان که از امرای کبار بود و صاحب شمشیر و دلاور بر جای خود ماند - ابراهیم خان رنجید و نقاضت او در دل داشت - چون چند روز برین برآمد - روزی تاج خان بسلام عادل شاه می‌رفت - ابری تیره بود - درون دروازهٔ ارک که جائی تاریک بود نظام[1] خان نامی افغان شمشیر بر تاج خان انداخت - امّا زخم کاری نیامد - دران غولِ مردم او بدر رفت - تاج خان این معنی بتحریکِ ابراهیم و عادل شاه دانست - بعد هفتهٔ که بزخم او التیامی پیدا آمد روزی سامان خود و سپاه نموده از گوالیر برآمد - و روی بطرف بنگاله نهاد - بعد دو ساعت خبر بعادل شاه رسید - فوجی[2] گران بدنبال او فرستاد چنان که جنگ عظیم شد - بزور بازوی شمشیر بدر رفت - سپاه شاهی برگشته آمد - بعد ازان تاج خان نزد احمد خان که والیٔ جونپور بود و باو خویشی داشت رفت - عادل شاه فرمان صادر کرد که تاج خان را تسلی نموده فرستد - که[3] این کار از من نشده - از دشمن او بوقوع آمده - چندانکه احمد خان تسلی نمود - تاج خان بآمدن راضی نشد و از آنجا متوجه بنگاله

---

(۱) در نسخهٔ ج « نظامی نامی افغان » ۰

(۲) در نسخه الف « فوجی عظیم در عقب او روان نمود » ۰

(۳) در نسخهٔ الف « تسلی نموده فرستاد که تاج خان واهمه خورده رفته این کار » ۰

گشت[۱] - بعد ازان از واسطهٔ بعضی واهمه - عادل شاه بامرایان نقاضت پیدا کرد - دولت خان نیازی[۲] و فیروز خان کاکر را کشت - از کشتن این دو امرا که ستونِ پاشاهی او بودند بیخِ سلطنت خود را برکند - بعد ازان نصیب خان سروانی و اسماعیل خان و آله داد خان میانه و نظام خان[۳] را در حبس انداخت - ابراهیم که خواهر عادل شاه در حبالهٔ او بود بشوی خود محبتی داشت او را گفت که ما را چنین معلوم می شود که عادل شاه در فکر تست که ترا نیز تلف نماید - او ترسید - از گوالیر گریخته بدهلی رفت - چون عادل شاه از رفتن او آگاه شد فوجی گران در دنبال او روان کرد - چنانکه در نواحیٔ آگره جنگ واقع شد[۴] شکست عظیم بر سپاه پادشاهی افتاد ٭

---

(۱) در نسخهٔ ج « بنگاله گشته بعد ازان عادل شاه بامرایان نقیض پید آورد » ٭

(۲) در نسخهٔ الف « دولت خان جلوانی » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نظام خان شاهوخیل ایشان را پیش (در حبس) انداخته - روز بروز بامرا بد پیش آمده بابراهیم خان که امرای کبار و خواهر عادل شاه در خانهٔ او بود - روزی درون (خانهٔ) برادر خود رفت - از بعضی کنیزک که باو قدیم اتحاد داشتند معلوم کردند که بادشاه بشوی تو خاطر بد دارد و بهانه می خواهد - او با شوی خود اخلاص بر کمال داشت بشنیدن این مقدمه دود از نهاد او برآمد از آنجا زود برون آمد - و بخانه رسید و این ماجرا با ابراهیم درمیان آورد - ابراهیم ترسید از گوالیر» ٭

(۴) در نسخهٔ ج « واقع شد - لشکر پادشاه را هزیمت داده بدهلی در آمد و خطبه و سکه بر نام خود برخواند » ٭

مانده‌ایم از دست ما چه آید [۱] - درین فکر بودند که از معرکه بدر شوند - ناگاه از قضای سبحانی زنبورکی [۲] از لشکر سلطانی کشاد یافته [۳] جائی که راجه اندردون از سپاه خود پیشتر ایستاده بود به پیشانیٔ او خورد - کاسهٔ سرش ریزه گشت و مغز سر او چون پنیر ازهم ریخت - چون سپاه آن لعین [۴] حال برین منوال دیدند [۵] رو بگریز نهادند - نظام خان چون دید که سپاه کفار یکباره منحرف گشته دانست که [۶] چیزی حادث شده است - از این طرف افغانان حمله [۷] آوردند و کافران پراگنده شدند - چون جائی که راجه ایستاده بود رسیدند راجه را بخاک و خون افتاده دیدند - شکرانه بجا آوردند و فتح نامه بعادل شاه [۸] نوشتند که از تائید آلهی راجه کشته شد - بادشاه زود

---

(۱) در نسخهٔ الف «چه آید بهتر آنست که بدر رویم درین فکر بودند که بقضای تبارک و تعالی زنبورکی» ٥

(۲) زنبورک - توپ کوچک و تفنگ بزرگ بمانند تفنگ - باروت و گلوله پر کرده آتش زنند - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۳۰۰ ٥

(۳) در نسخهٔ ج «خلاص یافته» ٥

(۴) در نسخهٔ الف و ب «چون سپاه راجه» ٥

(۵) در نسخهٔ ج «لعین بدین حال دیدند» ٥

(۶) در هر دو نسخهٔ الف و ب «که چیزی حادثه بانها افتاد» ٥

(۷) در نسخه ج «حمله آورده جائی که راجه ایستاده بود - چون آنجا رسیدند آن لعین را در خاک و خون یکسان دیدند و فتح نامه» ٥

(۸) در نسخهٔ الف و ب «بعادل شاه فرستادند که زود بطرف اجین راهی شود پادشاه از کارخانهٔ غیب حیران ماند تعاقب بی عاقبتان نموده تا باجین رسید - مردم راجه تا یک پهر دست و پا زدند عاقبت پراگنده شدند - زن و بچه اندردون اسیر آمدند» ٥

متوجه اجین شود ـ عادل شاه شکرانه بجا آورده به‌تعاقب آنها روان شد ـ بسرعت به اجین رسید ـ برادر زادهٔ راجه پارهٔ جنگ نموده گریزان گشت ـ زن و بچهٔ راجه اندرون اسیر گشته [۱] و غنایم از اسپ و شتر و فیل و زر و زیور و اسباب و جامه چندان بهم رسید که سالها بایشان کفایت نمود ـ بعد آن نصرت عادل شاه چند گاه در زمین مالوه بسیر و شکار بسر برد [۲] ٭

درین اثنا فرصت یافته ابراهیم خان با قوت و شوکت گشت ـ از تحصیلِ پرگناتِ صوبها زر فراوان جمع آورده جا بجا تعین مردم نموده از دهلی تا رهتاس در تصرف او درآمد ـ چون عادل شاه از مالوه بگوالیر آمد از غلبهٔ ابراهیم و جمعیت لشکر او شنیده [۳] حیران ماند ـ بخاطر آورد که تا خود به مهم او نرود کار پیش نمی رود ـ فرمود تا کارخانها طیار نمایند ـ درین اثنا [۴] منصور خان از امرای کبار که خواهر عادل شاه در حبالهٔ نکاح او بود ـ عادل شاه از بهادری او واهمه بخاطر داشته

---

(۱) در نسخهٔ ج « گشته چندان غنایم و اسپان و پیلان که چه نویسد غنایمی بدست افغانان رسید که سالها » ۰

(۲) در نسخهٔ ج « بسر برده ـ درین فرصت ابراهیم خان با قوت و شوکت گشته خزانها جمع آورده و جمعیت برو زیاده گشته از تهانیسر تا رهتاس سراسر در ضبط او درآمد بعضی افغانان تا دهلی دست‌برد نمودند » ۰

(۳) نسخهٔ ج « شنیده خواست تا خود بدفع او نمی‌رود کارش نمی‌آید درین اثنا » ۰

(۴) در نسخهٔ الف و ب « درین اثنا منصور خان جوانی شمشیرزن و دلاور بود و خواهر خورد (عادل شاه) در خانهٔ او بود ـ عادل شاه چون واهمه ازو در دل داشت خواست او نیز مثل ابراهیم خان سرکشی نکند در چشم او میل کشد یا بکشد ـ زن او که خواهر عادل شاه بود از بعضی خبرها معلوم نموده شوی خود را آگاه کرد که من از بعضی جا یافته که عادل شاه ترا می‌خواهد که میل کشد ـ اگر حیات خود خواهی ازینجا بدر رو ـ منصور خان اول از ما فی الضمیر یافته بود ـ زن گفت که چهار هزار سوار نوکر قدیم تو اند » ۰

که اورا دور سازد - روزی زن منصور خان در محل برادر آمد - یکی از کنیزکان در محلی در خدمت او بوده - انواعِ انعام و اکرام دربارهٔ او نموده بود - اورا خبردار کرد که عادل شاه می‌خواهد که منصور خان سور را نیز قتل نماید و ترا ازو جدا سازد - خواهر عادل شاه این ماجرا شنیده زود از آنجا بخانهٔ خود آمد و شوهر خود را خبردار گردانید - که عادل شاه در فکرِ تست - من بتارمویِ تو صد برادر همچو او فدا سازم - چهار هزار نوکرتست - و [۱] من زر و زیور مرصّع بسیار دارم - آن فروخته نوکر جدید نگاه دار و بدر شو - چنانچه ابراهیم خان مردی نموده بدر رفت و ملک را در ضبط آورد - تو نیز از معرض هلاک بدرآی [۲] و ولایتی را در تصرّف درآر - منصور خان سامان نموده در شبی که عادل شاه در پیاله بود با چهار و پنج هزار سوار جرّار از گوالیر برآمده روانه شده بدهلی رسید - و با ابراهیم خان ملاقات نمود - دو سه روز مجلس گرم داشته بعد درخواست نمود که خدای تعالی ترا صاحبِ سکه و خطبه گردانیده و ملک بسیار در تصرّف تو [۳] آمده - اگر ملک پنجاب را بمن گذاری دربارهٔ من احسانی بجا آری - ابراهیم خان از غرورِ جوانی و خزانه و سپاه راضی نشد ٭

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « من زرینه و جواهر بسیار دارم فروخته چاکر نگاهدار » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بدرآئی - منصور خان فکر آن زن که چون مردان کرده‌بود بخاطر آورده روزی به بهانهٔ شکار وقتی که جاسوس خبر آورد که عادل شاه در پیاله است از گوالیر برآمد - سپاه و اسباب پیشتر برآورده بود روان کرده بدهلی » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « تصرف تو در آورده » ٭

روز دیگر منصور خان زن[۱] خود را پیش زن او فرستاد که برو خواهر خود را منّت کن ـ چنانچه او رفته با خواهر خود ملاقات نمود و گفت تو خواهر بزرگ مائی و بجای مادر منی ـ خدای تعالیٰ شما را برگزیده و ملک بسیار ارزانی فرموده ـ اگر از شوی خود ملک پنجاب بشوی من بدهانی من همچون کنیز پیش تو باشم ـ و شوی من داخل نوکران شوی تو خواهد بود ـ خواهر قبول نمود ـ [۲] زر و زیور و اجناس دیگر بخواهر خورد داده باز گرداند ـ شب [۳] در وقت خواب التماس خواهرِ [۴] خورد خود بشوی خود باز نمود ـ ابراهیم خان از غرور باز ابا نمود چنانکه آزرده از پیش ابراهیم برخاست و صباح از ابا نمودن بخواهر پیغام داد ـ منصور خان ازین سخن برآشفت و قرار داد که یک مرتبه با ابراهیم جنگ کنم هرچه باداباد ـ [۵] با افغانان که با او بودند مشورت نمود که مرا از زندگانی چه [۶] فایده ـ بخاطر آمده که با ابراهیم در میدان درآئیم ـ هرچه خدا کند ـ اگر نصرت می‌بخشد کرم است و الاّ ازین ننگ مردن

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « منصور خان مادر خرد و زن خود » ۰

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « پارهٔ زر و زیور داده باز فرستاد » ۰

(۳) در نسخهٔ ج « شب در خلوت التماس » ۰

(۴) در نسخهٔ ج « خود را به ابراهیم خان باز نمود ـ ابراهیم خان باز قبول نکرد منصور خان ازین سخن » ۰

(۵) در نسخهٔ الف « افغانان یکدل خود مشورت نمود » ۰

(۶) در نسخهٔ الف « چه فایده ـ اگر خدای تعالیٰ نصرت دهد بهتر و الا ازین » ۰

بهتر ـ چون خدای تعالی فتح نصیب منصور خان کرده بود همه افغانان بهمراهئ او قرار جنگ دادند و با او یکدل و یکجان گشتند ـ منصور خان همگی هشت هزار سوار داشته و ابراهیم صاحب سی [۱] چهل هزار سوار و پانصد پیل کوه پیکر بود ـ منصور خان توکل بر کرم الله تعالی نموده پیغام بابراهیم خان داد که میان ما و شما اتحاد و مودّت بوده ـ راه محبت گذاشتن و بغرور لشکر [۲] و خزانه مروت از دست دادن کار مردان نیست ـ الحال هرچه بادا باد [۳] تا یک مرتبه در میدان همسر نشوم آرام بر من حرام است ـ ابراهیم خان [۴] ازین پیغام تمسخر نمود که چرا در ته پای پیلان هلاک می شوی ٭

---

(۱) در نسخهٔ الف «ابراهیم صاحب سی هزار سوار بود ـ منصور خان سامان جنگ طیار ساخته پیغام» در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۹ نوشته «سپر مخالفت بر روی کشیده بسلطان سکندر مخاطب شد و علم فتنه و فساد بر افراخت و بر سر ابراهیم خان رفت و قریب بموضع بهره (یک نسخه خطی نمبر ۱۰۱ قریب «بموضع متهره» و در دیگر نسخه خطی نمبر ۱۰۲ قریب «بموضع بهره» و در فرشته جلد اول صفحه ۳۴۱ «موضع فرح») که ده کروهی آگره است فریقین را مقابله روی‌داد ـ لشکر سکندر خان بده هزار سوار نمی رسید و ابراهیم خان صاحب هفتاد هزار سوار مسلح و مکمل بود ـ و درو بیست کس از امرا بودند که ابراهیم خان آنها را علم و نقاره و طوغ و سرا پردهٔ مخملی داده بود ـ سکندر ملاحظه نموده ابواب صلح و مصالحت را مفتوح ساخت» ٭

(۲) در نسخهٔ ج «بغرور لشکر و خزانه از جا رفتن مناسب ندارد» ٭

(۳) در نسخهٔ الف «بادا باد یکمرتبه با تو درایم ازین پیغام» ٭

(۴) در نسخهٔ الف «ازین پیغام ابراهیم خندید و گفت چرا درپای پیلان هلاک خواهی شد» ٭

الغرض[1] ابراهیم خان بغرورِ لشکرِ آلاتِ رزم ساخته بمیدان در آمد ـ و منصور خان نیز مقابل آمد ـ جنگی عظیم شد ـ آخرِ[2] تائید آسمانی بر اَعلام منصور خان سایه انداخت ـ ابراهیم خان را با چهل[3] هزار سوار و پیلان جنگی چنان شکست داد که تار تار گشت و اکثر مردم خوب خوب او کشته شدند ـ و باقی رو بفرار آوردند ـ و ابراهیم با چند سوار نیم کشته جان بدر برد ٭

سکندر شاه

منصور خان[4] مظفر و منصور گشت ـ دران میدان سجداتِ شکرِ بجا آورد و همه خزانه و بارگاه و پیلان و اسپان و غنایم دیگر بدست

---

(۱) در نسخهٔ الف « الغرض روز جمعه هفتم شعبان هر دو سپاه رو بمیدان آوردند جنگی » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « ناگاه تائید آسمانی مدد منصور خان نمود » ٭

(۳) در نسخهٔ الف « ابراهیم با وجود سی هزار سوار و پیلان بسیار هزیمت یافت ـ سپاه ازو جدا شده بهید و قول نزد منصور خان آمد ـ مظفر و منصور شده دران میدان »

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۳۹ نوشته « احمد خان سور بزنهٔ سابر خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدعی فرمان روائی شد ـ و خویشتن را سکندر نام نهاد » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۲۲ « و درین ایام احمد خان سور . . . . خود را سلطان سکندر مخاطب ساخته » و نیز در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۹ « احمد خان سور که او نیز از بنی اعمام شیر شاه و خواهر دویم عدلی در عقد او بود . . . سلطان سکندر مخاطب شد » » در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۱۴۳ « احمد خان سور . . . خود را ملقب به سکندر شاه ساخته » پس نام سلطان سکندر ـ منصور خان نبوده ـ شاید که منصور خان خطاب او بود والله اعلم ٭

آورده بدهلی آمده [۱] بر تخت نشست - و خود را به خطاب سکندر مخاطب کرد - ازان پس روزگار سکندر بالا [۲] گرفت - و ابراهیم پریشان احوال به پورب رفت - عادل شاه از گوالیر تا [۳] مالوه و تا جونپور ضابط بود - هرچند خواست که با سکندر مصاف نموده ملک ازو مستخلص گرداند ممکن نگشت - اما سکندر با او در راه فرمان برداری بسر می‌برد - و می نوشت که من یکی از هواخواهان شما ایم و بطریق امرا سلوک می‌نمائیم - شما پادشاه من اید - الغرض از هر وجه بعادل شاه سلوکِ آدمیت بسر می‌برد - و سلطنت هندوستان که بیک خطبه و سکه بود بسه قسم منقسم شد - از آگره تا مالوه و سرحد جونپور در تحت تصرف عادل شاه ماند - از دهلی تا رهتاس خورد که سر راهِ کابل است در ضبط شاه سکندر سور در آمد - و از امروهه دامن کوه تا سرحد گجرات ابراهیم خان مالک گشت ٭

---

(۱) در نسخهٔ الف « بر تخت برآمد - خطبه و سکهٔ خود جاری داشت و ابراهیم بغرور و تکبر خود همه حشم و پیلان و اموال و خزاین بای داده بطرف پورب فرار نمود » ٭

(۲) در نسخهٔ الف « بالا می‌گرفت - عادل شاه از گوالیر » و در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۲۱ ب « ابراهیم خان مغلوب و منکوب منهزم شده روی بجانب سنبل آورد - از منتخب التواریخ بداؤنی جلد اول صفحه ۴۲۹ معلوم می‌شود که محاربهٔ سکندر و ابراهیم در سال نهصد و شصت و دو (۹۶۲) بوده ٭

(۳) در نسخهٔ ج « از گوالیر تمام مالوه و چنهار داده متصرف ماند - از دهلی تا رهتاس خورد در سکهٔ سکندر سور درآمد و ابراهیم در پورب رفته نشو نما گرفت - و سلطنت هندوستان که داخل یک خطبه و یک سکه بود بسه قسم » ٭

رفتن همایون شاه بطرف ایران و مراجعت اوشان برای فتح هندوستان

چون [۱] خبر سستیٔ عادل شاه و ناسازگاریٔ امرایان هندوستان بحضرت همایون پادشاه رسید ـ بخاطر آورد که درین وقت که ناسازیٔ افغانان درمیان آمده باندک تردد ملک هندوستان [۲] بدست آید ـ امّا چون از ناسازیٔ میرزا کامران و میرزا عسکری و دیگر برادران که ملک از تصرّف ایشان بر آورده بودند و از بی سامانی و قلت سپاه متردد بودند خواستند [۳] تا بخدمت سلیمان مکانی شاه طهماسپ رفته [۴] معاونت و امداد طلبد ـ بروز نیک خواجه معظم و بیرم خان را باوردن مریم [۵]

(۱) در نسخهٔ ج « و سلطنت هندوستان که داخل یک خطبه و یک سکه بود بسه قسم ـ چون قطره قطره شدن ممالک هندوستان و سستی عادل شاه و ناسازی امرا بحضرت » ه

(۲) در نسخهٔ الف « تردد هندوستان آسان مستخلص می شود ـ یورش هندوستان بخاطر آورد اما چون » ه

(۳) در نسخهٔ الف « خواستند تا بجانب مریم مکانی رفته ازو معاونت و امداد طلبید » ه

(۴) در نسخهٔ ج « رفته مونت طلبید » ه

(۵) در نسخهٔ ج « باوردن مریم مکانی فرستادند ـ ایشان بتعجیل رفته (مریم) مکانی و شاهزاده میرزا اکبر سوار ساخته آوردند ـ چون اسپ در سرکار کمتر بوده از تردی بیگ طلبیدند ـ آن بدبخت در دادن اسپ مضایقه نمود ـ از آنجا با چند کس روان شدند و مریم مکانی را همراه بردند ـ شاهزاده اکبر میرزا را بواسطهٔ حرارت گرما در اردو گذاشتند ـ میرزا عسکری بعد از لحظهٔ باردو رسید ـ خبر یافته که آنحضرت بسلامت رفتند جمی را بضبط اردو تعین نمود ـ روز دیگر از غایت بی‌آزرمی بدیوانخانهٔ عالی فرود آمد ـ که خان شاهزاده بقندهار برد ـ بکوچ خود سلطان بیگم سپرده ـ او در لوازم مهربانی بتقصیر از خود راهی نگشت ـ آنحضرت بمشقت بسیار بقلعهٔ بابا حاجی رسیدند ـ سکان آنجا داشتند ـ خواجه جلال الدین » ه

مکانی و بادشاه زاده اکبر میرزا فرستادند - ایشان بتعجیل رفته آوردند - چون هوا بغایت گرم بود اکبر میرزا را در کنار ماهم انکه گذاشتند - و از آنجا زود همایون پادشاه با بیست و دو کس که بیرمخان و خواجه معظم و بابا دوست بخشی و خواجه غازی و حیدر ملک آخته بیگی و برادرش یوسف و ابراهیم لنگ و حسن قلی وغیره که امرای نامدار بودند روان شدند - و مریم مکانی را همراه بردند - چون بقلعهٔ بابا حاجی رسیدند سکّان آنجا آنچه داشتند بر طبق عرض نهادند - خواجه جلال الدین که از طرف میرزا عسکری بتحصیل آن ولایت آمده بود از آمدن آنحضرت خبر یافته سعادتِ ملازمت دریافت و از اسپ و شتر و آنچه لازمهٔ سفر بود پیشکش نمود - روز دیگر حاجی محمد از میرزا عسکری گریخته بملازمت آمد - آنحضرت کوچ بکوچ متوجه خراسان شدند - در ابتدای ولایتِ سیستان احمد سلطان شاملو که از حضرت شاه طهماسپ حاکم آن ولایت بود بلوازم استقبال پیش [1] آمد - و عرض کرد که آنحضرت چند روز توقف فرمایند - احمد سلطان زیاده از امکان بلوازم مهمانداری قیام نمود - و عورات خود را بروشِ کنیزکان بخدمت‌گاریِ حضرت مریم مکانی فرستاد و جمیع اسباب خود گذرانید - آنحضرت مایحتاج ضروری گرفته باقی باو گذاشتند - احمد سلطان عرض نمود که از راه تبس کیلکی [2] بعراق

---

(۱) در نسخهٔ ج « استقبال قیام نمود » ه

(۲) در نسخهٔ ج « راه تبین کیلکی » کرنل میک گریگر در کتاب خود مسمی نریتو اوف جرنی تهرو خراسان مطبوعه لندن سنه ۱۸۷۹ ع جلد اول صفحه ۱۲۵ نوشته که این

رفتن بهتر است - و بغایت نزدیک است[۱] و بنده راهبری می نماید - آنحضرت فرمودند که تعریف شهر هرات بسیار شنیده ام - بآن راه رفتن خوشتر می نماید[۲] - احمد سلطان در رکاب روان.شد ×

دران زمان سلطان محمد پسر بزرگ شاه در هرات بود - محمد خان شرف الدین اوغلو تکلو منصب اتالیقی[۳] داشت - وحکومت هرات نیز باو بود - چون از[۴] قرب وصول آنحضرت خبریافت بجهت رکاب از هرات روان شد - و شاهزادهٔ ایران با توابع و لواحق نیز باستقبال رسید - و از لوازمِ تعظیم دقیقهٔ فرونگذاشت - محمد خان بپابوسیٔ آنحضرت مشرّف گشته[۵] نواحی هرات محلِ نزولِ اردوی عالی گشت - محمد خان لوازم[۶]

شهری از خراسان است و در مغربِ شهرِ هرات واقع است - و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۰۵ نوشته « احمد سلطان ملازم رکاب معلّی بود - می خواست که از راه کیاکی بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیرِ هری مکنونِ ضمیرِ اقدس بود براه قلعهٔ اوک متوجه آن سمت شدند » ه

(۱) در نسخهٔ ج « نزدیک است - آنحضرت » ه

(۲) در نسخهٔ ج « خوش می‌آید - دران زمان سلطان محمد » ه

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفه ۵۹ « اتالیقی شاهزاده داشت » ×

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۵۹ « چون از قرب وصول آنحضرت مطلع شدند - علی سلطان را که یکی از امرای تکلو بود به‌تعجیل باستقبال فرستادند - و او در ابتدای ولایت هرات بملازمت آنحضرت رسیده در رکاب حضرت بشهر هرات روان شد » - و در نسخهٔ ج « چون از قرب آنحضرت رسید باستقبال آمد شاهزاده ایران » ه

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « مشرف شد بر آب محل نزول اردوی » .

(٦) در نسخه الف « بلوازم مهمانداری بنوعی قیام نمود که از امثال و اقران او تا غایت کسی چنان سعادتی درنیافته » ه

مهمانداری بنوعی ترتیب داده که مزیدی بران صورت نبندد[۱] - از حسن سلوک او بغایت رضامند گشتند - و جمیع اسباب آنحضرت محمد خان سرانجام نمود - چنانچه تا وقت ملاقاتِ شاه بچیزی دیگر احتیاج نیفتاد ٭

چون جمیعِ منازل و باغاتِ هرات که لایق تماشا بود - بنظر درآورده آنحضرت متوجه مشهدِ مقدّسِ طوس شدند - شاه قلی استاجلو حاکم مشهد نیز بقدر مقدور در لوازم خدمت گاری سعی نمود - همچنان بحکم شاه در هر منزل حاکم آنجا آنچه بایست پیش می‌رسانید - تا اردوی بادشاهی بعیش و خورمی ولایاتِ خراسان که در سر راه بود عبور نموده نزدیک عراق رسیدند - ارکانِ دولت و اکابرِ سلطنت و امرای کبار و اشرافِ عراق باستقبال آنحضرت آمدند - و مقرر شد که از [۲] دامغان تا اردوی شاهی در هرمنزل یکی از ایشان بلوازم مهمانداری که اسباب آن از سرکار بادشاهی تعین یافته بود منزل بمنزل آنحضرت را طوی می‌دادند - تا آنکه قزوین محلِ نزول [۳] آنحضرت شد - و اردوی شاهی به ییلاق سورلوق بود - آنحضرت بیرام خان را نزد حضرت شاه فرستادند - او رفته کتابتی آورد بر تهنیت قدوم مسرتِ لزومِ آنحضرت - از آنجا

---

(۱) در نسخهٔ ج « نبندد محمد زمان جمیع آنحضرت سرانجام نمود » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « مقرر شد از اصف خان که در اردوی شاه در هرمنزل یکی از ایشان » - و در نسخهٔ ج « مقرر که از اصفخان تا اردوی شاه در هر منزل » - و از طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۹۰ لفظ « دامغان » بجای « اصفخان » نقل کرده شد ٭

(۳) در نسخهٔ ج « آنحضرت شد بیرم خان را نزول آن حسرت سپاه فرستادند » ٭

روان شدند تا در ییلاق سورلوق آنحضرت را با بادشاه[۱] سلیمان مکانی ملاقات واقع شد - حضرت شاه در تعظیم و تجلیل دقیقهٔ نامرعی نگذاشته و طوی عظیم ترتیب دادند - و لوازم مهمانداری چنانچه لایق طرفین بود بتقدیم رسانید - اتفاقاً دراثنای مکالمه شاه پرسید که موجب شکست شما چه شد - حضرت جنت آشیانی فرمودند که مخالفت و بیوفائی برادران - از این سخن بهرام میرزا برادر شاه آزرده خاطر گشت - و کمرعناد بر میان بست - حضرت شاه را بران می‌داشت که آنحضرت را ضایع سازد - امّا بخلاف او خواهرِ شاه[۲] سلطان خانم که نزد برادر بغایت معتبر بوده و در جمیع امور ملکی و مالی صاحب اختیار بوده حسب المقدور در لوازم امداد سعی می‌نمود - قاضی جهان قزوینی که وزیر شاه بود و حکیم نورالدین محمد که اعتبار و اقتدار تمام داشه در دولتخواهیٔ حضرت جنت آشیانی بتقصیر از خود راضی نشدند - برون و درون بوقت فرصت در سرانجام مهام آنحضرت کوشش[۲] می‌نمودند - دران اوقات حضرت شاه جهت انتعاشِ خاطر

(۱) در نسخهٔ الف « سلیمان جاه » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « خواهر شاه سلطانم » و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۴۶ « سلطانه بیگم خواهر شاه طهماسپ » ٥

(۳) در تاریخ فرشته صفحه ۴۴۶ « درین اوقات سلطانه بیگم خواهر شاه طهماسب و قاضی جهان قزوینی ناظر دیوان و حکیم نورالدین که از محرمان بودند اتفاق نموده در صدد آن شدند که غبارِ کلفت از صفحهٔ خاطر شاه بزدایند - بنابران روزی در خلوت سلطانه بیگم تقریبی انگیخته این رباعیٔ حضرت جنت آشیانی را بحضور حضرت شاه خواند - ٥ رباعی ٥

هستیم ز جان بندهٔ اولاد علی ٥ هستیم همیشه شاد با یاد علی

چون سرِّ ولایت از علی ظاهر شد ٥ کردیم همیشه ورد خود یاد علی

حضرت شاه از شنیدن این رباعی خوشحال گشته گفت اگر همایون بادشاه عهد کند که روس

حضرت جنت آشیانی با جمعی از اعیان و امرا به تیراندازی مشغول شدند۔ بهرام میرزا که کینهٔ دیرینه از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت تیری به بهانهٔ شکاری انداخت ۔ آن تیر بر مقتل او رسید ۔ همان لحظه درگذشت ٭

حضرت شاه در روان ساختن آنحضرت درآمدند ۔ جمیع اسباب سلطنت مرتّب ساخته و شاهزاده مراد ولد خود را که جوان هژده ساله بود با ده هزار سوار قزلباش بکمک آنحضرت تعین کرد ۔ حضرت جنت آشیانی فرمودند که ارادهٔ اردبیل و تبریز در خاطر است ۔ حضرت شاه بحکّام آن محال فرامین صادر فرمود که در لوازمِ تعظیم و تکریم سعی نمایند ۔ آنحضرت (بعد) از سیر آن محال متوجه قندهار گشتند ۔کوچ بکوچ بزیارتِ مشهدِ مقدّسِ طوس رفته استمدادِ همت از روح مطّهرهٔ سلطانِ خراسان[۱] نمودند ۔ [۲] امرای قزلباش همراه بودند ۔

منابرِ ممالکِ محروسهٔ خود را بذکر اسامی ائمهٔ معصومین علیهم الصلوة والسلام مزیّن و مشرّف گرداند من امداد نموده روانهٔ ملک موروثی خواهم کرد۔ سلطانه بیگم بجنت آشیانی پیغام کرد۔ آنحضرت جواب داد که مِن ٱلْمَهْدِ اِلَی ٱلْعَهْدْ مرا محبتِ خاندانِ رسالت مرکوز خاطر است و نفاق امرای چغتای و ناسازیِ میرزا کامران محض برای همین بود ۔ حضرت شاه۔ بیرام خان را در خلوت طلبیده از هردری سخنان پیوست ۔ و چون بمقدمات مذکوره رفعِ غبارِ کلفت شده بود ۔ در همان مجلس مقرر کرد که شهزاده مراد ولد خود را که طفل گاهوار بود باتابکیِ بداغ خان قاچار که از امرای عمده بود با ده هزار سوار همراه جنت آشیانی نماید تا تادیبِ برادران نموده کابل و قندهار و بدخشان را مسخّر سازد» ٭

(۱) از سلطان خراسان مراد حضرت امام علی بن موسی رضا علیه‌السلام است ولادت مبارک حضرت در سنه یکصد و پنجاه و سه هجری بود و وفات در سنه دو صد و هشت هجری در شهر طوس واقع شد۔ کذا فی مرأة الجنان الجلد الثانی فی صفحه ۱۱ ٭

(۲) در نسخهٔ ج «خراسان نموده امرای قزلباش که همراه بودند بداغ خان و مجنون خان و کر دیوانه و افشار اتالیق شاهزاده بودند و صاحب اختیار» ٭

بداغ خان افشار اتالیقِ شاهزاده صاحب اختیار آن لشکر بود - چون بقلاعِ گرم سیر رسیدند (گرم سیرات) بتصرّف درآمد - چون بقندهار رسیدند - جمعی کثیر که از قلعه بیرون آمده بودند کوشش نموده شکست یافتند - ظاهر قندهار محل نزولِ لشکر قزلباش شد - آنحضرت نیز بعد پنج روز بظاهر قندهار رسیدند و قلعه محصور شد - سه ماه هر روز جنگ بود - جمعی کثیر از طرفین کشته می‌شدند - بیرم خان [۱] بایلچی‌گری بزد میرزا کامران رفت - در راه فوجی از هزاره [۲] بر سر راه آمدند - جنگ شد - بیرم خان فتح یافته بکابل رفت - میرزا کامران [۳] را ملازمت نموده بمیرزا هندال و میرزا سلیمان ولد خان میرزا و یادگار ناصر میرزا که از بهکر پریشان حال آمده بودند ملاقات نمود - میرزا کامران - خان زاده بیگم [۴] را همراه بیرم خان فرستاد که شاید صلح صورت یابد - وقتی که بیرم خان باتفاق خان زاده بیگم بقندهار بخدمت جنت آشیانی رسید - میرزا عسکری همچنان در مقام جنگ و جدال بوده و لشکر

---

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۰ « بمقتضای رافتِ عامه و عطوفتِ اخوّت بخاطر جهان آرا راه یافت که منشورِ نصائحِ شاهی را با فرمانِ موعظت تبیانِ خود پیش میرزا کامران ارسال دارند الخ » ۰

(۲) در نسخهٔ ج « در راه فوجی از هزاره درخورد » در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۰ « بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند - چون بکتل روغنی و آب ایستاده (که ما بین قندهار و غزنین است) رسید - جمعی از هزارها سر راه گرفتند » ۰

(۳) در نسخهٔ الف « رفت - میرزا کامران و میرزا یادگار را ملازمت نمود » ۰

(۴) در نسخهٔ الف « خان بیگم را بقندهار همراه بیرم خان » ۰

قزلباش از طولِ ایام [1] ملول گشته در مقامِ مراجعت شدند - چه گمان داشتند که چون آنحضرت بحدود قندهار برسند الوس چغتائی بآنحضرت رجوع خواهند آورد - چون هیچ کس نیامد و خبر آمدن میرزا کامران بکمک میرزا عسکری شهرت یافت - قزلباشان بغایت اندیشناک شدند - از اتفاقاتِ حسنه آن که در همان ایام میرزا کامران برگشت و میرزا حسن خان و فضایل بیگ برادر منعم خان از میرزا کامران گریخته بملازمت آنحضرت آمدند - ترکمان فی الجمله امیدوار شدند - بعد چند روز محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و قاسم حسین و [2] شیر افگن گریخته آمدند - موجب اطمینان قزلباشان شد - و چوند بیگ [3] که در قلعه محبوس بود بحیلهٔ که توانست خود را خلاص نموده از حصار فرود آمد - آنحضرت او را نوازش فرمود - و جمعی دیگر بسرداریِ ابو الحسن برادر [4] زادهٔ قراجه خان و منور بیگ ولد [5] پور بیگ از قلعهٔ قندهار بیرون آمدند - میرزا عسکری مضطرب شد و طلب امان کرد - آنحضرت از کمال مروت او را امان داد - امرای قزلباش را طلب فرمود و بایشان قرار داد که چون اهل

---

(۱) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ٦٢ « طول ایام محاصره » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « قاسم حسین و سلطان شیر افگن » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ٦٢ « قاسم حسین سلطان و شیر افگن بیگ » و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۲۴۷ « قاسم حسین میرزا و میرزا میرک و شیر افگن بیگ » ٥

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ٦٢ بجای چوند بیک « موید بیگ » نوشته ٥

(۴) در نسخهٔ ج « برادر قراجه خان » ٥

(۵) در طبقات اکبری صفحه ٦٢ « منور بیگ ولد نور بیگ » ٥

و عیال الوس چغتائی در قلعهٔ قندهار بسیار است ـ سه روز مهلت دهید تا اهل و عیال بیرون آورند ـ میرزا عسکری در کمال خجالت بدرگاه آمد ـ از گذشته هیچ سخن بر روی نیاورد ـ و امرای الوس چغتائی شمشیر در گردن و کفن در دست ـ سعادتِ ملازمت دریافتند و نوازش یافتند ٭

چون بقزلباش قرار یافته بود که بعد از فتح ـ قندهار بایشان گذارند ـ آنحضرت باوجود آن که ولایت دیگر در تصرّف نداشتند ـ قندهار را بایشان بازگذاشت ـ بداغ خان و میرزا شاه مراد ولد شاه به‌قلعه در آمدند ـ قندهار را متصرّف شدند ـ و امرای قزلباش که بکمک آمده بودند اکثر بعراق مراجعت نمودند ـ جز بداغ خان و ابو الفتح و سلطان افشار و صوفی قلی در خدمت شاه مراد کسی نماند ـ چون زمستان رسید الوس چغتائی را مأمنی[1] نمانده ـ بالضرورت آن حضرت کس به نزد بداغ خان فرستاد که درین زمستان لشکریان احتیاج مأمنی دارند ـ آن بی‌مروت در جواب سخنی که بکار نیآید فرستاد ـ الوس[2] چغتائی سراسیمه گشت ـ عبد الله خان و جمیل بیگ که از قلعه بیرون آمده بودند گریخته بکابل رفتند ـ میرزا عسکری نیز فرصت یافته گریخت ـ جمعی کثیر او را تعاقب نموده گرفته نزد بادشاه آوردند و محبوس گشت ـ

---

(۱) در نسخهٔ ج «پای نماند» ٭

(۲) اُلُوس بضمتین در ترکی قوم و طائفه را گویند و این مخفف اولوس است فرهنگ انندراج. جلد اول صفحه ۲۶۹ ٭

سرداران[1] الوس چغتائی جمع آمده بودند - بعد مشورت قرار دادند که قلعهٔ قندهار بموجب ضرورت از قزلباش باید گرفت - بعد از تسخیرِ کابل و بدخشان دیگر بار بایشان داده شود - بحسب اتفاق در همان روز میرزا شاه مراد ولد شاه باجل طبعی درگذشت - و این عزیمت مصمم یافت - و جمعی کثیر باین خدمت تعین شدند - و حاجی[2] محمد بایسنقر با دو نوکر پیشتر از همه بشهر رفت - و بدروازهٔ قلعه درآمد - ترکمان گمان بردند که آن حضرت قصد قندهار خواهند کرد - دران چند روز هیچ کس را از الوس چغتائی بشهر راه نمی‌دادند - اتفاقاً قطارِ شتر علف[3] بار بشهر در می آمد - حاجی محمد خان فرصت یافته بدروازه درآمد - مستحفظان دروازه در مقام منع شدند - او از کمال شجاعت شمشیر کشیده بر ایشان حمله[4] آورد - آن جماعه طاقت نیاورده فرار نمودند - جمعی دیگر متعاقب رسیده به‌قلعه در آمدند - الغ میرزا و بیرم خان نیز به قلعه درآمدند - قزلباش سراسیمه شدند - آن حضرت نیز به قلعه درآمدند - بداغ خان از غایت اضطراب بدرگاه آمد و رخصت عراق یافت - و الوس چغتائی قندهار را به‌تصرّف در آوردند ٭

---

(۱) در نسخهٔ الف « برادرانش الوس چغتائی » و در نسخهٔ ج « برادران الوس » ٭

(۲) در نسخهٔ ج « حاجی با قشقر پیشتر از همه بشهر رفتند » و در طبقات اکبری صفحه ۶۳ « حاجی محمد خان و بابا قشقه با دو نوکر خود از همه پیشتر بدروازهٔ قلعه رفت » ٭

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب « قطار شتر پر بار علف بشهر در می‌آمدند » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « بر ایشان پاشید آن جماعه » ٭

بعد ازان بعزیمت تسخیر کابل کوچ کرده حکومت قندهار به بیرم خان مقرر شد - و میرزا یادگار ناصر و میرزا هندال با یکدیگر اتفاق نموده از میرزا کامران گریخته در راه از الوس هزاره[۱] محنت بسیار کشیده بملازمت آنحضرت آمدند - باتفاق[۲] کوچ کرده بکابل رسیدند - جمیل بیگ که دران حدود بود بملازمت رسید - و میرزا کامران در مقام حرب شد - و بجنگ بیرون آمد - هر شب جمعی از لشکر او جدا شده نزد پادشاه می آمدند - تا آنکه کلان[۳] بیگ که از امرای کبار میرزا کامران بوده در نوبت قراولی[۴] جدا شده با دو برادر خورد خود نزد آنحضرت آمد - و اردو کوچ نموده در نیم کروهیٔ لشکر میرزا کامران نزول نمود - دران شب اکثر لشکریان میرزا کامران گریخته باردوی پادشاهی درآمدند - میرزا کامران خود سراسیمه شد - جمعی[۵] مشایخ را بدرگاه فرستاده طلب عفو نمود - امّا میرزا

---

(۱) در نسخهٔ الف و ج « الوس چغتائی » ه

(۲) در نسخهٔ ج « اتفاقاً کوچ کرده بکابل رفتند » ه

(۳) در نسخهٔ الف « قپلان بیگ که از امرای معتبر میرزا » ه

(۴) قراول بفتح اول و ضم واو لفظ ترکی است فوجی که برای تعیین مکان جنگ معین شود و در مصطلحات فوجی که پیش پیش رود و از سیاهی زدن یعنی نمودار شدن دشمن خبر دهد چه قرا در ترکی سیاهی را گویند - غیاث اللغات صفحه ۳۳۸ و در نسخهٔ ج « جدا شده نزد آنحضرت » ه

(۵) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۴۴ « میرزا کامران . . . خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الخالق را بجهت استعفای جرایم خود بملازمت اقدس فرستاد » ه

کامران خود نیامده بقلعهٔ ارک[1] گریخت و جمیع لشکریانش نزد پادشاه آمدند - همان شب میرزا کامران از راه بینی‌حصار بطرف غزنی فرار نمود - آنحضرت از فرار او مطلع شده میرزا هندال را به تعاقب او تعین نمود و به نفس نفیس در کابل رسید - کابلیان از غایتِ شوق تمام شهر را از افروختنِ چراغ مانند روز روشن ساخته بودند - بعد از نزولِ[2] آنحضرت - حضرت بیگمات - شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا را بنظر انور آنحضرت در آوردند - آنحضرت دیده را بدیدارِ قُرّةُ العین روشن ساخته لوازم شکر بتقدیم رسانید - و این فتح در دهم رمضان[3] سنه . . . . . روی نمود -

---

(۱) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۴ « بقلعهٔ ارک کابل گریخت » و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۴۴ « بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانهٔ غزنین رویه شد » ۰

(۲) در نسخهٔ الف « بعد از نزول آنحضرت در قلعه آمدند حضرات بیگمان و شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر را بنوازش بنظر انور در آورده دیده را بدیدار قرة العین روشن » ۰

(۳) در نسخهٔ الف و ب بیاض است و در نسخهٔ ج « این فتح در دویم ماه رمضان سنه ۹۰۹ روی داد » اما این صحیح نیست و از سهو کاتب نوشته شده زیراکه گیتی ستانی بابر پادشاه در سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۲) هند را فتح کردند (بینید صفحه ۱۱۳) ۰ در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۴۴ ذکر شده که « در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو (۹۵۲) فتح کابل روی داد » و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۴۹ و تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۴۸ « این فتح در دهم ماه رمضان المبارک سال نهصد و پنجاه و دو (۹۵۲) روی نمود » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۵ مذکور شده « این فتح در دهم رمضان سنه نهصد و پنجا و سه (۹۵۳) . . . و بعضی در سنه اثنی و خمسین و تسعمائه (۹۵۲) بقلم آورده‌اند - العلم عندالله » ۰

و سن مبارک شاهزاده [۱] هشت سال و چار ماه و پنج روز گذشته بود - بعد فتح کس بطلب [۲] لشکر قندهار فرستاد - و میرزا یادگار ناصر در ملازمت مریم مکانی بکابل آمد - طوی عظیم ترتیب یافته و سنّتِ شاهزاده [۳] دران ایام بفعل آمد - و بقیهٔ آن سال بعیش و طرب گذرانید ٭

میرزا کامران در غزنی بوده و در شهر راه نیافته میان هزاره در آمد - و میرزا الغ بحکومت [۴] زمین داور و بدفع میرزا کامران مقرر

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ٦٥ ، و از سن شاهزاده درین وقت چهار سال و دو ماه و پنج روز گذشته بود ، ٭

(۲) در نسخهٔ ج ، بطلب آوردن لشکر قندهار و میرزا کامران یادگار ناصر در ملازمت ، ٭

(۳) حسب روایت اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۴٦ در همین سال ای نهصد و پنجاه و دو (۹۵۲) و مطابق طبقات اکبری جلد دوم صفحه ٦٥ در نهصد و پنجاه و سه (۹۵۳) سنت ختان شاهزاده بوقوع آمد - در همایون نامه مصنفهٔ گلبدن بیگم صفحه ۷۷ ارقام یافته ، بعد از چند روز بقندهار برای طلب حمیده بانو بیگم کسان فرستادند - بعد از آمدن حمیده بانو بیگم جلال الدین محمد اکبر پادشاه را ختنه سور کردند و اسباب طوی سنت را طیار می‌کردند . . . و وقتی که محمد اکبر پادشاه پنج ساله شدند در شهر کابل ختنه سور کردند و در همان دیوان خانهٔ کلان طوی سنت را دادند و تمام بازار را آئین بستند و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر و سلطانان و امرایان بجهت آئین‌بندی جاهای خوب و مرغوب راست کرده بودند و در باغ بیکه بیگم بیگمان و ضعفا جاهای عجیب و غریب راست کرده بودند - و ساچق را همه میرزایان و امرایان در همان باغ دیوان خانه آوردند - بسیار طوی نغز و معرکهٔ خوب گذرانیدند و مردمان خلعت‌های فاخر و سروپاهای وافر عنایت فرمودند - و مردم رعیت و علما و صلحا و فقرا و غربا و شریف و وضیع و صغیر و کبیر در امنیت و رفاه روز بعیش و شب بعشرت می‌گذرانیدند ٭ ،

(۴) در نسخهٔ الف ، میرزا الغ را در شهر داور در رفع میرزا کامران توقف مقرر گشت ، و در نسخهٔ ج ، میرزا الغ و زمیدار در رفع میرزا کامران ، ٭

گشت - و میرزا کامران در زمین داور توقف نساخته بمیرزا حسن ارغون رفت - میرزا مذکور دختر خود را بمیرزا کامران داده در مقام امداد او درآمد - در سال[1] دیگر بادشاه متوجه بدخشان شدند - چون میرزا سلیمان ولد خان میرزا با وجود طلب بملازمت نیامد بدین جهت عزیمت بدخشان شد - در وقت کوچ یادگار ناصر که مکرر مخالفت کرده بود دیگر بار اندیشهٔ فرار نمود - این معنی ظاهر شد - بحبس او حکم فرمود - بعد از چند روز محمد قاسم بی‌موجب[2] حکم او را بقتل آورد - و از عقب هندو کوه گذشته کران[3] نزول فرمود - میرزا سلیمان لشکرِ بدخشان جمع نموده محاربه داد - در حملهٔ اول شکست یافته بکوهستان دور[4] دست گریخت - بادشاه متوجه طالقان و کسم[5] شدند - و بعزیمت قشلاق قلعهٔ ظفر[6] اردو روان شد -

---

(۱) در فرشته جلد اول صفحه ۲۳۸ « در سنهٔ ثلاث و خمسین و تسعمائه (۹۵۳ه) عزیمت تسخیر بدخشان نمود » ۰

(۲) در نسخهٔ الف و نیز در طبقات اکبری صفحه ۶۵ « بموجب حکم » ۰

(۳) در طبقات‌اکبری صفحه ۶۵ « شترگران نزول فرمود » و در اکبرنامه صفحه ۲۵۱ « بموضع تیرگران (که از مواضع اندراب است) فرود آمد » ۰

(۴) در اکبر نامه صفحه ۲۵۲ « میرزا سلیمان را پای ثبات بر جا نماند - واز راه ناری و اشکمش متوجه تنگئ خوست شد » ۰

(۵) در اکبرنامه صفحه ۲۵۳ « از آنجا کشم مورد موکب دولت شد » ۰

(۶) در اکبرنامه صفحه ۲۵۲ « رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزیدِ سرانجامِ مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق درقلعهٔ ظفر واقع شود - باین عزیمت صایب متوجه آن حدود شدند - چون بموضع شاخدان (که مابینِ کشم و قلعهٔ ظفر است) نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکزِ اعتدال فی‌الجمله منحرف شد » ۰

درمیان قلعهٔ ظفر و کسم مزاج آنحضرت از جادهٔ صحت منحرف گشت ـ روز بروز مرض استیلا می‌یافت ـ مردم اندیشمند شدند ـ بجز نزدیکان دیگری بر حیات آنحضرت مطلع نبودند ـ بدین واسطه غوغا در لشکر پیدا شد ـ قراچه خان میرزا عسکری را [۱] بر مخالفت می‌آورد ـ مردم بدخشان از هرطرف آغاز مخاصمت می‌کردند ـ بعد دو ماه آنحضرت صحت یافته خبر سلامتی باطراف فرستادند ـ جمیع فتنها فرونشست ـ اردو بنواحی قلعهٔ ظفر [۲] رسید ـ درین وقت [۳] (خواجه معظم) ـ خواجه رشیدی را که از عراق در رکاب آنحضرت آمده بود قتل نمود و از کابل گریخت ـ حسب الحکم محبوس گشت *

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ٦٦ « قراچه خان میرزا عسکری را محافظت می‌کرد » *

(۲) در نسخهٔ الف « بنواحی قلعه معظم » و در نسخهٔ ج « بنوحی قلعه ظفر معظم رسید » *

(۳) در طبقات اکبری صفحه ٦٦ « خواجه معظم برادر حضرت مریم مکانی درین وقت خواجه رشیدی را که از عراق در رکاب آمده بود بقتل آورده بکابل گریخت ـ حسب الحکم محبوس گشت » ـ و در اکبرنامه صفحه ٢٥۴ و از سوانحی که درین سال واقع شد کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی ست که منصب وزارت داشت ـ مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی اوباشان سخنان تعصب درمیان آورده و تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال (نهصد و پنجاه و سه) در منزل خواجه مذکور آمده در وقت روزه گشادن از آبِ شمشیرِ نادانی بشربتِ واپسین افطار داد ـ و خواجه معظم و همرایان اورا آورده مقید ساختند انتهی ملخصاً و در فرشته جلد اول صفحه ۴۴٩ « خواجه معظم برادر جولی بیگم خواجه رشید را که از عراق همراه او آمده بود بنابر بعضی امور کشته بکابل گریخت و حسب الحکم پادشاه درآنجا محبوس گشت » ـ اما در هر سه نسخه نوشته « درین وقت خواجه رشیدی از عراق در رکاب آنحضرت آمده بود از کابل گریخت آنجا حسب الحکم محبوس گشت » و این صحیح نیست از سهو کاتب است لهذا در متن از کتب معتبره درست کرده شد *

میرزا کامران در بهکر چون از توجه بادشاه در بدخشان شنید جمعی را باخود متفق ساخته بطرف کابل ایلغار نمود - در راه بسوداگری دوچار شد - اسپ بسیار بدست آورده و جمیع مردم خود را دواسپه ساخته بنواحی غزنی رسید - و جمعی از از آحاد الناس اورا بقلعه درآوردند - زاهد بیگ حاکم آنجا در خواب غفلت بود بقتل رسید - از غزنی خاطر جمع نموده بایلغار متوجه کابل شد - [1] محمدعلی طغای و فضایل بیگ و جمعی که در آنجا بودند آن زمان خبردار شدند که میرزا کامران بشهر درآمدند - محمدعلی طغای در حمام بود بقتل رسید - و [2] فضایل بیگ و مهتر وکیل را میل کشید - این خبر بقلعهٔ ظفر بحضرت رسید - آنحضرت فرمانِ بدخشان و [3] قندز که بمیرزا هندال مرحمت شده بود بمیرزا سلیمان فرستاده کوچ بکوچ متوجه کابل شدند - میرزا بقدر فرصت جمعیت بهم رسانیده و شیر افگن باو ملحق شد - و شیر علی کوتوالِ میرزا کامران بضحاک و غوربند آمده حسب المقدور بضبط راه مشغول شد - بادشاه از آب دره

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ٦٦ «محمد قلی طغای» - و در نسخه ج «کابل شد - محمدعلی طغای که در حمام بود بقتل رسید و جمعی که درآنجا بودند خبردار شدند که میرزا کامران در شهر در آمد - در قلعه رسیده فاضل بیگ بهر و کیله را میل کشید - این خبر» ٭

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۵۸ «مهتر واصل و مهتر وکیل را (که غلامان خاص بادشاهی بودند) میل در چشم کشید» در نسخهٔ الف «فاضل بیگ و مهر وکیله را بدست آورده میل کشید» ٭

(۳) در نسخهٔ ج «قندهار» - در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲٦۰ «میرزا سلیمان را همان محال (که حضرت گیتی ستانی بابر بادشاه بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند) بخشیدند - و قندوز و اندراب و خوست و کهرد و غوری و آن حدود بجایگیر میرزا هندال مقرر گشت» ٭

بضحاک آمدند - و شیر علی جنگ کرده منهزم گشت و لشکر بسلامت عبور نموده به دیه[1] افغان نزول کرد - [2]روز دیگر میرزا کامران بجنگ بیرون آمد - در اُلنگ[3] جنگ عظیم شد - نخست مردم میرزا کامران مردم پادشاهی را پریشان ساخته آخر بسعیٔ هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان مردم باقبح وجوه انهزام یافتند - و شیر افگن دستگیر گشت[4] - چون به نظر آنحضرت در آمد بقتل رسید - و بسیاری از لشکر میرزا کامران بقتل رسیدند - و شیر علی که به شجاعت مشهور بوده هر روز از قلعه برآمده جنگ می کرد ٭

اتفاقاً خبر رسید که کاروانی اسپ بسیار دارد - میرزا کامران شیر علی را با مردم فرستاد که اسپان بشهر در آرد - جنت آشیانی این خبر یافته نزدیک قلعه آمده - [5]راه آمد و شد به قلعه مسدود شده - شیر علی

---

(۱) در نسخهٔ ج « به ده افغان » ٭

(۲) در نسخهٔ الف و ب « نزول فرمود - روز دیگر میرزا کامران مردم پادشاهی را پریشان ساخت آخر بسعی » و در طبقات اکبری صفحه ۱۹۷ « روز دیگر شیر افگن بیگ و تمام مردم میرزا کامران بجنگ بیرون آمدند در النگ یرت چالاک جنگ عظیم شد » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « البک » و اُلنگ بالضم بروزن کلنگ مرغزار و چمن و سبزه‌زار و این لفظ ترکی است - و آلنگ بفتحتین بروزن پلنگ دیواری که بر روی رزمگه برای حفظ لشکر کشند و نیز جمی را گویند که مردم بیرون قلعه جابجا بجهت گرفتن قلعه و مردم درون قلعه بواسطهٔ محافظت قلعه تعین کنند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۲۶۹ ٭

(۴) در نسخهٔ ج « دستگیر گشته در نظر پادشاه بقتل رسید » ٭

(۵) در نسخهٔ الف « قلعه آمده راه بند کرد » ٭

و آن جماعه بعد از مراجعت درآمدن قلعه راه نیافتند ـ یک مرتبه میرزا کامران قصد کرده که بجنگ شیر علی و آن مردم را به‌قلعه درآرد امّا مردم بیرون آگاه شده بوقت بیرون آمدن به ضربِ توپ و تفنگ ایشان را بازگردانیدند ـ و باقی صالح و جلال الدین بیگ که از مردم میرزا کامران بودند بملازمت پادشاه آمدند ـ و شیر علی و همراهیان او از درآمدن قلعه نا امید شدند ـ بر مردم قلعه کار تنگ شد ـ میرزا کامران از کمال بی مروتی چند مرتبه فرمود که شاهزاده اکبر میرزا را به کنگرهٔ قلعه جائی که توپ بسیار می رسد نشانند ـ ماهم انکه شاهزاده را بغل می‌گرفت و خود را در پیش می کرد ـ حق سبحانه تعالی آن برگزیدهٔ خود را محافظت می نمود ـ القصه جمعی از اهل کابل از قلعه بیرون آمده هر یک به‌طرفی فرار نمودند ـ بادشاه فوجی بتعاقب ایشان فرستاد تا بسیاری از ایشان به قتل آوردند و دستگیر نمودند ـ میرزا کامران در کابل مضطرب بود ـ از اطراف و جوانب لشکریان روی بدرگاه پادشاهی آوردند ـ میرزا سلیمان از بدخشان کمک فرستاد ـ الغ میرزا از قندهار و قاسم حسین میرزا با جمعی از نوکران بمدد رسیدند ـ میرزا کامران در طلب صلح شد ـ آنحضرت بشرطِ ملازمت قبول کردند ـ امّا میرزا از ملازمت کردن اندیشید و در مقام فرار شد ـ چون امرای الوس چغتائی بگرفتاریٔ میرزا کامران بجهت گرمیٔ بازار خود راضی نبودند باو پیغام کردند که بادشاه درین[1]

---

(۱) در نسخهٔ ج «بادشاه دی روز جنگ خواهد کرد»

دو روز بر قلعه جنگ می اندازند ـ دیگر توقف مصلحت نیست ـ میرزا کامران از ناموس[۱] بیگ و قراچه خان آزرده خاطر بود ـ سه[۲] پسر خورد سال ناموس بیگ بقتل آورد ـ و از دیوار قلعه بپایان انداخت ـ مردم درونی و بیرونی از بیمروتی میرزا کامران آزرده خاطر گشتند ـ و سردار بیگ[۳] پسر قراچه خان را بر بالای قلعه در دیوار گرفت ـ قراچه خان را پادشاه دلداری نمود ـ قراچه خان نزدیک قلعه رفته فریاد کرد که اگر پسر من کشته شود بعد از گرفتن میرزا کامران و میرزا عسکری بقتل خواهندرسید ۰

چون میرزا کامران از همه جا نا امید شد از طرف خواجه نواز[۴] قلعه را سوراخ کرده براهی که امرای بیرون نشان داده بودند[۵] بدر

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۶۴ و در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۶۹ « بابوس بیگ » ۰

(۲) در اکبرنامه جلد اول ۲۶۴ « میرزا کامران همت ناقص خود را بر سیاست کودکانِ معصوم و طفلانِ بی گناه و آلودگی پاکدامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر اورا (که یکی هفت ساله ـ و دوم پنج ساله ـ و سیوم سه ساله بود) بعذاب تمام بر خاک ریخت » ۰

(۳) در اکبرنامه صفحه ۲۶۴ « سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسرِ مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت » ۰

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۶۹ « از جانب خواجه خضر دیوار قلعه را سوراخ کرده » ۰

(۵) در اکبرنامه صفحه ۲۶۷ « میرزا باشارت این جماعه از دروازهٔ دهلی برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار (۹۵۴) طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد » ۰

رفت - آنحضرت حاجی محمد خان را بتعاقب او فرستاد - حاجی مذکور بمیرزا کامران نزدیک رسید - میرزا اورا شناخته بزبان ترکی اورا گفت بابا قشقه نی مین ندوب[۱] - چون حاجی پیوسته طالب فتنه بود برگشت ٭

شاهزاده اکبر بسعادتِ ملازمتِ پدر بزرگوار مشرّف شد - مراسم شکرگذاری بجا آورد - و میرزا کامران چون از قلعه پریشان دل و بی سامان بدامن کوه کابل رسید بعضی سواران[۲] باو دوچار شدند - آنچه اسباب و رخت داشتند بتاراج بردند - اخر یکی از ایشان میرزا را شناخته بآنها گفت - سرداران الوس هزاره میرزا را جائی که شیرعلی نوکر میرزا بود رسانیدند - یک هفته دران نواحی توقف افتاد - قریب صد و پنجاه سوار برو گرد آمده متوجه غور شد - میرزا بیگ برلاس حاکم غور با سه صد سوار و هزار پیاده با میرزا جنگ کرده شکست یافت - اسپ و یراق آن جماعه بدست لشکر میرزا افتاد - فی‌الجمله قوتی بهم رسید - از آنجا متوجه بلخ شد - با پیر محمد حاکم آنجا ملاقات نمود - بامداد او میرزا به بدخشان آمد - غور و طالقان[۳] را میرزا متصرف گشت - از اطراف و جوانب لشکریان او بملازمت آمدند -

---

(۱) در نسخهٔ ج « تسمه نی بین اندروپ » در طبقات اکبری صفحه ٦٩ « بابا قشقه نی من ایلدرب یعنی پدر تو بابا قشقه را من بقتل نه آورده ام » ،

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۰ « کابل رسید - هزارها باو دوچار شده » ،

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۰ « غوری و بقلان » در نسخهٔ ج « تالقان » بتاء قرشت نوشته ،

تادیب نمودند - چون شب شد[۱] بادشاه بکابل شدند که بعد ازان استعدادِ سفرِ بدخشان نموده شود - آن جماعه[۲] نزد میرزا کامران[۲] رفته تیمورعلی را در پنجشیر گذاشته اخبارِ اردوی آنحضرت بایشان رساند - آنحضرت عزیمت بدخشان نمودند و فرامین بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستادند - میرزا ابراهیم از راه قلعه بنواحی پنجشیر[۳] آمد و از تیمور علی خبر یافته بر سر او رفته او را بقتل رساند - در قراباغ کابل بشرفِ خدمت رسید

و میرزا کامران درین ایام شیرعلی را بموجب استدعای او بدفع میرزا هندال فرستاد - و لشکریان میرزا هندال شیرعلی را

(۲) در نسخهٔ تف و ب و ج ، نزد سلیمان میرزا رفته ، در طبقات اکبری حسب نوبه صفحه ۱۷ ، نزد میرزا کامران رفته ، و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۶۴ ، گونه اندیشان قرار نموده تمرعلی شغالی را که وکیل قراجه خان بود در پنجشیر گذاشتند که نوای حدود تا سر بوده اخبارِ کابل میرسانیده باشد و خود از کابل هندوکوه گذشته در کهمرد میرزا کامران ملحق شدند ، ،

(۳) در نسخهٔ ج ، بنجهیر آمد ، و در نسخهٔ تف ، فرامین مطاع میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم از راه قلعه پریان بنواحی پنجهیر آمد ، ،

دستگیر کردند ـ دران وقت که میرزا هندال (بملازمت حضرت) آمد ـ شیرعلی را مقید بنظر گذرانید ـ آنحضرت از کمالِ مروت گناهان او را نابود انگاشته غور را باو مرحمت فرمود ـ میرزا کامران ـ قراچه خان و جمعی را که از کابل آمده بودند در کِشم گذاشته خود بطالقان رفت ـ حضرت بادشاه میرزا هندال و حاجی محمد خان کوکه و جمعی دیگر را[۱] بطریق منقلای بجانب کِشم روان ساخت ـ قراچه خان بمیرزا کامران پیغام داد که اکثر[۲] مردم کار آمدنیٔ پادشاه بمیرزا هندال همراه اند و پادشاه دور است ـ ایلغار کرده دفع میرزا هندال نموده‌اید ـ بعد ازان بآنحضرت جنگ کردن آسان است ـ میرزا کامران بتعجیل به‌کشم آمد ـ در شب بر آبِ طالقان وقتی که میرزا هندال و لشکریانش از آب گذشته بود (بایشان رسید) ـ درحملهٔ اول ظفر یافته جمیع اسبابِ میرزا هندال و آن جماعه[۳] بتاراج رفت ـ پادشاه نیز دران وقت بلب آب رسیدند ـ و بواسطهٔ گذر[۴] لحظهٔ توقف واقع شد ـ بعد عبورِ آب هراول آنحضرت بمردم کامران رسید ـ و شیخم خواجه خضری و اسماعیل بیگ دولدای را دستگیر نموده بنظر بادشاه درآوردند ـ و میرزا کامران بقصدِ هراولِ آنحضرت معاودت نمود ـ

---

(۱) در نسخهٔ ج « جمعی دیگر بجانب کشم » ٥

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۱۷ « میرزا کامران خبر فرستاد که جمعی قلیل با میرزا هندال همراه اند » ٥

(۳) در نسخهٔ الف « تاراج دادند » ٥

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۱۷ « بواسطهٔ پیدا کردن گذر » ٥

چون بیکدیگر رسیدند علمهای بادشاه بنظر درآمد - میرزا کامران طاقت توقف نیاورده بطرف طالقان بدر رفت و آنچه بوده[1] بتاراج داد ٭

میرزا مذکور از اذبکان مدد طلبید - چون از ایشان نومید شد بغایت مضطرب گشته از درِ عجز درآمد - و رخصت مکهٔ معظمه درخواست - آنحضرت باز ترحّم نموده ملتمس او را قبول نمود - امّا بشرط آنکه امرای باغی را بدرگاه فرستد[2] - میرزا کامران گناهِ بابوس[3] بیگ را درخواست نمود - و دیگر امرا را به‌ملازمت فرستاد - ایشان خجل و شرمسار بدرگاه آمدند - آن حضرت گناه آنها بخشید - میرزا کامران از قلعه بیرون آمد و دو فرسخ برفت - چون گمانی نداشته که آن حضرت[4] گناهان او را باوجود قدرت بخشد و بحال خودگذارد ازین مرحمت بغایت شرمنده شده عزیمت ملازمت نمود ٭

---

(۱) در نسخهٔ ج « و آنچه بود بتاراج برد » و در طبقات اکبری صفحه ۲۰۷ « آنچه بتاراج برده بودند - بآنچه داشت - بتاراج داد » در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۶ سال و ماه این واقعه اواسط جمادی الاخری نهصد و پنجاه و پنج (۹۵۵) داده است و در صفحه ۲۷۷ ذکر شده « بر سرِ اسباب کارِ تلقچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکمِ هرل فرمودند - یعنی آنچه هر کس را بدست افتد ازو باشد - و دیگری طمع دران ننمایند » در فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۹۸۵ تُلُقچی بالضم ولام مشدد مضموم و سکون قاف ثانی و کسر جیم فارسی - آنکه نوکر باشد مگر نوکر بادشاه نباشد بمعنی خدمتگار نیز آمده ٭

(۲) در نسخهٔ الف و ب « بدرگاه فرستد - ایشان خجل و شرمسار بدرگاه آمدند - آنحضرت گناهان » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « ناموس بیگ » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « که آنحضرت باوجود قدرت او را بحال خود گذارند ازین مرحمت » ٭

چون این معنی بعرض پادشاه رسید بغایت انبساط فرمود و میرزایان را باستقبال او فرستاد - بوقت ملازمت نهایت مهربانی بجاآورد و اسباب (سلطنت) میرزا کامران از سر نو[۱] مرتب گشت - سه روز در همان منزل توقف فرموده طویها و جشنها ترتیب یافت - بعد از ان ولایت کولاب باقطاع میرزا کامران مقرر گشته - و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در کِشم ماندند - و اردوی بزرگ به طرف کابل متوجه شد - و در اوایل زمستان کابل محل نزول گشت - حکم شد که لشکریان باستعداد شوند - آخر سال[۲] پادشاه بجهت تسخیرِ بلخ روان شدند[۳] - و کس بطلب میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستاد - چون آن‌حضرت بولایت بدخشان آمدند - همه به ملازمت رسیدند - میرزا کامران و میرزا عسکری دیگر باره

---

(۱) در نسخهٔ ح ، از سر دیگر باره مرتب ،

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۸۵ ، در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش (۹۵۶) بعزیمت بلخ متوجه شدیم ،

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۰۶ ، بعزیمت تسخیر بلخ از کابل روان شدند - و کس طلب میرزا کامران و میرزا عسکری بکولاب رفت - و میرزا هندال و میرزا سلیمان چون آنحضرت ببدخشان درآمدند بملازمت آمدند - و میرزا ابراهیم بموجب التماس میرزا سلیمان در کشم توقف کرد - میرزا کامران و میرزا عسکری دیگر بار مخالفت کرده بملازمت نیامدند - آنحضرت کوچ بر کوچ بپای قلعهٔ ایبک آمد ، در اکبر نامه صفحه ۲۸۵ ، مناشیر مطاعه به میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (در ساختگیٔ راه و آمادگیٔ سپاه و بزودی خود را رساند) شرف اصدار یافت ،،

مخالفت کرده بخدمت نیامدند - آن حضرت کوچ بکوچ بقلعهٔ ایبک[1] آمد - اتالیق پیر محمد خان حاکم بلخ با جمعی از امرای معتبر در قلعه مستحصن شدند - آن حضرت قلعه را محاصره نمود - اذبکان مضطرب شده بامان از قلعه بیرون آمدند ٭

چون میرزا کامران بخدمت نیامده بود - امرا جمع شده قرعهٔ مشورت درمیان انداختند که مبادا چون لشکر متوجه بلخ شود میرزا کامران باز قصد کابل نماید - آنحضرت فرمودند که عزم این یورش مصمّم یافته توکل کرده می‌رویم - پای سعادت در رکاب دولت آورده متوجه بلخ شدند - امرا و[2] اکثر سپاهیان بواسطهٔ نیامدن میرزا کامران پریشان خاطر بودند - چون بنواحیٔ بلخ رسیدند بوقت فرود آمدن لشکر - شاه محمد سلطان اذبک[3] با سه صد سوار رسید - و جمعی بدفع او روان شدند - جنگ عظیم شد - کابلی برادر[4] محمد خان قورجی درین معرکه بقتل رسید - یکی از نامداران اذبك گرفتار گشت - روز دیگر پیر محمد خان از شهر بیرون آمد - و عبدالعزیز خان ولد عبدالله خان

---

(۱) در نسخهٔ ج «قلعه اتک»، و در اکبرنامه صفحه ۲۸٦ «که ایبک را (که از توابع بلخ است - و به‌معموری و افزونیٔ میوه و خوبیٔ آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند» ٭

(۲) در نسخهٔ الف و ج «امرا اکثر و سپاهیان» ٭

(۳) در نسخهٔ الف و طبقات اکبری صفحه ۳۷ «سیصد سوار» ٭

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۳۷ «برادر محمد قاسم خان موجی» ٭

و سلاطینِ حصار نیز بکمک او آمدند ـ روز دیگر هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند ـ جنگ شروع گشت ـ آنحضرت ببدنِ بی‌بدل سلاحِ الٰهی پوشیده و میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان هراول مخالفان را شکست داده بشهر گریزانیدند ـ پیر محمد خان و همراهیان او نیز برگشته بشهر درآمدند ـ چون اکثر امرای چغتای بواسطهٔ نیامدن میرزا کامران دل نگران بودند که اهل و عیال ایشان در کابل بوده درین شب که صباح آن بلخ در تصرف درمی‌آمد ـ جمع شده بعرض رسانیدند که از جویبار بلخ گذشتن مصلحت دولت نیست ـ صلاح درانست که بجانب درّهٔ گز رفته جای مستحکم بجهت اردو معین سازیم ـ در اندک فرصت همه مردم بلخ بملازمت خواهند آمد ـ مبالغه بجائی رسید که آنحضرت کوچ کرد ـ چون [1] درّهٔ گز بجانب کابل است ـ دوست و دشمن که از مشورت آگاه نبودند مراجعت تصوّر کردند ـ اذبکان دلیر شده تعاقب کردند ـ میرزا سلیمان و [2] حسن قلی سلطان مهردار که بمحافظت عقب لشکر مانده بودند با هراول اذبک جنگ کرده شکست یافتند ـ و لشکر کابل که برفتن آنجا مایل بودند هرکس بطرفی بدر رفت و اختیار از دست رفت ـ سی هزار کس از مخالفان رسیدند ـ آنحضرت بنفس نفیس درین معرکه حمله برمخالفان آورده بزخم [3] نیزه دوکس را انداخته بقوت بازوی

---

(۱) در نسخهٔ الف « دره بجانب » ٥

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۹۰ « حسین قلی » ٥

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۲۰۷ « بزخم نیزه شخصی را » ٥

از میدان بیرون [1]آمد ـ و میرزا هندال و تردی بیگ و منعم خان جنگ نموده آثارِ دلاوری بظهور آوردند ـ پادشاه باز بکابل آمد ـ آن سال [2] در آنجا بسر برد ـ میرزا کامران [3] در کولاب بود و چاکر بیگ کولابی باز مخالفت کرد ـ میرزا کامران ـ میرزا عسکری را بجنگ او فرستاد ـ میرزا عسکری شکست یافت ـ از این طرف میرزا سلیمان و [4] میرزا هندال برو حمله کردند ـ میرزا کامران طاقت نیاورد ـ نزدیک [5] رستاق آمد ـ اذبک بر سر او جمع آمده اسباب اورا تاراج [6] کردند ـ میرزا کامران [7] پریشان حال خواست که از راه [8] ضحاک بمیان هزاره در آید ٭

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۹۰ «حضرت جهانبانی [illegible] شگرف ... ظهور آوردند ـ و جوانِ بیشهٔ شجاعت نبرد [illegible] ـ و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکشِ آن پیشوای دولت و دین نموده [illegible] سربلند گشت و حمایتِ ایزدی آن صاحبِ سریرِ سروری را نگاهبانی نموده [illegible] ٭

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۹۲ «در اواسط (۹۵۵) نهصد و پنجاه [illegible] از کابل رایت عزیمت بر افراخته متوجه آنصوب صواب گشتند» ٭

(۳) در هر سه نسخهٔ تف و ب و ج «میرزا منعم در کولاب» ٭

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۲۰۵ «میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم از کشم [illegible] متوجه او شدند» ٭

(۵) در نسخهٔ ج «دوسال» و در نسخهٔ تف «روشنق» ٭

(۶) در اکبرنامه صفحه ۲۹۲ تفصیل این واقعات را ذکر کرده ٭

(۷) در نسخهٔ ج «کامران درخواست که از راه» ٭

(۸) در طبقات اکبری صفحه ۲۰۵ و در اکبرنامه صفحه ۲۹۳ از راه ضحاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشید ٭

آنحضرت آگاه شده جمعی کثیر از امرا و لشکریان (بضحاک و بامیان فرستاد) قراچه خان و قاسم حسین و دیگر از امرای بی دولت و بیوفا که در خدمت پادشاه بودند کسی نزد او فرستادند (که از راه قبچاق می‌باید آمد - که در وقت جنگ ما همه بخدمت بیآئیم - چون میرزا کامران نمودار شد - قراچه خان و رفیقان او) خاک بی مروتی بر فرق خود بیخته بمیرزا کامران ملحق شدند - ازان طرف بجنگ ایستادند - با آنکه اندک مردم بآنحضرت همراه بودند از کمال شجاعت پای ثبات افشرده جنگی عظیم کردند - حسن قلی [۱] و سلطان محمد و احمد بیگ پسر میرزا قلی درین جنگ زخم گران خورده از اسپ افتادند - آنحضرت بنفس نفیس خود کوشش فرموده چنانچه [۲] دو زخم شمشیر بر فرقِ مبارک رسید - و اسپ سواری نیز زخمی شد - بچابک دستیٔ خود [۳] بیرون آمدند - و مخالفان را از خود جدا ساخته بسلامت رسیدند - و بجانب [۴] بامیان تشریف بردند تا جمعی که بآن راه رفته بودند بخدمت ملحق شدند - میرزا کامران بار دیگر کابل را بتصرف در آورد ٭

آن زمان با حاجی محمد و جمعی که همراه بودند بجانب بدخشان تشریف

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۷ « پیر محمد آختابیگی و احمد پسر میرزا قلی درین جنگ کشته شدند - و میرزا قلی زخم خورده از اسپ افتاد » ٭

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۵۷ « زخم شمشیری بر فرق » ٭

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۵۷ « آنحضرت بضرب تیر مخالفان را از خود دور ساخته بسلامت بیرون رفته » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « بجانب سپاهیان » و در طبقات اکبری « بجانب ضحاک و بامیان » ٭

بردند۔ شاه بداغ خان و تولک و مجنون و دیگر مجموع ده نفر بودند نخبرگیری جانب کابل فرستادند۔ و بغیر از تولک ازان جماعه دیگری نیآمد ۔ آنحضرت از بیوفائی نوکران تعجب نمود ۔ در نواحی اندراب مقام فرمودند۔ سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا و میرزا هندال چون (از آمدن حضرت) خبر یافتند با لشکرهای خود بملازمت آمدند ۔ بعد ازان متوجه کابل شدند ۔ در [۱] پای قصبهٔ ایرام میرزا کامران با قراچه خان و لشکر کابل در برابر آمد ۔ از طرفین صف آرائی کردند ۔ درین وقت خواجه عبد الصمد مصوّر [۲] از کامران گریخته نزد آنحضرت آمد ۔ نوازش یافت۔ میرزا کامران طاقت نیاورده بدامن کوه [۳] رفت و قراچه خان گرفتار آمد ۔ شخصی اورا بملازمت می آورد ۔ [۴] پسر علی بهاری که برادر اورا قراچه کشته بود ۔ درخورد و غنیمت یافته قراچه را بقتل آورد ۔ میرزا

(۱) در نسخهٔ تم ، در پائین قلهٔ اسرام میرزا کامران ، و در طبقات اکبری صفحه ۲۰۲ ، در مابین عقبه و اشترگرام میرزا کامران ، و در اکبر نامه صفحه ۳۰۳ ، چون موکب عالی نزدیک اشتر گرام رسید ۔ میرزا کامران ، .

(۲) در نسخهٔ ح ، عبد الصمد منصور ، .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۲۰۲ ، کوه مندرود ، .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۲۰۲ ، می آورد ۔ در راه قنبرعلی بهاری که برادر او بفرمودهٔ قراچه خان در قندهار بقتل رسیده بود ، و در اکبر نامه صفحه ۳۰۳ ، قنبرعلی بهاری (که از ملازمان میرزا هندال بود ، در قندهار قراچه برادر اورا کشته بود) از عقب می رسد و طاقیهٔ اورا برداشته شمشیر بر فرق او می زند ۔ و می شگافد و سر اورا بریده بملازمت می آرد ، .

عسکری درین شب بدست لشکریان پادشاه گرفتار گشت ـ بادشاه مظفر و منصور در کابل درآمد ـ یک سال در کابل گذرانید ؛

سال دیگر جمعی از سپاهیانِ واقعه طلب گریخته نزد میرزا کامران رفتند ـ قریب هزار و پانصد سوار برو گرد آمدند ـ آن حضرت بار دیگر بدفع[1] میرزا کامران متوجه شد ـ او طاقت نیاورد[2] اتفاقاً افغانان برو گرد آمدند ـ بادشاه فرمان به بیرم خان فرستاد که خود را بغزنی رساند ـ میرزا کامران از ولایت پشاور براه بنگش و گردیز متوجه غزنی گشت ـ امّا قبل از رسیدن او[3] بیرم خان در غزنی رسیده بود ـ حاجی (محمد خان) ناچار نزد او رفت ـ باتفاق به کابل آمدند ـ میرزا کامران[4]

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷٦ « بالضرورت آنحضرت بجانب لمغانات بدفع میرزا کامران » ؛

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷٦ « او طاقت نیاورده باتفاق افغانان مهمند و خلیل و داؤد زئی و ملکان لمغانات بطرف سنده گریخت ـ و آنحضرت در لمغانات مدتی بشکار مشغولی فرموده بکابل مراجعت فرمودند ـ میرزا کامران بار دیگر بمیان افغانان در آمده ـ آنحضرت دیگر بار بدفع او روان گشت و به بیرم خان حاکم قندهار فرمان رفت که بهر طریق تواند به غزنین آمده حاجی محمد خان را بدست آورد ـ حاجی محمد خان کس نزد میرزا کامران فرستاد که خود را بغزنین باید رسانید ـ که بنده تابعم ـ و ولایت غزنین تعلق بشما دارد ـ میرزا کامران از ولایت پشاور » ؛

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ج « از رسیدن او میرزا در غزنی رسیده بود » و شاید از سهو کاتب لفظ او « الحاق یافته و عبارت در اصل نسخه شاید این طور بود « از رسیدنِ میرزا او (بیرم خان) در غزنی رسیده بود » درینجا از طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۷ نقل کرده شد تا مطلب واضح گردد ؛

(۴) در نسخهٔ ج « میرزا کامران ولایت در خبر یافته یکایک به پشاور برگشت » ؛

در راه خبرِ رفتنِ حاجی به‌کابل شنیده به پشاور برگشت - آن حضرت از نواحی [۱] بامیان به‌کابل مراجعت فرمود - چند روز قبل ازان که آنحضرت (بکابل) تشریف فرمایند - حاجی از کابل گریخته بغزنی رفت - پادشاه بیرم خان را با اکثر امرا بدفع او فرستاد - او دیگر باره باتفاق بیرم خان بدرگاه آمده نوازش یافت ه

میرزا عسکری[۲] را حسب الحکم خواجه جلال الدین محمد[۳] بدخشان برد - [۴] به میرزا سلیمان سپرد که از راه بلخ رخصت مکه نماید - میرزا سلیمان او را به بلخ فرستاد - ایام حیات میرزا عسکری درین سفر به نهایت رسید - میرزا کامران را افغانان مهمند درمیان خود نگاه داشته در مقام مدد او گشتند - آن حضرت دیگر بار عازمِ دفع او گشتند - و حاجی محمد درین یورش بجهت کثرت جرایم با برادر بقتل رسید - درین مرتبه میرزا کامران باتفاقِ افغانان باردوی پادشاهی شبخون

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ «حضرت آشیانی از لمغانات بکابل مراجعت نمود» و در نسخهٔ ج «آنحضرت از نواحی آن بکابل» ه

(۲) در اکبر نامه صفحه ۳۰۸ «به میرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محلِ سفرِ حجاز بندد - میرزا سلیمان « « امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت « « در سال (۹٦۵) نهصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانهٔ عمراو پر شد » «

(۳) در اکبر نامه صفحه ۳۰۷ و در طبقات اکبری صفحه ۷۷ «خواجه جلال الدین محمود» نوشته ه

(۴) در نسخهٔ الف و ج «بدخشان برد - و همراه سلیمان که او بزرحصت رفته بود به‌بلخ فرستاد» ه

آورد - میرزا هندال درین شب بشهادت [۱] رسید - میرزا کامران کاری نساخته گریخت - خیل و حشم میرزا هندال بشاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرحمت شد - ولایتِ غزنی که در جاگیر او بود با توابع ولواحق بشاهزاده دادند ٭

میرزا کامران را افغانان بعد ازان که بادشاه بقصد ایشان روان شد نتوانستند محافظت نمود - از همه جا [۲] مایوس شده بهندوستان [۳] رفت و تمام اهل و عیال او تاراج افغانان شد بادشاه باز به‌کابل آمد [۴] - چون میرزا کامران از اسلام خان سلوک خوب ندید آزرده شده به‌کوهستان [۵] در آمد و بسعی بسیار خود را بسلطان [۶]

---

(۱) در اکبرنامه صفحات ۳۱۴-۳۱۳ واقعهٔ شهادت میرزا هندال بطوالت ذکر کرده و نیز نوشته « تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب » (۹۵۸) ٭

(۲) در نسخهٔ ج « محافظت نمود از همانجا ملول شده بهندوستان رفت - تمام افغانان بتاراج رفتند » ٭

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۸۷ « به هندوستان گریخته نزد سلیم خان افغان رفت » ٭

(۴) در نسخهٔ الف « باز بکابل آمد - بعد چند روز که لشکریان آسوده گشتند از راه نیاس و کردیز عزیمت هندوستان فرمود تمام مردمان سراپا . . . بر اصل یافتند از میان دنکوت و نیلاب از آب سنده عبور کرد - میرزا کامران چون از سلیم خان » و در طبقات اکبری صفحه ۸۷ « آنحضرت بکابل مراجعت کردند - و بعد از چند روز که لشکریان آسوده شدند از راه بنگش و گردیز عزیمت هندوستان فرمودند - و تمام متمردان که در اطراف و جوانب بودند تادیب براصل یافتند و از میانهٔ دنکوت و نیلاب آنحضرت از آب سنده عبور کرد - و میرزا کامران چون از سلیم خان » ٭

(۵) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۸۷ « کوهستان سوالک » ٭

(۶) در طبقات اکبری صفحه ۸۷ « بولایت سلطان آدم گکهر رسانید » ٭

ککهر رسانید - سلطان (آدم) اورا محافظت نموده بدرگاه آورد - در نواحی هرهاله [۱] آنحضرت از جرایم او درگذشتند - اما لشکریان و امرای الوس چغتائی که بواسطهٔ مخالفت میرزا انواع پریشانی و محنت کشیده بودند اتفاق نموده نزد آنحضرت آمدند که میرزا فتنه انگیز است - باز نقض عهد خواهد کرد - لا جرم بنابینا ساختن او رضا دادند - علی دوست و [۲] سید محمد و غلام علی شش انگشت - به‌نیشتر چشم میرزا را از حلیهٔ بینائی عاطل گردانیدند [۳] - میرزا بعد این واقعه رخصتِ مکه طلبید - باسبابِ سفر دلخواه روان گردید - انجا ودیعت حیات [۴] سپرده پادشاه [۵] پائین قلعه رهتاس آمدند - ارادهٔ تسخیر کشمیر فرمودند -

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۸۷ « نواحی پرهاله » ه

(۲) در نسخهٔ الف « و سید محمد را حجامی بود بانگشت بشتر چشم . . . را » و در نسخهٔ ج « و سید محمد راجه می بود بانگشت نشتر چشم میرزا را » - از طبقات اکبری صفحه ۸۷ نقل کرده شده ه

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۸۷ « تاریخ این واقعه به نیشتر یافته (۹۶۰) » و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۲۸ « این قضیه در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه را نیشتر (۹۶۰) یافته بودند » ه

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۳۱ « در یازدهم ماه ذی الحجه در ما سال (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست » و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۵۵ « میرزا رخصت حج گرفته از راه سنده بمکهٔ معظمه رفت و کوچ خود را که دختر میرزا شاه حسین ارغون بود همراه برد و سه حج کرده تاریخ یازدهم ذیحجه سنه اربع و ستین و تسعمائه (۹۶۴) همانجا فوت شد » ه

(۵) در نسخهٔ ج « حیات سپرد پادشاه را باین قلعه رشک آمد و ارادهٔ سفر کشمیر کرد چون از راه کشمیر و سفر آن ناراضی بودند » و از رهتاس مراد آن قلعهٔ رهتاس است که شیر شاه در پنجاب بنا کرده بود - ببینید صفحه ۲۲۸ ه

چون امرا از سفر کشمیر و محنت آن ناراض بودند - ازآنجا برگشته بتعمیر قلعهٔ [۱] بلرام پرداختند - همه لشکریان باهتمامِ تمام راست نمودند - بعد آن به‌کابل آمد و شاهزادهٔ عالمیان را بغزنی رخصت نمود - درین اثنا خبر فوت اسلام شاه[۲] و تفرقه و نا سازی امرای هندوستان رسید - ارادهٔ فتحِ هندوستان بخاطر آورد - درین اثنا اربابِ حسد بعرض رسانیدند که بیرم خان سر مخالفت دارد - آنحضرت عزیمت قندهار کرد - بیرم خان سه منزل باستقبال آمد - و آثارِ دولتِ خواهی آن چنان بظهور آورد که مزیدی بران صورت نبندد - وقتِ [۳] مراجعت قندهار بمنعم خان نامزد کرد - او عرض رسانید که چون عزیمت هندوستان بخاطر دارید درین وقت تغیر و تبدیل حکام باعثِ تفرقهٔ لشکر است - بعد فتحِ هندوستان بمقتضای وقت عمل خواهید نمود - همچنان قندهار به بیرم خان مقرر ماند - و زمین داور باقطاع به بهادر خان داد - [۴] و راياتِ جاه و جلال به‌کابل آمد و باستعدادِ یورشِ هندوستان مشغول شد ٭

یورش همایون بادشاه برای فتح هندوستان

بحسب اتفاق روزی بسیر و شکار برآمدند - فرمودند که چون

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۳۱ «چون موضع بکرام (که به پشاور شهرت دارد) مورد خیام نصرت شد قلعهٔ آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند» ٭

(۲) در نسخهٔ الف و ج «خبر فوت سلیم خان» ٭

(۳) در نسخهٔ ج «در اثنای مراجعت» ٭

(۴) در نسخهٔ الف «داد و اردوی بزرگ باز بکابل روان شد» ٭

یورشِ هندوستان بخاطر است - الحال سه کس [1] پی در پی بیایند از نام و نشان آنها پرسیده فال گرفته شود مناسب خواهد بود - اول مردی که پیش آمد نام او پرسیدند - او گفت که نام من دولت خواجه است اول بشارت شد - چون پارهٔ راه رفتند دویمی کس پیش آمد - چون نام او پرسیدند او نام خود مراد خواجه گفت - چون ازآنجا پیشتر شدند شخصی سیوم پیش آمد - چون ازو پرسیدند او نام خود سعادت خواجه گفت - آنحضرت از اسپ فرود آمده سجداتِ شکر بجا آورد که ازین فال میمونی روی داد - حق سبحانه تعالی سلطنت هندوستان بمن کرامت فرمود - و سه پشت من پادشاهان عالیشان خواهند شد - و حکومتِ هندوستان تا دیر سال بر آل من خواهد ماند [2] - و امرا نیز برین مژدهٔ فال که از عالم غیب نشان بود امیدوار گشته شادیها کردند که فتحِ بابِ دولت شد - و در سنه احدی و ستین و تسعمائه (۹۶۱) آنحضرت پای دولت در رکابِ سعادت آورد - سپاهِ میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر

---

(۱) در نسخهٔ الف « سه کس که از پیْ هم درآیند » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « خواهد ماند برین مژده که از عالم غیب امیدوار شدند و جشن‌ها و شادیها نمود تا در سنه ۹۶۶ آنحضرت » و در طبقات اکبری در ذی حجه سنه احدی و ستین و تسعمائه و در اکبر نامه صفحه ۳۴۰ در اوسط ذی الحجه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار . . . . . . عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند » ٥

و میرزا سلیمان با لشکرگران روان شد - چون به پشاور رسید[۱] بیرم خان از قندهار آمده ملازمت نمود - رایات جاه و جلال از سند گذشت - بیرم خان و سکندر خان اذبک و خواجه خان و تردی خان و جمعی از امرای کبار پیشتر روان شدند - تاتار خان کاسی[۲] که حاکم رهتاس بود طاقت نیاورده فرار نمود - ازآنجا کوچ بکوچ متوجه لاهور شدند - افغانانِ لاهور از وصولِ موکبِ همایون خبردار گشته فرار نمودند - بادشاه بی‌مانعی و منازعی در لاهور درآمد - داخل قلعه شدند - امرای چغتیه به طرف جالندهر و سرهند روان شدند - و پرگناتِ پنجاب و سرهند و حصار فیروزه بی‌جنگ در تصرّف در آمد - و حکّام تعین شدند ٥

و جمعی از افغانان بسرداریِ نصیر خان و شهباز خان در دیبالپور جمع آمدند - آنحضرت بعد اطلاع این خبر امیر ابو المعالی و علی قلی سیستانی را بدفع ایشان فرستاد - بعد از جنگ افغانان شکست یافته اهل و عیال ایشان بغارت رفتند - و سکندر افغان که بر تخت نشسته بود سی هزار سوار به‌سرداریِ تاتارخان و هیبت خان به‌جنگ نامزد کرد - در نواحیِ جالندهر بهم رسیدند - و باوجود کثرتِ دشمن و قلّتِ دوست قرار جنگ دادند - از آب بیاه[۳]

(۱) در نسخهٔ الف « به پشاور رسید بیرم خان و اسکندر خان اوذبک و خواجه خان و تردی بیگ و جمعی دیگر از امرای کبار » ٥

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۸۰ و اکبر نامه صفحه ۳۳۱ « تاتار خان کاشی » ٥

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۸۱ « از آب ستلج » و در اکبر نامه صفحه ۳۳۴ نیز « آب ستلج » ٥

عبور کردند - لشکر افغانان از عبور امرای جغتیه خبر یافته آخر روز
بایشان رسیدند - امرای جغتیه اگرچه در قلت بودند و خصم را شوکت -
دل بر جای کرده داد دلاوری در دادند - مقاتلان آغاز کارزار
کردند - بواسطهٔ ظلمت شب افغانان از غایت اضطراب آتش در دیه
در دادند - چون اکثر خانهای مواضع هندوستان حس پوش است آتش
در گرفت - صحرای معرکه از شعاع آن روشن گشته - تیراندازان لشکر
ظفر اثر مغل (۱) از روشنی آتش بیرون آمده تاریکی را گرفته تیر بر
جمع بکارزار مشغول شدند - افغانان در روشنی هدف تیر بودند
طاقت نیاورده جا بجا متفرق گشته فرار نمودند - فتح بزرگ روی داد -
بیست فیل و اسباب بسیار بدست لشکر ظفر اثر درآمد

چون مژدهٔ فتح به لاهور رسید آن حضرت (۲) همایون خوش حال
گشته سجدات شکر بجا آوردند - و امرا را نوازش فرمودند - تمامه
پرگنات پنجاب و سرهند و حصار فیروزه در تصرف (۳) در آمد -
و سکندر سور چون از شکست لشکر خود خبر یافت با هشتاد هزار
سوار و پیلان کوه پیکر و توپخانه بسیار عزم استعداد روان شده سرهند

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۳۵ نوشته «همه این روشنی ها از برای سعی پیشه
و احوال غافلان عاصی انتظام یافته از اطراف معرکهای شعور طاقت ... و ...
از حال عساکر فیروزی مند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند» ۰
(۲) در نسخهٔ ح «رسید آنحضرت سجدات شکر» ۰
(۳) در نسخهٔ ت «حصار فیروزه و بعضی از اهل دهلی بتصرف درآمده» و در
طبقات اکبری صفحه ۸۲ «و بعضی پرگنات دهلی را نیز مغولان متصرف شدند» ۰

آمد - و بر گردِ لشکر خود خندق و قلعهٔ مستحکم مرتّب نمود - و امرای الوس چغتائی حسب المقدور جلادت می کردند - و عرایض به لاهور روان ساخته استدعای[1] قدومِ نصرت لزوم نمودند - رایاتِ جاه و جلال به فتح و فیروزی روان شد - بعد از قربِ وصول امرا برسم استقبال بملازمت آمدند - و بسرهند صف آراستند و در میدان آمدند - بعد از چند روز بعد ازان که مکرر از طرفین جوانانِ کار طلب دادمردی و دلاوری می دادند - روزی که نوبت قراولئ[2] شهزادهٔ عالمیان اکبر میرزا بوده صف[3] جنگ روی داد - از یک طرف بیرم خان خانخانان و از جانب دیگر اسکندر خان و عبد الله خان اذبک و میر ابو المعالی و علی قلی سیستانی (بر مخالفان حمله آوردند) - و خرگاهِ خاصِ شاهزاده اکبر میرزا بر حوض رسولانه برآورده بودند - هر یک از خوانین دران روز آن قدر لوازمِ شجاعت و مردانگی نمودند که مزیدی بران صورت نبندد - و توفیق رفیق گشت - و شکستِ[4] عظیم بر لشکر افغان افتاد - و سکندر تجمّلات

---

(۱) در نسخهٔ الف « استیداد قدوم » و در نسخهٔ ج « امتداد قدوم » ٥

(۲) قراول کسی که سپاهی به بیند و بر دیدبان نیز اطلاق کنند - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۹۰۱ - قراولی اینجا به معنی دیدبانی است ٥

(۳) در اکبر نامه صفحه ۸۲ « جنگ صف » ٥

(۴) در نسخهٔ ج « رفیق گشت بعد از جنگ شکست » و در نسخهٔ الف « رفیق گشت اسکندر سور تجملات » و در طبقات اکبری صفحه ۸۲ « توفیق رفیق حال مردان لشکر آمده لشکر افغانان که قریب بصد هزار کس بودند از اندک مردی شکست یافتند » ٥

بادشاهی گذاشته رو بفرار آورد ـ و سپاهِ ظفر پناه تعاقب مخالفان نموده بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند ـ اسکندر با معدودی چند بدر رفت ـ دو صد[۱] فیل و پانصد اسپ و خزاین و ظروف نقره آلات و طلا آلات و بارگاه او بدست ملازمان شاهزادهٔ والا اقبال آمد ـ از آنجا مظفر و منصور به ملازمت آن حضرت رسیده مراسمِ تهنیت بجا آورد ـ آن حضرت آن چراغِ روشن را بخلعتِ زیبا و مرصّع[۲] منوّر گردانید ـ و بخطابِ والای ولی عهدی خوش دل ساخت ـ ازان جمله بیست فیل و یک صد اسپ و بارگاه سکندر بآن بلند اقبال بخشید ـ و منشیانِ عطارد فطنت بموجب فرمان فتحنامها باطراف ممالک روان ساختند ـ و چنین[۳] فتح بنام نامی شاهزادهٔ والا اقبال که بحسن اهتمام ملازمانش فتح روی نمود در قلم آوردند ـ و اسکندر[۴] خان اذبک پیشتر روان شد ـ و اردوی ظفر قرین از راه[۵] سامانه بپای تخت هندستان روان شد ـ و جمیع افغانان که در دهلی بودند با اهل و عیال بهر طرف فرار نمودند ـ عجب تفرقه بآنها افتاد ـ و اسکندر اذبک

---

(۱) در نسخهٔ الف «دو صد و پنجاه فیل و سی صد و چند اسپ و خزاین و نقره آلات» =

(۲) در نسخهٔ الف «تاج مرصع» =

(۳) در نسخهٔ ج «و چنین فتح» و در نسخهٔ الف و ب «چنین فتح» =

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۱۳ «سکندر خان اوزبک متوجه دهلی گشت» =

(۵) در نسخهٔ ج «سهته» =

اول در دهلی درآمد ـ و میر [۱] ابوالمعالی را در تعاقب سکندر (سور) که بجانب کوه سوالک رفته بود فرستادند ـ در ماه [۲] رمضان بتاریخ هفدهم ماه ابان سنه ۹۶۲ اثنین و ستین و تسعمائه بادشاه انجم سپاه دولتخانهٔ دهلی را منوّر ساخته برتخت جلوس نمود ـ در اکثر سوادِ هندوستان سکه و خطبه جاری گشت ـ و [۳] امرا که در رکابِ سعادت بودند نوازش یافته هریک حاکم دیاری شد ـ و بقیهٔ این سال بعیش و عشرت و جشنهای عالی گذشت ٭

---

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۵۰ « چون رایات نصرت آیات بسامانه رسید شاه ابو المعالی را با جمعی از ملازمان درگاه . . . بلاهور تعین فرمودند که اگر اسکندر از کوهستان برآمده درمیان ولایت دست اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده‌آید و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشار الیه تفویض یافت » ٭

(۲) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۶۲ « در ماه رمضان المبارک سنه نهصد و شصت و دو (۹۶۲) حضرت دهلی مستقرّ جاه و جلال پادشاهی شد » در طبقات اکبری صفحه ۸۳ « در ماه رمضان آنحضرت بدهلی آمد » ـ در اکبر نامه صفحه ۳۵۱ « روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور (نهصد و شصت و دو) در سلیم گڈهه (که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد » ـ در نسخهٔ ج « هفدهم ماه ابان سنه ۹۶۶ بادشاه انجم سپاه » و در نسخهٔ الف « در ماه رمضان سنه (۹۶۵) نهصد و شست و پنج » و در اکبر نامه بعد این واقعه ترک تناول حیوان در ماه رمضان از حضرت جهانبانی ذکر کرده ٭ در تاریخ فرشته صفحه ۴۵۹ بیرم خان این رباعی در تاریخ فتح گفته :— ٭ رباعی ٭

منشیِ خرد طالع میمون طلبید ٭ انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را ٭ تاریخ ز شمشیر همایون طلبید
(۹۶۲)

(۳) در نسخهٔ الف و ب « امرایانی که در رکاب » ٭

چون ابوالمعالی که در [illegible] اتفاق سکندر بوده [illegible] خوب ننموده همه ازو آزرده گشتند و اتفاقات [illegible] زر بخزانهٔ عامره نرسانید و در [illegible] سکندر روز بروز قوی‌تر می‌شد [illegible] بلند اقبال جلال الدین محمد اکبر [illegible] خان را اتالیق ایشان ساختند و [illegible] و ابوالمعالی را حکم شد که [illegible] دران ایام اوماق بود که [illegible]

(۱) در نسخهٔ [illegible]

(۲) در طبقات اکبری [illegible] دست اندازی کرده [illegible] گرفت [illegible] نمر داده کمی [illegible] در نسخهٔ ج [illegible] تصرفات توده [illegible] پادشاهی دست درازی کرده [illegible]

(۳) در نسخهٔ ج [illegible] سکندر نیز کوتاهی نموده .

(۴) در اکبرنامه صفحه [illegible] مسعود . . . حضرت شاهنشاهی [illegible] و بیرم خان را صورت اتالیق حضرت ساختند .

(۵) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه [illegible] و سنبل حمی را با خود متفق ساخته بیاد عزت و [illegible]

سنبل جمعی را باخود متفق ساخته بنیادِ تاراج و غارت نهاد - و مردم کوته اندیش واقعه طلب برو جمع شدند - علی قلی [۱] سیستانی را بدفع او فرستادند - احمد خان [۲] در قلعه حصاری شد - چندی در تلاش بودند - آخر آن قلعه مفتوح شد و احمد خان را کشته یافتند - سر او بدرگاه والا رسید ٥

از غرایبِ [۳] واقعات و عجایبِ حادثات آنکه در هفتم ماه ربیع الاول دران سنه [۴] که مذکور شد - شاه در نزدیک غروبِ افتاب

---

(۱) در نسخهٔ الف و ب « علی قلی ولد حیدر علی سیستانی » ٥

(۲) در نسخهٔ الف و ب « در قلعهٔ بداموں مستحصن شد » و در طبقات اکبری صفحه ۸۴ « درقلعهٔ بداون مستحصن گشته » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « بدرگاه والا رسید - درین زمان از غرایب واقعات و عجایب حادثات از دور فلکی روی نموده این بود در هفتم ربیع الاول دران سنه مذکور شد شاه در نزدیک غروب » و در نسخهٔ الف و ب « در هفتم ماه ذی حجه در سنه ۹۶۵ که بالا مذکور شد نزدیک غروب شد » ٥

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۶۳ نوشته که « آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و سه (۹۶۳) . . . آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه برآمده . . . . . . اوائل شام آن روز خواستند که بسعادت فرود آیند - چون بزینهٔ دوم رسیده‌اند مُقری مسکین نام آذان بی‌هنگام بنیاد کرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظیم آذان همان جا ارادهٔ نشستن فرموده اند - چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت - درحینِ نشستن پای مبارک در دامنِ پوستین پیچید و عصای اشرف لغزید و از پای در آمده بسر آمدند و شقیقهٔ یمینی آزردگیٔ تمام یافت چنانچه قطرهٔ چند خون از گوش راست بر آمد » - در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۶۵ « مقارن این حال در تاریخ هفتم شهر ربیع الاول که سنه نهصد و شصت و سه (۹۶۳) بود پادشاه بر بالای

بر بام [1] کبوترخانه برآمد - بعد ساعتی که فرود می‌آمدند - موذن بانگ نماز شروع کرد - آنحضرت [2] در زینهٔ دوم بتعظیمِ آذان نشستند - وقت برخاستن پای مبارک ایشان لغزید - از نردبان بر زمین افتادند - اهل مجلس سراسیمه شده آنحضرت را بیهوش برداشتند - در حرمگهِ خاص آوردند - بعد لحظهٔ افاقت یافته سخن گفتند - اطبّا در معالجه سعی بسیار کردند - امّا سودی [3] نکرد - روز دیگر ضعف ایشان زیادت شد و کار از معالجه درگذشت - دران زمان شیخ جولی را زود بملازمتِ شاهزاده [4]

بام کتابخانه که در قلعهٔ دین پناه دهلی ساخته بود برآمدند و در حین فرود آمدن موذن بانگ نماز گفت و بجهت تعظیم آذان نشستند و بوقت برخاستن عصا خطاکرد پای ایشان بلغزید و از چند زینه پایه غلطیده بزمین آمدند . . . در پانزدهم ماه مذکور پادشاه غفران پناه این عالم بیوفا را پدرود کردند و بدارالبقا خرامیدند ، - در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۲۵۹م ، در هفتم آن ماه (ربیع الاول سنه ثلاث و ستین و تسعمائه) نزدیک بوقت غروب آفتاب جنت آشیانی بالای بام کتابخانه برآمده لحظهٔ بنشست - و بوقت فرود آمدن ناگاه موذن بانگ نماز شروع نمود - آنحضرت بواسطهٔ تعظیم و جواب بانگ نماز بر رتبهٔ دوم بنشست و بوقت برخاستن تکیه بر عصا کرده خواست که برخیزد عصا لغزیده بدر رفت و پادشاه از نردبان جدا شده بر زمین آمد . . . اطبا بمعالجه مشغول گشتند اما سودمند نیامده یازدهم ماه مذکور بوقت غروب آفتاب همای مرغ روحش بآشیان قدس پرواز نمود ، برای مزید تحقیقات روز و تاریخ «مغل نیومس میٹکس مصنفهٔ هودی‌والا صفحات ۳-۲۶۲م ملاحظه کنید ه

(۱) در هر سه نسخهٔ «بام کبوترخانه» ارقام یافته امّا در دیگر کتب تاریخ «بام کتابخانه» ثبت شده و نیز در نسخهٔ الف «بام کبوتر خانه بر آمده ایستادند وقت فرود آمدن» ه

(۲) در نسخهٔ ج «در تعظیم بانگ در زینه پایه نشست» و در نسخهٔ الف «در رتبه پایه دوم» ه

(۳) در نسخهٔ الف «سودی نکرد وضعف زیاده شد چنانچه از معالجه» ه

(۴) در نسخهٔ الف «شاهزادهٔ عالمیان بطرف بدامون (بدایون) فرستادند» ه

روان ساختند و حقیقت را اعلام دادند - یازدهم ماه [۱] در سنه ۹۶۳ نهصد و شصت و سه داعئ حق را اجابت فرمود و بریاضِ جنت خرامید - این تاریخ از زبان فاضل آن [۲] عصر برآمد -

همایون پادشاه [۳] آن شاهِ عادل ❊ که فیضِ [۴] خاص او بر عام افتاد
[۵] ز بامِ قصرِ زیبا همچو خورشید ❊ به پایان در نمازِ شام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم ❊ خلل در کار خاص و عام افتاد
پیِٔ [۶] تاریخ او از غیب گفتند ❊ همایون بادشاه از بام افتاد
۹۶۳

---

(۱) در نسخهٔ الف « اعلام دادند - گویند که بوقت غروب آفتاب داعئ حق را لبیک اجابت فرموده » و در نسخهٔ ج « پانزدهم ماه در سنه ۹۶۶ داعی حق » ٭

(۲) از فاضل آن عصر مراد مولانا قاسم کاهی است - ببینید اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۶۸ و مولانا در سنه نهصد و هشتاد و هشت (۹۸۸) وفات کرد - رفت ملا قاسم کاهی تاریخ وفات است - برای مزید تحقیقات ملاحظه کنید منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۱۷۲ و ترجمه انگلیسی آئین اکبری از بلاخمن صفحه ۵۶۶ ٭

(۳) در نسخهٔ ج « همایون پادشاه آفتابی » و در نسخهٔ الف « همایون پادشاه آن افتابی » در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۶۶ این اشعار بطور دیگر نقل کرده ٭

(۴) در نسخهٔ الف و ج « فیض شامل او » ٭

(۵) در خلاصة التواریخ مصنفهٔ سجان رای صفحه ۳۳۵ بعد بیت اول این شعر ارقام یافته :—

بنای دولتش چون یافت رفعت ٭ اساسِ عمرش از انجام افتاد
و بعد ازان ثبت شده :—
چو خورشیدِ جهانتاب از بلندی ٭ بپایان در نمازِ شام افتاد

(۶) در خلاصة التواریخ صفحه ۳۳۵ نوشته « قضا از بهر تاریخش رقم زد » و در منتخب التواریخ صفحه ۴۶۶ « پیٔ تاریخ او کاهی رقم زد » ٭

ایامِ سلطنتِ صوریٔ آنحضرت [۱] بیست و پنجم سال و سن آنحضرت پنجاه و یک سال ـ و ذاتِ مَلَکی صفاتش در کمالِ انسانی آراسته ـ در سخاوت و شجاعت از سلاطینِ آفاق ممتاز بوده و در جنبِ بخشش و ایثار او مالِ جمیع هندوستان وفا نکردی ـ و در نجوم و ریاضی بی بدل بوده ـ در صحبت آن مقتدای سلاطین ـ فضلا و علما و شعرا بسیار بودند ـ و مباحثهٔ [۲] علمی می کردند ـ و مروت بحدّی بوده که میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر و امرای چغتائی مکرر مخالفت کردند و گرفتار شدند ـ گناهان ایشان عفو می شد ـ و در کل حال با وضو بودی و هرگز نام خدای عزّ و جلّ بی وضو بر زبان نیاوردی [۳] ـ عبد الحی را عبدل فرمودند ـ چون از وضو فارغ شدند بمیر گفتند که معذور دارید ـ وضو نداشتم و حیّ نام خدا ست بدان جهت نام شما تمام نگفتم ـ ذات فرشته صفات جامعِ کمال صوری و معنوی بوده رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ ۞

---

(۱) در خلاصة التواریخ صفحه ۳۳۵ نوشته که « مدت سلطنت مرتبهٔ اول ده سال و مرتبهٔ دویم ده ماه » ۞

(۲) در نسخهٔ الف و ج « مباحثه علم » ۞

(۳) سلطان ناصرالدین محمود شاه اول (۶۶۴ ـ ۶۴۴) نام نامی سرور عالم و سید اولاد آدم رسولنا و شفیعنا و سیدنا محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله و اصحابه و سلّم را گاهی بلا وضو بر زبان نیاوردی ـ در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۱۲۹ ارقام یافته « و نیز مشهور ست که سلطان ناصرالدین را ندیمی بود محمّد نام و سلطان را عادت آن بود که او را جز محمد بانگ نکردی ـ ناگاه یک روز آن ندیم را گفت که تاج الدین بیا و فلان کارکن ـ ندیم بفرموده عمل نموده بعد از فراغ و انصرامِ امر بخانهٔ خویش رفته تاسه روز بملازمت سلطان نرسید ـ سلطان کس

چون شیخ جولی بوقت شدّت و ضعف آنحضرت روان شده بود در کلانور سعادتِ ملازمت دریافته قضیهٔ[1] غریبه را معروض داشت ـ متعاقب خبرِ رحلت آنحضرت رسید ـ بیرم خان و امرای کبار که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده بودند بعد از تقدیمِ تعزیت بر سلطنتِ آن دُرِ دریای شاهی اتفاق نموده بتاریخ[2] دوم ربیع الثانی در همان سنه

بطلب وی فرستاد ـ و در مجلس حاضر گردانیده سبب نیامدن ازو استفسار نمود ـ ندیم گفت ای خداوندِ جهان هرگز مرا بجز محمّد بانگ نمی‌کردی ـ آن روز بخلاف عادت تاج الدین خطاب فرمودی ـ استنباط کردم که نسبت بداعی تغیری در مزاج سلطان پدید آمده که بیگانه وار مرا بلقب خوانده است ـ ازین معنی بی‌طاقت شده سه روز بی‌قرار و بی آرام افتاده بودم ـ سلطان قسم یاد کرده گفت که از تو هیچ گرانی در خاطر نداشتم ـ اما دران وقت بی وضو بودم ـ و شرمم آمد که بی‌وضو نام محمّد بر زبان رانم لهذا بلقب تاج الدین خواندم » ٥

(۱) در نسخهٔ ج « قصه غریبه » ٥

(۲) در نسخهٔ الف و ب « اتفاق نمودند ماه ذی حجه سنه نهصد و نود و پنج که بالا گفته شد در قصبهٔ کلانور جشنی » امّا در هندسه (۹٦٥) ارقام یافته و این هردو تاریخ صحیح نیست در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۲٦ « در نیم روز جمعه دویم ماه ربیع الآخر سنه ثلاث و ستین و تسعمائه (۹٦۳) هجری بمطالعهٔ جوزاء در ظاهر قصبهٔ کلانور بر تخت سلطنت اجلاس داده » و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۲٦۱ مرقوم است که « باتفاق یکدیگر دوم ماه ربیع الثانی سنه ثلاث و ستین و تسعمائه (۹٦۳) شهزاده جلال الدین محمد اکبر را که سیزده سال و نه ماه از عمرش گذشته بود در کلانور بر تخت فرماندهی اجلاس دادند » و در اکبرنامه جلد دوم صفحه ۳ « آنگاه در ساعتِ فیض اشاعت (یعنی قریب نصف النهار جمعه برویت دوم و بامر اوسط سیوم ربیع الثانی سال (۹٦۳) نهصد و شصت و سیوم قمری ٥ ٥) آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرّین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت بر تختِ سلطنت و اورنگِ خلافت نشست » ٥

(نه صد و شصت و سه) جشنی عظیم آراستند - و آنحضرت قدم بر مسند فرماندهی نهاده جهان و جهانیان را از حادثات ایمن گردانید -

اندر آمد ببارگاهِ خدای دامنِ خسروی کشان در پای

ذکر تتمهٔ احوال عادل شاه که خامهٔ عنبرین شمامه در عقب گذاشته بود و انتقال سلطنت هندوستان بپادشاه جهان و جهانیان جلال الدین محمد اکبر بادشاه

چون اخبارِ موت بادشاه در چنار عادل شاه رسید فرعهٔ مشورت بارکان [1] دولت خود انداخته - همبرین اتفاق کردند که لشکر مغل چون بادشاه از سر ایشان رفته است همه سراسیمه و بیدل است - اگر فوجی گران بر سر آنها رسد بی جنگ روی گردان شوند - و دهلی بآسانی بدست [2] می آید - و سکندر سور در کوه سوالک بی پا و پر مانده است - کسی دیگر نیست که دعوای دهلی نماید - دران اثنا هیمو بسخن درآمد - که اگر بادشاه احمد خان سور و الهداد خان سروانی و دولت

(۱) در نسخهٔ ج «مشورت انداخته»

(۲) در نسخهٔ ج «بآسانی دست می دهد»

شه کرانی را با لشکر بسیار و پیلان نامی همراه من نمایند باقبال بادشاهی لشکر مغل را ته و بالا نموده دهلی بتصرّف شاهی درآرم ٭

در سرکار عادل شاه رمّالی بوده که سقف[۱] فلک را تختهٔ رمل خود ساخته[۲] بود - باو حکم کرد که من لشکر را به تسخیر دهلی می فرستم باید که درین باب در هیئت فلکی نیکو نگاه کرده آنچه بر تو ظاهر شود پیش تخت من بی محابا عرض کن - آن[۳] مرد تختهٔ رمل را در پیش انداخته در اجرامِ اختران - نیک وا رسیده بعرض رسانید که من[۴] از گردشِ دورِ دوّار و از گذشتِ لیل و نهار چنین معلوم می کنم که پسر همایون بادشاه در ساعتی پای بر مسندِ شاهی نهاده که حکومتِ تمامیٔ هندوستان بیک ذات بازگردد - و فرمان روایانِ هند و سند و گجرات و دکهن و بنگاله جبینِ خود در پیشِ تخت او برخاک سایند - و در[۵] جنگ کسی برو مظفّر نگردد - و ممالکِ هندوستان از قندهار تا دریای دکهن و از کنبهایت تا دریای بنگاله در زیر فرمان او در آید - عادل شاه ازین سخن در فکر دور و دراز افتاد ٭

---

(۱) در نسخهٔ الف « تختهٔ فلک » ٭

(۲) در نسخهٔ الف « ساخته احکام سیّارهاء سایر و ثبات را نیکو شناختی حکم کرد » ٭

(۳) در نسخهٔ الف و ب « آن مرد تا سهٔ روز باجرام اختران نیک وا رسیده عرض نمود » ٭

(۴) در نسخهٔ الف « که من از دور گردش و سرگذشت لیل و نهار چنین مفهوم کرده‌ام که بعد همایون پسرش که پای بر مسند شاهی نهاده است تمام حکومت هند برو مسلّم گردد » ٭

(۵) در نسخهٔ ج « در جنگ برو ظفر نگردد » ٭

هیمو گفت که بادشاه این سخن است ـ الحال او خورد سال است ـ و پدر از سر او رفته و لشکر مغل هنوز ثبات نیافته ـ نهال خورد برکَندن آسان است ـ عادل شاه از گفتهٔ او دل قوی شد ـ لشکری جرّار [۱] مقدار ده هزار سوار و بیست پیل کوه تمثال همراه داده هیمو را روان ساخت ـ کوچ بکوچ به‌گوالیر رسید ـ علی قلی سیستانی در آنجا[۲] بود ـ چون لشکر افغان چیره دست بود باول حمله[۳] او را انداختند ـ اکثر مغلان در میدان افتادند ـ علی قلی با معدودی چند بدر رفت ـ همه اسباب و اشیا در کف[۴] هیمو افتاد ـ ازین فتح شاد گشته فتح نامه [۵] با غنایم که از مغلان یافته بود بخدمت عادل شاه فرستاد ـ از رسیدن فتح نامه [۶] عادل شاه بغایت خوش دل گشته اول مقدمهٔ فتح خود دانست و جشنی عظیم ترتیب داده خلعت [۷] زرتار با دو فیل و دو اسپ به‌هیمو فرستاد ـ و بنوازشِ بیکران او را امیدوار ساخت ـ هیمو بعد رسیدن این عنایت [۸] بغایت قوی شده

---

(۱) در نسخهٔ الف « لشکر جرار ترتیب نموده هفت هزار سوار و بیست پیل کوه تمثال همراه هیمون روان ساخت » ۰

(۲) در نسخهٔ ج « در گوالیر چون لشکر » ۰

(۳) در نسخهٔ الف « به اول حمله دست یافته از پا انداختند » ۰

(۴) در نسخهٔ الف « بدست افغانان افتاد » ۰

(۵) در نسخهٔ ج « فتح نامه بعادل شاه » ۰

(۶) در نسخهٔ الف « از رسیدن فتح نامه بغایت شاد شده اول » ۰

(۷) در نسخهٔ الف و ب « خلعت گوهرنگار و زرتار و فیل فرستاده بنوازش » ۰

(۸) در نسخهٔ ج « بعد این مرحمت قوی دل شده » ۰

بیشتر روان شد - چون از آگره گذشت های وهوی[۱] از آمدن سپاه عادل شاه در دهلی افتاد - الوس چغتائی از نواحی یک‌جا آمده قرعهٔ مشورت درمیان انداختند - تردی محمد خان گفت[۲] که بهتر اینست که ما ازین‌جا رفته بخدمت شاهزاده ملحق شویم - تا همه لشکر متفق شده و اقبال شاهزاده برسر ما باشد می‌توانیم کاری ساخت - ابو المعالی و دیگر امرای الوس چغتائی گفتند که این چه بیدلی است - که هنوز لشکر افغان نرسیده و زبردستی[۳] اینها معلوم نشده دهلی را گذاشته بدر رویم - فردا جواب پیش[۴] شاهزاده چه باشد - هرچند گفتند تردی خان همداستان نشد و با لشکر خود از ایشان جدا گشت - دیگر امرا آمادهٔ جنگ شدند ٭

درین اثنا هیمو در نواحیٔ[۵] دهلی رسید - و بجهت جنگ سه فوج بست - و امرای الوس چغتائی نیز با سپاه جرّار و پیلان خونخوار[۶] که از اسکندر سور گرفته بودند از دهلی

---

(۱) در نسخهٔ ج «های وهوی آمدن عادل شاه» ٥

(۲) در نسخهٔ الف «تردی محمد خان گفت ازین‌جا رفته بخدمت ملحق شدن بهتر می‌نماید - تا سایهٔ اقبال فرخ فال شاهزاده جلال الدین سایبان آمال ما باشد می‌تواند کاری ساخت» ٥

(۳) در نسخهٔ الف «زبردستی آنها ما را مغلوب نساخته دهلی» ٥

(۴) در نسخهٔ الف «پیش پایه تخت چه باشد» ٥

(۵) در نسخهٔ الف «نواحیٔ دهلی کهنه نزول نمود و از آنجا برقرار جنگ سه فوج بسته روان شد - امرای الوس» ٥

(۶) در نسخهٔ الف «پیلان خونخوار که در جنگ سکندر سور بدست مبارک همایون بادشاه آمده بودند از دهلی» ٥

برآمدند و بر روی میدان رسیدند - تردی خان نیز چار ناچار در میدان آمده بدست راست بایستاد - جنگ عظیم شد - اول مغلان جان برکف نهاده به کمانداری قیام نمودند - اکثر افغانان را از ناوک[1] دلدوز سوراخ بدن کردند - افغانان بران شدند که از معرکه[2] هیجا رو گردان شوند - هیمو چون کار از دست رفته دید از طرف چپ الهداد خان را اشاره نمود که یاری ده - الهداد خان جوان دلاور بود که در هیچ جنگ پشت نداده[3] بود بر مغلان افتاد - و آن سدّ سکندر[4] از جا بجنبید - مغلان بیو ریز کردند - الهداد خان را بناوک تن شکاف زخمی کرده سپاه اورا چون باد که ابر را بر می دارد پراکنده ساختند - امّا تردی خان از جای خود نجنبید و یاری[5] ده یاران خود نشد[6] - چون هیمو مغلان را چیره دست دید و افغانان را بیدل یافت با فوج خود از مقدمه روان شد - با سه هزار سوار نامی بر مغلان ریز کرد - سپاه مغل[7] ضرب تیغ برداشته و پراکنده

---

(۱) در نسخهٔ الف «اکثر افغانان از ناوک دلدوز ایشان تن سوراخ گشته و در شدند»

(۲) در نسخهٔ ج «معرکه گاه»

(۳) در نسخهٔ الف «پشت هیچ نداده بود»

(۴) در نسخهٔ الف «سدّ سکندر بود از جا جنبید»

(۵) در نسخه الف «یار با وی نشده»

(۶) در نسخهٔ ج «خود شد آیا در هیمون در ساحه بود - چون هیمون»

(۷) در نسخهٔ الف «ریز کرده سپاه مغل را پراکنده ساخته»

ساخته باز مجال یکجا شدن نداده تا شکست عظیم [۱] بر لشکر مغل افتاد روی بگریز آوردند - هیمو تعاقب آنها [۲] تا نریله نمود و بسیاری از مغلان بقتل در آورد و چندان غنایم از لشکر مغل بکف هیمو افتاد که در شمار نیاید - یکصد و شصت پیل و هزار اسپ تازی نژاد و اسباب و اشیا [۳] را حدّی و نهایتی نبود - همه را گرد آورده [۴] در دهلی آمد - ازین تجمّل شاهی خیالِ سری در سر آورد - گمان کرد [۵] که عادل شاه مرغ بی بال و پر است - وقتیکه سپاهِ جرّار داشت در بغی ابراهیم و سکندر نتوانست کاری ساخت - الحال همه لشکر و پیلان او نزد من اند بدین خیال [۶] غیر از پیل - دیگر غنایم بر افغانان بریخت - و ایشان را از خود ساخته [۷] باتفاق آنها در دهلی آمده چتر بر گرفت [۸] جابجا متفرق حکّام تعین نمود - و ملک دهلی و پرگنات

---

(۱) در نسخهٔ الف « نداده شکست عظیم براحوال مغل راه یافته رو بگریز نهادند » ۰

(۲) در نسخهٔ الف « تعاقب آنها کرده بسیار از مغلان بقتل در آورد اما افغانان بر ابوالمعالی کار تنگ نگرفتند ایا در نهان بایشان ساخت بود چندان غنایم » ۰

(۳) در نسخهٔ ج « اسباب فراوان همه را گرد آورده هیمون در دهلی آمد » ۰

(۴) در نسخهٔ الف « همه را گرد کرده بر خود نگاهداشته ازین تجمل پادشاهی که درکف او درآمد خیال سری در سر او بیضه کرد » ۰

(۵) در نسخهٔ ج « گمان بود که عادل شاه » ۰

(۶) در نسخهٔ الف و ب « خیال این غنایم غیر از پیلان بافغانان که همراه او بودند بریخت » ۰

(۷) در نسخهٔ ج « از خود ساخته باتفاق آنها چتر برگرفت - ممالک دهلی وغیره در فرمان خود آورد برای تسلی خاطر » ۰

(۸) در هر دو نسخهٔ الف و ب « که چتر برگرفت و سکهٔ خود جاری نمود جابجا » ۰

نواحی در زیر فرمان خود در آورد و برای تسلی خاطرِ عادل شاه فتحنامه فرستاده عرض داشت نمود که بنده باقبال بادشاهی لشکر مغل را که سدِ آهنی بوده شکسته و پراگنده ساخته‌ام ـ امّا شنیده می‌شود که پسر همایون بادشاه لشکر بسیار دارد و بر تخت جلوس کرده خیال آمدن دهلی دارد ـ ازین جهت پیلان و اسپان مغلان بر خود داشته‌ام ـ تا با سپاهِ جرّار و پیلانِ خونخوار مقابله[1] نمایم و نگذارم که او بجانب دهلی بیاید ـ عادل شاه بدین[2] سخنانِ فریب آمیز تسلی یاب شد ـ

الغرض چون امرای الوس چغتائی شکست یافته و حشمِ شاهی[3] پای داده بجانب تخت شاهزاده روان شدند ـ اخبارِ شکستِ امرا و چیره دستی کافر بشاهزادهٔ بلند اقبال والا اجلال رسید ـ با بیرم خان و بقیهٔ امرا که در آنجا بودند کوچ بکوچ سرهند رسید ـ بآن امرا که از میدان دهلی شکست یافته بودند عتاب کرد و تردی خان را

---

(۱) در نسخهٔ ح «مقابل آوردم و نگذارم»

(۲) در نسخهٔ ج «بدین فریب او تسلی یاب»

(۳) در نسخهٔ الف و ب «پای داده از دهلی بدر رفتند» و در نسخهٔ ح «روان شدند ـ شاهزاده والا اقبال از شکست دهلی خبر یافته و چیره دستی کافر لعین شنیده ـ بیرم خان بقیه امرای که در آنجا بودند تسلی داده کوچ بکوچ سرهند رسید» در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۳۰ مرقوم شده «درین وقت بندگان حضرت در قصبهٔ جالندهر مشغول دفع فساد سکندر بودند که خبر شکست امرا بمسامع علیهٔ رسید»

که دران میدان همراهی یاران نکرده بود بیاساق رسانید[1] - و خزاین کشاده به سپاه زر ریزی کرد - جدید[2] نوکر ساخته متوجه دهلی گشت - چون تهانیسر رسید عرض سپاه گرفت - بیست[3] و پنج هزار سوار

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۱۳۰ ، خانخانان که تنظیم و ترتیب مصالح ملکی برای صواب نمای او منوط بود - صلاح در اتلاف تردی بیگ خان دیده مشار الیه را در منزل خود طلبیده بقتل رسانید ، در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۶۳ مرقوم شده ، خان خانان تردی بیگ را بسبب تقصیرات وقتی که پادشاه بشکار رفته بود بمنزل طلبیده بی‌سخن در حضور خود درون سراپرده گردن زد - و پادشاه این خبر در شکارگاه شنید - چون مراجعت نمود بیرم خان معروض داشت که چون به تحقیق می دانستم که آنحضرت باوجود گناه بس بزرگ که از او بوجود آمده از غایت مهربانی در قتل او تامل خواهند فرمود و عفو چنین تقصیری درین وقت که لشکر مخالف نزدیک رسید و مثل افغانان غنیمی بر ممالک هند استیلا یافته مناسب نبود هراینه حکم اقدس صریح درین باب حاصل نکرده جرأت در قتل وی نمودم - عرش آشیانی زبان بتحسین و آفرین کشاده عذرش مسموع داشت - و از ثقات شنیده شد که اگر بیرم خان ترکان تردی بیگ را نمی‌کشت الوس چغتائی بضبط نیامده باز قصهٔ شیر شاه پیش می آمد و بعد ازانکه امرای مغل هر یک خود را کیقباد و کیکاوس می دانستند از بیرم خان ترکان در حساب شده هوای سرکشی از سر بدر کردند و نفاق بر طرف ساختند ، و همین مضمون را در منتخب اللباب جلد اول صفحات ۱۳۱-۱۳۲ ذکر کرده - در هر سه نسخه لفظ یاساق نوشته اما گمان می برم که این لفظ یاسا باشد که بمعنی قتل و غارت و قصاص است (فرهنگ انندراج جلد سوم صفحه ۸۲۵) و یاساق بر وزن ناچاق - شریعت مغلان را گویند و بدعت و مهم و سفر و کومک و مددی که پادشاهان را رعیت کند در دادن لشکر بدون مواجب بوقت ضرورت و طیاری جنگ باشد - فرهنگ انندراج جلد سوم صفحه ۸۲۵ ○

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، نوکر بسیار همرسانید و متوجه ، ○

(۳) در هر دو نسخهٔ الف و ب ، بیست و شش هزار سوار در قلم آمد ، ○

در شمار آمد - شاه بداغ خان و میر ابو المعالی را با چهار هزار سوار پیشتر روان[1] کردند که یک منزل پیش از رایاتِ عالیات می‌رفته باشند - چند روز در تهانیسر مقام شد - دران روزها که خبر چیره‌دستی لشکر هیمو ملعون پی در پی[2] می‌رسید بیرم خان شاهزاده را بخدمت قطب الاقطاب حضرت شیخ جلال[3] تهانیسری برد و بشرفِ ملازمت[4] ان قدوة العارفین مشرّف ساخته بوقت رخصت فاتحهٔ استمداد از حضرت ایشان درخواستند که کافر ملعون با لشکری چون مور و ملخ می‌آید - ایشان را حمایت اسلام واجب است - حضرت شیخ جلال[5] متأمّل شده فرمودند که شما نشنیده‌اید که کودکان در هنگام بازی می‌گویند که "[6] سون سون

---

(۱) در نسخهٔ ج «روان کردند دو سه روز در آنجا مقام شد دران روزها» و در نسخهٔ الف «چند روز تهانیسر مقام واقع شد» -

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب «روز بروز می رسید» -

(۳) شیخ جلال الدین تهانیسری مرید و خلیفهٔ شیخ عبد القدوس رحمة الله علیه است از مشاهیر مشایخ وقت بود - اکثر مکتوب شیخ عبد القدوس بنام اوست - و او را نیز مکتوبات است بر طرز مکتوبات پیر - مات فی رابع عشر ذی الحجه سنة سبع و ثمانین و تسعمائه (۹۸۹) و هو ابن خمس و تسعین سنة رحمة الله علیه - ملخصا از اخبار الاخیار صفحه ۲۷۳ -

(۴) در نسخهٔ الف و ب «بشرف پای بوس» -

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب «پارهٔ متامل» -

(۶) در هر دو نسخهٔ الف و ب «سون بانیا کان بکرایا» این مثل در زبان پنجابی فرمودند - سون بمعنی صد و بانیان بمعنی چالاکی و زیرکی و آیان بمعنی آورده شد - یعنی صدها چالاکی کرد اما گوش گرفته آورده شد ای بذلت و خواری گرفتار کرده شد -

بانیان کان پکڑ آنیان ـ این سخن فرموده رخصت فرمودند ـ فردا کوچ نموده [۱] ده کروه از کرنال [۲] نزول اجلال واقع شد ـ چون هیمو بر تخت دهلی متمکّن [۳] شده بود از آمدن لشکر مغل خبردار گشت بآداب و دارات [۴] از دهلی برآمد [۵] در سون‌پتهه نزول نمود ٭

نقل است که چون هیمو بقصد محاربهٔ امرایان همایون پادشاه بدهلی می‌آمد ـ در نواحیِ دهلیِ کهنه نزول نمود ـ شبی که صباح آن در میدان مصاف خواهد داد در روضهٔ مُطهّرهٔ قطب الاقطاب حضرت [۶] قطب الحق والدین و الملة رفته سر عجز بر آستانِ متبرکه نهاده بزبان آورد که اگر فتح دهلی نصیب من شود و تخت دهلی بمن عنایت گردد و لشکر مغل منهزم شود ـ در دهلی رفته مسلمان شوم و دین محمدی را رواج دهم

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « هفت کروه » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ ج « کروه بجانب کرنال نزول کردند » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « متمکن بود » ٭

(۴) در نسخهٔ ج « بآداب دارات ـ دارات ـ بمعنی کرّ و فرّ و داروگیر است ـ فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ٦ ٭

(۵) در نسخهٔ ج « از دهلی برآمد در سونپتهه نزول نمود آنشب بخواب دید که سیلاب تیز آمده » ٭

(٦) حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قُدّس سِرّه خلیفهٔ بزرگ حضرت خواجه غریب نواز معین الدین چشتی سلطان الهند رضی الله تعالی عنه است ـ از اکابر اولیا و اجلّه اصفیا است ـ مات رحمه الله فی لیلة الرابع عشر من ربیع الاول سنة ثلاث و ثلاثین و ستمائه ـ ملخصا از اخبار الاخیار صفحه ۲۹ ٭

حق سبحانه و تعالیٰ اورا نصرت داد ـ نقض عهد کرد و مسلمان نشد ـ و عُقدهٔ کفر از دل نکشود ـ بلکه بر آزار مسلمانان مایل شد ـ لاجرم دید آنچه دید ٭

الغرض چون بواسطهٔ جنگ میدان پانی‌پتهه می‌آمد ـ شبی که صباح آن جنگ خواهد شد بخواب دید که سیلاب تیز آمده پیلی که بران سوار بود آب می‌رباید ـ چون نزدیک غرق رسید مغلی در آمد[۱] فوطهٔ سرخ در گردن انداخته ازان آب برآورد ـ چون صباح شد معبّران را طلبید ـ آن خواب بر ایشان بیان نمود و از تعبیر آن پرسید ـ معبّران این سخن شنیده بجانب یکدیگر می‌نگریستند ـ هیمو دانست که درین[۲] خواب مکروهی باشد ـ گفت شما[۳] ترس و بیم از خاطر دور کرده آنچه یافته‌اید بازنمائید ـ معبّران گفتند سیلاب که دیدهٔ لشکر مغل است ـ که چنان غالب آید که ترا با مرکب تو که بران سوار باشی برگیرد ـ و فوطهٔ[۴] سرخ خونی باشد که بوقت زخم از تن تو برآید ـ و همه اندام ترا درگیرد ـ هیمو

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « غرق رسید مغلی آمد زنجیر در گردن او انداخته ازان آب بیرون کشید چون ازان خواب عبرت انگیز بیدار شد معبران » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « در تعبیر آن مکروهی است » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « ترس نکنید آنچه یافته اید باز گوئید » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « برگیرد ـ و زنجیر که دیدهٔ خون است که بوقت زخم » ٭

فوطه بالضم کمر بند و جامهٔ نا دوخته و بمعنی دستار و رومال نیز آمده ـ در اصل فوته بتاء فوقانی بوده و فوطه بطا تصرف است ـ غیاث اللغات صفحه ۳۳۱ ٭

ترسید[1] - الغرض چون بقصد محاربه سوار شد بارانی سخت نازل شد - پیل اورا برق زده دو پاره ساخت - ازین جهت هیمو بسیار متفکر شد[2] چار ناچار پیشتر راند - رایاتِ عالیاتِ اکبر میرزا پیش ازان در نواحی پانی‌پتهه رسیده بود - [3] هیمو دو کروه از شهر بطرف غروب فرود آمد - سپاه هیمو چهل هزار سوار و لشکر مغل[4] بیست و دو هزار سوار در قلم آمد[5] ٥

جوانانِ کار طلب بروی میدان زور آزمائی می‌کردند - روزی که سیوم[6] روز آن صف جنگ خواهد شد - بیرم خان جشنی عظیم ترتیب داده[7] بارگاه عالی از اطلس زرنگار چون چمن در بهار خلد آسا ساخت و بساط ملوّن انداخت و اورنگ زرین بران نهاده شاهزاده اکبر میرزا

---

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب « ترسید ظاهراً گفت که خواب هم نباشد برعکس آن روی نماید الغرض » ٥

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « متفکر شد دانست که اقبال مغل زور است و مرا بر وی ظفر نیست و از تعبیر خواب نیز ترسیده بود چار ناچار » ٥

(۳) در نسخهٔ ج « هیمون در نواحیٔ آن آمده دو کروه مقرب (مضرب) خیمه برپا کرد » ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « لشکر مغل زیاده از بیست هزار سوار و پیاده نبودند » ٥

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۱۳۱ « در صباح روز جمعه ماه محرم الحرام سنه اربع و ستین و تسعمائه (۹۶۴) از قراولان لشکر خبر آمدن او (هیمو) معلوم شد » ٥

(۶) در نسخهٔ ج « روزی که سیوم روز جنگ خواهد شد » ٥

(۷) در نسخهٔ ج « داده و بساط ملون انداخته و بادشاه جلال الدین اکبر میرزا را بر تخت نشانده بار عام نموده » ٥

را بران نشانده بار عام در داد - و امرای الوس چغتائی را [1] بخلعتهای گرانمایه و انعام پادشاهانه خوشدل ساخته فرمود که این اول کار است - این کافر تمام حشم پادشاهی بتاراج داده الحال بدفع ما کمربسته اگر یکدل و یکجان درین کارزار سعی می‌نمائید هندوستان از آن شما است - نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهَا اگر سستی درین کار رود شما که پانصد کروه خانه گذاشته آمده اید مأمنی نیست - همه امرا سر بپایهٔ سریر نهاده عرض نمودند که تا جان در بدن داریم [2] اِنْشَاءَ اللهُ تَعَالٰی از ما و از دست ما تقصیری نخواهدشد - بعد ازان به احمد بیگ دیوانه که در شانه [3] بینی بی‌نظیر آفاق بود گفتند در شانه نیکونگاه کند که درین جنگ فتح کیست - بعد جشن [4] در شانه نگاه کرد - مبتهج و مسرور گشته بعرض رسانید که فتح بجانب ما

---

(۱) در نسخهٔ ج « بخلعت زیبا و انعام وافر خوشدل ساخته فرمود که این اول کار است یکدل و یکرو شده بکوشید - چون فتح شد هندوستان از آن شما است امرا همه سر بپایهٔ سریر » ٥

(۲) در نسخهٔ ج « بدن داریم دست و تیغ من درین کار از کار نخواهد ماند - احمد دیوانه را » ٥

(۳) شانه بین (ف) فال گیر - فالیا - شگون بتانے والا - چونکه یه فال بکری کے شانه کی هڈی پر نقش لکهکر ایران مین دیکها کرتے هین اس وجه سے یه معنی هوگئے - آصف اللغات جلد سوم صفحه ١٦٣ - و در بهار عجم نسخهٔ خطی صفحه ٢٨٨ - « شانه بین فال گیر و این فال مخصوص بشانهٔ استخوان نر باشد - این عمل را شانه بینی گویند » ٥

در نسخهٔ ج « در شانه بینی بی‌نظیر بود - بعد جشن در شانه نگاه کرده خوشدل شده بعرض » ٥

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بعد جشن طعام » ٥

است[۱] ـ مگر یک از امرای کبار درین جنگ شهید خواهد شد[۲] ـ بعد سیوم روز سپاه مغل آراسته در میدان درآمد ـ و هیمو نیز فوجها آراسته و پیلان در آهن غرق ساخته در نبردگاه رسید ـ و خود [۳] بواسطهٔ آنکه تا نظارهٔ جمیع فوجها نماید بر پیل[۴] کلان سوار شد و علمهای زرین بر پا کرده نمایان شد[۵] ـ شاه بداغ خان و شاه ابوالمعالی با شش هزار سوار تمک[٦] بسته از طرف چپ پانی‌پتهه گذشته در عقب فوجهای[۷] هیمو آمدند[۸] ـ بیرم خان خرگاه خاص شهزاده اکبر میرزا جای بلند

---

(۱) در نسخهٔ ج « بجانب ما است ـ بعد سیوم روز » ٭

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « خواهد شد ـ الغرض بعد دو سه روز هیمون آمادهٔ جنگ شده بروی میدان آمد و فوجها آراسته خود بواسطه » ٭

(۳) در نسخهٔ ج « و خود بجهت نمود سپاه بر پیل کلان سوار شده شاه ابوالمعالی با شش هزار سوار تمک بسته شهر را در چپ گذاشته در عقب فوجهای هیمون آمدند » ٭

(۴) در هر دو نسخهٔ الف و ب « بر عماریِ پیل شد » و در نسخهٔ ج « و خود بجهت نمود سپاه بر پیل کلان سوار شده ـ شاه ابو المعالی با شش هزار » ٭

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « نمایان شد ـ بیرم خان نیز الوس چغتائی میمنه و میسره طیار ساخته و صف قتال برآراستند ـ شاه بداغخان » ٭

(٦) تمک اینجا بمعنی صف است ـ شاید این لفظ ترکی است و مخفف تمنگ است بمعنی زور و کوچ و قوت ـ ببینید لیکسی‌کون پرسیکولاٹینم مصنفهٔ ویلیرس مطبوعه سنه ۱۸۵۵ جلد اول صفحه ۴٦۲ ٭

(۷) در هر دو نسخهٔ الف و ب « فوجها آمدند » ٭

(۸) در نسخهٔ ج « فوجهای هیمون آمدند ـ علی قلی سیستانی و دیگر امرا مقابل هیمون نمودار شدند غلبهٔ جنگ عظیم شد که چشم روزگار ندیده ـ هیمون بر مغلان غالب آمد ـ ناگاه تیر قضا » ٭

ایستاده نموده سه هزار سوار بجهت محافظت ایشان گذاشته تکیه بر یُمنِ کارساز و نصرت بخش نموده متوجه جنگ شد - هیمو بغرور لشکر و پیلان درآمده جنگ عظیم کرده[1] فوجهای مغلان را پراگنده ساخت - از سر تودها برآمد - و از خون جویها روان گردید - و بر لشکر مغل غالب آمد - چون ستارهٔ دولت اکبرشاهی روی در ترقی داشت ناگاه[2] تیر قضا بهپیشانیٔ هیمو خورد[3] - پیلبان را گفت که این پیل ازین معرکه برآر - چون پیل او برگشت افغانان دانستند که او رو بگریز آورد - همه[4] نزد او آمدند - حال[5] اورا دیده جابجا متفرق گشتند - الغرض

---

(۱) در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱۵ مرقوم است که « صباح روز جمعه دهم ماه محرم‌الحرام از سنه اربع و ستین و تسعمائه (۹۶۴) که روز عاشوره باشد اغاز قتال و جدال مابین امرای منقلای و افواج هیمون واقع شد » ه

(۲) در هر دو نسخهٔ الف و ب « تیری از قضای آلهی تیری در پیشانی » ه

(۳) در نسخهٔ ج « هیمون خورد - چون هیمون حال خود دید پیل‌بان را اشارت نمود که پیل را از اینجا برآر » ه

(۴) در نسخهٔ ج « همه در گرد آمدند » ه

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « حال بدین منوال دیدند - چون شیوهٔ حرام نمکی بار خوب نمی دهد شکست عظیم بر احوال او راه یافته اما شاه ابوالمعالی که امرای کبار بوده دران روز بشهادت رسید » - امّا در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۲۰۷ در سال نهم جلوس سعادت قرین شاهنشاهی در واقعات سنه نهصد و هفتاد و یک (۹۷۱) ارقام یافته « که میرزا سلیمان فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس (شاه ابوالمعالی) را روزِ اُرمزد غرّهٔ خرداد ماه آلهی موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق برکشیده قصاص نمودند . . . . قالب ناپاک اورا بشفاعت بعضی عزیزان در حوالیٔ مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند » و نیز در

چون شاه قلی [۱] از واقعه آگاهی یافت بدان پیل دررسید ـ همچنان آن پیل را بحضور بیرم خان آورد [۲] ـ سجدات شکر بجاآورده هیمو را از فیل فرود آورده و دست او بسته بحضور پادشاه [۳] جوان بخت فرخنده طالع آورد ـ و عرض نمود که چون فتح [۴] اول است پادشاه بدست مبارک خود شمشیر بدان کافر اندازند [۵] ـ بادشاه تیغ برو رانده سر او را

مآثر الامراء جلد سوم صفحات ۱۹۱—۱۸۶ حالات میر شاه ابوالمعالی بطوالت ذکر کرده و مرقوم شده که در کابل روز عید فطر این سال (سال نهم سنه نهصد و هفتاد و یک ۹۷۱) از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند » و نیز در منتخب اللباب جلد اول صفحه ۱۶۳ همین مضمون ذکر شده پس آنچه در نسخهٔ الف و ب ذکر یافته صحیح معلوم نمی شود والله علم ه

(۱) در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۴۰ « درین هنگام شاه قلی محرم با چندی از شیر مردان کارزار بفیلی (که هیمو بران سوار بود) رسید و نمی دانست که هیمو بران فیل سوار است ـ قصد کشتن فیلبان کرد ـ آن بیچاره از بیم جان ـ صاحب خود را نشان داد .... و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد » انتهی ملخصاً ه

(۲) در نسخهٔ ج « متفرق گشتند ـ سپاه مغل باو رسیده اورا با پیل بحضور بیرم خان آوردند ـ بیرم خان اورا از فیل فرود آورده » در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۱۰ ب ذکر کرده « شاه قلی خان فیل را پیش انداخته بملازمت پادشاه آورد هیمون را فرود آورده بنظر اشرف گذرانید و بصلهٔ ان خدمت بمرتبهٔ پنج هزاری و علم و توغ و نقاره و امرائی رسید » ه

(۳) در نسخهٔ ج « بسته بحضور پادشاه کامگار آورد » ه

(۴) در نسخهٔ ج « اول فتح است بادشاه بدست خود تیغ بران ملعون برانند » ه

(۵) در هر دو نسخهٔ الف و ب « کافر اندازند تا بدست مبارک شمشیر بران انداخته سر از تن ناپاک او جدا ساختند » ه

هر دو نسخهٔ الف و ب باین جملهٔ مذکوره ختم می‌شود و بعد ازان هرچه رقم یافته از نسخهٔ ج است ه

از گردن جدا [۱] ساخته ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر بادشاه خطاب

---

(۱) ازین عبارت معلوم می‌شود که بادشاه جلال الدین محمد اکبر از دست خود هیمو را قتل نمود و نیز در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۱۰ ب ذکر کرده که بادشاه اکبر بدست خود هیمو را قتل نمود - در کتاب مذکور نوشته «چون هیمون را بحضور بردند رمق جان درو مانده بود - خاص به نیت غزا عرش آشیانی آن کافر را بدست خود بشمشیر سر از تن ناپاک هیمون جدا ساختند و بخطاب غازی مخاطب شدند» ه

ونسنهه اسمتهه (Vincent A. Smith) در کتاب خود اکبر دی گریت مغل صفحه ۳۹ و نیز در تحریر خویش که بجرنل روایل ایشیاتک سوسائتی جلد شانزدهم صفحات ۵۲۵ - ۵۲۷ بر مضمون قتل هیمو نوشته می‌گوید که شهنشاه اکبر از دست خود هیمو را قتل نمود - ونسنهه اسمتهه در صفحه ۵۲۷ جرنل نوٹ (۲) می‌نویسد که لفظ هیمو بحذف نون است - هیم بمعنی زر است و چون او بقال بود غالباً نام او هیمو شد ه

لتهه برج (E. Lethbridge) که تحریر جوهنس دی لیت (Johannes De Laet) را از زبان لاتینی بزبان انگلیسی ترجمه کرده و نام تحریر خود فریگمنت اوف انڈین هسٹری داشته و در کلکته ریویو (Calcutta Review) جلد پنجاه و هفتم سنه ۱۸۷۳ - صفحات ۲۰۲ - ۱۷۰ طبع شده است در صفحه ۱۷۹ می نویسد که اکبر از دست خود هیمو را قتل کرد ه

دی لیت (De Laet) در کتاب لاتینی خود مسمی به دی امپیریو مگنی موگولس سیو انڈیا ویرا مطبوعهٔ لوگدن بٹیورم - الزیور سنه ۱٦۳۱ (*De Imperio Magni Mogolis, sive India Vera*, Lugduni Batavorum, Elzevir, 1631, pp. 174-181) صفحات ۱۸۱ - ۱۷۴ می‌نویسد که اکبر حسب درخواست علی قلی خان تن هیمو را بشمشیر از سر جدا کرد و بر دروازهٔ دهلی نصب کرد ه

پروفیسر سوکمار ری (Prof. Sukumar Ray) در دهاکه یونیورسیٹی اسٹڈیز (The Dacca University Studies) در جلد اول ماه نومبر سنه ۱۹۳۵ع نمبر ۱ صفحات ٦۷ - ۱۰۱ مضمونی بر قتل هیمو نوشته و ایشان نیز گمان می برند که اکبر از دست خود هیمو را قتل کرد اما از دیگر تواریخ معتبره مفهوم می‌شود بیرم خانخانان هیمو را بقتل آورده ه

نمودند ـ و امرا را فرمودند تا حشم او یک جا سازند ـ آنچه پیل و اسپ

در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۳۲ ذکر شده که « خانخانان بیرم خان بدست خود هیمو را بقتل آورد » ٥

در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱٦ نوشته که « شیخ گدائی کمبوه و جماعهٔ بشاهنشاهی گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کافر باید آزمود که ثواب بسیار دارد ـ فرمودند این را حالا که حکم مرده دارد چه بزنم اگر درو حس و حرکتی می‌بود تیغ آزمائی می‌کردم ـ پیش از همه خانخانان به نیت جهاد شمشیری انداخت بعد ازان گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشتند و آن مثل راست آمد که سوختنی را کشتن چه سود » ٥

در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ٦۵۲ نوشته « خانخانان التماس نمود که شاهنشاهی هیمون را بدست خود بگذرانند ـ و بوسیلهٔ غزا بر مدراجِ ثواب اعتلا نمایند ـ از کشتن اسیری همت اوشان ابا نمود ـ خانخانان چون دانست که حضرت شاهنشاهی متوجه نمی شوند خود در تحصیل این ثواب موهوم شد و عالم را از لوث هستیٔ او پاک ساخت » ٥

در خلاصة التواریخ صفحه ۳۴۰ نوشته « بعضی امرا التماس نمودند که آن حضرت از دست مبارک بقصد غزا و حصول ثواب شمشیر بران مقهور اندازند ـ فرمودند تیغ خود بخون اسیری آلودن نه از آئین مردمی است ـ دران وقت بیرم خان نظر بر مرضی اقدس داشته بعرض رسانید ٥ ٥ بیت ٥

چه حاجت تیغ شاهی را بخونِ هرکس آلودن

تو بنشین و اشارت کن بچشم و یا بابروئ

این را بگفت و پیشدستی نموده بصمصام خون آشام تن اورا از بار سرِ ناپاک سبک جدا ساخت ـ و عرصهٔ هندوستان را از خس و خاشاکِ وجودِ عصیان آلودش پاک گردانید ـ سر اورا بکابل وتن اورا بدهلی فرستاده بر دار کشیدند » ٥

در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۳۱ « بیرم خان خان خانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایهٔ فساد را بدست مقدّس خود بگذرانند و بوسیلهٔ غزا احراز مدراج ثواب و جزا فرمایند ٥ ٥ بر زبان حقائق ترجمان گذرانیدند که بکشتن گرفتاری اسیر ـ همت عُلیا رخصت نمی‌دهد ـ

و بارگاه و خزانه بوده داخل خالصه کردند ـ و طبلِ شادی زده بپای

و همانا که در بارگاهِ معدلتِ حضرت احدیت نیز برچنین کارها ثوابی مرتب نباشد ـ هرچند دولت خواهان ساده لوح اهتمام والحاح بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمد ـ اخر بیرام خان خانخانان ، ، خود در تحصیل این ثواب موهوم شد و بشمشیر آبدار عالم را از لوث هستیٔ او پاک ساخت ، ،

در توزک جهانگیری صفحه ۱۷ ، اتفاقاً شاه قلی خان محرم با چندی از دلاوران فیلی که هیمو بر بالای او زخمی بود رسیدند ـ میخواستند که فیلبان را به تیر بزنند ـ فریاد برآورد که مرا نکشید که هیمو بر بالای این فیل است ـ درحال اورا بهمان هیئت مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی آوردند ـ بیرم خان عرض کرد که مناسب آست که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین کافر بزنند ـ تا ثواب غزا یافته در طغرای فرامین غازی جزو اسم مبارک گردد ـ فرمودند که من اورا قبل ازین پاره پاره کرده‌ام و بیان میکنند که در کابل روزی پیش خواجه عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر میکردم ـ صورتی در قلم می درآمد که اجزای او از یکدیگر جدا و متفرق بود ـ یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست ـ بر زبان من رفت که صورت هیمو است ـ دست خود را آلوده بخون او نساخته یکی از خدمتگاران فرمودند که گردن اورا بزند ، ـ در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۳۲ نیز این واقعهٔ تصویر هیمو چنانکه در توزک جهانگیریست بیان شده ،

در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۲٦۵ ، شاه قلیخان چون هیمون بقال را نظر پادشاه که بفاصلهٔ دو سه کروه عقب می‌آمد در آورد بیرم خان التماس نمود که پادشاه بقصد غزا اگر شمشیری باین کافر حربی رساند جهاد اکبر خواهد بود آنحضرت سر شمشیر بفرق او رسانیده ملقب بغازی گردید ـ آنگاه بیرم خان بدست خود گردنش زده سرش بکابل و جسدش را بدهلی فرستاد و زیاده از هزار و پانصد فیل بدست لشکر منصور افتاد و پادشاه بدهلی تشریف آورد ـ ملا پیر محمد شروانی را که وکیل بیرم خان ترکمان بود بطرف میوات فرستاد تا اهل و عیال و خزانهٔ هیمون بقال را که درآنجا بود بدست آورده بسیاری از افغانان که در آنجا بودند بقتل رسانید ، ،

در منتخب اللباب جلد اول صفحه ۱۳۳ ، خان خانان هیمون را دست بسته آورد ـ نزد عرش آشیانی حاضر ساخته التماس نمود که بدست مبارک بقصد اجر غزا شمشیری برفرق نحس آن کافر زنند ـ بعده خان خانان کار آن اجل رسیده را باتمام رساند ، ،

تختِ دهلی روان شدند ـ و بعضی امرا را بدان طرف روان ساختند

در تاریخ اسلی جلد چهارم نسخهٔ خطی سوسائتی (نمبر III ۱۲۳۹) صفحه ۲۴۰ ب « هیمو در دهلی با تردی بیگ خان که او نیز در سلک اولیای قاهره انتظام داشت جنگ کرده غالب آمد و آخر بدست بندگان حضرت شاهنشاهی بقتل رسید ـ و عدلی در نواحی چنار باپسر محمد خان که سکه و خطبه بنام خود کرده بود و خود را سلطان بهادر نامیده رفته بقتل رسید ـ و دولت افاغنه سپری شد کوکبهٔ عظمت و ابّهت حضرت شاهنشاهی ممالک وسیع هندوستان را فرو گرفت ـ ایام حکومت عدلی سه سال بود » ٥

در سئکلوپیڈیا اوف انڈیا مصنفه سرجن جنرل اڈورد بلفور (Surgeon-General Edward Balfour) مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۸۵ع در جلد سیوم صفحه ۱۱۳ می‌نویسد که اکبر در پانی پت با هیمون جنگ کرد و اورا شکست داد ـ هیمون را گرفتار کرده در خیمهٔ اکبر آوردند و بیرام خان سر هیمون از شمشیر در پنجم ماه نومبر سنه ۱۵۵۶ از تن جدا نموده

هسٹری اوف انڈیا مصنفهٔ الیٹ ـ جلد پنجم صفحه ٦٦ نوٹ (۱) می‌نویسد که در تاریخ داؤدی و در بسیاری از کتب تاریخ ثبت شده که شهنشاه اکبر از گردن زدن هیمو انکار کرد ـ و چون اکبر خیلی رحم دل بود گمان غالب است که این قتل ازو بوقوع نیامد ٥

گراف اف ای وُن نوئر (Graf F. A. von Noer) در کتاب خود که در خصوص شاهنشاه اکبر در زبان المانی نوشته و نام کتاب قیصر اکبر (Kaisar Akbar) داشته و در لائیڈن در سه ۱۸۸۱ع در دو جلد طبع شده در جلد اول صفحات ۱۱۶ ـ ۱۱۵ می‌نویسد که « بیرم خان بخدمت شهزادهٔ خورد سال عرض کرد که هیمو را از دست خویش بقتل رسانند و خطاب غازی حاصل فرمایند ـ شاهزادهٔ رحمدل راضی نشد و فرمودند تیغ را بخون اسیری که از زخم نیم جان است آلوده ساختن از آئین فتوت دور است ـ بیرم خان از دست خود هیمو را بقتل رسانید » ٥

در نیز کتاب مذکور انتی ـ اس ـ بیورج (Annette S. Beveridge) در دو جلد در زبان انگلیسی ترجمه کرده و در کلکته در سنه ۱۸۹۰ طبع شد در جلد اول صفحه ٧٦ نوشته که بیرم خان از دست خود هیمو را قتل کرد ٥

که تا بدهلی درآیند ـ چون از کشتن هیمو خبر بعادل شاه رسید

الفنسٹن (Elphinston) در تاریخ هندوستان که در زبان انگلیسی است درصفحه ۲۹٦ می‌نویسد که بیرم خان هیمو را قتل کرده

در خیال این کمترین نیز می رسد که قتل هیمو از دست بیرم خان بوقوع آمده بیرم خان مجال نداشت که در حضور شهنشاه اکبر بلا استمزاج ایشان مجرمی را سزا دهد یا بقتل رساند ـ لهذا اولا بخدمت شاهنشاه اکبر درخواست نمود که از دست خود هیمو را قتل کنند ـ اما چون پادشاه عطوفت پناه از این فعل انکار کردند ـ بیرم خان هیمو را بکشت ـ در صفحات سابق (۲۵۵ - ۲۵۴) ذکر شده که چون شهنشاه اکبر معلوم کردند که تردی خان در میدان جنگ همراهی مغلان نکرد و شکست بر افواج مغلان افتاد اکبر قتل تردی خان روا نداشت ـ بیرم خان وقتیکه شهنشاه اکبر بشکار رفته بود تردی خان را بمنزل خود طلبیده گردن زد ـ و چون شهنشاه اکبر از شکار باز آمد معروض داشت که یقین بنده بود که آنحضرت باوجود گناهی بس بزرگ که از تردی خان بوقوع آمده از غایت مهربانی در قتل او تامل خواهند فرمود ـ لهذا بی‌حکم اقدس اورا بقتل آوردم ـ پس ازین نیز صاف معلوم می شود که هرگز شهنشاه عطوفت پناه رحمدل از دست خود هیمو را قتل نکرد و التماس بیرم خان در معرض قبول نرسید و فرمودند که تیغ خود بخون اسیری (که از زخمها جان بر لب دارد) الودن از آئین مردی دور است ٥

ابو الفضل در اکبرنامه جلد دوم صفحه ۴۲ بر قتل هیمو افسوس می کند و می‌نوسید «کاشکی آنحضرت از پرده برآمده توجه فرمودی یا صاحب حوصلهٔ دور بینی دران درگاه بودی ـ تا اورا در بند خانه داشته مستعدّ ملازمت عتبهٔ اقبال ساختی ـ الحق بس نوکری شایسته بود ـ و همتی بلند داشت ـ و هرگاه تربیت این چنین بزرگ یافتی چه کارها که ازو بظهور نیامدی» انتهی بعضی مور خین اروپا بنابر قول این تاریخ احمد یادگار گمان غلط بردند که شاهنشاه اکبر مرتکب این فعل شد ـ احمد یادگار از حکم ابو المظفر داؤد شاه کرانی این تاریخ را در حالات سلاطین افاغنه نوشته و آنچه ذکر سلاطین مغل درین کتاب آمده بالتبع است و الاّ اصل مقصود کتاب ـ حالات شاهان افاغنه است ـ احمد یارگا که خود افغان بود از تعصب قومی این فعل را بشاهنشاه اکبر منسوب کرد وَ اللهُ اَعْلَمْ ٥

بجانب بنگاله گریخت - آنجا در راه راجه رور دیو بقتل رسانید[1] - رایاتِ جاه و جلال به فتح و فیروزی داخل شد وَ اللهُ اَعْلَمْ بِالصَّواب ٭

بحمد الله که از عونِ آلهی ٭ بپایان آمد این تاریخ شاهی
نوشتم از قلم زیبا نگاری ٭ نشان خود ز بهرِ یادگاری
دوشنبه بود از اختر بهین فال ٭ بتاریخِ چهارم ماه شوال
۱۰۵۴
تمام آمد چنین زیبا نگارم ٭ سن الف و برو پنجاه و چارم

(۱) در خلاصة التواریخ صفحه ۳۴۱ مرقوم شده « سلطان سکندر از خبر کشته شدن هیمون بقال و فتح عساکر اقبال گسسته خاطر و شکسته بال بود - درین ولا باو خبر رسید که سلطان محمد عادل در نواحی پنارگده اقامت داشت - خضر خان ولد سلطان محمد خان سور سکه و خطبه بنام خود کرده و سلطان بهادر خطاب نموده بانتقام خون پدر خویش که در جنگ هیمون کشته شده بود بسلطان محمد عادل جنگ کرده غالب آمد - و سلطان محمد عادل در رزمگاه کشته شد - و هنگامهٔ افغانان یکبارگی سرد شد » - و در مخزن افغانی صفحه ۱۱۰ ب « عدلی از استماع این خبر چند گاه در نواحیٔ قلعه چنار بسر می‌برد - پسر محمد خان کوریه خضر خان نام بعد از استماع خبر کشته شدن پدر بگور خطبه و سکه بنام خود خواند و سلطان بهادر خطاب خود کرد و بانتقام پدر با جمعیت تمام بر سر عدلی آمد - و بعد از التقاء فریقین محاربهٔ عظیم دست داد - بقضای آلهی شکست بر عدلی افتاد و خضر خان مظفر گشت و عدلی خود دران جنگ تردد و مردانگی بظهور آورد و آخرالامر بشهادت رسید و خضر خان سالم و غانم بگور رفت - مدت سلطنت عدلی در تفرقه سه سال بود - بعد از شهادت عدلی دولت از سلسلهٔ افاغنه بانجام رسید » ٭

تَمَّ الْکِتاب بِعَوْنِ اللهِ الوَهَّاب

اختلاف قرآت

متن این کتاب از روی سه نسخهٔ خطی تصحیح شده است ـ و علامتی برای هر نسخه بتفصیل ذیل قرار داده شد :—

نسخه الف = نسخهٔ رایل ایشیاتک سوسائتی اف بنگال ‌ۀ

نسخهٔ ب = نسخهٔ بُهار لائبریری ـ کلکته ‌ۀ

نسخهٔ ج = نسخهٔ که پروفیسر مولانا حافظ محمد محمود شیرانی عاریت دادند ـ و این نسخه بغایت صحیح و مضبوط ست ـ بعد از طبع کتاب تا صفحه ۴۸ این نسخه بدست آمد لهذا جمیع قرآت زیرین ازین نسخهٔ ج در ذیل درج کرده شد ‌ۀ

صفحه	سطر	
۱	۲	جمالش از وصف بدایت ‌ۀ
۱	۲	از صفت نهایت معرّا ـ پادشاهی که سلاطین روزگار از روی تضرع و ابتهال سوال ایاک نستعین ‌ۀ
۱	۵	بعد ابیاتی که در کتاب مرقوم است ـ بیت زیرین نیز ارقام یافته :— درین ره خرد چون ز ره باز ماند به بیچارگی خود بسی حرف راند

صفحه سطر

۱ ۷ هر خیر و شر گذشتگان و از محاسن و مقابح رفتگان ٭

۱ ۷ عبرت باز گیرند ٭

۱ ۸ نظاره نموده پا بهوش بردارند ٭

۱ ۹ کُن و مکن پیشینیان ٭

۱ ۱۰ -پاک او مقصود کونین و شفیع روز حشر و ساقیٔ حوضِ
کوثر است بالیقین ٭ بیت ٭

گرامی نازنینِ حضرتِ پاک
کزو نازند هم انجم هم افلاک

یعنی سید مختار شهسوارِ میدانِ رسالت حضرت محمد رسول
الله صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وسلّم - ٭ بیت ٭

بگلزارِ عالم ز روز نخست
چو قدِّ شریفش نهالی نرست

امّا بعد الخ ٭

۱ ۱۴ احمد یادگار چون در سنه ۹۸۷[1] بادشاه کامگار - گردون
اقتدار - آسمان جاه - اسکندر بارگاه - عالم پناه - ابوالمظفر

---

(۱) داؤد شاه کرانی از سنه نهصد و هشتاد هجری (۹۸۰) تا سنه نهصد و هشتاد و چهار
هجری (۹۸۴) سلطنت کرد - ببینید رائیٹ - کیتولوگ اوف دی کوائنس انڈین میوزیم کلکته -
جلد دوم صفحات ۱۳۹-۱۳۸ و صفحه ۱۸۲ - و لین پول - محامڈن ڈینسٹی صفحه ۳۰۸ پس سنه ۹۸۷
که در کتاب ذکر شده از سهو کاتب است غالباً نقطه را که در هندسهٔ ۸۰ است هفت خیال کرده

صفحه سطر

داؤد شاه بعد فوتِ رضوان مکانی سلیمان کرّانی بر تخت او
جلوس نمود ـ و بر تخت نشستن آن بادشاه که آیتی از الطافِ
آلهی بود ممالک بنگاله که از بعضی حادثاتِ ایام پیشین ابتر
و پریشان شده بود زیب و زینت یافته و خرابی بآبادی
مبدل گشته ـ و اکثرِ گردن کشانِ آن دیار که فرمان فرمای
عرصه و دیار بودند سر در چنبر او در آورده بپایهٔ سریر او
دست بر کمر بستند ـ و جبین بر خاکِ درگاهِ آسمان جاه
او نهادند ـ از حدِّ جونپور تا دریای بنگاله در بحر و برّ فرمان
او چون آب روان شد ـ داود شاه بادشاهی بود بصلاح
آراسته و بعلم و فضل پیراسته ـ در درگاه او فضلای عهد
بهم جمع آمده و بعلمِ تواریخ رغبت ما لاکلام و شوق تمام
داشته ـ اکثر تواریخ سلاطین عرب و عجم و هندوستان
ازبر داشت ـ روزی در محفل همایون تاریخ حمزهٔ اصفهانی
درمیان بوده ٭

۲ ۴ هشت بادشاه ایراد کرده و در اواخر آن محمد خراجی از
ابوبکر شاه که پسر بزرگ سلطان فیروز بوده تا دورِ امانت
خان نکاله در تالیف خود آورده اما اخبار سلاطین
افاغنه ٭

صفحه سطر

صفحه	سطر	
۲	۵	امانت خان بر تخت دارالملک حضرت دهلی تمکین یافته اند هیچ مورخی بر روی کاغذ نیاورده چه خوش باشد ٭
۲	٦	سلطنت افاغنه که بنشاط بر بساطِ مسندِ دهلی بر آمده اند ایراد نمائی ٭
۲	۷	بندهٔ آن بارگاه والامکان بود ٭
۲	۸	چاره ندید بنابر آن تاریخی بطریق اختصـــار بذکر شـــش بادشاه افغان و دو مغل که بعض وقایعهٔ افغانان از بزم و رزم در ذکر ایشان مندرج است ایراد نمودم تا احوال بتمام ٭
۲	۱۰	چنانچه بوده در بیان آید ـ التوفیق من الله الودود ـ و التماس از فضلای دانش کیش که در فن سَیرِ کامل و شامل اند و مورخانِ صواب اندیش که غوّاصان بحر معانی گوهر شاه وار برآورده اند می‌رود که فقیر کمترین بضاعت و اندک استطاعت یارای آن نداشته که با تازی سواران درین میدان برآیم ـ

٭ بیت ٭

ولیکن چون ضرورت بود پیوند
ضرورت عیب کی گیرد خردمند

آنچه داشتم در معرض ظهور آوردم ـ

٭ مثنوی ٭

کنون گر در بقا باشد درنگی
برین شیشه نیارد چرخ سنگی

ز بخششها که من در سینه دارم
بریزم آنچه در گنجینه دارم

بعد ازان در فکر این مسوده شدم و آغاز از بادشاهیٔ سلطان بهلول لودی که اولین بادشاه افغانان بوده بیان نمودم و آنچه نوشته ام راست و درست و واجب الاعتبار است التوفیق من الله الودود ٭

سلطان بهلول

بایزید خان شاهزاده	نظام خان شاهزاده	باربک شاه	قطب خان
دریا خان	نهنگ خان	شاه سکندر	شمس خان
دولت خان	بهادر خان	احمد خان	اتا لودی
معروف خان	سید خان	پهاڑ خان	دولتخان ؟
ابراهیم خان	محمود خان	زین خان	حسین خان
احمد خان لودی	ایمن خان	علاول خان	تاج خان
شهباز خان	سجاولخان	کریمداد خان	شهداد خان

راویان اخبار و داهیان آثار که غوّاصانِ دریای معانی بودند این دُر لآلی را چنان در رشتهٔ بیان ٭

۲ ۱۸ حکومت سرهند می کرد ـ درو در خردی آثار بزرگی در ناصیهٔ جبین او پیدا بود ٭

صفحه	سطر	
۳	۱	در سن خورد سالگی ۰
۳	۳	بهلول خان دلیرانه رفته ۰
۳	۴	سرزنش نمود که بروجای بازی دیگر و جای نماز دیگر ۰
۳	۶	بمرتبه بلند ارجمند گردد و این کودک چراغیست ۰
۳	۱۰	همراه رفتند ۰
۳	۱۱	ازان جهان آگاه بود نشسته بود ۰
۳	۱۴	درویش نهاد و بفاتحه ایستاد ـ درویش فاتحه خواند و بر زبان راند که بسه پشت تو پادشاهی دهلی بتو خدای تعالی ارزانی فرمود بعد آن ایشان را رخصت فرمود ۰
۴	۳	قدر زر دادن چه بود ۰
۴	۴	گفت بر من زبان ۰
۴	۵	اثر پیدا می کند ۰
۴	۷	صاحب سامان گشته ۰
۴	۹	پسر اسلام خان پیش سلطان محمد که بادشاه دهلی بود استغاثه ۰
۴	۱۴	این خبر با افغانان که در وفاداری کمر بجان بسته بودند ۰
۴	۱۵	پانصد سوار جرار ۰
۵	۳	مظفر و منصور به دهلی باز گشت ۰

صفحه	سطر	
۵	۳	سلطان محمد نیز وفات یافت ٭
۵	٦	شرمناک خوی بوده و مناسبت بسلطنت نداشته ٭
۵	۸	احمد خان میواتی تمام میوات تا لادوسرای ٭
۵	۱۰	مردم آن عصر بیک زبان می گفتند که دوهائی[1] شاه عالم ٭
۵	۱۲	وزارت معزول ساخته بقتل آرد و منصب وزارت بحمید خان ٭
٦	۳	یمین خان را که صاحب شمشیر و پشت پناه او بوده بقتل آورد و ستون پادشاهی خود را بدست خود برکند ٭
٦	٦	داخل خالصه نمود و حمید که امرای کبار و سپاه بسیار داشته وزیر شد ٭
٦	۹	پادشاه ماندون ٭
٦	۱۰	بند نموده ام ـ سلطان بر حمید خان بد گمان شد خواست تا او را نیز دور نماید حمید خان ما فی الضمیر ٭

---

(۱) دوهائی یا دُهائی ـ لفظ هندیست در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۲۸۷ نوشته بمعنی فریاد و داد خواهی و استغاثه ـ چون بر کسی از ظالمان ستم رسیدی و اموال و اسباب مردمان ـ ظالمان گرفتندی و بغارت بردندی ـ مظلومان این لفظ دوهائی استعمال کردندی ـ در فرهنگ آصفیه این شعر مرقومةالذیل نقل کرده :—

مری تنخواه لوٹی ان لٹیرون نے حویلی مین ٭ بهادر شاه غازی کی دهائی هے دهائی هے

صفحه	سطر	
٦	١٢	متوجه دهلی گشت از بادشاه برگردید و حرم سلطان ۰
٦	١٦	این معنی بهلول خان ۰
٦	١٩	پادشاهی دهلی قبول
٦	٢٠	من مردی سپاهی قبول این امر از من نمی‌شود و مرا بسلطنت چه نسبت ـ حمید خان گفت ۰
۷	٢	خیال پادشاهی نیست چون علاء الدین لایق این امر نیست و اسلام در عهد او ۰
۷	٩	با چونه خوردند و خوشبوئیها ۰
۷	١٠	حمید خان چون حرکات از ایشان دید حیران ماند ۰
۷	١٢	وحشی صفت اند ۰
۷	۱۵	اگر توجه فرمود ۰
۷	١٦	کلاه‌ها و تاقیها ۰
٨	٣	شما نیز درون درآئید اگر دربانان ۰
٨	۴	ما بگفته او بیرون در باشیم ۰
٨	۵	روزی حمید خان جشنی ۰
٨	٦	افغانان دیگر نیز دنبال او ریز کردند ۰
٨	١٣	با هزار افغان دلاور درون زره پوشیده و برون بجامهای عید آراسته آمد بخاطر قرار داد ۰
٨	۱۷	دروازه‌های حصار فروگیرید ۰

صفحه	سطر	
۹	۳	بر هر فرد دو سه افغانان نگهدار آنها ماندند آنگاه قطب خان باشارت بهلول خان شمشیر کشیده بر حمید خان پاشید برو قادر شد جولان زر در پیش انداخت که این را پوشید ¤
۹	۸	مقید ساخته ¤
۹	۱۰	خاک برداشتهٔ پدر شما بود ¤
۹	۱۱	بغی در خاطر داشته در بند کرده‌ایم ¤
۹	۱۲	رواج می دهیم و بجان و دل فرمان بردار شمائیم ¤
۹	۱۳	اندراس یافته بود ¤
۹	۱۵	برادر مائی آنچنان که بمقتضای وقت باشد کار را از پیش بردار چون این نوشته ¤
۱۰	۱	سائبان زر دوز زرنگار و فرش ملون انداخته و اورنگ زرین درمیان زده بتاریخ ۲۸ محرم الحرام ¤
۱۰	۳	ابوالمظفر سلطان بهلول مخاطب ساخته از هر طرف نثار شاهانه ریختند ¤
۱۰	۷	مالوه ازو گرفته بمیان دو آب آمد آن را نیز در ضبط در آورد بعد آن بر احمد خان ¤
۱۰	۱۲	در غیبت سلطان بعضی ¤
۱۰	۱۶	بر سر بهلول روم سلطان محمود برآشفت در سنه ۸۶ با لشکر ¤

صفحه	سطر	
۱۱	۱	بدهلی آمد و حصار دهلی را محاصره ۰
۱۱	۲	بی بی مستوره ۰
۱۱	۳	حصاری شدند ۰
۱۱	٦	سقای سلطان محمود آب چاه از کنگره می برد ۰
۱۱	۷	بکشاد چنانچه از پکهال و گاو بگذشته در زمین فرو رفت ۰
۱۱	۹	از دست رفته دیدند سلطان محمود ثبات و کرنج بر آورده حقه‌های را پلتیه داده چنان در قلعه ۰
۱۱	۱۲	به کسان سلطان محمود داده بامان بدر روند - سید شمس‌الدین کلید قلعه ۰
۱۲	۱	دریا خان مردم خود را ۰
۱۲	۳	دریا خان گفت که من نوکر اویم باز گفت که بسلطان بهلول چه نسبت است ۰
۱۲	۱۹	کلیدها را نگاه دار تا آنچه از دست آید خواهی دید - دریا خان پیش سلطان محمود رفت حقیقت کلیدها و آمدن سید شمس‌الدین بیان کرد ۰
۱۲	۱۱	کلیدها پس دادی - دریا خان گفت مرا و فتح خان را حکم شود ۰
۱۲	۱۵	این طرف گذشتن ندهیم این سخن در خاطر سلطان محمود پسند افتاد ۰

صفحه	سطر	
۱۲	۱۶	این هردو امیر را ٭
۱۳	۱	شب شد بعضی افغانان سلطان بهلول از لشکر محمود اسپ و شتر و گاو حی کرده آوردند ٭
۱۳	۵	انگشت حسرت بدندان گرفتند قطب خان ناوکی بر پیشانی پیل محمود زد ٭
۱۳	۶	فیل باز برگشته بر لشکر خود افتاد ـ ازین طرف قطب خان دنبال آن پیل در صف آنها درآمد ـ دست به تیغ برد ـ اکثر سپاه محمود از حملهٔ پیل و دلاوری افغانان بروی میدان افتادند ٭
۱۳	۱۰	بیگانه می نمائی عجب برادریست دریا خان ٭
۱۳	۱۳	افواج محمودی شکست خورده متفرق گشت و فتح خان کشته شد ـ سلطان محمود (سلطان بهلول) مظفر و منصور از پیل و اسپ و غنایم دیگر بکف آورده دنبال آنها نمود ـ چون خبر ظفر بشاه سکندر سروانی رسید فرمود که تا نقارهٔ شادیانه بلند آواز کردند چون آواز نقارهٔ شادیانه (از) درون قلعه برآمد سلطان محمود فرمود که خبر بگیرید نواختن نقاره درون قلعه از چه وجه است مردم گفتند که امروز مردم قلعه ٭
۱۳	۱۷	از چیره دستی سپاه بهلول ٭

صفحه	سطر	
۱۴	۲	چنان ترساند که سلطان محمود بارگاه خود را گذاشته رو بگریز آورد ـ سلطان (بهلول) تعاقب نموده پنجاه پیل و اسپ و غنایم بدست آورد ـ و قطب خان را با ده هزار سوار جرار فرستاد تا هشت کروه دنبال او کرد و از گریختن سلطان جونپور کار سلطان بهلول بلندی گرفت و در بعض محل صد من طلا بدست افتاد ـ سلطان محمود بجونپور رفت باز لشکر جرار ترتیب داده
۱۴	٦	نهب و تاراج ساخته ـ سلطان بهلول قطب خان را باز بجنگ او فرستاد دران جنگ دریا خان باخیل و تبع (تبع) خود از سلطان محمد (محمود) رو برتافته به سلطان بهلول پیوست ه
۱۴	۹	اسپ قطب بدلی خورده ه
۱۴	۱۱	مقارن این حال سلطان محمد (محمود) بیمار گشته باجل طبعی ه
۱۴	۱۵	پیغام فرستاده ه
۱۴	۱٦	جونپور است شما را چگونه خواب و خور خوش می آید مردم چه می گویند سلطان متأثر شده بازگردیده بر سر محمود (محمد) شاه رفت او نیز باز گذشت در مقابل آمد محمد شاه به کوتوال ه

صفحه	سطر	
۱۴	۱۹	جلال خان را کشت ٭
۱۵	۳	بوالدهٔ خود نوشت کهٔ چون بعضی مصلحت روی داده زود اینجانب تشریف آرند ٭
۱۵	۹	یکجا تعزیت بجا آرد ـ اتفاقاً روز جنگ جلال خان پسر محمد شاه ٭
۱۵	۱۱	خون ریز بود خلق ازو متغیر گشته بی بی راجی ٭
۱۵	۱۲	سلطان حسین خطاب کرد همه امرا ازو جدا شده به سلطان حسین پیوستند ـ چون محمد شاه لشکر را متفرق یافت با چند سوار ٭
۱۵	۱۷	محمد شاه ترکش را بی پیکان دید دست بشمشیر زد ٭
۱۶	۱	بجنگ سلطان بهلول فرستاد سلطان مذکور آنجا رفته با سلطان بهلول صلح کرد ٭
۱۶	۵	با هفتاد هزار سوار و دو هزار پیل مست ـ در نواحی دهلی رسید لشکر سلطان بهلول جائی رفته بود از آمدن او آگاه گشته سراسیمه شده بمقبرهٔ مطهّرهٔ خواجه قطب الاقطاب خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی رفته و سر برهنه ساخته التماس و زاری نمود ـ هلاک آن مخالفان که لشکر بیکران آورده بودند درخواست ـ ناگاه مردی از غیب پیدا شد و چوبی بدست داد که برو ٭

صفحه سطر

صفحه	سطر	
۱۶	۱۰	انواع احسان در حق من بجا آورده مصلحت آنست که با سلطان بهلول صلح نموده بجا و مقام خود روید - روز دیگر سلطان حسین صلح کرد که از گنگ این طرف مرا - و آن طرف بشما - بدین قرار سلطان حسین بفراغ خاطر روان شد - پیش‌خانها و پرتل را گذاشته تا بار کرده بیارند - بعد ازان چند بار سلطان حسین بجنگ پیش آمد و هزیمت خورد - سلطان بهلول اکثر ملک اورا داخل خود کرده - آخر جونپور را نیز گذاشته به پتنه رفت - راجهٔ پتنه هفتاد لک تنکه و اسپان داده پیشتر رساند - از آنجا گریخته در ملک بهار آمد - سلطان بهلول در جونپور رفت - و جونپور را به پسر خورد خود داد و چتر و دور باش نیز به او بخشید - و سپاه بلا انتباه (انتهاء) نزد او گذاشته به کابل (کالپی) آمد و کالپی را به اعظم همایون پسر شاهزاده بایزید داد و از آنجا بطرف گوالیر توجه نمود - راجه هشتاد لک تنکه و چند پیل گذراند - گوالیر باو مقرر داشته از آنجا بدهلی آمد ه
۱۶	۱۷	شهر را مبارک شمرد چرا که آثار دولت در آنجا روی نموده بود فرمود ه
۱۷	۱	آن شهر روی در ترقی نهاد یکماه آنجا بسیر و شکار بسر

برد سلطان در آن ایام که حاکم سرهند بود برون قلعه باغی بی نظیر ساخته بود در آنجا می ماند - در جوار آن زرگری هیما نام مسکن داشت اورا دختری بود که ماه آسمان خوشه چینِ خرمنِ حسن او بودی و آفتاب بآن روشنی از شرمِ عارض او روی خود در نقابِ سحاب کشیدی - زلفِ سرکش (سرش) نافهٔ صبا بیختی - و رایحهٔ عنبرسا را در مقامِ نسیمِ سحری ریختی - اتفاقاً روزی نازنین بر بامِ خود سنبلِ غالیه‌بیز را بشانه میکشاد - و آن مرغل[1] را بجهت بستن دلها تاب می داد - درین اثنا سلطان بر بام قصر خود برآمد - نظر بران حور سرشت افتاد بصد جان شیفتهٔ او شد - و دلش آویختهٔ تار گیسویش ماند - آن نازنین بگوشهٔ چشمی که برانداز خان و مان (است) نگریست - چون سلطان را باو در ازل آشنا ساخته بودند از هر مو (سو) گرم بازاری پیدا آمد و دلاله درمیان آمده آن دو دل شده را یگانگی بخشید - چون

---

(۱) لفظ صحیح مرغول و مرغوله است بفتح اول و ضم ثالث - موی پیچیده چون موی زلف و کاکل و خط - سنائی گفته ٭ بیت ٭

جعد مفتول جان گسل باشد ٭ زلف مرغول غول دل باشد

از فرهنگ انندراج جلد سوم صفحه ۲۸۰ ٭

صفحه سطر

از بلند اقبالی بر تختگاه دهلی متمکن شد آن زرگر [illegible] را
بانواع نوازش خوش دل ساخته آن لاله روی را در
گلشن مشکوی خود آورد - هوای نزدیکی او سلطان
بازور گشت - شبی در خواب چنان دید که [illegible]
[illegible]

[illegible]

صفحه سطر

برداری پیش آمد ـ دوازده پیل و دو لک روپیه فرستاد
و بخدمت قطب خان آمد و هزار گونه فرمان‌برداری
و بندگی نمود ـ هر سال قرار داد که به بندگی تخت برساند ـ
و دریا خان و قطب خان را باز گردانید ٭

۱۸ ۳ بسیاری از حشم و اسباب خود بای داد ٭

۱۸ ۵ جلال خان نام داشت بجنگ فرستاد ـ ازین طرف قطب خان
و بهیکن خان را با سی هزار سوار نامزد فرمودند ـ احمد خان
و قطب خان را فرمود که شما با ده هزار سوار در کمین
نشینید و بهیکن خان با دوازده هزار سوار در مقابلهٔ او
رود چون لشکر محمود چیره دستی نمود بهیکن خان پشت
داده روان شد ٭

۱۸ ۱۱ تا لشکر غنیم درمیان آید ٭

۱۸ ۱۴ غنایم بسیار در کف آوردند ـ از آنجا مظفر و منصور
بپایهٔ سریر حاضر آمده مبارکبادی بتقدیم ٭

۱۹ ۳ شاداب گردد و بادشاهی شود که هم دین ازو رونق یابد
وهم دنیا بعمارت و زراعت کمال آبادان گردد ـ سلطان
ازین نوید بغایت فرحناک شده بزم ٭

۱۹ ۵ چون همه کار ازو نظام یافته بخطاب ٭

۱۹ ۷ سرکار سنبل با لواحقان برو مقرر ٭

صفحه	سطر	
۱۹	۷	قرملی که از امرای کبار بود سپرد چون شاهزاده *
۱۹	۱۱	امیدوار فتح باید بود *
۱۹	۱۲	نظام بیا ـ گلی که بر بوته است آن را به تیر بزن *
۱۹	۱۵	آن نونهال شاهی زد *
۱۹	۱۶	آن جای مبارک بوده بعد آن چون ایام باران بسرآمد سرا پرده *
۲۰	۲	قطب خان و دولتخان نامزد شدند ـ اول مقابله بآن لعین افتاد اول سپاه *
۲۰	۳	دران جنگ بروی میدان افتادند *
۲۰	۴	قطب خان و دولتخان بشمشیر درآمدند *
۲۰	۹	بعد آن در صلح را بکشاد تا اودی‌پور خطبه و سکه بنام سلطان قبول نمود *
۲۰	۱۳	چند روز در پنجاب بسیر و شکار مشغول بوده دران ایام *
۲۰	۱۴	صاحب سکه شده بود *
۲۰	۱۶	نواحی ملتان که قبة الاسلام بوده زده و تاراج ساخته *
۲۰	۱۷	چون ملتان در تصرف آرد سخن در تصرف پنجاب خواهد افتاد *

صفحه	سطر	
۲۰	۱۹	امرای نامور بوده همراه شاهزاده بازید خان با سی ٭
۲۱	۱	ایشان کوچ بکوچ در نواحیٔ ملتان رسیدند ٭
۲۱	۲	ایشان افواج قاهره درست ساخته در ملک او درآمدند ـ احمد خان ٭
۲۱	۴	برادر زادهٔ خود را نورنگ خان نام با پانزده هزار سوار بر ایشان فرستاد آن جوان بر لولیٔ عاشق بود او را نیز در عماری انداخته با خود آورد چون معرکهٔ قتال روی داد نورنگ خان ده هزار سوار ٭
۲۱	۱۳	داؤد خان با سپاه سلطان عنان در عنان دست به تیغ ٭
۲۱	۱۴	سپاه سلطانی نیز درآمیخت جنگی شد که چشم ستاره ندیده بود از خونِ کشتگان جوی روان شد آخر داؤد خان کشته شد و لشکر او روی بگریز نهاد چون این خبر بنورنگ خان رسید ٭
۲۱	۱۸	جان در کف نهاده به تیغ در آمد ٭
۲۲	۱	ناگاه بقضای آلهی گوله زنبورک بر پیشانی او رسید مغز سرش در دامن او ریخته ـ چون خبر شهید شدن نورنگ خان به دلبر او رسید سلاح درپوشید ٭
۲۲	۴	با برادر او که بر روی سپاه شاهی ایستاده بود پیغام داد و با سران سپاه مصلحت نمود که چون من ٭

صفحه	سطر	
۲۲	٦	غنیم دو دله شود ـ چو آن زن همه حشم و پیلان نورنگ خان در پیش داشته در صف معرکه درآمد همه سپاه از اسپ جدا ٭
۲۲	۸	سپاه احمد خان یکبارگی حمله آوردند و چنان به تیغ در آمدند که لشکر شاهی تاب نیاورده روی گردان شدند ٭
۲۲	۱۲	از ان طرف لشکر احمد خان فتح یافته برکاب احمد خان آمدند آن زن همان طور سلاح بسته آمد ـ همه سپاه چاره سازی (و) مصلحت آن زن که بظهور آمده بود بیان نمودند ـ احمد خان انگشت حیرت بدندان گرفته ده هزار روپیه و پیرایهٔ جوهر آمود با زن بخشید ٭
۲۲	۱۷	لشکر دیگر بامداد طلبید ـ در ساز حرب شد ـ سلطان دیگر امرای کبار را روانه نمود ـ همه سپاه جرار طیار شد بر ولایت احمد خان ٭
۲۳	۲	احمد خان را به آن زن که کار مردان ساخته بود در کف آورده بقتل آورد ٭
۲۳	۴	بنوازش شاهانه سرفراز گشت ٭
۲۳	٦	بقالی بود که در حرفتِ سپاه‌گری روزگار خود بسر می‌برد ٭
۲۳	۸	و چین زلفش سنبل باغی را در پیچ و تاب نهاده ٭

صفحه سطر

۲۳ ۱۳ اثری ندید در لباس جوگیانه کوی به بکوی خانه بخانه
گردید تا یک سال برین برآمد تا بسرهند رسید ٭

۲۳ ۱۷ افغان بآن زن که در بند او آمده بود گفت فقیری ٭

۲۳ ۱۸ آن زن نانی در دست آمد چون شوهر را دید شناخت
بقال گفت روزها گذشته که باین حال در جستجوی تو
می‌گردم ٭

۲۴ ۲ حرامزاده ایست آمده تا مرا ببرد افغان این سخن شنیده
برون آمده فرمود تا او را بسته آن چنان زدند که استخوان
او ریزه ریزه شد ـ در پایگاه انداختند ٭

۲۴ ۶ اکنون من مسلمان شده‌ام از خویش و تبار خود جدا
گشته‌ام بجا روم غلام شما شدم هر خدمتی که فرمایند
تقصیری از من بوجود نخواهد آمد ـ الغرض ٭

۲۴ ۱۲ راضی نیستی ترا چگونه خواهد برد الغرض افغان ٭

۲۴ ۱۷ اسباب را فرمود تا در عقب بر شتران بار کرده بیارند
زنکه را بر تاتوی سوار کرده می‌آوردند ـ آن روز بقال
جلو آن تاتو کشیده می رفت ـ آن روز چون مردم افغان
پیشتر رفته بودند آن بقال آن زنکه را براه دیگری برد ٭

۲۵ ۳ ازان طرف بقال بچه نزدیک دیهی فرود آمده و خود
در خواب ٭

صفحه	سطر	
۲۵	۷	آن افغان از اسپ فرود آمد ۰
۲۵	۱۰	بعد ازان افغان نبات از قربان برکشید و در جام آب ریخته شربتی ساخته پارهٔ نوشید باقی را در جام گذاشته بخواب رفت ۰
۲۵	۱۹	و باز در خواب شد ـ خوردن همان و جان دادن همان ـ ناگاه رسنی که آن بقال اویزان بود بشکست ۰
۲۶	۴	اکنون سر از گفتهٔ من بکشی برین منوال نیست و نابود خواهی شد ۰
۲۶	۹	اسپ دویمی سوار ساخته بسلامت در وطن خود رسید ذکر بعضی عجایب ـ احمد خان لودی را ۰
۲۶	۱۲	آن جهاز در آب فنا غرق شد احمد خان و سه کس دیگر بر یک تختهٔ چوب ماندند ۰
۲۶	۱۴	شکر و ثنا گفتند ۰
۲۷	۱	ایشان بهر خانه و عمارت شهر در می آمدند بچونه و مروارید آراسته و خوشه خوشه یاقوت سرخ و سبز تعمیر کرده از قدرت آلهی حیران ۰
۲۷	۵	اینجا آب جز آب شور دریا در نظر نمی آید ۰
۲۷	۷	برگها بمثل تغار و غریق پرآب اند ۰

صفحه	سطر	
۲۷	۹	مشتمل بر قدرت آله بود گریبان گیر شد ¤
۲۷	۱۲	درویش روشن رای نهاد ¤
۲۸	۱	حرکت آمد که پسر راجه مان بتحریک بعضی مفسدان کوته اندیش پای از جادهٔ عبودیت بیرون نهاده بود - و رای سارنگ نیز قدم از راه برداشته ¤
۲۸	۳	استقبال آمد چارده اسپ و بیست فیل نذر گزراند و ازان آتش سوزان خود را ¤
۲۸	۱۲	باستقبال آمدند بتاریخ ۱۷ رجب سنه ۸۹۴ آن شاه ¤
۲۸	۱۴	جوار رحمت ایزدی پیوسته انار الله برهانه چنانکه فاضلی گوید تاریخ وفات ¤
۲۸	۱۷	زین خانه رخت ¤
۲۸	۱۸	جهان گشت معمور و بد رام او به ثانی سکندر شده نام او
۲۸	۱۹	نمانند یک کدخدای ¤
۲۸	۱۹	یکی گر رود دیگر ¤
۲۹	۱	سلطان سکندر

ابراهیم خان	جلال خان	میان قاسم	شیخ سعید فرملی
علی خان	عمر خان	یوسف خان	عیسی خان

فرید خان	ملک آدم کاکر	اتا لودی	دریا خان
سید خان	حسین خان	مبارا خان لوهانی	خضر خان
خانخانان	دولتخان	مبارا خان	معروف خان
داؤد خان	محمود خان	خداوند خان	جمال خان
عمریز خان	نصیب خان	ابراهیم خان	کمال خان
فیروز خان	شهباز خان	تاتار خان	مونکر خان

نغمه سرایان سیر بادشاهی رسید بر افراز تخت چنان الحان برآورده اند که او پسر بزرگ سلطان بهلول بوده در ایام شاهزادگی میان نظام خطاب داشته ٭

۲۹ ۴ حق تعالی او را بغایت ٭

۲۹ ۶ هرکه نظر کردی باول نگاه دل بدو دادی ٭

۲۹ ۷ شیخ ابو الاعلی ٭

۲۹ ۷ از صاحب کمالان بوده ٭

۲۹ ۸ زمستان در خلوتی بوده شیخ حسن ٭

۲۹ ۱۰ صفای باطن طویت ٭

۲۹ ۱۱ پیدا شد ـ نظام خان حیران ماند ـ پرسید ای شیخ ٭

۲۹ ۱۴ پیشتر آئی ـ ایشان نزدیک رسیدند ـ نظام خان سر ایشان ٭

۳۰ ۱ مبارا خان در رسید ٭

۳۰ ۳ ایشان را هیچ ضرر نیست ٭

صفحه	سطر	
۳۰	۸	در بازار نوهته رقص می کند ٭
۳۰	۹	بتهانیسر رفته کورکهیت را بخاک انپاشته برابر زمین نمایم بایمّه آنجا در وجه مدد معاش ایشان پیموده ٭
۳۰	۱۰	ملک العلما الوقت میان عبد الله حاضر ٭
۳۰	۱۴	پادشاهان پیشین چه کرده اند گفت هیچ چیز نکرده ٭
۳۰	۱٦	پادشاهان اسلام بودند باین نپرداختند شما نیز نه پردازید ـ ازین سخن ٭
۳۱	۱	در آغاز جوانی این چنین تعصب در زمهٔ دین مسلمانی داشت گویند که در ایام سلطان بهلول تاتار خان که صوبهٔ لاهور داشته و سیف خان که والی ملتان بوده ـ دران وقت گردن‌کشی و دلاور بودند ـ بعضی پرگنات بیحکم سلطان متصرف شدند ٭
۳۱	۵	پانی‌پته می بود بعضی مواضع بیحکم پدر بنوکران خود جاگیرداد ٭
۳۱	٦	شیخ سعید فرملی ٭
۳۱	۸	بحضور شاهزاده آورد و گفت که بادشاهئ دهلی مبارک باشد نظام خان فرمود که خیر هست ٭
۳۱	۱۱	دانسته مطایبه نمود ٭

صفحه	سطر	
۳۱	۱۲	دران وقت نظام خان هزار و پانصد سوار همراه ٭
۳۱	۲۰	می بیند که همراه خود جوانان چالاک دارید اگر شما ٭
۳۲	۵	غرق بخون می یابم ٭
۳۲	۹	هر دو صف بایستاد ٭
۳۲	۱۰	ازان طرف تاتار خان پانصد سوار در مقابل این سی سوار آمدند جنگ چنان شد که آتش از شمشیرها برون آمد ٭
۳۲	۱۲	غالب آمد و هزیمت داد سه مرتبه تلاش ٭
۳۲	۱۵	اقبال شاهی در آنها کار کرد - شما همه یاران اینجا باشید
۳۲	۱۶	سه مرتبه دریا خان تنها بر فوج تاتار خان تاخت باز بسلامت آمد بیاران ملحق شد - بعد دریا خان ٭
۳۲	۱۷	با هفده سوار از لشکر شاهزاده برون آمد و از طرف تاتار خان پانصد سوار بر حسین خان ٭
۳۳	۱	بعد ان عمر خان سروانی از شاهزاده رخصت یافته بحسین خان گفت ٭
۳۳	۳	درین اثنا ابراهیم خان ٭
۳۳	۴	گفت شمارا دوهائی خدا و نمک شاهزاده اگر از جا بجنبید - عمر خان گفت که چرا - ابراهیم خان گفت ٭
۳۳	٦	دریا خان و حسین خان پسران خواجگی کردید نظر توجه ٭

صفحه	سطر	
۳۳	۹	مردان خوب از اسپ انداخته بر زمین غلطانید ۞
۳۳	۱۲	حسین برادر او گرفتار آمد باقی سپاه تاتار خان رو بگریز آورد ۞
۳۳	۱۴	میدان از اسپ فرود آمده ۞
۳۳	۱۵	گردن کشان کار کرد ۞
۳۳	۱٦	بنواخته و بنوازش شاهانه خوشدل ساخت چون فتحنامه ۞
۳۴	۱	رشید و دلاور نظام خان است ـ سروپا و اسپ و فیل خاصه و فرمان ولی عهدی فرستاد ـ نقل است که چون اخبار فوت سلطان بهلول ۞
۳۴	۳	باتفاق امرا و سران سپاه جمال خان را در دهلی گذاشته اول بخدمت ۞
۳۴	۱۲	بتاریخ هفدهم شعبان روز بزرگ جمعه سنه ۸۹۴ قریب قصبهٔ جلالی ۞
۳۵	۱	بالای بلندی ۞
۳۵	۲	قصر فیروزی ۞
۳۵	۲	خانخانان فرملی و جمیع امراء کبار و سر سپاه نامدار در سن ۞
۳۵	۳	سلطان سکندر ثانی خطاب بر زبان مردم جاری شد چنانکه فاضلی گوید :

صفحه سطر

* بیت *

شہنشاہی چو ذو القرنین شد اسلام را بانی
مسلّم شد ازان بر وی خطاب اسکندر ثانی

و آن بادشاه عظیم الشان *

۳۵ ۵ و چارماهه بوجه انعام بر سپاه بخشید و هر کس که از نوکران *

۳۵ ۷ شخصی قلبه می راند آنجا دیگی نمودار شد آن را چون کشید پنج هزار اشرفی *

۳۵ ۹ عرضه داشت ـ سلطان چون نیک نیت بود حکم فرمود که آن زر بهمان کس که یافته بود رساند ـ باز میان قاسم *

۳۵ ۱۳ اگر لایق نمی دانست نمی داد *

۳۵ ۱٦ تا دست دزد باو نرسد *

۳٦ ۱ نقل است که در اجودهن در زمین بندگی *

۳٦ ۱ قلبه رانی می‌کرد سنگی ظاهر شد ـ آن مرد *

۳٦ ۳ ایشان جمعی را بجهت این کار فرستادند ـ چون آن مردم بشگافتند ـ در زیر سنگ چاهی نمودار گشت ـ شیخ را خبر کردند ـ ایشان خود بدانجا آمدند ـ دو سه کس در زیر آن چاه فرو گذاشتند دیدند که آن چاه پر از گنج است شیخ آن خزانه را بخانه آوردند ـ بعضی طبق‌ها بوده که

صفحه	سطر	
		بران نام سلطان سکندر ذو القرنین نوشته بودند همه مردم را قرار بران افتاد ٭
۳۶	۷	صوبهٔ دیبالپور داشت دو سه سوار نزد بندگی شیخ ٭
۳۶	۸	تعلق بمن دارد و آن مال مال سلطان است ٭
۳۶	۹	دیگری را دعوی نبودی چون عطای آلهی بمن شده و در زمین من برآمده شما را و دیگری را دعوی نماند علی خان این ماجرا بسلطان ٭
۳۶	۱۳	نام ذو القرنین بود بسلطان ٭
۳۶	۱۳	این قدر ظروف طلا و نقود بسیار برآمده ٭
۳۶	۱۵	که ما را هم بخدای حساب دادنیست ٭
۳۶	۱۹	تنکهٔ مس از جائی بیابد بطفیل آن متاع خانهٔ او نیز بتاراج رود ٭
۳۶	۲۰	بغی ورزیده بود طغیان پیش آورده سلطان عمر خان و یوسف خان را ٭
۳۷	۲	دنبال ایشان بدان جانب برافراخت ـ والیٔ بیانه حصاری شد ـ عمر خان نیز آلات حصارگیری مرتب ساخته و مورچال و ثبات‌ها طیار کرده ـ درین اثنا سلطان در آنجا رسید حکم فرمود تا چار طرف جنگ اندازند و در اندک

صفحه	سطر	
		تردد کار بر اهل قلعه تنگ ساخته والیٔ آنجا به امان بیرون آمد دستگیر گشت و بیانه در ضبط درآمد ـ عیسی خان را در آنجا گذاشته بدهلی رسید ـ روزی بچوگان بازی در میدان ایستاده که خبر رسید ٭
۳۷	۸	با جمعی بلا انتباه (انتهاء) خروج نموده سلطان ٭
۳۷	۹	فرستاد و خود نیز در عقب روان شد ـ باربک شاه با لشکر آراسته در مقابل آمد ـ درین اثنا قلندری ٭
۳۷	۱۴	در میان طایفهٔ مسلمانان جنگ باشد ٭
۳۷	۱۶	خیریت طرفین ٭
۳۷	۱۶	القصه بعد کارزار باربک شاه بعجز پیش آمد او را بطریق برادرانه باز بمرتبهٔ دوم در جونپور آورده ٭
۳۸	۶	مبارا خان لوهانی ٭
۳۸	۹	بخانهٔ خان جهان لودی ٭
۳۸	۱۰	رایات عالیات بطرف ٭
۳۸	۱۱	آنجا رسید چون آب کوده محل نزول ٭
۳۸	۱۳	گفت شش کروه ٭
۳۸	۱۵	سوار شد بعد آن خبر رسید که جوکا پانژده هزار سوار و سه لک پیاده برو جمع آمده ـ از آنجا بسرعت راند ـ خبر دیگر رسید که جوکا رو بگریز نهاد و جمعیت باغیان ٭

صفحه	سطر	
۳۹	۲	قلعه چوند رسید دران قلعه سلطان حسین شرقی بوده جوکا پناه بدو برد ـ سلطان رفته در پایان آن قلعه فرود آمد ٭
۳۹	۶	سلطان حسین ایلچی فرستاد و جواب ناملایم پیغام کرد ٭
۳۹	۸	اگر فضولی خواهی کرد بجای شمشیر کفش خواهم زد ٭
۳۹	۱۵	جان نثاری کردید ٭
۳۹	۱۷	قرملیان و لوهانیان بمیسره ٭
۴۰	۱	ناگاه قلعه چوند در نظر درآمد ٭
۴۰	۲	با سپاه گران از قلعه برآمد ٭
۴۰	۴	امیر سیدو ایلچی ٭
۴۰	۶	سیدو را دستار ٭
۴۰	۶	فرمود که رحمت خدا بر شما باد هرگاه او ٭
۴۰	۸	از خیمه و جامهٔ خواب و طعام ٭
۴۰	۹	از جوند گریخت مبارا خان لوهانی بعرض رسانید ٭
۴۰	۱۲	عرض کرد که خبرداران می گویند که بجانب بهار پور می رود ٭
۴۰	۱۵	بر کارهای او دارید ٭
۴۰	۱۶	گریخته به بهار پور رفته ٭
۴۱	۴	مقید ساخته آوردند سلطان را چون باربک شاه مقید در نظر آمد او را به نصیب خان و عمر خان سپرد ٭

صفحه	سطر	
۴۱	۷	تادیب نمود چون در آنجا از تاب برشکال اسپان سقط شدن گرفتند ازان طرف باز گشت ـ دیگر تردداتِ عالی همتی و ملک گیری بسیار ازو سرزده بعیش و عشرت در دهلی بنشست ـ قرار بود که چون پاس اول بگذشتی ؞
۴۱	۱۵	خود بر پلنگ بودی و دو کرسی کلان بنزدیک می‌نهادند و چینیهای خاصگی می‌داشتند و هرکه از امرای در آنجا حاضر ؞
۴۲	۱	سلطان طعام می‌خورد ایشان نشسته ماندندی چون فارغ می‌شد امرا از آنجا برخاسته در صفّهٔ ملوک طعام می‌خوردند ـ در انصاف ضرب المثل بوده ـ گویند که یکی از راجپوتان خریطه پر از اشرفی بمهر خود بصرّاف بچه که دوستی داشت سپرده بود ؞
۴۲	۶	چون بعد مدتی آن مرد باز آمد آن خریطه ازو طلبید آن صراف بچه سر بمهر بدو باز داد چون او بخانه رفته آنرا بکشاد بجای اشرفی روپیه یافت دود از نهاد آن برآمد بصراف بچه گفت من خریطه پر از اشرفی ؞
۴۲	۱۰	میان او وصراف بچه قیل و قال پیدا شد چنانکه معرکهٔ ایشان بمیان بیهوده رسید ؞

صفحه	سطر	
۴۲	۱۳	دروغی ساخته از مجلس خود دور کرد ـ آن مرد حیران و پریشان نه روی آنکه صبر کند و نه چارهٔ آنکه کار خود پیش برد آخر روزی ٭
۴۲	۱۶	حاضر ساخته جوان عرض حال بدان صاحب حال عرض رسانید ٭
۴۲	۱۹	فرمود که بعد چند روز پیش من آی ٭
۴۲	۲۰	آن روز جامهٔ سفید پوشید ٭
۴۳	۱	از تن مبارک کشاده فوطه را بدست خود از کارد سه جا نقصان ساخته دران جامها پیچیده فرمود تا بگاذر دادند وقت شستن ٭
۴۳	۴	رفوگر رفته آن را چنان رفوکراند (کنانید) که دیدهٔ صاحب نظران آن را نه دریابد ٭
۴۳	۶	بجامه‌دار حکم شده بود که چون جامها از خانهٔ گاذر بیایند بحضور بیار ـ چون جامه دار بحضور برد سلطان فوطه را کشاد و فرمود گاذر را بیارند ٭
۴۳	۷	فوطهٔ من دو سه جا نقصان بود این بی نقصان می نماید ـ گاذر اول امان جان طلبید و قصه رفو را بعرض رسانید ـ سلطان گاذر را رخصت داد ـ آن صرّاف بچه را طلبید

صفحه سطر

حکم شد تا آن هر دو را جدا جدا نشانند - رفوگر را طلبید ؞

۴۳ ۱۳ اگر براستی پیش آئی خوب - ترا به بخشم و آن کردهٔ ترا بر روی نمی‌آرم و الّا نه در پای پیل بسته بسزا رسانم صرّاف بچه بگناه خود معترف شده آن اشرفیها را بصاحبش باز داد همه مردم دربار بر فهم سلطان ؞

۴۳ ۱۹ کنیزکان حاضر نبودند چون نیم شب باران رسید ؞

۴۳ ۱۹ اندرون بردند ؞

۴۳ ۲۰ چون فردا بارعام بسلام آمد فرمود که امرای کبارند ؞

۴۴ ۲ لشکر بر ولایتی تعین می‌کرد و نشانهای آنجا یکیک بیان می‌نمود گویا که امروز دیده‌است بعضی گویند ؞

۴۴ ۴ غیب می‌دادند - بعضی برانند که در دهلی معلّی بود عبدالمؤمن نام روزی -

۴۴ ۶ بتجرد روشن ساختن او ؞

۴۴ ۱۱ گذر آنجا نبوده موکلان گفتند که ما ترا آنجا می‌رسانیم او را آنجا بردند ؞

۴۴ ۱۳ بوسیلهٔ فرید خان که استاد سلطان بود چراغ را بخدمت سلطان آورد ؞

صفحه	سطر	
		نهاد زمین خدمت ببوسید آن هر دو سواران در طرفة العین از نظر ؛
۳٦	۹	حیران ماند ـ او را با متاع و اسپان در بارعام آورد و ماجرا بیان کرد زن رنگریز را چون نظر بسلطان افتاد شناخته بشوی خود گفت که همان شخص است که ترا زنده گردانید ۔
۳٦	۱۲	رنگریز و زنش عرض نمودند چه حد ما ست که کوچه این احسان در بارهٔ ما شما کرده‌اید و آن سواران را کشتید ازین حرف غلغله در بارعام افتاد ۔
۳٦	۱۵	اسپان و متاع از شما است کسی دامن‌گیر شما نخواهد شد رخصت نمود از امرا و سپاه هرکه در بارعام حاضر بود حیرت زده ماندند ۔
۳٦	۱٦	بت پرستی نمایند و اصنام را در عهد او بزیر خاک پنهان ساخته بودند ؛
۳۷	۲	قصابان داده بود تا گوشت وزن می‌کردند و در شعر گفتن میل تمام داشته و خوب گفتی چون بدگی ،
۳۷	۳	طواف مکهٔ معظمه و از سیر عراق ۔
۳۷	۵	شام و ماورالنهر و خراسان در مسکن آبا و اجداد خود رسیدند ۔

صفحه	سطر	
۴۷	۶	مسرور گشته این شعر بذوق تمام در ملاقات آن زبدهٔ ایام نوشته و کتاب مهر و ماه در خواسته ۰ ای مخزن الخ ۰
۴۸	۲	و کتابت شوق آمیز بحضرت زبدة العارفین شیخ سماؤ الدین نوشته که شیخ جمالی را زود روانه نمایند ـ نوشته سلطان به شیخ سماؤ الدین رسیده شیخ جمالی را بجد شدند که فقرا را از صحبت ۰
۴۸	۴	او را بدین واسطه اجر عظیم روی می‌دهد ـ شیخ جمالی چون آنجا رسید سلطان بسه کروه استقبال آمد باعزار ۰
۴۸	۷	اکثر با او بودی ـ بغایت نکته شناس و اهل معانی بود ازان اهل معانی را دوست داشتی ۰
۴۸	۹	و خوش آوازان چیدهٔ عالم که بی مثل و مانند و بی نظیر و یکتا بودند جمع آمده بودند ۰
۴۸	۱۱	بر آسمان چهارم ۰
۴۸	۱۲	چهار غلام سلطان بودند که هریک به هزار و پانصد دینار ۰
۴۸	۱۶	لطف آلهی بوده گاه از پیاله حسن و آواز خودها شاه را مدهوش می‌ساختند ۰
۴۸	۱۸	چون یک نیم پاس از آخر شب ماندی می‌نواختند اول کداره ـ دوم ادانه سیوم حسینی چهارم رام کلی برین ختم می‌کردند ۰

صفحه سطر

۴۸ ۲۰ در زمان او غله بغایت ارزان شده بود بسی ولایات هندوستان مفتوح شده و بعیش و عشرت گذراند و نام نیک در جهان می‌ماند ـ دیگر مناجله ،

فهرست الرجال

فهرست الاماکن والبحور

هندوكي ٣٢٣ ٣١٢٠

بكريي ١٥٨ ١٥٧٠

فهرستِ الفاظِ غیرمانوسه از فارسی و هندی وغیرهما که در زیرِ متنِ کتاب حل کرده شد یا درین فهرست معانی آنها داده شد

کرکهت (۳۰) در اصل لفظ سنسکرت ... است ـ کتاب مقدس
هندوان مسمی به گیتا ... [illegible] ... شایع شده ـ ملاحظه فرمایید
امپریل گزیتر آف انڈیا ـ جلد دوم صفحه ...

کندو (۲۷) این لفظ از زبان سنسکرت اخذ کرده شد در اصل ... است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۱۴	فتاده بود	افتاده بود
۱۹۶	۲۰	وازّ	و از
۲۰۷	۸	جوش	جوشن
۲۱۲	۱۱	کیدی	گیدی
۲۳۰	۲۰	غراده	عراده
۲۳۲	۱۷	انکلي	انکلیسی
۲۴۸	٦	بانْی	بانی
۲۷۹	۷	آمده اد	آمده اند
۲۸٦	۱۰	وار	سوار
۳۰۷	۷	بزد	نزد
۳۳۵	۲	موند	نمودند
۳۳۵	۷	آثارِ دولتِ خواهی	آثارِ دولت خواهی
۳۴۸	۳	ادر	اندر
۳٦۷	۲۲	در نیز کتاب	و نیز کتاب
۳٦۸	۲۳	یارگار	یادگار

فہرست الکتب

آئین اکبری در زبان انگلیسی مترجمۂ بلاخمن

اخبار الاخیار

اکبر دِیٔ گریٹ مغل در زبان انگلیسی ـ مصنفۂ ونستهۂ اسمتهه

اکبر نامه

اِمپیریل گزیٹیر

برهان قاطع

بوستان مصنفۂ حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة

بہارِعجم

تاریخ اسلمی

تاریخ بدایونی (یا) منتخب التواریخ

تاریخ دَورن در زبان انگلیسی

تاریخ شیر شاه در زبان اردو مترجمۂ مظهر علی خان ولاؔ

تاریخ شیر شاه در زبان انگلیسی مصنفۂ قانون گو

تاریخ فرشته

تاریخ فیروز شاهی مصنفۂ ضیاء برنی

تاریخ نظامی (یا) طبقات اکبری

تاریخ هند در زبان انگلیسی مصنفهٔ الیٹ

تاریخ هندوستان در زبان انگلیسی مصنفهٔ الفنسٹن

تذکرة الواقعات از جوهر آفتابچی

ترجمهٔ تاریخ بدایونی در زبان انگلیسی از کرنل رینکن

توزک جهانگیری

جرنل رایل ایشیاٹک سوسائٹی جلد شانزدهم سنه ۱۹۱٦

جونترو کوش در زبان بنگله مصنفهٔ اس ـ ام ـ ٹگور

خزینة الاصفیاء

خلاصة التواریخ

دهاکه یونیورسٹی اسٹدیز جلد اول سنه ۱۹۳۵ع

دی امپیریومگنی موگولس در زبان لاٹینی مصنفهٔ دی لات

سیکولو پیڈیا اوف اندیا در زبان انگلیسی مصنفهٔ بلفور

طبقات اکبری (یا) تاریخ نظامی

غیاث اللغات

فرهنگ آصفیه

فرهنگ اندراج

فریگمنٹ اوف انڈین هستری در زبان انگلیسی مترجمهٔ لتهه برج

فهرست کتب خطئ فارسی در بریٹش میوزیم مصنفۂ داکتور ریو
قیصر اکبر در زبان المانی مصنفۂ فون نوئر
قیصر اکبر مترجمه انتی بیورج
کلکته ریویو جلد پنجاه و هفتم
کیٹلوگ اوف کاینس انڈین میوزیم در زبان انگلیسی مصنفۂ رائٹ
کیمرج هستری اوف انڈیا در زبان انگلیسی
گائیڈ تُو مِیوزیکل اِنسٹرومنٹس در زبان انگلیسی مصنفۂ میروارتهه
لِیکسیکون پرسیکو لاٹینم مصنفۂ ویولرس
مآثر الامرا
مآثر رحیمی
محامدن دانستیز در زبان انگلیسی مصنفۂ لین پول
مخزن افغانی
مرآت آفتاب نما
مرأة الجنان للیافعی
معارج الولایت
معدن الاخبار (یا) معدن اخبار احمدی
مغل نیومس میٹکس در زبان انگلیسی مصبنفۂ هودی والا
منتخب التواریخ
منتخب اللباب

میوزیک اینڈ میوزیکل انسٹرومنٹس اوف سدرن انڈیا در زبان انگلیسی مصنفهٔ دے

نریٹو اوف جرنی تهرو خراسان در زبان انگلیسی مصنفهٔ کرنل میک گریگر

واقعات مشتاقی

همایون بادشاه در زبان انگلیسی مصنفهٔ پروفیسر اس - کے - بینرجی

همایون نامه مصنفهٔ گلبدن بیگم

مندرجات الکتاب

---

new copy and have given the variants separately; from the 49th page, I have based my text on the three MSS. The copy of the Society is indicated الف , the Būhār Library copy ب and the Lahore copy ج .

From the colophon of the Lahore copy it appears that the name of this work is *Tārīkh-i-Shāhī* and not *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Afāghina* or *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Ludī wa Sūrī*. The previous cataloguers as well as Elliot had defective copies and consequently coined a name according to the subject matter of the book. The metrical colophon of the work appearing in the Lahore copy after والله اعلم بالصواب was, I think, written by the copyist and not by the author. In my opinion, the book should end with the previous Arabic sentence. This manuscript was copied by a caligrapher who was a good Persian scholar and poet, and at the end he gives the date of transcription as A.H. 1054 (A.D. 1644).

I acknowledge my deep gratitutde to Prof. Ḥāfiẓ Muḥammad Maḥmūd Shīrānī, an eminent orientalist of the Lahore University, for having lent his valuable copy to the Society, without which, the work could not have been successfully edited. I think the recommendation of Major Lees could not have been carried out so long as a third and accurate copy was not forthcoming. I hope and trust that the book will be of some use to the students of Indian History. In conclusion I gratefully acknowledge the help I received from Mr. Johan van Manen, C.I.E., General Secretary to the Royal Asiatic Society of Bengal.

M. Hidayat Hosain.

Royal Asiatic Society of Bengal,
Calcutta, April, 1939.

The British Museum has only 16 foll. of this work, containing the account of Humāyūn from his accession to his arrival at Bābā Ḥājī in A.H. 949 (see the text, p. 171). It is described by Rieu in his Persian Cat., Vol. III, p. 922, where it is stated "Sir H. Elliot held it to be posterior to the *Tārīkh-i-Dā'ūdī* which it generally follows closely". The *Tārīkh-i-Dā'ūdī* is also a history of the Lūdī and Sūr dynasties from the time of Bahlūl Lūdī to the death of Dā'ūd Shāh in A.H. 984, A.D. 1576. 'Abdallāh composed the work during the reign of Jahāngīr (A.H. 1014–1037, A.D. 1605–1627). For a full description of the latter work see Elliot, History of India, Vol. IV, p. 434; Rieu, Cat. Vol. I, p. 243; and Bankipore Cat., Vol. VII, p. 34.

Major W. Nassau Lees, in the Journal of the Royal Asiatic Society (New Series), Vol. III, 1868, pp. 447 and 448, gives abstracts of the preface of our work and also of that of the *Tārīkh-i-Dā'ūdī*.

These are two distinct historical works on the reigns of the Lūdī and Sūr dynasties and deal practically with the same period. Major Lees attaches much importance to our history and in 1868 selected this work for publication in the Bibliotheca Indica. "Thus," he says on p. 447, "in the next work which I have selected and already recommended for publication in this series, viz., the *Tārīkh-i-Afāghanah*, it is stated, as will be seen in the extract given below, that since the publication of the *Tabaḳāt-i-Nāṣirī* and the *Tārīkh-i-Fīroz-Shāhī* no history of merit has been written and hence this history was compiled. The name of the author is Aḥmad Yadgār." Sujan Rai in his work *Khulāṣat-ut-Tawārīkh*, composed in A.H. 1107, A.D. 1695, lithographed at Delhi in 1918, mentions on p. 7, a history called *Tārīkh-i-Afāghina* by Ḥusain Khān Afghān which also deals with the accounts of Sulṭān Bahlūl Lūdī with his descendants, and Sher Shāh with his descendants. It is a quite distinct work by a different author, though the names of the two works and their subject matter happen to be identical.

While the work was in the press, and 48 pages had already been printed, I received the information from Shams-ul-'Ulamā' Prof. 'Abd-ur-Raḥmān of St. Stephen College, Delhi, that Prof. Ḥāfiẓ Muḥammad Maḥmūd Shīrānī of the Lahore University possessed a MS. copy of the *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Afāghina*. I at once approached the Shams-ul-'Ulamā' for a loan of the copy and Prof. Shīrānī very kindly placed his MS. at my disposal. On examination, I found it to be a very good and reliable copy and that it does not end abruptly, as the two Calcutta copies do. I compared the 48 printed pages with this

the present writer was the son of the *wazīr* to Mīrzā 'Askarī on account of this sentence. It should be noted that the sentence was not his, but only a *verbatim* citation from the *Ṭabaqāt-i-Akbarī* as shown above.

The author mentions as his authorities two works, viz. the *Tārīkh-i-Niẓāmī* and the *Ma'dan-i-Akhbār*. The *Tārīkh-i-Niẓāmī* should be identified with the *Ṭabaqāt-i-Akbarī* [1] by Niẓām-ud-Dīn Aḥmad bin Muqīm al-Haravī. According to the latter's own statement in the preface, he was descended from Khwājah 'Abdullāh Anṣārī (*d.* A.H. 481, A.D. 1088), the celebrated saint of Hirāt. His father Khwājah Muqīm Haravī had been successively *Dīwān* of the household of Emperor Bābur, and *Wazīr* of Mīrzā 'Askarī, Governor of Gujarāt. He held a high military command under Akbar. He died at the age of 45 in A.H. 1003, A.D. 1594, in the 39th year of Akbar's reign. This work is known by three different names: (1) the *Ṭabaqāt-i-Akbar Shāhī*, (2) *Ṭabaqāt-i-Akbarī*, and (3) *Tārīkh-i-Niẓāmī*. By *Ma'dan al-Akhbār* the author probably means *Ma'dan-i-Akhbār-i-Aḥmadī* [2] written by Aḥmad bin Bahbal bin Jamāl Kamgū commonly known as Kanbū. It is a general history of the world and was composed in Jahāngīr's reign about A.H. 1023, A.D. 1614. It is also sometimes designated *Ma'dan-i-Akhbār-i-Jahāngīrī*.

The author of the present work shows scant regard for dates and at the end of the reign of each Afghān King gives fanciful and

---

[1] Rieu in his catalogue of Persian MSS. British Museum, Vol. I, p. 220, says "it (the *Ṭabaqāt-i-Akbarī*) is the earliest of the general histories of India and the foundation of all the later works on the same subject".

It has been printed in the *Bibliotheca Indica* of the Asiatic Society of Bengal in three volumes and also translated into English by Mr. B. De. Of the translation Volumes I and II have been issued in the same series and Vol. III is in progress. For further details of the work and author see, Badā'ūnī, Muntakhab-ut-Tawārīkh, Vol. II, p. 396; Elliot, Bibliographical Index, Vol. I, pp. 180–84; Elliot, History of India, Vol. V, pp. 177–476, where a considerable part of the work is given in English; Morley, Catalogue, p. 58, where a detailed account of its contents will be found; Critical Essay, p. 38; Aumer, Munich Catalogue, p. 83; Copenhagen Catalogue, p. 21; Rieu, British Museum Catalogue of Persian MSS., Vol. I, p. 220; Ethé, India Office Library Catalogue, Nos. 225–232; Ethé Bodl. Library Catalogue, Nos. 184–191; Abdul Muqtadir, Bankipore Catalogue, Vol. VII, p. 1; and Nassau Lees, Journal of the Royal Asiatic Society, New Series, Vol. III, 1868, p. 451.

[2] For other particulars see Rieu, Catalogue British Museum, Vol. III, p. 888, and Ethé, India Office Library Catalogue, No. 121.

PREFACE

This work is commonly known by the name of *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Afāghina*, though in my opinion it should be called *Tārīkh-i-Shāhī*. It is important as it deals with the last two years of Bābur's reign in detail and with the Afghān rulers of India in full. It gives an account of Bahlūl Lūdī (A.H. 855–894, A.D. 1451–1488), Sikandar bin Bahlūl (A.H. 894–923, A.D. 1488–1517), Ibrāhīm bin Sikandar (A.H. 923–930, A.D. 1517–1526), Sher Shāh (A.H. 946–952, A.D. 1539–1545), Islām Shāh (A.H. 952–960, A.D. 1545–1552), Fīrūz Shāh who reigned only for two months (A.H. 960, A.D. 1552), 'Ādil Shāh (A.H. 960–961, A.D. 1552–1553), Ibrāhīm Sūr (A.H. 961–962, A.D. 1553–1554) and Sikandar Shāh (A.H. 962, A.D. 1554). It also deals incidentally with Bābur (A.H. 932–937, A.D. 1526–1530), Humāyūn (A.H. 937–963, A.D. 1530–1556) and the entry of Akbar (A.H. 963–1014, A.D. 1556–1605) in A.H. 964 (A.D. 1556) into Delhi. A narrative of these three sovereigns of the Mogul Dynasty was not the chief object of the author, but as their story is inseparably mixed up with the accounts of some of the rulers of the Afghān dynasty, the author had to refer to these three also.

The author of the work is Aḥmad Yādgār. Very little is known about him, except what he himself states in the preface. He was at the court of Dā'ūd Shāh bin Sulaimān, the last King of Bengal (A.H. 980–984, A.D. 1572–1576). The present work was composed by him under the orders of Dā'ūd Shāh as the latter wanted a history of the Afghān rulers to be written on the same lines as those of Minhāj-ud-Dīn Jūzjānī and Ḍiyā' Baranī who had composed the *Ṭabaqāt-i-Nāṣirī* [1]

[1] The *Ṭabaqāt-i-Nāṣirī* is a general history of the world from the earliest times to A.H. 658 (A.D. 1259), dealing more especially with the dynasties which flourished in Ghūr, Ghaznah and Hindustān in the 6th and 7th centuries of the Hijrah. Its author is Minhāj-ud-Dīn bin Sirāj-ud-Dīn Jūzjānī. He was born in A.H. 598, A.D. 1191, and was brought up in the *haram* of the Princess Māh-i-Mulk who was a daughter of Sulṭān Ghiyāth-ud-Dīn Muḥammad bin Sām and a foster sister of Minhāj-ud-Dīn's mother. He came to India in A.H. 624, A.D. 1227, at Uchh, then the seat of Sulṭān Nāṣir-ud-Dīn Qabāchah. After the overthrow of Qabāchah by Altamish (Iltutmish) he followed the conqueror to Delhi and filled under him and his successors the highest office of the law. His Indian career is told by Elliot (History of India, Vol. II, pp. 260 and 261). The

(ALSO KNOWN AS TĀRĪKH-I-SALĀṬĪN-I-AFĀGHINA)

OR

AḤMAD YĀDGĀR

A HISTORY OF THE SULṬĀNS OF DELHI FROM THE TIME OF BAHLŪL LŪDĪ (A.H. 855-894) TO THE ENTRY OF EMPEROR AKBAR INTO DELHI IN A.H. 964

M. HIDAYAT HOSAIN

Printed at the Baptist Mission Press
Published by the Royal Asiatic Society of Bengal

CALCUTTA
1939